انتشارات دانشگاه تهران
۴۵۱
چاپ دوم

تاریخ هرودوت

جلد اول

کلیو

ترجمه

با مقدمه و توضیحات و حواشی

دکتر هادی هدایتی

تاریخ هردوت

نویسنده:

هرودت

ناشر چاپی:

دانشگاه تهران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ هردوت جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : هرودت، ۴۸۵؟ - ۴۲۵؟ق. م

Herodotus

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ هردوت/ ترجمه با مقدمه و توضیحات و حواشی از هادی هدایتی

مشخصات نشر : تهران.

مشخصات ظاهری : ۶ ج(در ۵ مجلد)

فروست : (انتشارات دانشگاه تهران؛ ۴۵۱، ۵۳۹، ۶۱۴، ۷۱۳، ۸۱۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : پشت جلد به‌فرانسه:Histoires d' Herodote.

مندرجات : ج. ۱. کلی یو (clio) .-- ج. ۲. اوترپ (Euterpe) .-- ج. ۳. تالی (Thalie) .-- ج. ۴. ملپومن (Melpomene)
.-- ج. ۵ - ۶ ترپسیکور. اراتوErato - Terpsichor

شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۵۲

فهرست مطالب

تاریخ هردوت، مقدمه‌ج۱، ص: ۳

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

دیباچه

هنگامیکه اینجانب به ترجمه متن تاریخ هردوت مبادرت کردم از این کتاب فقط دو نسخه در اختیار داشتم که با استفاده از هردو نسخه و مقابله آنها باهم ترجمه این متن کهن را شروع کردم. یکی از این دو نسخه متن فرانسه تاریخ هردوت است که در اواخر قرن نوزدهم توسط هانری برگن)H. Berguin(در فرانسه ترجمه و منتشر شده است و دیگری نسخه‌ایست که اخیرا در سال ۱۹۳۶ توسط لوگران)Ph. E. Legrand(از متن اصلی به فرانسه ترجمه و بوسیله مؤسسه)Belles Lettses(منتشر شده است.

ولی هنگامیکه قسمت‌های نخستین جلد اول این کتاب در دست ترجمه بود و حتی مقدمه آن نیز چاپ شده بود نسخه دیگری از تاریخ هردوت که در ۱۸۸۹ توسط امیل پسونو)Emile Pessonneaux(در فرانسه ترجمه و منتشر شده بود بدست اینجانب رسید که آنهم برای ترجمه بقیه متن مورد استفاده قرار گرفت.

یادداشت‌ها و توضیحاتی که در ذیل صفحات نقل شده قسمتی از نسخه ترجمه لوگران گرفته شده و قسمت دیگر را نگارنده خود

برای استفاده خوانندگان از منابع و مآخذ و مدارک مختلف جمع‌آوری کرده است و چون در آغاز کار قصد نداشتم غیر از توضیحات نسخه لوگران چیزی بر آن بیفزایم و از طرفی بعدا آن توضیحات را کافی نیافتم و خود قسمت‌های زیادی بر آن اضافه کردم، متأسفانه فرصت از دست رفت و نتوانستم یادداشت‌ها و توضیحات نسخه لوگران را با علامت ستاره یا وسیله مشخص- کننده دیگری از توضیحات و یادداشت‌های خود مشخص کنم.

امید است در ترجمه مجلدات بعدی این کتاب رعایت این نکته بشود و توضیحاتی که از ذیل نسخ مورد استفاده ترجمه میشود از توضیحاتی که بسلیقه شخصی برای استفاده خوانندگان جمع‌آوری و تهیه کرده‌ام مشخص و مجزا شوند.

تاریخ هردوت، مقدمه‌ج۱، ص: ۴

نکته دیگر آنکه از اواسط کتاب کم‌کم بر تعداد یادداشت‌ها و توضیحات افزوده شده و علت این امر آنست که بنسبتی که چاپ کتاب پیش میرفت نگارنده در تکمیل این توضیحات و یادداشت‌ها اهتمام بیشتری میورزیدم. امید است اگر قسمتی از ترجمه جلد اول تاریخ هردوت از این حیث مختصر نقصی دارد در چاپ‌های بعد جبران شود و ضمنا در مجلدات بعدی توضیحات و یادداشت‌های بیشتری برای معرفی بلاد و شهرها و اماکن و اشخاص و رجالی که در تاریخ هردوت از آنها نام برده شده بخوانندگان عرضه شود. قسمت‌هائی که تحت عنوان «توضیح خارج از متن» برای تفسیر متن هردوت و معرفی منابع آن تهیه شده از مآخذ مختلف است لیکن قسمت اصلی آن از نسخه لوگران اخذ شده و اطلاعات و مطالب دیگری که نگارنده از منابع مختلف کسب کرده‌ام بر آن افزوده‌ام.

تردیدی نیست که ترجمه تاریخ هردوت که قدیم‌ترین و مهم‌ترین تاریخ در جهان محسوب میشود بخصوص برای ما ایرانیان که قسمت‌های مهمی از تاریخ پرافتخار اجداد خود را بکمک نوشته‌های هردوت آموخته‌ایم امری است بسیار ضروری و اساسی و مایه تأسف و تعجب است که تا این زمان این نقصیه بزرگ در عالم علم و فرهنگ ما وجود داشت و یکی از بزرگترین و کهن‌ترین اسناد تاریخ جهان بزبان فارسی ترجمه نشده بود. آثار هردوت و دیگر مورخین یونان باستان بدون تردید یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ پرافتخار نیاکان ما است و باید تصدیق کرد که اگر آثار این مورخین کهن برای ما باقی نمانده بود امروز بسیاری از حقایق تاریخ ایران باستان بر ما مجهول بود. با اینکه در کشور ما در تمام کتب تاریخ وقایع ایران باستان را باستناد گفته‌های هردوت نقل میکنند و اطفال ما از نخستین روزی که با کتاب و کاغذ سروکار پیدا میکنند نام هردوت را بخاطر میسپارند، تا این زمان برای ترجمه متن کامل این مورخ کهن قدمی برداشته نشده تا چنانچه یکی از هموطنان ما که خواهان مراجعه به متن اصلی هردوت باشد و بعلت عدم آشنائی بزبان‌های خارجی نتواند بمقصود نائل شود لا اقل متن فارسی آنرا در اختیار داشته باشد.

تاریخ هردوت، مقدمه‌ج۱، ص: ۵

بزرگترین اجر نگارنده از زحماتی که برای ترجمه و جمع‌آوری توضیحات این متن متحمل شده‌ام اینست که با انجام این خدمت ناچیز دین اخلاقی خود را باین آب‌وخاک که همه چیز خود را مدیون آن میدانم انجام دهم و یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ پرافتخار اجداد و نیاکانمان را بفارسی منتقل کنم و تا جائیکه امکانات علمی اینجانب فرصت میدهد توضیحات و اطلاعات اضافی برای روشن شدن متن این مورخ کهن و استفاده خوانندگان بر آن بیفزایم.

تردیدی نیست این اقدام که در زمینه تاریخ هردوت قدم اول محسوب میشود خالی از عیب و نقص و معاف از انتقاد نخواهد بود و نگارنده هرگز ادعا ندارد که ترجمه‌ای کامل و بدون عیب و نقص به خوانندگان ارائه داده است. بنابراین، انتقاد واقعی و خالی از غرض بمفهومی که از این اصطلاح در کشورهای مغرب‌زمین استنباط میشود نه تنها براین بنده گران نخواهد بود بلکه مایه کمال مسرت و امتنان است اگر خوانندگان نکته‌سنج و بیغرض تذکار نقایص ترجمه این اثر بزرگ تاریخی جهان را بر اینجانب منت گذارند تا نسبت بمجلدات بعدی آن مورد توجه قرار گیرد.

د. ه. ه.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱

مقدمه

یونان باستان یکی از کشورهای شگفت دنیای کهن محسوب میشود. از دو هزار سال قبل از میلاد مسیح تمدنی درخشان در جزیره کرت واقع در جنوب شبه جزیره یونان درخشیدن آغاز کرد که در تاریخ به تمدن دریائی کرت معروف است.

این تمدن نخستین نور امید و نخستین قدم کاروان ترقی بشر شمرده میشود. چه این تمدن پس از آنکه مدتی در جزیره کرت بمنتهای درخشندگی رسید، از این جزیره به سرزمین یونان اصلی منتقل شد و در این ناحیه تمدنی جدید معروف به تمدن قوم می‌سن(Mycene) ایجاد کرد که بدون تردید از بسیاری لحاظ پایه و اساس تمدن امروز بشر را تشکیل میدهد. از این زمان ببعد آهنگ ورود اقوام مهاجم به سرزمین یونان قطع نشد و هر روز قوم جدیدی باین سرزمین قدم گذارد، ولی حرکت کاروان جاویدان تمدن متوقف نگردید و همچنان رو بتکامل رفت تا جائیکه در قرن پنج قبل از میلاد که به قرن پریکلس معروف است و یونان باستان بمنتهای شکوه و عظمت و جلال تاریخ خود رسید مانند گلی زیبا و درخشان شکفته شد و جمعی شاعر و نویسنده و فیلسوف و مورخ و حقوقدان به عالم بشریت هدیه کرد که اساس علوم و اطلاعات کنونی بشر را پایه‌گذاری کردند. بی‌جهت نیست که یکی

از بزرگترین نویسندگان معاصر فرانسه تمدن یونان باستان را در عین درخشندگی و کمال به «جوانی ابدیت» یا «جوانی تمدن بشر» تشبیه کرده است. همانطور که جوانی انسان هرگز تجدید نمیشود این «جوانی ابدیت» نیز هرگز تکرار نخواهد شد و تاریخ بشر هرگز روزگار جوانی خود را تجدید نخواهد کرد.

در قرنی که تمدن یونان باستان باوج اعتلا و درخشندگی رسید و به قرن پریکلس معروف است یونان باستان در جمیع رشته‌های ادب و علوم و فنون بشری درخشید.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲

درام‌نویسان و نویسندگان بزرگی از نوع اشیل)Eschyle(سوفوکل)Sophocle(و اریپید)Eurypide(و شعرائی نظیر آریستوفان)Aristophane(عالم علم و ادب یونان باستان را مزین کردند. و در همان زمان حقوقدانان بزرگی نظیر سولون)Solon(و لیکورگ)Licurgue(نخستین قوانین بزرگ را تدوین کردند و دانشمندان و فلاسفه‌ای نظیر تالس ملطی و فیثاغورث حکیم و سقراط و افلاطون و ارسطو نخستین اصول علم امروز بشر را پایه‌گذاری نمودند و فلسفه و حکمت را باوج تکامل رساندند و درین راه بقدری سریع گام برداشتند که در اندک زمان اعتلای روح انسانی بسرحد کمال رسید و گوئی کاروان تمدن معنوی در مدتی کوتاه بسرمنزل مقصود نائل گردید. کلیه مشکلات و مجهولات جهان بنحوی رضایت‌بخش حل شد و یا بطریقی علمی بصورت سوألی ساده مطرح و برای نسل‌های آینده بیادگار گذارده شد.

در زمینه تاریخ‌نویسی نیز قرن پنجم قبل از میلاد یکی از قرنهای پرثمر تاریخ جهان محسوب میشود، چه در همین قرن و در یکی دو قرن بعد است که سلسله زنجیر مورخان بزرگی نظیر هردوت و توسیدید و کتزیاس و گزنفون و پلوتارک و جمعی دیگر از مورخان باستان هویدا میشود و تاریخ‌نویسی دوش‌بدوش دیگر علوم وارد مرحله جدیدی از سیر تکامل خود میگردد.

هردوت که خود نخستین پیشقدم این دسته از تاریخ‌نویسان عهد کهن محسوب میشود بدون تردید قدیم‌ترین مورخ جهانست. بی‌جهت نیست که قرنها نام او با تاریخ باستان توأم شده است و همه جا او را «پدر تاریخ» نام نهاده‌اند. در حقیقت اوست که تاریخ‌نویسی را به بشر آموخت و هم او است که بتحریر نخستین تاریخ جامع جهان دست زد. قبل از او هکاته معروف نیز به تحریر تاریخ دست زده بود و معروف است که هردوت آثار خود را از او اقتباس کرده و سپس اصل را از بین برده و کتاب مؤلف قدیم را بنام خود بجهانیان عرضه کرده است. دلیلی که طرفداران این عقیده برای اثبات مدعای خود اقامه میکنند اینست که اولا هردوت شخصا در چند جای کتاب خود به نویسندگان قدیم‌تر از خود اشاره میکند و ثانیا بعضی مطالبی را که او

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳

نوشته است بعدها نویسندگان یکی دو قرن بعد عینا از قول هکاته نقل کرده‌اند و این خود میرساند که هردوت که پس از هکاته میزیسته آن مطالب را از هکاته تقلید کرده و سپس کتاب او را سوزانده است. در صحت این ادعا تردید بسیار است چه اگر واقعا هردوت آثار هکاته را از بین برده باشد چگونه آن آثار بدست مؤلفان قرون بعد رسیده است که بکمک آن توانسته‌اند قسمت‌هائی از کتاب ادعائی او را نقل کنند.

درهرحال چون بحث درباره صحت یا سقم این ادعا بس طولانی و تمام ناشدنی است از اشتغال بدان اجتناب میکنیم و چون قدیم‌ترین کتاب تاریخی که در حال حاضر می‌شناسیم کتاب هردوت است ما نیز مانند غالب مورخان جهان او را «پدر تاریخ» لقب میدهیم.

از زندگانی پدر تاریخ اطلاع زیادی در دست نیست. منابعی که از نویسندگان عهد عتیق درباره او باقی است و میتواند چراغ راه ما برای کشف مراحل زندگانی او گردد متون معدود و مختصری است از سوئیداس)Suidas(و اتین)Etienne(از اهل بیزانس و نیز متنی از اوزب)Eusebe(و بعضی متون کم اهمیت دیگر بکمک همین اسناد و متون مختصر است که دانشمندان و محققان کوشیده‌اند سرگذشت زندگانی کسی را که نخستین تاریخ جهان را تحریر کرده است کشف کنند. جای بسیار تعجب است که هردوت در نه جلد کتاب بزرگ خود از همه‌چیز و همه اقوام و ملل و شخصیت‌ها و رجال برای خوانندگان سخن گفته جز از شخصیت و زندگانی شخصی خود. وقتی انسان تاریخ هردوت را مطالعه میکند و در خلال آن در جستجوی کسب خبری درباره شخص مؤلف بکاوش میپردازد احساس میکند که هیچ مؤلفی باندازه هردوت درباره خود سخن نگفته و در عین حال هیچ مؤلفی باندازه او خود را فراموش نکرده است. این تضاد بزرگ قابل درک و تحلیل است، زیرا از یک طرف بیان ساده و روان و افسانه‌های سهل و بی‌پیرایه‌ای که مؤلف نقل میکند کتاب او را بصورت یک مکالمه واقعی بین مؤلف و خواننده جلوه میدهد. از خلال عبارت ساده آن ذوق و سلیقه شخص مؤلف و خصوصیات اخلاقی و مزاح‌ها و شوخی

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۴

هایش کاملا تشخیص داده میشود و از روی آن میتوان کاملا بروحیات و اخلاق او پی برد. از طرف دیگر در سراسر کتاب، هردوت هرگز آشکارا ذکری از احوال خود نکرده است و شاید علت این غفلت و کوتاهی مؤلف آن باشد که اصولا مؤلفان یونان باستان چندان علاقه به افشای اسرار خانوادگی و شخصی خود نداشته‌اند و تا جائیکه میتوانستند زندگانی خود را در حجابی از اسرار پنهان مینمودند. هردوت بارها در کتاب خود میگوید که از فلان‌شهر به فلان‌شهر رفتم، فلان منظره زیبای طبیعت را مشاهده کردم، با فلان شخصیت بزرگ تماس گرفتم. ولی مؤلف بهمین مختصر اکتفا میکند و غیر از این اشارات و کنایات مطلبی از سرگذشت خود نقل

نمیکند و چون این اشارات نیز بدون قید تاریخ و سنه نقل شده است برای خواننده کنجکاوی که به سرگذشت «پدر تاریخ» علاقمند باشد امکان‌پذیر نیست جریان طبیعی سفرهای مؤلف را بدقت تعقیب کند و خط سیر احتمالی سفر بزرگ او را در خاورمیانه و مصر و سیسل و ایتالیا تشخیص دهد. این ابهام در گفتار مؤلف نسبت به سفرهای خود بدرجه‌ایست که بعضی از سفرهای او که خود صریحا بدان اشاره کرده امروز مورد تردید و انکار بسیاری از محققان است.

مؤلفان یونان باستان را عادت چنین بوده است که نام خود را در سرلوحه کتاب خود نقل کنند. هردوت نیز مانند دیگر مؤلفان قدیم نام خود را در آغاز کتاب خود با بیانی ساده و مختصر چنین نقل میکند: «هردوت از اهل هالیکارناس تحقیقات خود را در این کتاب به مردم تقدیم میکند.» مؤلف بهمین مختصر قناعت کرده و بذکر نام خود و نام شهر موطن خود اکتفا کرده و در سراسر کتاب خود ذکری از خود نکرده است بقسمی که تنها وسیله برای تشخیص شخصیت او خصوصیات اخلاقی و روحی او است که در خلال عبارات کتابش جلب توجه میکند.

گفته شد که نه تنها هردوت خود مطلبی درباره زندگانی خود نقل نکرده است بلکه مؤلفان قدیم نیز خبری درباره او نقل نکرده‌اند و صرفنظر از یادداشت مختصری که از سوئیداس باقی است و لوحه قبری که اتین از اهل بیزانس باو نسبت داده است

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۵

و متن کوتاهی از اوزب(Eusebe) سند و مدرک تاریخی دیگری درباره او در دست نیست.

متن مختصری که از سوئیداس درباره هردوت باقی است بقدری کوتاه و مختصر است که میتوان آنرا نظیر توضیح ساده یک کتاب لغت تاریخ دانست. این نویسنده باستان درباره هردوت چنین مینویسد: «هردوت فرزند لیگزس(Lyxes) و دریو(Dryo) بود و در هالیکارناس در خانواده‌ای اصیل و نجیب تولد یافت. او برادری داشت که تئودور(Theodore) نامیده میشد. هردوت برای فرار از چنگ لیگدامیس(Lygdamis) دومین جانشین آرتمیز(Artemise) از هالیکارناس به شهر ساموس(Samos) گریخت (آرتمیس مادر پیزیندلیس(Pisindelis) و جده لیگدامیس بود).

در ساموس بآموختن زبان محلی یونانی پرداخت و تاریخی در نه جلد تحریر کرد که با زمان سلطنت کورش پادشاه پارس و کاندول پادشاه لیدی آغاز میشود. همینکه به هالیکارناس بازگشت بر فرمانروای مطلق العنان این شهر فائق آمد ولی چون با مشکلات فراوان و رقابت‌های سیاسی مواجه شد از روی میل به شهر توریوم(Thurium) که در آن زمان اهالی آتن مشغول تأسیس آن بودند رفت و در آن شهر مقیم شد. وی در همان شهر درگذشت و در میدان بزرگ شهر مدفون شد. ولی جمعی عقیده دارند که او در پلا(Pella) درگذشت. کتابهایش بنام نه تن از ارباب انواع و خداوندان هنرهای ظریفه معروف است.»

سوئیداس در یکی دیگر از یادداشت‌های خود مدعی است که هردوت را عموئی بوده است که پانیازیس(Panyasis) نام داشته و از شعرای معروف هالیکارناس بوده است.

اتین از اهل بیزانس(Etienne de Bysance) یکی دیگر از مؤلفان قدیم است که درباره هردوت مختصر اطلاعی بما داده است. این مؤلف در جائی که از شهر توریوم سخن میگوید متن یادداشتی که بر سنگ قبر هردوت حک شده بود نقل میکند و توضیح میدهد که هردوت در همین شهر فوت کرده و در همانجا مدفون است.

اتین درین باره چنین مینویسد: «خاک این شهر استخوانهای هردوت فرزند

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶

لیگزس(Lyxes) را در آغوش دارد. سلطان مورخان قدیم سرزمین یونی در کشور قوم دری(Dorie) تولد یافت و بقصد فرار از حملات غیر قابل تحمل همشهریان خود به توریوم پناهنده شد و این شهر را وطن دوم خود نامید.»

اوزب(Eusebe) یکی دیگر از نویسندگان قدیم است. وی درباره هردوت بطور اجمال اشاره میکند که شهرت این مورخ از سال ۴۶۸ قبل از میلاد شروع شد و از همین اشاره مختصر میتوان بطور تقریب تاریخ تولد این مورخ بزرگ را حدس زد.

این بود اسناد و مدارکی که از عهد عتیق درباره زندگانی پدر تاریخ برای ما باقی مانده است. آنچه ازین متون مختصر درباره زندگانی این مؤلف بزرگ میتوان استخراج کرد اینست که هردوت تخمینا در حدود سال ۴۹۰ قبل از میلاد مسیح در یکی از شهرهای سرزمین کاری موسوم به هالیکارناس متولد شده. ظاهرا از خانواده‌ای اصیل و نجیب بوده و در محیطی که وسایل تعلیم و کسب علم برای او فراهم بوده بزرگ شده است. عمویش که یکی از شعرای بنام آن زمان بود و پانیازیس(Panyasis) نامیده میشد قریحه‌ای سرشار داشت. یکی از قصاید این شاعر که شعر نو را در یونان باستان زنده کرد قصیده معروفی است که درباره هراکلس سروده است.

حدس زده میشود که همین شاعر تعلیم برادرزاده خود را بعهده گرفته و مغز جوان و نورس هردوت را از آغاز کودکی با افسانه‌های یونان قدیم و سرگذشت خدایان باستان آشنا کرده است و شاید همین طرز تعلیم اثر عمیقی در سبک نگارش مؤلف داشته است، چه بشرحی که ملاحظه خواهد شد اساس بیان تاریخ هردوت برپایه افسانه و داستان است. در آن زمان ظاهرا شهر هالیکارناس در دست جمعی از مردمان قوم دری(Dorie) بود ولی مردم آن بزبان یونی(Ionie) صحبت میکرده‌اند.

برخلاف ادعای یکی از مؤلفان باستان هردوت در همین شهر با زبان غنی و شیرین یونی که در آن زمان زبان ادبی یونان محسوب میشد آشنا شده و شاید بهمین جهت است که کتاب او از حیث متن ادبی یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان شمرده میشود. مطلبی

که نسبت بآن تردید جائز نیست اینست که هردوت در طول حیات

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۷

خود سفر بسیار کرده و بنقاط مختلف ربع مسکون زمان خود قدم گذارده است.

تعین دقیق خط سیر سفرهای او و تشخیص کشورهائی که او واقعا از آنها عبور کرده کاری است بس دشوار، چه مورخ خود بطور صریح و آشکار سفرهای خود را شرح نمیدهد و دیگر مؤلفان نیز ذکری از آن نکرده‌اند. هردوت که ظاهرا فرزند یکی از ثروتمندان زمان خود بوده نخستین درس خود را در خارج از شهر موطن خود آموخته و تعلیمات اولیه خود را در شهرهای کوچک یونی واقع در آسیای صغیر و در حوالی هالیکارناس شروع کرده و آنگاه به موطن کوچک خود مراجعت کرده است.

ولی اقامت او در شهر هالیکارناس چندان دوام نیاورده، زیرا در نتیجه قیام مردم شهر علیه حاکم جباری که لیگدامیس نام داشت شورش بود دریر معروف عصر شاعر Panyasis) که

بقتل رسیده است ولی هردوت و دیگر افراد خانواده او جان سالم بدر برده و به شهر ساموس پناهنده شده‌اند. قیام مردم هالیکارناس باحتمال زیاد در حدود سال- های ۴۶۷ و ۴۶۸ قبل از میلاد اتفاق افتاده، زیرا اوزب)Eusebe(این سال را یکی از مهم‌ترین سالهای حیات مورخ دانسته و آنرا نخستین سال آغاز شهرت او معرفی کرده است. از این قرار هردوت یکی از آن دسته از یونانیان باستان بوده است که شیفته آزادی مطلق بودند و در شهرهای کوچک یونان باستان تحت تأثیر افسانه‌های کهن که در آن زمان بر سر زبان‌ها بود علیه حکمرانان جبار و ستمگر شهرهای خود قیام میکردند و مدتی نسبهٔ کوتاه از نعمت آزادی و استقلال برخوردار میشدند. دلیل این ادعا آنست که هردوت وقتی از شهر آتن سخن میگوید تمجیدی فراوان از آزادی سیاسی مردم این شهر میکند (جلد پنجم- بند ۷۸) و در جای دیگر که یکنفر از پارس‌ها جلال و شکوه دربار خشایارشا را برای دو نفر اسپارتی نقل میکند از قول اسپارتی‌ها به سرباز پارس چنین پاسخ میدهد: «تو اسارت را تحمل کرده‌ای ولی هرگز طعم آزادی را نچشیده‌ای و هنوز نمیدانی که آزادی تلخ است یا شیرین. اگر مزه آنرا چشیده بودی امروز بما توصیه نمیکردی که با نیزه بدفاع از آن بپردازیم،

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۸

بلکه سفارش میکردی که حتی با تبر از آن دفاع کنیم.» (جلد هفتم- بند ۱۲۵)

مدت اقامت هردوت در ساموس کوتاه بود، چه کمی بعد مؤلف بزرگ به سیر و سیاحت در ربع مسکون آن زمان پرداخت. نخست به ناحیه سیرن)Syrene(قدم نهاد و سپس به سواحل دریای سیاه سفر کرد. آنگاه تسهیلاتی را که سازمان اداری منظم پارسها در آسیای صغیر و دیگر نواحی برای سفر فراهم کرده بود مغتنم دانست و با اطمینان و آرامش خاطر قسمت اعظم این امپراتوری وسیع را سیاحت کرد و به سرزمین لیدی و ماد و پارس مسافرت کرد. سپس متوجه سرزمین اسرارآمیز فراعنه و گاهواره تمدن مشرق‌زمین گردید. این سرزمین مرموز که از هر گوشه آن مجسمه های ابو الهول سر بفلک کشیده بود اثری عمیق در روح ظریف و جوان این یونانی کنجکاو که شیفته افسانه‌ها و داستانهای کهن بود باقی گذارد. هردوت به کشور فینیقیه نیز سفر کرد و درین سرزمین تجار حادثه‌جو که کشتی‌های خود را باقصی نقاط دنیای آن زمان گسیل میداشتند او را از حوالی کشورهائی که در آن زمان سرحد نهائی جهان محسوب میشد و در آنسوی ستون هراکلس قرار داشت مطلع کردند.

هردوت همه جا درباره آداب و رسوم و سنن مردم به جمع‌آوری اطلاعات پرداخت و نه تنها با حرص و ولعی خاص به کسب اطلاعات درباره طبقات سوم اجتماعات مشغول شد بلکه با بسیاری از رجال و شخصیت‌های بزرگ آن زمان ملاقات کرد و با دانشمندان و فلاسفه عصر خود تماس گرفت و مانند مورخی که وسواس کشف اسرار جهان را داشته باشد همه جا در جستجوی اسناد و مدارک رسمی و غیر رسمی پافشاری و مقاومت از خود ابراز کرد. از روی همین اسناد و مدارک است که هردوت رقم صحیح تعداد افواج سپاه خشایارشا و دسته‌های سپاه یونانیان را در جنگ معروف پلاته نقل کرده و جزئیات آنرا برای اطلاع نسل‌های آینده شرح داده است. (جلد هفتم بند ۱۸۴- جلد نهم بند ۲۸)

هردوت به مطالعه آداب و رسوم محلی توجهی خاص داشت و مشاهده ابنیه و

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۹

و آثار باستانی را بقدری ضروری و واجب میشمرد که گاه برای مشاهده یک بنای تاریخی خط سیر سفر خود را طولانی و پرپیچ‌وخم و رنج راه و مشقات سفر را دوچندان میکرد. مؤلف هرجا که مقتضی بوده مشاهدات خود را در کتاب بزرگ خود برای خوانندگان نقل کرده است و بهمین‌جهت کتاب او نه تنها مجموعه‌ایست از اطلاعات تاریخی، بلکه مجموعه‌ایست از تحقیقات مربوط به باستان‌شناسی و فولکلور های محلی ادوار کهن. کوشش فناناپذیر یک وقایع‌نگار و تفسیرنویس و ذوق حقیقت- بینی که برازنده هر عالم دانشمندی است از خلال عبارات کتاب او جلب نظر میکند.

هردوت به یونان نیز سفر کرد و از شهر آتن که در قرن پنج قبل از میلاد بمنتهای شکوه و جلال خود رسیده بود دیدن کرد و با سوفوکل فیلسوف و دانشمند معروف معاصر دوست و آشنا شد. در همین شهر با یکی از کهن‌سال‌ترین مردان معاصر خود که ترساندورس)Thersandors(نام داشت و از اهل ارکومن)Orchomene(بود و در روزهای پرهیجان جنگ معروف پلاته از نزدیک شاهد صحنه‌های خونین این جنگ بزرگ بود ساعات متوالی مصاحبه و شخصا در کتاب خود باین مصاحبه اشاره کرده است (جلد ۹- بند ۱۶). اقامت هردوت در آتن ظاهرا بدرازا کشیده است زیرا بعضی افسانه‌های محلی یونان که صحت آنها چندان

قابـل اعتمـاد نیست حاکی است که هردوت بهترین و زیباترین فصول کتاب خود را در مـدت اقامت خود در آتن در میـدان‌های این شهر و در مرتفعات المپ با صـدای بلنـد برای مردم قرائت میکرد و از اینکه مردم برای او کف میزدند و او را میستودند لذت میبرد. ظـاهرا توسـیدید مورخ معروف نیز که در آن زمان طفلی بیش نبوده نخستین عشق و علاقه خود را به تاریـخ از موقعی احساس کرده که در امـاکن عمومی به سـخنان این مورخ بزرگ گوش داده است. دلیل این ادعا مطلبی است که توسـیدید شـخصا در کتاب خود بـدان اشـاره کرده است. توضیـح آنکه توسـیدید در قـالب اشـارات و کنایات از هردوت انتقاد و با عباراتی که بی‌اعتنائی و تحقیر را میرساند از او یاد کرده و بدون اینکه از این مورخ بزرگ صریحا نام ببرد از مورخانی که کتاب خود را «برای توفیق موقتی

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۰

در انظـار عموم مردم» نوشـته‌اند و کتـاب آنها ارزش نوشته یک نویسـنده متفکر و عمیق را که بقصـد روشن کردن نسل‌های آینـده تحریر شده باشد ندارد و برای روشن کردن حقایق تاریخی تحریر نشده است بزشتی نام برده (توسیدید- جلد اول- بند ۲۲).

هردوت پس از این سـفر طولانی به شـهر موطن خود مراجعت کرد و بـار دیگر در چهـاردیواری دروازه‌های هالیکارناس مقیم شـد. ولی این اقـامت نیز چنـدان دوام نیـاورد و در سال ۴۵۴ قبـل از میلاـد بعلت انقلاب سیاسـی که در آن زمان در شـهرهای یونان امری عـادی و دائمی بود با جمعی از هموطنان خود ناگزیر شـد بار دیگر شـهر موطن خود را ترک گویـد و این‌بار بجای اینکه به سواحل شرقی دریای مدیترانه و دلتای نیل هجرت کند با هموطنان گریزپای خود به مهاجرنشـین‌های وسیع یونانی در جنوب ایتالیا و سیسیل رفت و بـا جمعی دیگر از یونانیان که در آن زمان بتأسـیس شـهر توریوم)THurium(دست زده بودنـد همداسـتان شد و در همین شهر اقامت گزیـد و بقدری بآن علاقمند شد که آنرا شـهر موطن ثانی خود دانست. این سـفر برای او فرصتی مناسب بود تا اطلاعات تـاریخی و جغرافیـائی خود را نسبت باین قسـمت از دنیای مسکون آن زمان تکمیل کنـد و از وضع سیسـیل و ایتالیای جنوبی باخبر شود.

درین زمـان مورخ بزرگ رفته‌رفته پـا به کهولت میگـذاشت و آثار پیری و فرسودگی در جبین او آشـکار میشـد. شایـد بهمین‌جهت است که سلسله زنجیر سفرهای طولانی خود را بهمین‌جا خاتمه داده و تا پایان عمر در همین شهر مقیم شده و در همان‌جا در گذشته و مدفون شده است. هردوت ظاهرا فقط آخرین سالهای عمر خود را درین شـهر گذرانده است ولی خاطره این مورخ بزرگ در نظر دیگران طوری با نام این شهر آمیخته است که بعضی از محققان باستان او را یکی از اهالی همین شهر دانسته‌اند و مدعی شده‌اند که وی در همین شـهر بـدنیا آمده است. ارسـطو او را «هردوت از اهل توریوم» نامیده در حالیکه هردوت در حقیقت از اهل هالیکارناس بوده است.

از سـال مرگ هردوت بطور دقیق و یقین اطلاـعی در دست نیست. آنچه مسـلم است هردوت در سالهـائی که جنگ معروف پلوپونز آغاز شده بود در توریوم میزیست

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۱

و در همین زمـان درین شـهر درگذشـته است و چون مورخ به وقـایع نخستین سال‌هـای این جنگ بزرگ نیز اشاره کرده است (جلد نهم- بند ۷۲) حدس زده میشود مرگ او در حدود سال ۴۲۵ قبل از میلاد یعنی مدتی پس از شروع جنگ پلوپونز اتفاق افتاده است.

*** این بود مختصـری درباره زنـدگانی مؤلف قـدیم‌ترین تاریـخ جهان. نخستین سؤالی که درباره هردوت مطرح میشود اینست که آیـا آثـار قلمی این نویسـنده کهن بطور کامـل بما رسیده یا دست حوادث روزگار قسـمتی از آنرا برای همیشه از نظر کنجکاو بشـر امروز پنهان کرده است. حدس غالب محققان و مورخان براینست که هردوت تنها مورخی است که سـعادت با او یاری کرده و تمام آثار او را صـحیح و سالم به نسل‌های بعـد رسانیده است. هردوت در کتاب خود به تاریخی بنام «تاریخ آشور» که ظاهرا خود مؤلف آن بوده است اشاره کرده و دو بار بخوانندگان وعده داده است که آنرا بزودی منتشر خواهد کرد (جلد اول بند ۱۰۶ و ۱۸۴).

اگر واقعـا هردوت چنین کتابی تألیف کرده باشـد امروز ما بکلی از آن بی‌خبریم و کوچکترین اطلاعی از آن در دست نـداریم. اگر از این کتاب احتمالی که هردوت خود بـدان اشاره کرده ولی وجود آن مورد تردید بسـیاری از محققان و دانشـمندان قدیم و جدید میباشد صرفنظر کنیم متن کامل کتاب بزرگ هردوت تحت عنوان «تاریخ» در نه جلد امروز بطور کامل در دسترس ما میباشد. کتاب دیگری نیز تحت عنوان «زنـدگانی هومر» بـاقی است که جمعی تألیف آنرا به هردوت نسبت داده‌انـد ولی چون هیچیک از محققان این انتساب را صحیح نمیدانند باید در صحت آن تردید کرد.

چون در این مقـدمه مختصـر تفسـیر این کتـاب بزرگ هردوت و مطـالعه دقیق مسائلی که قـدیم‌ترین مورخ جهان مطرح کرده است امکان‌پذیر نمی‌باشد. کوشش نگارنده آنست که در حدود امکان فقط مسائل مهمی که درباره نه جلد کتاب تاریخ

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۲

هردوت مطرح است بطور اجمال مورد مطالعه قرار گیرد.

یکی از مسائلی که مدتها ذهن محققان و دانشـمندان تاریخ را بخود مشغول داشـته بحث در این نکته است که نقشه اولیه هردوت و هـدف نخستین او از تـألیف این کتاب چه بوده؛ آیا مؤلف از آغاز کار قصـد انشای کتاب بزرگی را که امروز ما با آن روبرو هستیم داشـته و یا در ضـمن سفرهای طولانی خود کم‌کم علاقمند به جمع- آوری یادداشت‌ها و خاطرات خود شده و در پایان عمر آنها را بهم مربوط کرده و بصورت کتابی جامع جمع‌آوری کرده است؟ نظر محققان و دانشـمندان درین مورد مختلف است. جمعی عقیـده

دارنـد که مؤلف از آغاز کار قصد افشای تاریخ عمومی و جامع جهان را داشته است. جمعی دیگر عقیده دارند که هردوت ابتدا به نگارش وقایع منفرد و مجزا که در اصطلاح امروز مونوگرافی(monographie(نامیده میشود مشغول شده و در ضمن کار بادامه این بحث علاقه پیدا کرده و برنامه کار خود را تغیر داده و تهیه کتاب جامع و بزرگی را در نه جلد مطمح نظر قرار داده است.

بعبارت بهتر این دسته از محققان عقیـده دارنـد که هردوت ابتـدا مونوگرافی‌هائی مجزا برای هریک از اجتماعات و اقوام زمان خود نوشته و سپس آنهـا را جمع‌آوری کرده و بصورت کتـاب تاریـخ جـامعی درآورده است. اگر این نظر را قبول کنیم طبعـا این سؤال مطرح میشود که قدیم‌ترین قسمت‌های این کتاب که مؤلف جوان در آغاز کار بتحریر آن دست زده و نیز قسمت‌هائی که در اواخر عمر خود بر آن اضافه کرده است کدامست. سؤال دیگر که مطرح میشود اینست که آیا اصولا مؤلف به هدف نهائی خود رسیده است و کتاب او همانست که او در نظر داشته یا قسمت‌هائی از آن ناتمام باقی مانده و دست اجل فرصت تکمیل آنرا نداده است.

بحث مهم دیگری کـه دربـاره هردوت بیـن محققـان و مؤلفـان درگرفته مربـوط به ارزش کتـاب این مؤلـف بزرگ است از لحـاظ سندیت تاریخی و صحت وقایعی که بدان اشاره کرده است. بسیاری از مؤلفان یونان باستان از قبیل کتزیاس و پلوتارک هردوت را بشدت مورد انتقاد قرار داده و او را به دروغگوئی و تحریف وقایع متهم

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۳

کرده‌انـد. رساله‌ای تحت عنوان «خبث طینت هردوت» از مؤلفان یونان باسـتان باقی است که عموما آنرا به پلوتارک نسبت میدهنـد. اگر این نسبت صحت داشته باشد همانطور که از عنوان آن پیداست انتقاد مؤلفان باستان بحدی شدید بوده است که حتی هردوت را به «خبث طینت» متهم کرده‌اند. بین مؤلفان قرون جدید درباره این مسئله اختلاف است. در انگلستان یکی از مورخان معروف بنام سایس(Sayce(با جمعی دیگر از مؤلفان که پیرو مکتب او میباشند و قسمت اعظم مطالعات خود را به هردوت و آثار او اختصاص داده‌اند عقیده دارند که هردوت از صداقت علمی و امانت قلمی که سرمایه اصلی هر مورخی است بی‌بهره بوده است. این دسته از مورخان هردوت را متهم میکنند که به آثار مؤلفان قدیم دستبرد زده و با اینکه مطالب آنانرا در کتاب خود نقل کرده نه تنها نامی از آنان نبرده بلکه آنان را بدست فراموش سپرده و کوشیده است اطلاعات تاریخی و جغرافیائی آنان را بحساب خود گذارد و خود را مطلع‌تر از آنچه بوده است به خوانندگان معرفی کند.

محققـان فرانسوی برخلاف همکاران انگلیسـی خود نسبت به هردوت و صـدق گفتار او خوش بیننـد و انتقادات مکتب انگلیسـی را وارد نمیداننـد. معروف‌تریـن ایـن دسـته از محققـان فرانسـوی آمـده اوت(Amedee Hauvette(و آلفره کروآزه(Alfred Croiset(میباشند که یکی کتابی تحت عنوان «تاریخ جنگهای مدیک» «۱» و دیگری کتابی تحت عنوان «تاریخ ادبیات یونان» «۲» در پنج مجلد تألیف کرده است.

در این دو کتـاب عقایـد مکتب‌هـای مختلـف دربـاره هردوت مـورد بحث قرار گرفته و از این حیث شایـد بتـوان گفت جـامع‌ترین و بهـترین بحثی است که دربـاره هردوت بقلم آمـده است. این دو مؤلف و بطور کلی غـالب مؤلفـان فرانسوی در «صـداقت» و درستی گفتار هردوت کمترین تردیـدی ندارند و عقیده دارند که آنچه این مؤلف کهن نقل کرده از حیث سـندیت تاریخی دارای ارزش و اعتباری کامل است.

---

(۱)
Amedee Hauvette: Histoire des Gerres Mediques, Paris, Hac- hette, ۱۸۹۴
.A .Croiset :Histoire de la litterature grecque(۲)

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۴

صرفنظر از بحث بزرگی کـه دربـاره «صـداقت» و «راسـتگوئی» هردوت بیـن دو مکتب انگلیسـی و فرانسـوی درگرفته است، مسئله دیگری که درباره هردوت شایان توجه میباشـد اینست که بفرض اینکه این مؤلف در نقل وقایع کاملا «صدیق» و «راستگو» بوده آیا شخصیت او طوری بوده است که بتوانـد نقش یـک شاهـد عـادل و یک قاضـی بی‌نظر را بعهـده گیرد، یا بعبارت بهتر بفرض اینکه هدف او جستجوی حقیقت و صدق گفتار بوده آیا شخصا قادر بوده است پس از مشاهده و قضاوت وقایع، صحت و درستی آنها را تشـخیص دهـد تا خوانندگان خود را از روی سـهو و خطا دچار اشـتباه نکند. بحثی که درباره این موضوع در اطراف هردوت مطرح است میتوان در یـک جمله خلاـصه کرد: نخست آنکه آیـا هردوت یک مورخ صادق و راستگو بوده و دیگر آنکه بفرض راسـتگو بودن آیا محققی بصیر و روشن‌بین بوده است؟

بحث دربـاره این دو مسئله مهم کـاری است بس دشوار و پرزحمت که از عهـده نگارنـده این مقـال خارج است. هرگز درین بحث مختصر و کوتاه چنین جاه‌طلبی علمی نمیتوان داشت، زیرا هرکس با مختصر اطلاعات تاریخی خود نمیتواند بطور صحیح درباره این مشکل بزرگ قضاوت کنـد. با این حال نگارنـده باقتضای وظیفه‌ای که از لحاظ تحریر مقدمه و روشن کردن شخصیت هردوت از لحاظ تاریخ نویسی برای خود قائل میباشد پس از اشاره مختصر به نظر مؤلفان باسـتان درباره هروت و آثار او قضاوتی که باقتضای ترجمه متن هردوت و مطالعه اثر این مورخ بزرگ بانسان الهام میشود درین مختصر بیان خواهد کرد.

*** یونان باسـتان یکی از کشورهای شـگفت عهد باستان است که بیش از هر سرزمین دیگر برای بشر نویسنده و متفکر و فیلسوف

باقی گذارده است. معروف است که هردوت اولین مورخ دنیا است، ولی قبل از او نیز در یونان باستان عده‌ای از نویسندگان بنام میزیستند که هریک تا حدودی در تکمیل فن تاریخ‌نویسی سهمی داشته‌اند و شاید بتوان آنانرا نیز پیشقدمان فن تاریخ‌نویسی دانست. این دسته از

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵

مؤلفان باستان که قبل از هردوت میزیستند و آثار آنان امروز از بین رفته در اصطلاح ادبی به لوگوگراف(Logographe(معروفاند. مشهورترین آنها کادموس(Kadmos(از اهل ملط، هلانیکوس(Hellanicos(از اهل میتی‌لن(Mitylene(، شارون(Charon(از اهل لامپساک(Lampsaque(و هکاته معروف از اهل ملط و نیز چند مورخ و وقایع‌نگار دیگر است که هریک بسهم خود در گذشته و سوابق بشر کنجکاویهائی کرده‌اند. یکی از خصوصیات بارز این دسته از نویسندگان یونان باستان اینست که بیشتر درباره چگونگی تأسیس شهرهای قدیم و شکوه و جلال و کبر و غرور خانواده‌های بزرگ و اشراف داد سخن داده‌اند و کوشیده‌اند با استدلالی غالبا واهی و خیالی اصل و نسب کسانی را که موردنظر بوده‌اند به خدایان و قهرمانان باستان برسانند و درین راه کنجکاویهای فراوان کرده‌اند. از این حیث در حقیقت این دسته از مورخان باستان پیشقدمان مکتب بیوگرافی‌نویس در عالم تاریخ محسوب میشوند.

کار دیگر این دسته از مؤلفان بیان اوضاع و احوال مشرق‌زمین و سواحل دریای مدیترانه بود که در آن زمان مرکز فعالیت اقتصادی و سیاسی عصر محسوب میشد. در دوره‌ای که یونانیان تصور میکردند شهر ساموس و ستونهای هرکلس در فاصله‌ای مساوی از یونان اصلی قرار گرفته و چهاردیواری جهان از حدود مدیترانه تجاوز نمیکرده است این مورخان باستان در اطراف دنیائی که هموطنان آنان در آن میزیستند و درباره اصل و نسب و نژاد آنان به بحث و کاوش پرداخته‌اند. بزرگترین عیب این وقایع‌نگاران این بود که بجای تاریخ‌نویسی به افسانه‌نویسی درباره اشخاص توجه داشتند و داستان‌نویسی و حکایت‌گوئی و افسانه‌سرائی اساس و پایه کار آنها بود.

کتب آنان غالبا شامل مجموعه‌ای از حوادث و وقایع مربوط به خدایان باستان و افسانه‌های منسوب بآنان بود و نکات اخلاقی و فلسفی و استنتاج تاریخی در آنها یافت نمیشد، بقسمی که میتوان گفت حتی افسانه‌نویسی این نویسندگان فاقد عمق و معنی بود. با این حال این افسانه‌های پوچ و واهی مورد توجه مردم آن زمان بود و یونانیان باستان از خواندن آنها لذتی فراوان میبردند. یکی از این افسانه‌نویسان که از حیث

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶

شهرت و نام بر دیگران فائق آمد هکاته(Hecatee(معروف است که از اهل ملط بود و در آسیای صغیر در سرزمین یونی زندگی میکرد. هکاته نخستین کسی است که قبل از هردوت بفکر افتاد تحقیق جامعی درباره تاریخ دنیای آن زمان بنماید.

معروف‌ترین کتاب او رساله‌ای بود که تحت عنوان «تشریح زمین» تحریرکرده بود و امروز اثری از آن باقی نیست. اهمیت این رساله ظاهرا بحدی بوده است که موجب کمال شهرت نویسنده در دنیای متمدن آن زمان گردید و این شهرت بدرجه‌ای رسید که امروز نیز او را قبل از هردوت نخستین وقایع نگار و مورخ دنیا میدانند.

هردوت بین چنین نویسندگان و وقایع‌نگاران تربیت یافت و تحصیل نام کرد.

در جوانی تنها آرزویش آن بود که روزی با این نویسندگان افسانه‌نویس آشنا شود و شاید بهمین جهت غالبا نوشته‌های آنانرا مطالعه میکرد و از افسانه‌های خیالی آنان لذت میبرد. لیکن طولی نکشید که متوجه شد کار این نویسندگان چندان جالب نیست؛ پس نسبت بآنان بی‌اعتنا شد و در این راه بحدی مبالغه کرد که از راه تحقیر و تمسخر همه‌جا آنانرا «یونی» و «یونانی» نام برده و خود را از اهل آسیای صغیر دانسته است. وی اطلاعات جغرافیائی ناقص این دسته از وقایع‌نگاران را بباد تمسخر گرفت و مدعی شد که این نویسندگان بقدری بی‌اطلاع بوده‌اند که حتی اعداد را تا شماره چهار بیش نمی‌شناختند (جلد دوم تاریخ هردوت- بند ۱۶). با این حال هردوت ندانسته از شیوه این وقایع‌نگاران الهام گرفته است، بدرجه‌ای که بعضی قسمت‌های کتاب او بهترین نمونه طرز تاریخ‌نویسی لوگوگراف‌های آن زمان محسوب میشود. از این قبیل است فصلی که مورخ در آغاز جلد چهارم کتاب خود به شرح تاریخ تأسیس سیرن(Cyrene(اختصاص داده و همچنین است بحثی که مؤلف درباره دقایق اخلاق و عادات و رسوم مصریان باستان مطرح کرده است. (جلد دوم- بند ۳۵) و نیز شجره نسب مفصلی که باشخاصی نظیر لئونیداس یا لئوتیکیدس(Leotychides(نسبت داده و کوشیده است نسب آنانرا به هراکلس جد بزرگ پادشاهان اسپارت برساند (جلد هفتم- بند ۲۰۴- جلد هشتم- بند ۱۳۱).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷

فرق بزرگ هردوت با این دسته از مورخان باستان دراینست که هردوت در طرح‌ریزی کتاب خود وسعت نظر بیشتری داشته و اگر هکانه را استثناء کنیم میتوان مدعی شد که هردوت از حیث اهمیت کتاب و بزرگی هدفی که در نظر داشته و وحدت کتابی که تألیف کرده با هیچیک از مؤلفان قبل از زمان خود قابل قیاس نمیباشد.

شیوه نویسندگی این مؤلف در عین حال که معرف روحیه شاعرپیشه اوست، بهترین نشانه غرور و جاه‌طلبی او در عالم تألیف نیز میباشد و اگر چنین نبود مورخ جوان نقشه تألیف نخستین تاریخ جامع جهان را در مخیله خود نمی‌پرورانید. همانطور که قبلا اشاره

شد، این نکته مورد بحث است که آیا مؤلف از آغاز کار چنین طرح و نقشه وسیعی داشته یا در طی عمل رفته‌رفته بدان علاقمند شده و یادداشت‌های کوچک و مختصر خود را بصورت کتابی جامع گرد آورده است. ظن غالب برآنست که هردوت بتدریج بنگارش تاریخ جهان مشغول شده و چون بروابط اقوام و ملل و ارتباط مردمان آن زمان پی برده و خود شاهد آن بوده است که چگونه در طی تاریخ امپراتوری‌ها و تمدن‌های جدید بر ویرانه‌های تمدن‌ها و امپراتوری‌های قدیم پی‌ریزی شده، کم‌کم باین نکته مهم توجه کرده است که حیات بشری به صحنه نمایش بزرگی شباهت دارد که مراحل مختلف آن مانند سلسله زنجیر حوادث یک داستان بهم مربوط است. در همین موقع است که ظاهرا هردوت پس از وقوف به اصل وحدت تاریخ جهان و ارتباط وقایع با یکدیگر هدف اولیه خود را تغییر داده و قصد تألیف کتابی درباره تاریخ ربع مسکون زمان خود کرده است. مؤلف در تصور وحدت تاریخ جهان بحدی مبالغه کرده است که در نخستین فصل از کتاب اول خود دو قوم یونانی و پارس را باهم روبرو و این دو قوم را بصورت دو قهرمان بزرگ تاریخ جهان معرفی میکند (جلد اول- بند ۱ تا ۴). تاریخ جهان در حقیقت از قدیم‌ترین ایام و تا جائی که بشر از افسانه‌های کهن یو(oI)و مده)Medee(و هلن)Hellene(بخاطر دارد پیوسته انعکاسی از رقابت شرق و غرب بوده و هردوت بهتر از هرکس از عهده بیان این رقابت بزرگ و کهن برآمده است. تاریخ هردوت درحقیقت تاریخ نزاع و برخورد آسیا

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸

و اروپا و رقابت و ستیز این دو تمدن مغایر است. مؤلف ضمن بیان جریان این رقابت و ستیز بزرگ بین دو تمدن آسیائی و اروپائی عبارات متعرضه زیاد بکار برده و بارها کوشیده آنچه بقول او «از زیبائی‌ها و شگفتی‌های جهان از یونانیان و اهالی آسیا باقی مانده است» در کتاب خود نقل کند. با این حال، از خلال تمام این مطالب خارج از موضوع و شرح این عجائب و شگفتی‌ها، همه‌جا هدف اصلی او که تشریح تضاد و ستیز این دو تمدن کهن‌سال است کاملا جلب نظر میکند. همه‌جا مؤلف کوشیده است پیشرفت تدریجی شرق را بسوی غرب مجسم کند و نشان دهد با پیش‌آمد جنگ‌های مدیک که درحقیقت نخستین و مؤثرترین شکست مشرق از مغرب بوده است چگونه تمدن شرق برای همیشه از غرب رانده شده و این دو تمدن برای ابد از هم مجزا و مستقل ماندند. از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که برخلاف تصور جمعی از محققان شیوه تاریخ‌نویسی هردوت فقط جمع‌آوری ساده متون و اسناد و افسانه- های تاریخی نبوده و حق اینست که گفته شود این مؤلف کهن سبک و شیوه‌ای خاص در ترکیب مطالب بکار برده و جلوه‌ای خاص به اثر خود بخشیده است. بقول یکی از نویسندگان قدیم، هردوت مطالب و افسانه‌های تاریخی را بقسمی بیان کرده که فهم آن برای همه‌کس آسان است؛ ولی چون مردی است که زیاد سفر کرده و بتحقیقاتی پرزحمت و دشوار دست زده دریغش آمده است که اطلاعات و معلومات وسیع خود را خلاصه کند و عصاره و چکیده آنرا برای خوانندگان ارمغان گذارد و بهمین جهت است که همه‌جا و از همه‌چیز با تفصیل زایدی سخن میگوید بقسمی که گاه اطاله کلام خواننده را کسل و ناراحت میکند. همین طول و تفصیل دادن به مطالب کوچک و توجه زیاد به جزئیات و دقایق وقایع یکی از خصوصیات و مشخصات تاریخ‌نویسی هردوت است و درحقیقت نام هردوت با این شیوه تاریخ‌نویسی آمیخته است. بسیاری از «چیزهای بزرگ و شگفت‌انگیزی» که مؤلف مکرر به خواننده وعده داده در باره آن سخن گوید و در صفحات بعد بوعده خود وفا کرده و درباره آن داد سخن داده است در حقیقت مسائلی بی‌اهمیت و ناچیز بوده است. ولی برای درک لذتی که مورخ

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۹

از مشاهده شگفتی‌های زمان خود در طول سفر احساس میکرده است باید نظیر خود او به دوره صباوت و کودکی مراجعت کرد و باصبر و حوصله پابپای مؤلف در مسیر رودهای آرام و باعظمت آن روز حرکت کرد و مانند طفلی خردسال که با دهان باز و سراسر غرق اعجاب و تحسین بافسانه‌های مادر پیر خود گوش میدهد با روحی ساده از شگفتی‌ها و عجایبی که مورخ کهن بتفصیل شرح میدهد لذت برد و دنیای عهد عتیق را در مخیله خود مجسم کرد.

با وجود فصول زیادی که هردوت به شرح جزئیات عجایب و شگفتی‌های زمان خود اختصاص داده است، شگفتی‌هائی که امروز در نظر ما کودکانه و ناچیز جلوه میکند، در خلال همین مطالب کتاب پرارزش او تاریخ جهان را مشاهده میکنیم که آهسته و آرام ورق میخورد. در سرفصل این داستان بزرگ کرزوس پادشاه افسانه‌ای لیدی و فرمانروای شهر سارد و سرزمین‌های وسیع بر اقوام یونی در آسیای صغیر فائق میشود.

ولی طولی نمیکشد که کوروش پادشاه فاتح پارس امپراتوری وسیع او را فتح میکند و کرزوس را از تخت شاهی بزیر میکشد و باسارت میبرد. افسانه جوانی کوروش و ظهور مؤسس خاندان هخامنشی نیز بسهم خود جالب است. هردوت ضمن بیان یکی از این افسانه‌ها سراسر تاریخ آسیا را بیان میکند و ضمن استفاده از فرصت بتفصیل از اوضاع مصر سخن میگوید. مطالبی که مؤلف درین قسمت از کتاب خود درباره مصر نوشته بحدی مفصل است که شاید بتوان گفت مؤلف در هیچ قسمت از کتاب خود درباره هیچیک از کشورهای آن زمان چنین بتفصیل سخن نگفته است. از موقعی که کمبوجیه را برای فتح مصر حرکت میدهد (آغاز جلد دوم) تا موقعی که مصر بدست این پادشاه فتح میشود (آغاز جلد سوم)، یک جلد تمام از کتاب مؤلف بشرح اوضاع مصر اختصاص دارد. بعد از آن هردوت انقلابات داخلی پارس و چگونگی جلوس داریوش را بر اریکه سلطنت شرح میدهد و به تهیه مقدمات جنگهای مدیک که در زمان این پادشاه پایه‌گذاری شد اشاره میکند و قبل از بیان جزئیات این جنگ بزرگ و تاریخی به ذکر

جنگهای داریوش با اقوام سیت میپردازد و آنگاه بتفصیل

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰

از جنگ سیرن(Cyrene) یاد میکند و درباره اقوام و ملل مختلف که درین جریان با آنها برخورد کرده است داد سخن میدهد. مؤلف پس از بیان سرگذشت داریوش، شورش مردم یونی و قیام شهر سارد را شرح میدهد و درین قسمت است که خواننده با حساس‌ترین لحظات تاریخ بشر روبرو میشود. اسامی فراموش‌نشدنی تاریخ جهان، ماراتن، سالامین، پلاته و میکال افسانه بزرگترین جنگهای حماسی و پهلوانی تاریخ باستان را در ذهن خواننده منعکس و خاطرات آن روزهای پرهیجان و فراموش‌نشدنی تاریخ جهان را زنده میکند.

این صحنه‌های زوال ناپذیر و این وقایع فراموش‌نشدنی تاریخ بشر هرگز از خاطرها محو نخواهد شد. جنگ ماراتن یکی از بزرگترین جنگهای تاریخ جهان محسوب میشود. لشگرکشی داریوش از راه دریا و پیاده شدن سربازان متهور پارس در دشت ماراتن در برابر دروازه‌های شهر آتن طلیعه تحسین مهاجمه شرق بغرب و نخستین برخورد دو تمدن متضاد جهان باستان بود. در برابر پارس‌ها که با سرعتی شگفت‌آور دشمن را در آستانه آشیانه‌اش غافلگیر کرده بودند رفتار یونانیان حقیقهٔ شنیدنی و شایان توجه زیاد است. مردی بنام میلتیاد که وطن خود را با خطری بزرگ روبرو می‌بیند در نطق تاریخی معروف خود وضع دشوار یونان را برای هموطنان خود بیان میکند و نقشه دفاعی خود را بآنان ارائه میدهد. با جملاتی مقطع و ساده از آزادی و اسارت برای آنان سخن میگوید و سراسر یونان را برای دفاع از این آزادی که آنقدر در نظر آنان عزیز و گرامی بود بصورت پیکری واحد متحد میکند. در همان حال غریو شادی و صدای پای آهنین سربازان متهور پارس در کنار دروازه‌های بزرگترین شهر یونان باستان اعتلای نزدیک و استیلای آینده این قوم مشرق‌زمین را نوید میدهد.

دوره تاریخ هردوت با شرح جنگهای پلاته و میکال که آخرین برخورد تمدن شرق و غرب محسوب میشود بپایان میرسد. در جدال و ستیز بزرگی که بین این دو تمدن درگرفت غرب موقتا پیروز شد و شرق بداخل چهاردیواری قاره وسیع خود رانده شد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۱

قصد اصلی مؤلف از تألیف نه جلد کتاب تاریخ بیان ماجرای همین زورآزمائی بزرگ بوده است و آنچه مؤلف بعد از ذکر این وقایع نقل میکند در حقیقت دنباله زائدی است از شرح همین وقایع. راولینسن(Rawlinson) تاریخ‌نویس و محقق بزرگ قرن نوزدهم درین باره چنین مینویسد:

«قصد واقعی هردوت نگارش تاریخ جنگ تهاجمی ایران بود، جنگی که با اولین لشگرکشی مردونیه شروع و با تارومار شدن کامل نیروی بحری عظیم و سپاهیانی که خشایارشا برای جنگ علیه یونان فراهم ساخته و حرکت داده بود تمام شد.» «۱»

و در جای دیگر همین مورخ و باستانشناس انگلیسی چنین مینویسد:

«آن قسمت از تاریخ او که مقدم بر لشگرکشی مردونیه است در حکم مقدمه میباشد و از آن میتوان استنباط کرد که دو چیز را در نظر داشته: منظور عهده نویسنده این بوده است که داستان پیدایش و ترقی امپراتوری ایران را که در مبارزه و جنگ رقیب و دشمن یونان بوده شرح داده باشد و مقصود دیگر او خاطرنشان ساختن موارد پیشین است که این دو نژاد باهم تصادمات خصمانه پیدا کرده بودند.

این هر دو نکته ارتباط نزدیکی با موضوع اصل تاریخ او دارد، یکی از آن جهت لازم است که قدردانی واقعی نسبت به عظمت مبارزه و فتح و پیروزی که نصیب حریف شده حاصل شود، دیگری شرح دلایل و موجباتی است که باعث پیدایش این مبارزه شدید شده بوده که طرز و جریان لشگرکشی و چگونگی رفتار و کار متهاجمین را خوب روشن میسازد.» «۲»

باوجود نقاط ضعفی که گاه مورخ در بیان این قسمت از تاریخ جهان از خود نشان داده و باوجود اطاله کلام و فقدان سلیقه در انتخاب مطالب و سردی بیان در

(۱) مقدمه راولینس بر ترجمه تاریخ هردوت بانگلیسی (ترجمه مختصر تاریخ هردوت توسط ع. وحید مازندرانی- تهران ۱۳۱۳، صفحه ۱۷)

(۲) همان کتاب، همان صفحه.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲

بعضی موارد خاص، همینکه کتاب بپایان میرسد خواننده احساس میکند که پرده‌ای زیبا و باشکوه از تاریخ گذشته در نظرش رسم شده، پرده بزرگی که اقوام و ملل مختلف را نشان میدهد که هریک سلاح بدست با لباس بدیع و شگفت خود قدم بصحنه کارزار نهاده‌اند. در جوار آنان چهره باوقار و رعب‌آور پادشاهان و شخصیت- های برجسته آن زمان مشاهده میشود که برای استقرار سلطه جهانی خود باهم دست‌وپنجه نرم میکنند. صحنه جنگ بزرگ سالامین را نشان میدهد که کشتی- های دو حریف دسته‌دسته با صدائی خشک و ترسناک بهم میخورند و از برخورد آنها منظره‌ای موحش در نظر مجسم میشود. دریا از کشتی شکسته و تخته‌پاره پوشیده میشود، در حالیکه هنگام غروب آفتاب سکوتی عمیق جانشین غوغای روز میشود و سپاهیان پارس در میان سکوتی حزن‌انگیز در تاریکی خفیف شامگاه با اندامی خسته و روحی افسرده آهنگ مراجعت میکنند. چه صحنه فراموش‌نشدنی از تاریخ

گذشته بشر و چه پرده درخشانی از برخورد دو تمدن بزرگ دنیای کهن!

یکی از ایرادهائی که محققان به هردوت وارد دانسته‌اند اینست که وقتی مؤلف از اقوام مختلف سخن میگوید با دقتی زیاد از حد آنچه درباره زندگانی آنان دیده و شنیده نقل میکند، لیکن از روح واقعی تمدن آنان سخن نمیگوید بقسمی که تمدن حقیقی قوم مورد بحث بر خواننده مجهول میماند. نه تنها از تمدن واقعی پارس‌ها و مصریان در کتاب هردوت چیزی نمیتوان یافت، بلکه برعکس همه‌جا احساس میشود که مؤلف از تمدن واقعی این دو قوم بی‌اطلاع بوده و آنطور که باید و شاید درباره آنان قضاوت نکرده است. یکی از محققان انگلیسی بنام سایس)Sayce(مدعی است که افسانه‌هائی که هردوت درباره مصریان و پارس‌ها نقل میکند غالبا از منبعی یونانی سرچشمه گرفته و در اصل افسانه یونانی بوده‌اند که هردوت آنها را از روی بی‌اطلاعی بآن اقوام نسبت داده است.

یکی از خصوصیات تاریخ‌نویسی هردوت اینست که رجال و شخصیت‌های تاریخ را آنطور که بوده‌اند با قلمی سحار و توانا مجسم کرده است. درباره آریستید، آمازیس،

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳

تمیستوکل، پیزیسترات، کلئوپاتر و لئوتیداس داد سخن داده و درباره چهارتن از پادشاهان هخامنشی، کوروش، کمبوجیه، داریوش و خشایارشا توصیفی از خود باقی گذارده است. راولینسن محقق انگلیسی قرن نوزدهم درین باره چنین مینویسد:

«صورت‌های مختلف سیرت و اخلاق شرقی هرگز باین خوبی که هردوت از چهارتن اولین پادشاهان هخامنشی نموده توصیف نشده است: کوروش شخصی بود ساده، سخت، سردسته کوهستانیها، دارای حس جاه‌طلبی بسیار با نبوغ عالی نظامی که چون بر وسعت امپراتوریش می‌افزود بهمان نسبت هم شاهنشاهی مهربان و پدری رئوف و خوشرفتار و باذوق و با ملت خود مأنوس بود. کمبوجیه اولین نمونه پادشاهان ظالم شرقی است که قدرت فراوان و بسیاری از هنرهای پدرش را ارث برده بود ولی بواسطه عواملی که در تولد و تربیت او اثر نمودند فاسد شده بوده، تندخو، بی‌تاب، بدسر و عاجز از کف نفس و هنگام روبرو شدن با مخالفت دیگران خشمگین و نه فقط سنگدل بلکه درنده‌خو بود. داریوش که نمونه بهترین شاهان شرقی است دلیر، باهوش، زیرک و در فن جنگ و صلح هنرمند، مؤسس و استوارکننده و وسعت‌دهنده امپراتوری، وجودی خوش‌قلب، مهربان و علاقمند جدی دوستان خود، خوشرفتار و حتی نسبت بدشمنان مقهور خود نرم و باکرامت بود، و فقط در مواردی که مصالح امپراتوری اقتضا داشت و لازم بود که رفتارش سرمشق باشد سخت‌گیر بود. خشایارشا پادشاه ستمگر، از زمره پادشاهان درجه دوم و کم قدر، ناتوان و طفل‌وار ولی بیرحم و خودخواه، سست‌عنصر، کم‌رو، شهوت‌پرست، تجمل‌دوست که بآسانی تحت نفوذ درباریان و زنان قرار میگرفت، بعلاوه لاف‌زن و فاقد هر قسم مزایای اخلاقی بود و فقط گاهی برای ظاهرسازی در موقعی که چیزی احساساتش را برنمی‌انگیخت بکار کریمانه‌ای دست میزد.» «۱»

*** از لحاظ طرز بیان و شیوه انشاء بدون شک نثر هردوت یکی از قدیم‌ترین و

---

(۱) راولینسن، همان کتاب، صفحه ۲۱

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۴

نادرترین نوشته‌هائی است که از بشر بیادگار مانده. سادگی و روانی آن بدرجه‌ایست که خواننده بی‌اختیار از خود سؤال میکند آیا این عبارات را قلم بی‌تجربه و کار نکرده یک کودک دبستانی تحریر کرده یا خامه توانای یک مورخ بزرگ جهانی.

افسانه‌هائی که مؤلف نقل میکند همه‌جا یکنواخت و یک نوع بیان شده و حتی در جائیکه اهمیت مطلب ایجاب میکرده است که هم‌آهنگی و یکنواختی افسانه را در جهتی خاص تغییر دهد چنین ابتکاری مشاهده نمیشود. گوئی کودکی دبستانی قلم بدست گرفته و باسادگی و روانی انشای طفل دبستانی مطالب کتاب هردوت را تحریر کرده است. همین سادگی و روانی لطفی خاص به نوشته هردوت داده و این نثر روان را که یادگار دوران گذشته است از نثر پیچیده و غامض قرون بعد ممتاز کرده است.

راولینسن درباره سادگی و روانی نثر هردوت مینویسد:

«بارزترین مهارت و استادی مؤلف ما و آخرین هنر او که باید مورد توجه مخصوص قرار گیرد ساده‌نویسی او است. روانی طبیعی داستان و احساسات در سراسر کتاب او، وفور کلمات عادی و مأنوس و اجتناب او از کار عبارت‌پردازی بمنظور خود نمائی و یا شیوائی ساختگی غالبا مورد توجه و تصدیق تمام منقدین بوده است.

در نظر هردوت ترکیب و تألیف فنی بشمار نیست، بلکه سخن‌گوئی بی‌تکلفی است. وی در سبک نگارش خود ظرافت‌کاری بخرج نمیدهد و یا از روی عمد عبارات قشنگ بکار نمیبرد. نویسندگیش تابع مطالب کتاب او است که با آن اوج میگیرد ولی هرگز بحد سادگی سبک طبیعی نزول نمیکند و بحدود عبارت‌پردازی هم نزدیک نمیشود.» «۱»

و در جای دیگر مورخ و باستانشناس شهیر چنین مینویسد:

«در نویسندگی هردوت، سادگی او هیچگاه بدرجه بیمایگی تنزل نمیکند و یا بصورت خشک و زننده در نمی‌آید «۲». سبک او کامل، آزاد و روان است و اختلاف

---

(۱) راولینسن، همان کتاب، صفحه ۲۳

(۲) راولینسن، همان کتاب، صفحه ۴۲

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۵

بسیار محسوسی با کوتاه‌نویسی و عبارات مقطع و خشک سبک نگارش یکنواخت مورخان قبلی دارد و هرگاه برای مقایسه نظر سریعی بنویسندگان پیشین یونان که آثارشان بما رسیده بیندازیم تعجب خواهیم کرد که تألیفات آنان و حتی تألیفات همدوره‌های مؤلف ما تا چه حد خشن و عاری از ظرافت و تا چه اندازه بی‌لطف و خاصیت بنظر میرسند. مقایسه‌ای بین سبک هردوت و طرز نگارشی که در زمان او معمول بوده از نظر نویسندگی تفاوت آشکار بین او و دیگران را بخوبی روشن میسازد و این تفاوت و اختلاف بقدری محسوس و زیاد است که سبک تألیف او شیوه تازه‌ای جلوه میکند و خواه‌ناخواه لقب شریف «پدر تاریخ» را بدون تردید و اشکال باو می‌بخشد.» «۱»

شاید علت اصلی سادگی نثر هردوت آنست که مؤلف کتاب خود را در دوره‌ای از تاریخ تمدن بشر تحریر کرده که انسان از نوشتن منحصرا بمنظور بیان مقصود خود استفاده میکرده است و هنوز فن نویسندگی وسیله‌ای برای شناساندن مؤلف به هیئت اجتماع و کسب نام و افتخار نبوده است. در برابر نثر ساده هردوت خواننده احساس میکند مؤلف گفتار ساده و بی‌پیرایه خود را بروی کاغذ آورده و هرگز سعی نکرده است آنرا با عبارات و استعارات و تشبیهات زائد تزیین کند. هردوت هرچه در لحظه تحریر بذهنش رسیده شرح داده و هرگز توجهی به کوتاهی و درازی عبارات و یکنواختی آن نکرده است. بهمین جهت است که عبارات معترضه زیادی در نثر او مشاهده میشود و این عبارات خارج از موضوع گاه بقدری نظر مؤلف را جلب کرده که او را بطور کلی از اصل مطلب دور و مدتها خواننده را متوجه موضوعی فرعی کرده است. گاه اتفاق میافتد که مؤلف مطلب اصلی را رها میکند و با خواننده در باره مطلبی صحبت میکند که قبلا در جائی دیگر میبایستی از آن گفتگو کرده باشد و ظاهرا در موقع مقتضی فراموش کرده است درباره آن سخن گوید و وقتی مطلب بذهنش خطور کرده با اینکه مشغول بحث درباره مسئله دیگری بوده است دریغش آمده است این اطلاع اضافی را در کتاب خود نگنجاند و بهمین جهت مکرر جملات

---

(۱) راولینسن، همان کتاب، صفحه ۲۳

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶

معترضه بکار برده و مطالبی خارج از موضوع بین عبارات گنجانده است.

*** هردوت تاریخ خود را که خوشبختانه امروز متن کامل آن در دست است در نه جلد تحریر کرده و هریک از جلدهای نه‌گانه را بنام یکی از خدایان و مظاهر هنرهای زیبا عنوان کرده است. خدایان هنرهای زیبا که در اساطیر و افسانه‌های یونان باستان مکرر از آنان یاد شده نه تن بوده‌اند که هریک حمایت شاخه‌ای از هنرهای زیبا را بعهده داشته‌اند. هردوت نخستین جلد کتاب خود را بنام خداوند تاریخ که نخستین فرد این دسته از خدایان بوده است کلی‌یو(Clio) نامیده و هشت جلد دیگر آنرا بترتیب زیر به خدایان موسیقی، کمدی، تراژدی، رقص، شعر، غزل، نجوم و سخن اختصاص داده است:

۱- کلی‌یو(Clio) ، خداوند تاریخ

۲- اوترپ(Euterpe) ، خداوند موسیقی

۳- تالی(Thalie) ، خداوند کمدی

۴- ملپومن(Melpomene) ، خداوند تراژدی

۵- ترپسیکور(Terpsichore) ، خداوند رقص

۶- اراتو(Erato) ، خداوند شعر حزین

۷- پولیم‌نی(Polymnie) ، خداوند غزل

۸- اورانی(Uranie) ، خداوند نجوم

۹- کالیوپ(Calliope) ، خداوند نطق و شعر حماسی

کتاب حاضر ترجمه جلد اول از نه جلد کتاب تاریخ هردوت است که مؤلف آنرا بنام «خداوند تاریخ» کلی‌یو(Clio) نام نهاده.

*** این بود تحلیلی از هردوت و زندگانی این مورخ قدیم و شاهکار جاودان او که هرگز گذشت زمان از ارزش و لطف و زیبائی آن نخواهد کاست و هرروز که میگذرد

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۷

کهنگی و قدمت آن بر ارزش آن میافزاید. از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که یکی از مهم‌ترین خصوصیات تاریخ‌نویسی هردوت و نثر این مورخ بزرگ ساده- نویسی و روانی عبارت است. همانطور که اشاره شد سادگی و روانی عبارات گاه بدرجه ایست که انسان خود را با عبارات و جملاتی که ساخته و پرداخته قلم بی‌تجربه و ناتوان یک کودک دبستانی است روبرو می‌بیند. ولی این نثر ساده و روان که امروز در نظر ما نشانه ضعف و ناتوانی انشاء میباشد خود یکی از افتخارات مؤلف است، چه ساده- نویسی یکی از بزرگترین صفات نثرنویسان یونان باستان بوده است. لیکن همین خصیصه بزرگ در قرنی که ما در آن

زیست میکنیم یکی از مشکلات بزرگ کسانی است که بخواهند این شاهکار جاویدان تاریخ بشر را بزبان‌های زنده روز منتقل کنند.

نگارنده را عقیده آنست که در برابر این کتاب بزرگ و عبارات ساده آن‌که امروز در نظر مردم کودکانه جلوه میکند انجام وظیفه مترجم کاری است بس دشوار و پرزحمت.

از یک طرف باید وفاداری کامل به متن پدر تاریخ را رعایت کرد تا این شاهکار جاویدان آنطور که واقعا بوده است در نظر خوانندگان امروز جلوه کند و لطف و زیبائی آن از بین نرود. و از سوی دیگر مترجم باید بکوشد عبارات ساده و ابتدائی نویسنده عهد باستان را با نثر تکمیل شده امروز تلفیق دهد تا خواننده قرن بیستم از مطالعه کتابی که در دو هزار و پانصد سال قبل تحریر شده و از نخستین نثرهای جهان محسوب میشود بیزار و متنفر نشود. به پیروی از این هدف است که نگارنده سعی خواهد کرد نثر هردوت را آنطور که واقعا بوده است در کمال وفاداری به متن اصلی بزبان فارسی امروز منتقل کند و تا جائیکه امکان دارد از زینت بخشیدن جملات و ادبی کردن عبارات عامیانه هردوت خودداری کند. به پیروی از همین نیت است که حتی در عباراتی که مؤلف بعضی اسامی را بطور مکرر نقل کرده نگارنده از استعمال ضمیر بجای آن خودداری کرده است تا روح ساده‌نویسی نثر هردوت حفظ شود و خواننده قرن بیستم بتواند درک کند چرا محققان نثر هردوت را با نثر ساده و ضعیف اطفال دبستانی مقایسه کرده‌اند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۸

*** از تاریخ هردوت تاکنون متن کاملی به زبان فارسی ترجمه نشده، لیکن خلاصه و چکیده‌ای از نه جلد تاریخ مفصل این مورخ و بخصوص قسمت‌هائی که مربوط به تاریخ ایران باستان است توسط آقای وحید مازندرانی از متن خلاصه انگلیسی در یک مجله شامل دویست صفحه بفارسی ترجمه و در سال ۱۳۱۳ در تهران طبع شده است. وجود همین تاریخ خلاصه شده هردوت بزبان فارسی واقعا موجب مسرت است، لیکن ارزش و اهمیت این سند بزرگ تاریخ بشر بحدی است که جای آن داشت متن کامل آن‌که بتمام زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است به فارسی نیز ترجمه شود.

از مدتها قبل نگارنده ضمن انجام وظیفه خطیر تدریس در دانشگاه تهران متوجه شد که دانشجویان تاریخ بعلت ضعفی که غالبا در زبانهای خارجی دارند قادر باستفاده از متون کهنه تاریخ جهان نمیباشند و از طرفی باقتضای کار خود و برای تهیه پایان‌نامه و کنفرانس‌های خود ناگزیر به مراجعه باین متون میباشند، پس برای تسهیل کار آنان و واقعیت دادن به آرزوی دیرین خود که ترجمه کامل این متن بزرگ تاریخی است کمر همت بانجام این مهم بستم.

برای ترجمه این سند بزرگ تاریخ بشر نگارنده از دو نسخه ترجمه فرانسه که یکی در اواخر قرن نوزدهم و دیگری در سال‌های اخیر از متن یونانی به فرانسه ترجمه شده استفاده کرده است نسخه اول که در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه توسط هانری برگن)Henri Berguin(ترجمه شده و فاقد یادداشت‌ها و توضیحات تاریخی است در دو مجله پانصد صفحه‌ای در پاریس بطبع رسیده است. نسخه دوم که از ردیف انتشارات کلکسیون)Belles Lettres(میباشد در سال ۱۹۴۶ توسط لوگران-)Legrand Ph E(. در فرانسه ترجمه و طبع شده است. نسخه اخیر متضمن توضیحات و یادداشت- هائی بود که نگارنده برای تکمیل یادداشت‌ها و توضیحات خود از آنها استفاده کرده است. هردو نسخه در کمال وفاداری به متن اصلی بزبان فرانسه ترجمه شده‌اند و در هردو نسخه سعی شده است سادگی و روانی عبارات کودکانه نثر عهد عتیق کاملا

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۹

محفوظ بماند.

به پیروی از همین روش نگارنده ترجمه فارسی جلد اول تاریخ هردوت را به خوانندگان و طلاب علم و ادب و عشاق تاریخ تقدیم میکند و امیدوار است چنانچه لغزشی در ترجمه آن ملاحظه فرمودند با تذکار آن اینجانب را قرین منت و سپاسگزار فرمایند.

دکتر هادی هدایتی

فروردین ۱۳۳۶

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳۰

توضیحی درباره اسامی خاص

اشاره

اسامی خاص هم مانند اشخاص رنگ محلی دارند و در هر محل بترتیبی خاص تلفظ میشوند. نام کورش و کرزوس و داریوش در پارس ولیدی و یونان بیک نحو تلفظ نمیشد و هریک با مختصر تغییر در نواحی مختلف باشکال مختلف تلفظ میشده است.

در ترجمه این کتاب مترجم کوشش کرده است در حدود امکان اسامی خاص را که بعادت یونانیان غالبا با دو حرف «اس»)OS(یا «اس»)es(خاتمه مییابد آنطور که امروز در اصطلاح جاری مصطلح است بکار برد تا تطبیق اسامی اشخاص با اطلاعات کنونی خوانندگان آسان باشد و خواننده از مطالعه تاریخ هردوت و عدم تشخیص اسامی خاصی که در آن نام برده شده دچار اشکال نشود. کرزوس را هردوت کرزوس)Kroesus(مینامد و کورش را کیروس)Kyros(میخواند. علت اینکه این اسامی خاص را بآن صورت که امروز مصطلح است درآورده‌ایم نه تنها برطرف کردن مشکل خوانندگان است، بلکه پیروی از همان منطقی است

که هردوت را در زمان خود ناگزیر به مداخله‌ای در جهت عکس آن کرده است. در زمان هردوت خوانندگان کتاب او غالبا یونانی بوده‌اند و برای خوش‌آیند خوانندگان یونانی است که هردوت اسامی خاص خارجی را با مختصر تغییر «یونانی» کرده. ممکن است ایراد شود که درین صورت حق این بود این اسامی را عینا بهمان ترتیبی که در آن زمان تلفظ میشده است نقل کنیم. ولی جواب این ایراد آنست که درینصورت نیز مشکل اول باقی بود، بدین معنی که چون خوانندگان امروز با اسامی مصطلح روز مأنوس‌ترند چنانچه اسامی غیر مأنوس آن زمان عینا بدون توضیح اضافی در تمام موارد نقل شود قطعا مطالعه کتاب نه تنها برای آنان لذت‌بخش نخواهد بود بلکه بیشتر به عملی شاق و خسته‌کننده شباهت خواهد داشت و نتیجه موردنظر حاصل نخواهد شد.

اکنون برای مثال چند نمونه از اسامی خاص که در متن هردوت بصورت یونانی

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳۱

بکار رفته با نمونه‌ای از همان اسامی آنطور که امروز در اصطلاح تاریخ بکار میرود نقل میکنیم:

۱- اسامی خدایان و نیمه‌خدایان باستان:

اسامی خدایان و نیمه‌خدایان یونان بهمان ترتیب که در زبان یونانی در زمان هردوت تلفظ میشده نقل شده، و از انتقال آن به اصطلاحات لاتن که امروز مستعمل است خودداری شده است، زیرا اسامی یونانی این خدایان بهمان اندازه به گوش آشنا و مأنوس است و لزومی برای انتقال آن احساس نمیشود.

نام یونانی نام لاتن

آفرودیت(Aphrodite) ونوس(Venus)

آرتمیس(Artemis) مارس(Mars)

آسکلپیوس(Asklepios) اسکولاپ(Esculape)

آتنا(Athena) مینرو(Minerve)

پوزئیدون(Poseidon) نپتون(Neptune)

دمتر(Demeter) سرس(Ceres)

دیونیزوس(Dionysos) باکوس(Bacchus)

زوس(Zeus) ژوپیتر(Jupiter)

کور(Kore) پروزرپین(Proserpine)

لوتو(Leto) لاتون(Latone)

هادس(Hades) پلوتون(Pluton)

هفستوس(Hephaistos) وو لکن(Vulcain)

هرا(Hera) ژونون(Junon)

هراکلس(Heracles) هرکول(Hercule)

هرمس(Hermes) مرکور(Mercure)

هستیا(Hestia) وستا(Vesta)

۲- اسامی اشخاص

در مورد اسامی اشخاص برعکس اسامی خدایان، سعی مترجم آن بوده است که اسامی لاتن را که امروز به گوش مأنوس‌تر است جانشین اسامی یونانی کند.

اینک نمونه‌ای ازین اسامی آنطور که هردوت در کتاب خود بکار برده و آنطور که امروز مصطلح است:

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳۲

نام یونانی نام لاتن

آستیاژس(Astyages) آستیاژ(Astyage)

دارئیوس(Dareios) داریوس(Darius) یا داریوش

دئیوکس(Deiokes) دیوسس(Dejoces) (چون اصطلاح یونانی این اسم مصطلح‌تر بود عینا بهمان ترتیب در متن نقل شده است.)

سیاگزارس(Cyaxares) سیاگزار(Cyaxare)

کامبیزس(Kambyses) کامبیز(Cambyse)

کاندولس(Candaules) کاندول(Candaule)

کیروس(Kyros) سیروس(Cyrus) یا کوروش

کروزوس(Kroesos(کرزوس(Cresus(

برای آنکه خوانندگان بتوانند اصطلاح یونانی و لاتن هریک از اسامی خاص را بآسانی بیابند کافی است هرجا باسامی یونانی روبرو هستند و قصد دارند آنرا به اصطلاح لاتن منتقل کنند بترتیب زیر رفتار نمایند:

۱- آخرین سیلاب اسامی یونانی که با دو حروف(es(ختم میشوند حذف و بجای آن جزم یا(e(گنگ گذارده شود. مثال:

سیاگزارس(Cyaxares(- سیاگزار(Cyaxare(

میترادادتس(Mitradates(- میترادادت(Mitradate(

هیستاسپس(Hytaspes(- هیستاسپ(Hystaspe(

۲- آخرین سیلاب اسامی یونانی که با دو حروف(Os(ختم میشود حذف شود و بجای آن(e(گنگ یا(us(اضافه شود. مثال:

هارپاگوس(Harpagos(- هارپاگ(Harpage(

مردونیوس(Mardonios(- مردونیوس(Mardonius(

دارئیوس(Dareios(- داریوس(Darius(

۳- حرف(K(در اسامی یونانی به س(e(یا (ک) ملایم مبدل شود مثال:

میکرینوس(Mykerinos(- میسرینوس(Mycerinos(

کیپسلوس(Kypselos(- سیپسلوس(Cypselos(

کاساندانه(Kassandane(- کاساندان(Cassandane(

۴- در مورد بعضی از اسامی زنان صدای آخر آن حذف شود. مثال:

کاساندانه(Kassandane(- کاساندان(Cassandane(

فدیمه(Phedyme(- فدیم(Phedyme(

اروپه(Europe(- اوروپ(Europe(

۵- نسبت به اسامی جغرافیائی که ترتیب انتقال آنها قاعده‌ای ندارد، به یادداشت‌های ذیل صفحات متن کتاب مراجعه شود.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳۳

توضیح درباره واحد مقیاس‌هائی که هردوت در کتاب خود بکار برده

الف- واحد مقیاس طول

واحد مقیاس طولی که هردوت مکرر بآن اشاره میکند «ستاد» است. «ستاد» «۱» یکی از واحدهای طول در شهر آتن و برابر با ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر بوده است. در یونان باستان ترتیب صحیحی برای تعیین اوزان و مقادیر و مقیاس‌ها نبوده و در هر شهر و ناحیه اوزان و مقادیری خاص مرسوم بود. ولی اوزان و مقادیری که در شهر آتن معمول بود بطورکلی مورد قبول دیگر شهرها و نواحی یونان باستان نیز بود و بهمین جهت است که هردوت در کتاب خود غالبا به اوزان و مقادیری که در این شهر معمول بوده است اشاره میکند.

تقسیمات «ستاد» از جزء بکل چنین است:

۱- پا- هر پا برابر ۲۹۶ میلیمتر.

۲- آرنج- هر آرنج برابر یک پا و نیم یا ۴۴۴ میلیمتر

۳- توآز «۲»- یا ارژی «۳» برابر شش پا یا یک متر و ۷۷۶ میلیمتر.

۴- پلتر «۴»- برابر صد پا یا ۲۹ متر و ۶ میلیمتر.

۵- هر پا بنوبه خود به تقسیمات جزئی‌تری تقسیم میشد که «انگشت» نام داشت. هر انگشت برابر یک شانزدهم پا یعنی تقریبا مساوی ۱۸ میلیمتر بود.

بنابراین وقتی هردوت میگوید طول قامت فلان زن سه انگشت از چهار آرنج کمتر بود، معلوم میشود آن زن یک متر و ۷۲ سانتیمتر طول داشته است.

۶- «سکن» «۵» واحد اندازه‌ایست که هردوت در کتاب دوم خود نسبت به سنجش

---

(۱)- Stade

(۲)- Toise

(۳)- Orgye

(۴)- Plethre

(۵)- Skene

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳۴

فواصل در مصر بکار برده و برابر بود با ۶۰ ستاد یعنی ده کیلومتر و ۶۵۶ متر.

۷- پارازانژ «۱»- واحد اندازه پارسی برابر با سی ستاد یعنی ۵ کیلومتر و ۳۲۸ متر.

طرز انتقال این واحدها به سیستم متریک تا اندازه‌ای تقریبی است. بعضی از مورخان که ستاد رومی را ۱۸۵ متر حساب میکنند از روی این محاسبه پارازانژ پارسی را کمی بیش از یک کیلومتر و نیم میدانند. از طرف دیگر هردوت نیز در تعیین اندازه «سکن» دچار اشتباه شده است، چه بطوریکه سیس «۲» از قول پلین «۳» نقل میکند هر سکن مصری از سی الی چهل ستاد تجاوز نمیکرده و هرگز آنطور که هردوت مدعی است هر سکن شصت ستاد نبوده است «۴»

ب- واحد مقیاس حجم

۱- کوتیل «۵»- برای اندازه‌گیری مایعات و اشیاء جامد هردو بکار میرفت و برابر بود با یک دسی‌لیتر و ۲۷ سانتی‌لیتر.

۲- آمفور «۶»- فقط برای مایعات بکار میرفت و برابر بود با ۱۹ لیتر و یک دسی لیتر و ۴۴ سانتی‌لیتر (از روی این حساب جام زرینی که کرزوس به معبد دلف اهدا کرده بود و بگفته هردوت ششصد آمفور گنجایش داشت جمعا ۱۱۶ هکتولیتر و ۶۴ لیتر بواحد امروز گنجایش داشته است). (هردوت کتاب اول بند ۵۱)

۳- شنیس «۷»- واحد مقیاس اجسام جامد و برابر بود با یک لیتر و یک دسی‌لیتر و هشت دهم سانتی‌لیتر.

۴- مدیمن «۸»- واحد مقیاس اجسام جامد و برابر بود با ۵۱ لیتر و یک دسی‌لیتر و ۸۴ سانتی‌لیتر. (از این قرار، مقدار ۱۱۰۳۴۰ مدیمن گندم که بقول هردوت برای

---

(۱)- Parasange

(۲)- Saycc

(۳)- Plyne

(۴)- The Ancient Empires of the East .p .۱۲۸

(۵)- Cotyle

(۶)- Amphore

(۷)- Chenice

(۸)- Medimne

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳۵

تأمین آذوقه روزانه سپاه خشایارشا لازم بود بحساب امروز برابر است با ۵۷۲۰۰ هکتولیترو ۲۵ لیتر) (هردوت- کتاب هفتم- بند ۱۸۷)

ج- واحد مقیاس وزن و پول

واحد مقیاس وزن در یونان باستان تالان «۱» و مین «۲» بود، ولی ارزش مقداری این دو واحد در سراسر یونان یکسان نبود. در آتن تالان بعنوان واحد مقیاس وزن در معاملات بکار میرفت و برابر بود با ۳۹، ۳۶ کیلوگرم. ولی همین واحد وزن در مورد اندازه‌گیری مقدار فلزی که معرف ارزش مسکوک بود فقط با ۹۲، ۲۵ کیلوگرم برابر بود. هر تالان به شصت مین تقسیم میشد.

اصطلاح تالان و مین برای محاسبه مسکوک شهر آتن نیز بکار میرفت. مثلا در قرن پنج قبل از میلاد یک تالان نقره در آتن برابر بود با ۹۰، ۵۵۶۰ فرانک طلا و یک مین برابر بود با ۶۸، ۹۲ فرانک. هرتالان طلا برابر بود با ده تالان نقره یعنی ۵۵۶۰۰ فرانک طلا. بدیهی است تالان و مین واحد حساب پول بودند و سکه‌ای که با آنها برابر باشد هرگز در جریان نبوده است. مسکوک اصلی آن زمان در آتن دو دسته بود:

۱- مسکوک نقره که درهم یا دراخم «۳» نام داشت و برابر بود با ۹۳، ۰ فرانک طلا.

سکه نقره دیگری بنام اوبول «۴» وجود داشت که برابر بود با ۱۵، ۰ فرانک طلا.

۲- مسکوک طلا که ستاتر «۵» نام داشت و در آتن با ۵۴، ۱۸ فرانک طلا برابر بود.

مسکوک پارس‌ها عبارت بود از دریک «۶» با تصویری از داریوش که ارزش تقریبی آن برابر ارزش ستاتر آتن بود. در سیزیک «۷» نیز مسکوک دیگری بنام ستاتر رایج بود که با ۲۵ درهم آتن تطبیق میکرد.

---

(۱)- Talent

(۲)- Mine

(۳)- Drachme

(۴)- Obole

(۵)- Statere

Darique-(۶)

Cyzique-(۷)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳۶

د- تعیین چهار جهت اصلی

هردوت برای تعین چهار جهات اصلی اصطلاحاتی بکار برده که خاص تاریخ او است و بهمین جهت مترجم سعی کرده است برای حفظ نمونه‌ای از انشای مؤلف لا اقل در بعضی از موارد از نقل آن به اصطلاحات امروز خودداری کند. هردوت چهار جهت اصلی را از روی جهات بادها و لحظاتی از روز که حرکت خورشید مشهود است تعیین میکند. باد بوره «۱» نشانه سمت شمال است، باد نوتوس «۲» نشانه جنوب، باد اوروس «۳» نشانه مشرق و باد زفیر «۴» نشانه مغرب.

در بعضی موارد نادر هردوت اصطلاحاتی نظیر «مشرق» و «مغرب» و جنوب» که امروز هم متداول است بکار برده است.

Boree-(۱)

Notos(۲)

Euros-(۳)

Zephyre-(۴)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳۷

مقدمه هردوت(Prooimion) نخستین اختلافاتی که بین یونانیان و اقوام وحشی آسیا رویداد (بند یک تا بند ۱۵)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳۸

توضیح خارج از متن درباره مقدمه هردوت

مقدمه‌ای که هردوت بر کتاب اول خود نوشته شامل دو قسمت است. در قسمت اول هردوت خود و کتاب خود را به خوانندگان معرفی میکند و نمونه‌ای از مسائلی که در مجموعه تاریخ خود مورد بحث قرار خواهد داد شرح میدهد. عیب مقدمه کوتاه هردوت ازین لحاظ اینست که فقط به «کارهای شگفت» پارس‌ها و دیگر اقوام اشاره میکند و از «آثار شگفت» و بدیعی که از آنان باقی مانده ذکری نمی‌کند، در حالیکه قسمت مهمی از کتاب او اختصاص دارد به توصیف و تشریح این آثار باستانی. همچنین قسمت‌هائی از کتاب هردوت که مربوط به مسائل جغرافیائی و نژادی و باستانشناسی است در مقدمه فراموش شده و مورخ از اشاره به مطرح کردن این مطالب خودداری کرده است.

در قسمت دوم مقدمه، بشرحی که در تفسیر قسمت اول این کتاب گفته خواهد شد، مؤلف میکوشد منشاء اختلافات دو قوم پارسی و یونانی را در خلال تاریخ کشف کند و برای توفیق در انجام این مقصود مراحل تاریخ گذشته را در کلامی فشرده خلاصه میکند. ولی خلاصه‌ای که از تاریخ گذشته به خواننده ارائه میدهد بقدری به افسانه و داستان شبیه است که هردوت خود از زیر بار قبول مسئولیت صحت آن شانه خالی میکند و قسمت‌هائی از آن را از قول پارس‌ها و فینیقی‌ها نقل میکند. استناد هردوت به قول پارس‌ها چندان دور از حقیقت بنظر نمیرسد و بسیار محتمل است که واقعا و حقیقهٔ افسانه‌هائی که مورخ نقل میکند از پارس‌ها یا فینیقی‌ها شنیده باشد. مثلا-افسانه جنگ تروآ، جنگ بزرگی که بخاطر زنی محقر و مسکین آغاز شد و دنیای آن زمان را بآتش و خون کشید، در حقیقت بیان سرزنشی است که باحتمال زیاد از جانب پارس‌ها خطاب به یونانیان و برای تحطئه آنان بصورت افسانه‌ای تاریخی بر زبانها جاری شده است. و نیز بعید نیست که در واقعه «یو» که «بقول پارس‌ها» فینیقی‌ها

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۳۹

مسئول آن بوده‌اند، فینیقی‌ها خود روایتی دیگر برای دفاع از خود نقل کرده باشند و هردوت ضمن مسافرتی که به کشورهای خاور نزدیک کرده روایت آنان را شنیده و در کتاب خود نقل کرده باشد. در هردو صورت مؤلف گاه خود در مطالبی که از قول پارس‌ها و فینیقی‌ها نقل میکند دخل و تصرفات کرده و عقیده و قضاوت شخصی را نیز بکار برده است. نکته جالب در خلال تاریخ هردوت اینست که در قدیم‌ترین ایام تاریخ نیز درباره اینکه چه کسی مسئول جنگ میباشد بین پارس‌ها و یونانیان اختلاف و مشاجره بوده و هریک از دو قوم کوشیده است بار مسئولیت این بلیه بزرگ را بگردن دیگری اندازد.

هردوت در مقدمه مختصر خود ظاهرا درین مشاجره جانب دشمن‌نژاد و قوم خود را گرفته و لا اقل نسبت به اختلافات و جنگهای افسانه‌ای دو قوم روایت پارس‌ها را صحیح‌تر دانسته، ولی نسبت به دوره‌ای که مربوط به تاریخ دوره‌های اخیر است صریحا بار مسئولیت را بدوش «اقوام وحشی آسیا» یعنی پارس‌ها و لیدیها افکنده و آنان را مسبب بروز جنگهای مدیک معرفی میکند، غافل از آنکه طلیعه جنگهای مدیک در حقیقت با هجوم مهاجرنشینان یونان به سرزمین آسیای صغیر و بیرون راندن لیدیها از بنادر آباد و پرثروت سواحل این کشور آغاز شد و در حقیقت همین وقایع بی‌اهمیت بود که به جنگهای خونین سالامین و پلاته و میکال منتهی

شد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۴۰

کلی یو(Clio)

اشاره

برای آنکه اعمال و اقدامات بشر با گذشت زمان از خاطرها محو نشود و کارهای شگفت و قابل تحسین بربرها «۱» و یونانیان برای ابد بر سر زبانها بماند و علل نزاع و جنگ این دو قوم فراموش نشود هردوت از اهل توریوآ «۲» تحقیقات خود را باین شرح درین کتاب بیان میکند:

۱- دانشمندان پارسی مدعی هستند که علت این اختلاف «۳» و نزاع فنیقی‌ها بوده‌اند، چه وقتی فنیقی‌ها از دریای اریتره «۴» به سواحل مدیترانه شرقی مهاجرت کردند و در سرزمینی که امروز هم در آن زندگی میکنند ساکن شدند بیدرنگ به بحر- پیمائی‌های طویل دست زدند، نقل و انتقال کالاهای مصری و آشوری را بعهده گرفتند و بنواحی مختلف و از جمله آرگوس «۵» عزیمت کردند. در آن زمان آرگوس بین کشورهائی که در سرزمین یونان امروز وجود داشت از هر حیث در طراز اول بود. همینکه فنیقی‌ها به کشور آرگوس رسیدند، کالاهای خود را

---

(۱)- هردوت و دیگر مورخان یونان باستان مردمان مشرق‌زمین و بطور کلی هرآنچه یونانی نبود «بربر» یعنی «وحشی» مینامیدند و چنین تصور میکردند که مفهوم تمدن فقط در چهاردیواری سرزمین آتن مصداق پیدا میکند.

(۲)-Thourioi- در نسخه هانری برگن(Henri Berguin) که در سال ۱۸۹۸ در پاریس ترجمه و چاپ شده «هردوت از اهل هالیکارناس» نوشته شده. همچنین است در نسخه خلاصه‌ای که آقای وحید مازندرانی در سال ۱۳۱۳ شمسی بفارسی ترجمه و منتشر کرده‌اند.

در هر حال توریوآ همان شهر توریوم معروف است که بدست یونانیان تأسیس شد و هردوت آنرا موطن خود قرار داده بود.

(۳)- مقصود اختلاف و نزاع یونانیان با عناصر غیر یونانی است که در مقدمه این بند هردوت بآن اشاره کرده است.

(۴)- اریتره)Erythree(بمعنای سرخ است، لیکن مقصود هردوت از دریای اریتره فقط دریای احمر امروز نبود، چه وی این اصطلاح را به خلیج فارس و اقیانوس هند نیز اطلاق میکرده است.

(۵)-Argos

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۴۱

بمعرض فروش گذاردند «۱». روز پنجم یا ششم بعد از ورود فنیقی‌ها که تقریبا تمام کالاهای آنها فروش رفته بود جمعی کثیر از زنان آرگوس بهمراهی دختر پادشاه به ساحل آمدند. بطوریکه یونانیان نقل میکنند، دختر پادشاه «یو» «۲» نام داشت و او دختر ایناخوس «۳» بود. هنگامی که این زنان در کنار کشتی مشغول خرید کالاهای فنیقی بودند، فنیقی‌ها بتشویق یکدیگر بر سر آنها ریختند. جمع کثیری از زنان گریختند، ولی «یو» و جمعی دیگر از آنان را فنیقی‌ها ربودند و به کشتی بردند و باشتاب بسوی سواحل مصر گریختند.

۲- این بود روایت پارس‌ها درباره چگونگی ورود «یو» به سرزمین مصر و البته این روایت با روایت یونانیان اختلاف دارد. «۴» و باز بعقیده پارس‌ها این واقعه اولین حادثه از حوادثی بود که موجب بروز اختلاف گردید. و باز بنا بقول پارس‌ها «۵» عده‌ای از یونانیان که پارس‌ها نام آنان را نمیدانند به سواحل فنیقیه و صور «۶» رفتند و دختر پادشاه را که اروپه «۷» نام داشت ربودند. احتمال دارد این یونانیان از اهل جزیره کرت بوده باشند. «۸» در این موقع حساب دو قوم تصفیه شده بود و

---

(۱)- این داستان با افسانه‌ای که اومه)Eumee(در اودیسه نقل میکند شباهتی زیاد دارد.)Odysee -chant xv ,v ,۴۱۵(

(۲)-Io

(۳)-Inachos

(۴)- بنابروایت یونانیان، «یو» در اثر حسادت و رشک هرا)Hera(که یکی از خداوندان یونانیان بود بصورت گوساله ماده‌ای درآمد و به سرزمین مصر رفت.

(۵)- مطالبی که هردوت در این قسمت تا بند چهارم نقل میکند باستثنای مختصری از آن باستناد قول پارس‌ها است و هردوت خود باین مطلب مکرر اشاره میکند. علیهذا برای اجتناب از سنگینی عبارات ازین ببعد در ترجمه متن از ذکر منبع خبر که غالبا از قول پارس‌ها است خودداری میشود.

(۶)-Tyr

(۷)-Europee

(۸)-)Crete(- اساس حدس هردوت در این مورد خاطره فراموش‌نشدنی نیروی دریائی کرت باستان است که مدتها در دریای

مدیترانه به راهزنی مشغول بود و خاطره‌ای فراموش ناشدنی از خود باقی گذارده است. علت دیگر این فرض افسانه‌هائی بود که درباره اقامت اروپه)Europee(در کرت (هرودت، کتاب چهارم بند ۴۵) و شجره نسب پادشاه این جزیره مینوس)Minos(بر سر زبانها بود که باستناد آن این پادشاه ظاهرا پسر اروپه بوده.

(هردوت، کتاب اول- بند ۱۷۳)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۴۲

جسارت یکی را دیگری جبران کرده بود. ولی کمی بعد یونانیان مرتکب تعرض جدیدی شدند و با کشتی بزرگ و طویلی از راه دریا به شهر آا «۱» واقع در کولشید «۲» و سواحل رود فاز «۳» رفتند و در آنجا پس از انجام عملیات دیگری که در نظر داشتند «۴» دختر پادشاه مده «۵» را ربودند. پادشاه کولشید سفیری به یونان فرستاد و تقاضا کرد دختر او را مسترد کنند و کسانی که او را ربوده بودند بمجازات رسانند.

ولی یونانیان باو پاسخ دادند که چون «بربرها» «۶» اقداماتی برای جبران ربودن دختر پادشاه آرگوس نکرده‌اند آنها نیز در مورد دختر پادشاه مده اقدامی نمیتوانند بکنند.

۳- باز بنا بروایت پارس‌ها، همینکه یک نسل گذشت، اسکندر پسر پریام «۷» که شرح این حوادث را شنیده بود مصمم شد برای خود دختری از یونان برباید، و چون کسانی که قبل از او مرتکب چنین اعمالی شده بودند از طرف یونانیان مجازات نشده بودند او نیز اطمینان داشت که مجازاتی در کار نخواهد بود. وقتی بدین ترتیب اسکندر هلن «۸» یونانی را ربود، یونانیان ابتدا کسانی نزد او فرستادند و تقاضای استرداد هلن و جبران این اهانت را کردند. ولی بآنها پاسخ داده شد که چون در مورد ربوده شدن «مده» اقدامی از طرف یونانیان برای مسترد کردن او و جبران این عمل انجام نگرفت، نباید در مورد هلن منتظر پاسخ مساعد باشند.

---

(۱)-Aia

(۲)-Colchide

(۳)-Phase

(۴)- مقصود پس گرفتن نشان طلا است که قبلا اهالی کولشید با تصرف آن خود را در معرض خصومت یونانیان قرار داده بودند.

(۵)-Medee

(۶)- هردوت و بطور کلی یونانیان باستان فقط برای تمدن خود ارزش واقعی قائل بودند و بهمین جهت تمام اقوام دیگر عهد باستان را «بربر» یا وحشی نامیده‌اند.

(۷)- پریام)Priam(همان پادشاهی است که در افسانه‌ها به پاریس)Paris(معروف است.

(۸)-Helene

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۴۳

۴- باین ترتیب تا این زمان هردو قوم متقابلا- و بطور مساوی بربودن اشخاص مشغول بودند، ولی از این زمان یونانیان مرتکب تقصیری بزرگ شدند «۱»، زیرا قبل از اینکه اهالی آسیا به اروپا هجوم برند آنها خود پیشقدم شدند و جنگ را به آسیا منتقل کردند. بعقیده پارس‌ها اگرچه ربودن زنان از اعمال ناشایست محسوب میشود، لیکن تحت تأثیر آن قرار گرفتن و قصد انتقام کشیدن عملی دور از عقل و اندیشه است، چه اشخاص عاقل و بصیر هرگز در اندیشه زنان ربوده شده نمی‌باشند، زیرا بنظر آنها اگر این زنان خود خواهان ربوده شدن نبودند هرگز آنان را نمی‌ربودند. پارس‌ها عقیده دارند که وقتی زنان آسیائی ربوده شدند، آنها، یعنی مردان آسیا، عکس العملی نکردند، در حالیکه یونانیان بخاطر یک زن از اهل لاکدمون دست به لشگرکشی بزرگی زدند و به آسیا هجوم بردند و دولت پریام را سرنگون کردند؛ و بهمین جهت اهالی آسیا همیشه درین اندیشه بوده‌اند که یونانیان دشمنان آنانند. علت این طرز تفکر آنست که پارس‌ها آسیا و ساکنان وحشی آنرا از خود میدانند و اروپا و سرزمین یونان را کشوری غیر از خود تشخیص میدهند «۲».

۵- این بود جریان وقایع بشرحی که پارس‌ها برای ما نقل کرده‌اند. پارس‌ها عقیده دارند که منشأ خصومت و دشمنی آنان با یونانیان اشغال ایلیون «۳» بوسیله یونانیان بوده است. درباره افسانه «یو» فینیقی‌ها روایت پارس‌ها را صحیح نمیدانند و مدعی هستند که «یو» را بزور نربوده‌اند، بلکه او خود در آرگوس با صاحب کشتی فینیقی روابطی برقرار کرده بود و وقتی متوجه شد که آبستن است از ترس خویشان، خود از روی میل و اراده بر کشتی نشست و با فینیقی‌ها به مصر رفت تا

---

(۱)- بشرحی که قبلا گفته شد، هردوت این قسمت از تاریخ خود را از قول «دانشمندان» پارسی نقل میکند و شخصا از اظهار نظر و تأیید یا تکذیب آن خودداری میکند.

(۲)- شاید علت واقعی این طرز قضاوت پارس‌ها آن بوده است که پارس‌ها نمیتوانستند تجاوز یونانیان را به شهرهای سواحل آسیای صغیر و استقرار مهاجرنشین‌های یونانی را در این منطقه فراموش کنند.

(۳)-Ilion

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۴۴

رازش فاش نشود «۱»

این بود اظهـارات پارس‌هـا و فینیقی‌هـا درین باره. و اما من شـخصا از اظهار عقیـده نسبت باین وقایع و اینکه ترتیب آن چگونه بوده است خودداری میکنم. ولی در حـدودی که شـخصا اطلاع دارم کسانی را که ابتکار آغاز عملیات تهاجمی را نسبت به یونان بعهده دارند معرفی میکنم «۲» و ضـمن بیان مطلب از شـهرهای کوچك و بزرگ یاد خواهم کرد. زیرا شـهرهائی که در گذشـته بارونق و بزرگ بوده‌انـد امروز غالبـا بصورت شـهرهائی کوچـک درآمده‌انـد، و آنهـا که در زمان من شـهرهائی بزرگ محسوب میشونـد در گذشـته شـهرهائی کوچك بوده‌اند. چون اطمینان دارم که رونق و سـعادت بشـری هرگز بدرجه‌ای معین ثابت نمی‌ماند از شـهرهای گذشته و امروز بطور مساوی یاد خواهم کرد.

---

(۱)- در سـرود پـانزدهم اودیسـه نیز واقعه‌ای نظیر این واقعه مشاهـده میشـود: خـدمتکار اومه)Eumee(بـا یکی از ملاحـان فینیقی روابطی برقرار میکنـد و آنگاه از روی میل با آنان میگریزد. وجه مشابهت این دو افسانه بهمین جا محـدود میشود، چه خدمتکار اومه که خـود از اهـل فینیقیه بـوده در حقیقت از اسـارت و بنـدگی میگریخت و ماننـد «یو» موجب فرار او این نبود که از ملاحـان فینیقی باردار شده باشد.

(۲)- ظاهرا هردوت به کرزوس پادشاه لیدی اشاره میکند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۴۵

یونانیان و اهالی لیدی

تاریخ کرزوس (بند ۶ تا ۹۴)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۴۶

توضیح خارج از متن درباره «تاریخ کرزوس»

«کرزوس نخستین پادشاه اقوام وحشـی است که ما میشناسیم. او جمعی از یونانیان را باطاعت و بردگی درآورد و آنان را به پرداخت خراج مجبور کرد:

اقـوامی که او باطـاعت و انقیـاد خود درآورد عبـارت بودنـد از اقوام یونی «۱»، ائولی «۲» و دری «۳» که در سـرزمین آسیا سکونت داشتند، و قومی که او با خود دوست و متحد کرد عبارت بود از قوم لاکدمون «۴» که در لاکدمون «۴» سکونت داشت ...»

«این بود چگونگی امپراتوری کرزوس و نخستین فتح سرزمین یونی.»

نخستین عبـارتی که در فوق ذکر شـد در بنـد ۶ و عبـارت دوم در آخر بنـد ۹۱ از کتـاب اول هردوت تحت عنوان «تاریـخ کرزوس» آمده است. باوجوداین دو عبارت که در آغاز و آخر این فصل تکرار میشود و حاکی است که هردوت این قسمت از کتاب خود را بشـرح تاریـخ کرزوس اختصـاص داده است، مؤلف قسـمتی از همین فصل کتاب حاضـر را به شـرح مطالب دیگری از قبیل نخستین مرحله نزاع یونانیان و «بربرها» اختصاص داده است. با این حال، این قسمت از کتاب هردوت، همانطور که عنوان آن حاکی است در حقیقت تاریخی است از زنـدگی کرزوس، مردی که نامش در سـرلوحه این فصل با این عبارت آغاز میشود: «کرزوس فرزند آلیات از نژاد لیدی بود و بر مردمی سلطنت میکرد که در این سوی رود هالیس سکونت داشتند.»

از بنـد ۸ تا بنـد ۱۳ این فصـل مطلب به بیـان سـرگذشت ژیژس و غصب سـلطنت از جـانب او اختصـاص دارد و شـرح این افسـانه با پیشـگوئی معروف خـدایان درباره انتقام خانـدان هراکلیـد از چهارمین خلف ژیژس خاتمه میابد. این قسـمت در حقیقت مقدمه این فصل از کتاب هردوت محسوب میشود. پس از آن، هردوت در بند ۲۸ تا ۳۳ در

---

(۱)- Ionie

(۲)- Eolie

(۳)- Dorie

(۴)- Lacedemone

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۴۷

باره سـعادت و خوشـبختی بی‌نظیر پادشاه لیـدی و اعتماد بی‌حد و حصـر او به آینده سـخن میراند و از سولون و سـخنان پرمغز او یاد میکند. از بند ۳۳ تا ۴۵ به شـرح افسانه قتل آتیس که برای این پادشاه پرمدعا بمنزله نخستین اعلام خطر بود میپردازد. آنگاه مصیبت فراموش میشود و کرزوس که اسیر افکار بلنـدپرواز خود شده بود، از راه احتیاط در آن اندیشه میشود که جنبش کورش را در نطفه خفه کنـد. پس صـحت گفتار خدایان را آزمایش میکند و چون پاسخ خدایان را بغلط تعبیر میکند با وجود اعلام خطر یکی از عقلا که ساندانیس «۱» نام داشت کورکورانه به تهیه مقدمات جنگ با پارس‌ها مشغول میشود (بند ۴۶ تا ۵۶ و ۶۹ تا ۷۱). از رود هالیس

میگذرد و پس از جنگی بی‌نتیجه به پایتخت خود عقب‌نشینی میکند (بند ۷۵ تا ۷۷). کوروش او را با سرعتی غیرمنتظر تعقیب میکند و او را شکست میدهد و شهر سارد را تسخیر میکند (بند ۷۶ تا– ۸۱– بند ۸۴). کرزوس بدست او اسیر میشود و بفرمان فاتح جنگ بر پشته‌ای از هیزم قرار میگیرد، ولی نام سولون آتنی که سه بار بر زبان او جاری میشود بین او و کورش مکالمه‌ای برقرار میکند که به نجات او از مرگ منتهی میشود و آنگاه آپولون پشته هیزم را خاموش میکند (بند ۸۵ تا ۸۷). کرزوس بعلت مصائبی که متحمل شده بود تسلیم حوادث میشود و نقش مشاوری صدیق و دلسوز برای کوروش بازی میکند (بند ۸۸ تا ۸۹). آنگاه هاتف معبد دلف را از اینکه او را فریب داده و بجنگ پارس‌ها تشویق کرده بود سرزنش میکند و چون جوابی قانع‌کننده از جانب هاتف میشنود حق بجانب آن میدهد و برای همیشه از حقوق خود صرفنظر میکند (بند ۹۰ تا ۹۱)

*** آنچه هردوت درین قسمت از کتاب خود شرح میدهد بدون تردید در نخستین دوران فعالیت ادبی خود تحریر کرده است. مدتها قبل از هردوت ثروت و توانگری کرزوس و بذل و بخشش او و چرخ ناگهانی تقدیر که او را در مدتی کوتاه از اوج قدرت به قعر مذلت افکند در یونان بر سر زبانها بود و یونانیان این پادشاه و سرنوشت

---

(۱)-Sandanis

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۴۸

او را بعنوان نمونه‌ای از عدم ثبات امور دنیوی و بیهودگی ادعاهای بشری تلقی میکردند، چه کرزوس پادشاهی معروف و بطورکلی محبوب بود و بر قومی سلطنت میکرد که عادات و رسوم آن شباهتی زیاد به عادات و رسوم یونانیان داشت. وی بعلت ارتباطی که با شهرهای یونانی سواحل آسیای صغیر داشت از لحاظ تجارت نیز با یونانیان منافعی مشترك داشت. بعلاوه، جمعی از پناهندگان یونانی و سیاحان بزرگ یونان را در دربار خود پذیرفته بود و خود یکی از مشتریان وفادار و بذال جمعی از معابد یونان بود. صرفنظر از این دلائل، او بدست همان دشمنی از پا درآمده بود که یونانیان او را دشمن ملت خود میدانستند. در شهرهای دلف، تب)Thebes(و افز)Ephese(مردم هدایای او را بهم نشان میدادند و افسانه مشورت‌های او را با خدایان برای هم نقل میکردند.

در اسپارت مردم بعلت مقادیری کثیر از زر ناب که برای پوشش طلای مجسمه کوهستان تورناکس)Tornax(اهدا کرده بود و پیشنهاد اتحادی که بآنها داده بود و تملقی که از اهالی لاکدمون کرده بود از او با حق‌شناسی و غروری خاص یاد میکردند. در آتن در باره حادثه آلکمئون از او یاد میکنند. پندار «۱» تقریظی عالی از خیرخواهی او کرده است؛ باکشیلید «۲» بیش از دیگران درباره تقدس و زهد او سخن گفته بود؛ تصویر او و نام او بر ظروف سفالین و گلی نقاشی شده بود؛ باین ترتیب، وقتی هردوت به نوشتن «تاریخ کرزوس» پرداخت اطمینان داشت که بکاری جالب دست زده است.

با اینکه تمام پادشاهانی که از خاندان مرمناد «۳» بر لیدی سلطنت کردند مانند کرزوس با یونانیان بجنگ پرداختند، در حقیقت قسمت عمده فصل اول کتاب هردوت را تاریخ سلطنت کرزوس تشکیل میدهد. با این حال، هردوت اسلاف کرزوس را فراموش نکرده و در بندهای اضافی که بین بندهای اصلی به سلسله زنجیر افسانه خود ملحق کرده است درباره آنها نیز سخن‌سرائی میکند (بند ۱۴ تا ۲۲– و بند ۲۳) و حتی گاه درباره آنها مطالبی بیش از آنچه درباره جنگهای کرزوس نوشته مینویسد.

ولی مورخ بین این پادشاه و اسلاف او اختلافی قائل است و عقیده دارد که این پادشاه

---

(۱)-Pindare

(۲)-Bacchilyde

(۳)-Mermnades

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۴۹

نخستین پادشاهی است که با یونانیان بدرفتاری کرد. بعقیده اوژیژس، آردیس، سادیات و آلیات که اسلاف کرزوس بوده‌اند، در سرزمین یونی وائولی فقط به شبیخون و غارت‌های محلی دست میزدند و اگر به شهری تسلط مییافتند، در حین عبور در گذر– گاه خود بر آن مسلط میشدند و هرگز بقصد تسخیر آن حرکت نمیکردند. فتوحات آنها زودگذر بود و خود گاه با شکست مواجه میشدند و با دشمن کنار میآمدند.

ازین قبیل است جنگ دوازده ساله لیدی و ملط که سرانجام با عقد موافقت نامه‌ای بین تراسیبول «۱» و آلیات بپایان رسید. کرزوس برخلاف اسلاف خود سرزمین یونی را برای مدتی طولانی مسخر نمود و این کشور را به پرداخت باج و خراج مجبور کرد.

این وضع بکلی تازگی داشت و هردوت بخصوص باین مطلب اشاره میکند و در بند ۶ یادآوری میکند که حتی در سخت‌ترین ادوار هجوم اقوام سیمری تمام اقوام یونانی آزاد میزیستند (بند ۶).

از بند ۱۴ تا ۲۲ و همچنین بند ۲۵ مجموعه یادداشت‌هائی شروع میشود که مؤلف درباره لیدی تهیه کرده و آنها را در یک جا گردآورده و شاید قصد داشته از آن کتابی درباره لیدی تهیه کند. همچنین است مطالبی که هردوت درباره مسائل زیر نقل میکند:

– جزئیات بند هفت درباره سلسله‌هائی که قبل از خاندان مرمناد در لیدی سلطنت کرده‌اند نشان میدهد که چگونه گاه مؤلف در

جهت عکس سلسله مراتب تاریخی در ذکر وقایع و حوادث بعقب باز میگردد.

– بند ۲۶ درباره فتح شهرهای یونی و ائولی بدست کرزوس و همچنین بند ۲۷ که تسخیر جزایر در آن شرح داده میشود. مطالب این دو بند با اینکه در مجموع تاریخ هردوت مقامی بزرگ دارد، در حقیقت برای «تاریخ کرزوس» هردو بند و بخصوص مطالب بند ۲۶ چندان اهمیتی دارا نمی‌باشد و ازین حیث مطالبی که در بند ۲۸ از آن یاد شده برای ذکر کلی فتوحات این پادشاه و مجسم کردن وسعت امپراتوری

---

(۱)- Thracybule

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۵۰

او کافی بوده است.

– آنچه درباره تاریخ جنگ سیاگزار و آلیات نوشته شده نیز چنین است (بند ۷۳ و ۷۴). درین دو بند هردوت شرح میدهد چگونه کرزوس برادر آن آستیاژ میشود و بچه دلیل درصدد برمیآید انتقام آستیاژ را از کوروش بگیرد. دلیل این انتقامجوئی رابطه خویشاوندی اوست با پادشاه ماد، ولی این استدلال کمی دیر از طرف مؤلف عنوان میشود و در حقیقت بمنزله پیش درآمد سلسله وقایعی ذکر میشود که مؤلف بشرح آنها میپردازد.

– اطلاعات اضافی که درباره چگونگی زندگانی کرزوس نقل میکند و ملاحظاتی چند درباره عجایب لیدی و عادات و رسوم مردم این سرزمین و حوادث تاریخ بسیار کهن آن‌که در سه بند آخر این فصل نقل میکند از همین دسته مطالب محسوب میشود (بند ۹۲ تا ۹۴). درین چند بند اضافی، کرزوس با بیانی حقیقت‌بین‌تر و خشن‌تر از قسمت‌های گذشته بشرح تاریخ میپردازد و قبل از آنکه بالیدی خداحافظی کند، هرچه درباره آن میداند و تا آن زمان فرصت نقل آنرا نکرده بود نقل میکند. وقتی این سه بند را میخوانیم احساس میکنیم که در حقیقت با «ته‌مانده‌های» اطلاعات او روبرو هستیم.

دسته‌ای دیگر از مطالبی که به «تاریخ کرزوس» اضافه شده و تشخیص آن بسیار آسانست، مطالبی است که درباره وقایع یونان در بندهای ۵۶ تا ۶۸ و بند ۸۲ نقل شده. درین جا برای نخستین بار مشاهده میشود که مؤلف با همان علاقه‌ای که حوادث آسیا را شرح میدهد به شرح وقایع اروپا میپردازد و پس از ذکر جزئیاتی درباره اقوام پلازژ «۱» و مهاجرت‌های اقوام دری «۲» که در بند ۵۶ تا ۵۸ نقل میکند، بشرح استقرار حکومت استبدادی پیزیسترات در آتن میپردازد (بند ۵۹ تا ۶۴) و شرح میدهد چگونه اهالی اسپارت با قوانین خوبی که از لیکورگ برای آنها ماند با زحمتی

---

(۱)- Pelasges

(۲)- Dorie

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۵۱

فراوان بر ساکنین شهر تژه «۱» پیروز شدند و قسمت بزرگی از پلوپونز را مطیع خود کردند (بند ۶۵ تا ۶۸). کمی بعد شرح میدهد چگونه همین اهالی اسپارت بر سر تصرف تیره‌آ «۲» با اهالی آرگوس به نزاع پرداختند (بند ۸۲). تمام این مطالب با مهارت و زبردستی خاص تنظیم شده. هردوت مدعی است که هاتف معبد دلف به کرزوس توصیه کرد با نیرومندترین اقوام یونانی متحد شود. کرزوس به کسب خبر درباره نیرومندترین این اقوام مشغول میشود و باین نتیجه میرسد که بدون تأمل و تردید از اهالی آتن و مردم اسپارت یکی را باید برگزیند. این دو قوم که بین اقوام «یونی» و «دری» از همه معروف‌تر بودند هریک امتیازاتی خاص داشتند. یکی از آنها دائما در نقل و انتقال بود ولی خون پاک یونانی در عروق مردم آن جریان داشت؛ دیگری از نژاد پلازژ یعنی از اقوام وحشی محسوب میشد، ولی در محل از بومیان بود. کدامیک از این دو قوم را ممکن بود بعنوان متحد انتخاب کرد؟ طبیعی است کرزوس قضاوت خود را موکول به سنجیدن وضع حاضر آنها کرد. هردوت در دو افسانه‌ای که در بندهای ۵۶ تا ۶۴ و ۶۵ تا ۶۸ موازی باهم نقل میکند، با شرح و تفسیر زیادی که تا حدی بیش از اندازه است شرح میدهد چرا و چگونه کرزوس مردم اسپارت را برای اتحاد با خود انتخاب کرد. در بند ۶۵ میگوید: «این بود چگونگی فشار حکومت بر اهالی آتن بشرحی که کرزوس از آن مطلع شد.» در بند ۶۹ اضافه میکند: «وقتی کرزوس از این ماجرا مطلع شد، فرستادگانی با هدایا به اسپارت فرستاد و تقاضای عقد اتحاد کرد.» سرگذشت واقعه «تیره‌آ» نشان میدهد که کرزوس متحدین خود را خوب انتخاب کرده بود و اهالی اسپارت مردمی صادق و باوفا بوده‌اند، زیرا با وجود جنگی که در پیش داشتند حاضر شدند بکمک او بشتابند.

*** در تفسیر مختصری که از مطالب این فصل از کتاب هردوت در فوق نقل شد، آنچه

---

(۱)- Tegee

(۲)- Thyrea

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۵۲

مؤلف درباره سرگذشت آریون «۱» در بندهای ۲۳ و ۲۴ نقل کرده است فراموش شد.

علت این فراموشی آنست که این مطلب با موضوع اصلی چندان ارتباط ندارد و معلوم نیست قصد مؤلف از نقل آن‌چه بوده است. صحبت از شخصی است بنام پریاندر «۲» که دوست صدیق و باوفای تراسیبول بوده است. در بند ۲۳ هردوت چنین میگوید: «کسی که پاسخ هاتف دلف را برتراسیبول فاش کرد پریاندر پسر کیپ سلوس «۳» بود. پریاندر در کورنت «۴» سلطنت میکرد و بطوریکه اهالی این کشور نقل میکنند ... پریاندر در طول حیات خود ماجرائی بس شگفت و حیرت‌انگیز داشته است: آریون از اهل میتمن ...» ملاحظه میشود چگونه هردوت با بهانه‌ای پوچ و ناچیز از شخصی مانند پریاندر که خود در سرگذشت حوادث نامش برحسب تصادف برده شده به شرح سرگذشت آریون که «ماجرائی بس شگفت و حیرت‌انگیز» دارد میپردازد. این نوع ایجاد ارتباط بین مطالب در حقیقت جز از شاخی به شاخی پریدن نیست و مقام آن در برابر مطالبی که در قسمت اول این کتاب عنوان شده بسیار کوچک و حقیر بنظر میرسد.

*** اکنون پس از این نظر اجمالی بآنچه مؤلف در قسمت اول کتاب حاضر مورد بحث قرار داده است، باید دید هردوت مطالب خود را از کدام منبع بدست آورده و مأخذ اطلاعات تاریخی او چگونه اسنادی بوده است.

اطلاعاتی که هردوت برای افشای «تاریخ کرزوس» گرد آورده از منابع مختلف و در زمان‌های مختلف از حیات او جمع‌آوری شده است. از مطالبی که در سطور گذشته بآن اشاره کردیم ظاهرا فقط یکی از آنها که مربوط به سرگذشت پیزیسترات است و در بندهای ۵۹ تا ۶۴ شرح داده شده از آغاز تا پایان از کشور آتیک سرچشمه میگیرد و شاید منبع این اطلاعات نیز شخص واحدی بوده است. تنها تردیدی که

Arion-(۱)

Periandre-(۲)

Kypselos-(۳)

Corinthe-(۴)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۵۳

نسبت باین مطلب میتوان داشت اینست که پیشگوئی کیلون «۱» از اهل لاکدمون که یکی از «هفت تن ریش‌سفیدان و عقلای» قوم بوده است مطلبی است که از جای دیگر سرچشمه گرفته و مؤلف بوسیله‌ای دیگر از آن مطلع شده است. قضاوتی که هردوت در بند ۶۰ درباره بازگشت پیزیسترات بحکومت میکند مسلما از ناحیه شخص مؤلف است که درین بند میگوید: «این دو نفر برای بازگشت پیزیسترات به حکومت نقشه‌ای کشیدند که من آنرا خام‌ترین نقشه‌های عالم مینامم.» ولی آنچه درباره اسپارت در بندهای ۶۵ تا ۶۸ و بند ۸۲ میگوید از یک منبع نمی‌باشد و هردوت درین باره فقط به قول هموطنان لیکاس «۲» و اوتریادس «۳» اکتفا نکرده و کوشیده است در نقاط دیگر از قبیل آرکادی «۴» و تژه «۵» درین باره اخباری کسب کند و ضمن کسب این اخبار است که خود مدعی است زنجیرهای اسارت اهالی سپارت را که بر معبد آتنا آویخته بود بچشم دیده است. و همچنین در سرزمین آرگوس به تحقیق و کسب خبر پرداخته و دانسته است که اهالی آرگوس چه قواعدی وضع کرده‌اند و پس از شکست «تیره‌آ» چگونه نفرین و لعنتی بر خود یاد کرده‌اند. و نیز به دلف مسافرت کرده و در آنجا به کسب خبر مشغول شده و از مردم شنیده است که قوانین لیکورگ را هاتف معبد بر لیکورگ فاش کرده است. سرگذشت آریون را یا از نقالان اهل کورنت و لسبوس شنیده و یا خبری که او درین‌باره کسب کرده قبلا درین دو کشور منتشر شده بوده و او از دهان مردم شنیده. هردوت برای اینکه صحت گفتار خود را ثابت کند از مجسمه‌ای یاد میکند که خود در تنار «۶» شاهد آن بوده است.

مقدمه‌ای که مؤلف درباره تاریخ یونانیان در بندهای ۵۶ تا ۵۸ ذکر میکند مخلوطی از اطلاعاتی است که از یکی از کتابهای نژادشناسی یا نسب‌شناسی درباره

Chilon-(۱)

Lichas-(۲)

Othryades(۳)

Arcadie-(۴)

Tegee-(۵)

Tenare-(۶)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۵۴

منشأ قوم یونانی و مهاجرت‌های اقوام دری استخراج کرده و مشاهدات خود را در ناحیه هلسپون «۱» درباره زبان مردم پلاکیا «۲» و سکیلاکه «۳» بر آن افزوده و احتمالا- در مغرب- زمین نیز اطلاعاتی بطور مبهم و نارسا درباره کورتون «۴» بدست آورده و بر آن افزوده است.

اکنون این سؤال مطرح میشود که آیا هردوت برای تهیه این قسمت از کتاب خود اطلاعاتی از کتب نویسندگان متقدم کسب نکرده

است. نیکلا دوداماس «۵» از سالنامه‌ها و وقایع‌نگاریهائی صحبت میکند که جنبه رسمی داشته و ظاهرا نمونه‌هائی از آن در سارد و بابل و نینوا و شوش موجود بوده است. احتمال میرود نویسندگانی که هردوت بآنها مراجعه کرده خود برای کسب خبر باین سالنامه‌ها و وقایع‌نگاریهای رسمی مراجعه کرده باشند. حال باید دید این نویسندگان که هردوت از اطلاعات آنان کمک گرفته چه کسانی هستند؟ گزانتوس «۶» بطور یقین از این دسته نویسندگان محسوب نمیشود، زیرا در اینکه او قبل از هردوت میزیسته تردید بسیار است و بعلاوه بین مطالبی که هردوت و گزانتوس نقل میکنند مشابهتی نیست و برعکس اختلاف آنها بحدی است که اگر هردوت آثار گزانتوس را دیده بود بطور یقین در هر مورد که عقیده خود را با عقیده او مغایر میدید بتوجیه عقیده خود میپرداخت و لا اقل به گفته مخالف گزانتوس اشاره‌ای میکرد، همچنانکه این رفتار را در موارد مکرر نسبت بدیگر نویسندگان در پیش گرفته و همین موضوع بهترین دلیل است بر اینکه هردوت از آثار گزانتوس برای تهیه مطالب کتاب خود استفاده نکرده. آنچه مسلم است، هردوت برای تهیه تاریخ لیدی بطور یقین به آثار هکاته «۷» و دیونیزیوس «۸»

---

(۱)- Hellespont

(۲)- Plakia

(۳)- Skylake

(۴)- Corton

(۵)- Nicolas de Damas

(۶)- Xanthos

(۷)- Hecatee

(۸)- Dionysios

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۵۵

مراجعه کرده ولی در هر حال، آنچه او درین باره‌ای از نوشته‌های متقدمین اخذ کرده بدون تردید از معدودی یادداشت و نکات جغرافیائی تجاوز نمیکند. اسناد و مدارک تاریخی که او بعنوان منبع برای تدوین کتاب خود بکار برده ظاهرا هیچیک بصورت کتاب تدوین نشده بوده‌اند و اکثر نکاتی را که مؤلف در تاریخ خود بآن اشاره میکند بطور یقین در محل از دهان بومیان شنیده، ازین قبیل است مطالبی که درباره قدیم‌ترین پادشاهان لیدی نقل میکند.

آنچه هردوت درباره پادشاهان قبل از کاندول نقل میکند از این دسته مطالب محسوب میشود. مؤلف خود ضمن شرح مطلب باین موضوع اشاره میکند و هنگامی که از کاندول نام میبرد اضافه میکند «که یونانیان او را میرسیلوس «۱» مینامند.» همین عبارت میرساند که منبع این خبر مردم یونان بوده‌اند نه کتاب و نوشته‌ای از متقدمان. همچنین است خشکسالی و قحطی که در زمان آتیس «۲» فرزند مانس «۳» اهالی لیدی را دچار عسرت کرد و آنان را باختراع انواعی چند از بازیها هدایت کرد و موجب مهاجرت جمعی از آنان به امبری «۴» شد. بهمین ترتیب، آنچه هردوت درباره طول مدت سلطنت ژیژس و جانشینان او نقل میکند منبع محلی دارد و خود از دهان بومیان شنیده است و بقیه مطالب او از منابعی حقیرتر سرچشمه میگیرد. هردوت به جنگ ژیژس با اهالی ملط و سمیرن و تصرف شهر کولوفون اشاره‌ای مختصر میکند و پس از آن اضافه میکند که مؤسس خاندان مرمناد، پس از سی و هشت سال سلطنت بهیچ کار بزرگی دست نزد (بند ۱۴). معلوم میشود مؤلف از بسیاری از وقایع این دوره که ما بوسیله مدارک و اسناد آشوری از آن مطلعیم بی‌اطلاع بوده، ازین قبیل است واقعه پیروزی گوگو «۵» پادشاه لودی «۶» بر اقوام ژیمیره «۷» که دسته‌ای از اقوام سیمری

---

(۱)- Myrsilos

(۲)- Atis

(۳)- Manes

(۴)- Ombrie

(۵)- Gugu

(۶)- Luddi

(۷)- Gimirrai

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۵۶

ساکن تئیشپا «۱» بوده‌اند. همچنین است جنگی که با همکاری پسامتیک «۲» با آشوریها درگرفت و مقاومتی که در برابر هجوم قبایل وحشی توگدامی «۳» ابراز شد. اگر تاریخ هردوت را فقط مخصوص ذکر اختلافات و نزاع یونانیان و «اقوام وحشی» بدانیم، بدیهی است جای آن نبود که از این وقایع بتفصیل یاد شود؛ ولی اگر مؤلف بیکی از وقایع‌نگاری‌های لیدی که در اسناد رسمی تهیه شده مراجعه میکرد، لا اقل میتوانست اشاره مختصری بآنها بکند.

*** اکنون باید دید سهم مشرقزمین از لحاظ منبع اطلاعات هردوت نسبت باین قسمت از کتاب او چه بوده است. تردیدی نیست که قسمت مهمی از ملاحظات و مشاهدات شخصی هردوت درباره تاریخ لیدی از مشرقزمین سرچشمه میگیرد. در ضمن شرح مطالب، هردوت مکرر از شهرهای یونانی ساحل آسیای صغیر از قبیل ملط، سمیرن، کولوفون، پرین «۴»، کلازومن «۵»، افز «۶» و بعضی شهرهای دیگر نام میبرد که دسترسی بآنها از راه ساموس و هالیکارناس کاری بس آسان بوده است. در همین شهرها است که هردوت سرگذشت حملات خاندان مرمناد را بـاین شهرها از دهان ساکنان محل شنیده و درباره حوادث مشروح زیر از آنها کسب خبر کرده است: مهاجمات مکرر سادیات و آلیات به سرزمین ملط، جنگهای لیمنیون «۷» و مآندر «۸»، حریق معبد آسزوس «۹» و عواقبی که بر آن مترتب شد، حیله تراسیبول، رقابت بین کرزوس و

Teishpa(۱)

Psammetik-(۲)

Tougdammi-(۳)

Priene-(۴)

Clazomenes-(۵)

Ephese-(۶)

Limeneion-(۷)

Meandre-(۸)

Assesos-(۹)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۵۷

نابرادریش پانتالئون «۱» که از مادری از اهل «یونی» بـدنیا آمـده بود، انتقام موحشی که پادشاه جدید از یکی از طرفداران نابرادری خود گرفت، تدبیری که اهالی شهر افز اندیشیدند و شهر خود را تحت حمایت آرتمیس «۲» قرار دادند، پیش‌بینی‌های نجومی تالس ملطی و کارهای معماری شگفتی که از او سرزد (بند ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷ تا ۲۲- ۹۲- ۲۶- ۷۵).

و اما آنچه درباره پادشاهی ملس «۳» شنیده و افسانه‌ای که درباره گردش شیر گرد حصار شهر نقل میکند بطور یقین در شهر سارد از دهـان مردمی شنیده است که در آن زمان تا انـدازه‌ای تحت تأثیر تمـدن یونان قرار گرفته بودنـد. هردوت درین قسمت از تاریخ خود از قول اهـالی سـارد نقل میکنـد که چگونه ملس شیری را که از زن غیر شرعی او بـدنیا آمـده بود گرد حصار شـهر باسـتثنای نقطه‌ای معین گردش داد؛ چگونه آلیات در زمان سلطنت خود جمعی از اقوام سیت را که سیاگزار پادشاه ماد با آنها بدرفتاری کرده بود در کشور خود پناه داد، چگونه سانـدانیس «۴» محتاط و با حزم کوشید پادشاه خود را از شروع بجنگ با پارس‌ها منع کند (بند ۸۴- ۷۳- ۷۱). هردوت ضمن نقـل انـدرزی که سانـدانیس به پادشاه لیـدی میدهـد عبارتی در وصف این مرد عالم و دانشـمند نقل میکنـد که نشان میدهـد منبع این خبر مردم سارد بوده‌انـد. وی چنین مینویسـد: «... یکی از اهالی لیـدی که ساندانیس نام داشت و به عقل و درایت و تدبیر معروف بود و بعلت عقیده‌ای که درین مورد اظهار داشت شهرت زیادی بین مردم لیدی دارد ...».

هردوت، ضمن شرح جنگ کرزوس و کوروش (بنـد ۷۶ ببعـد) از شکست کرزوس در آن سـوی رود هـالیس مطلب زیـادی نقل نمیکنـد، در حالیکه مورخان دیگر از قبیل پولین «۵» و ژوستن «۶» از آن فراوان صحبت کرده‌اند. هردوت اولین برخورد کرزوس را با سپاه کوروش

Pantaleon-(۱)

Artemis-(۲)

Meles-(۳)

Sandanis-(۴)

Polyen-(۵)

Justin-(۶)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۵۸

شکست نظامی تلقی نمیکند و معتقد است که اگر هم کرزوس درین جنگ شکست خورده بعلت حیله و تدبیر جنگی هارپاگ بوده است که با رفتار خود امیـد موفقیت او را به یأس مبـدل کرد. بـدیهی است درین مورد نیز هردوت روایتی را ترجیح داده که بیشتر با احساسات مردم لیـدی سازگار است و شایـد مردم لیـدی واقعا چگونگی این جنگ را چنین تصور میکرده‌اند و برای هم اینطور نقل میکرده‌اند. کمی بعد، در بند ۸۶ و ۸۷ هنگامی که بنقل صحنه معروف سوزاندن کرزوس مشغول است با عبارتی صریح و آشکار کوروش را باین عمل متهم میکند. در حالیکه، اگر واقعا کرزوس بر پشته‌ای از هیزم قرار گرفت بطور یقین خود شخصا از روی میل بـاین کـار دست زده است تـا ماننـد سارداناپال «۱» خودکشـی کنـد و اسیر دست دشـمن نشـود. این روایت مؤلـف بـا روایت دیگر

مورخان مغایرت دارد از این قبیل است باکشیلید «۲» که روایتی مغایر با روایت او دارد.

نکته‌ای که در صحت آن جای تردید نیست اینست که کرزوس بعد از خلع خود از سلطنت زنده ماند و همانطور که با آستیاژ خوشرفتاری شد با او نیز خوشرفتاری شد و فاتح پارسی او را محترم داشت. اگر این مطلب مورد قبول باشد، باید نتیجه گرفت که قطعا کرزوس بقصد خودکشی شخصا بر پشته هیزم قرار گرفته و آنگاه واقعه‌ای غیرمترقبه و شاید مداخله پارس‌ها و کمک طوفان و باران نقشه خودکشی او را متوقف کرده است. بدیهی است مردم لیدی اصولا نسبت به فاتح خود بدبین بوده‌اند و کوشش داشته‌اند در حدود امکان سجایای اخلاقی کوروش و گذشت و بزرگواری او را کوچک جلوه دهند و بهمین جهت، بدون توجه باین نکته مهم که آتش در مذهب پارس‌ها مقدس است و هرگز پارس‌ها حاضر نمیشوند آنرا با سوزاندن جسد ناپاک آلوده کنند مدعی شده‌اند که کوروش ابتدا پادشاه مغلوب را به سوختن در آتش محکوم کرد و پس از بروز آثار حمایت خداوندی از تصمیم خود منصرف شد و از تقصیر او درگذشت.

تردیدی نیست که هردوت نیز تحت تأثیر مردم لیدی قرار گرفته و آنچه دربن‌باره نقل

---

(۱)- Sardanapal

(۲)- Bacchylide

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۵۹

میکند از دهان آنان شنیده است.

داستان افعی‌هائی که کمی قبل از سقوط شهر سارد در حوالی این شهر پیدا شدند و کرزوس را مجبور کردند بار دیگر با خدایان بمشورت بپردازد (بند ۷۸) بطور یقین در آسیای صغیر و در بارگاه مقدس شهر تلمسوس «۱» واقع در کاری «۲» باطلاع مؤلف رسیده و در همین شهر بوده است که هردوت این افسانه را از دهان مردم شنیده. این پیشگوئی در واقع چندان ارزشی نداشت، زیرا غیب‌گویان اهل تلمسوس وقتی این پیشگوئی را کردند که حمله کوروش به سارد قریب الوقوع بود و هرکس میتوانست آنرا حدس بزند. اینکه کرزوس بدون اشاره به ارزش این غیب‌گوئی آنرا در موقع خود با آب‌وتاب تمام شرح میدهد خود دلیل آنست که منبع خبر او نسبت باین واقعه اهالی تلمسوس بوده‌اند.

*** نسبت بصحت قسمت‌هائی از «تاریخ کرزوس» چندان اعتماد کامل نمیتوان داشت.

مثلا آنچه مؤلف درباره غصب سلطنت لیدی بوسیله ژیژس نقل میکند با روایت مورخان دیگر مباینت دارد. نیکلاد و داماس «۳» که احتمال میرود روایت گزانتوس را نقل کرده باشد معتقد است که ژیژس یکی از معتمدان پادشاه لیدی بود و از طرف او مأموریت یافت به خارج کشور عزیمت کند و نامزد پادشاه را با خود همراه آورد.

در ضمن سفر ژیژس خود عاشق شاهزاده خانم شد و کوشید او را فریب دهد. ولی همینکه آن شاهزاده خانم به سارد رسید خیانت ژیژس را بر پادشاه فاش کرد. پس ژیژس برای دفاع از جان خود پادشاه را بقتل رساند و بر تاج و تخت سلطنت و ملکه دست یافت.

افلاطون نقل میکند که ژیژس چوپانی ساده بود و بکمک حلقه‌ای مرموز که هرکس آنرا در دست داشت از نظر نامرئی میشد به کاخ پادشاه وارد شد و در شرایطی که روشن نیست به پادشاهی رسید. پلوتارک از حوادثی صحبت میکند که کمتر از روایت دیگران جنبه افسانه دارد. بعقیده این مورخ ژیژس بکمک پادشاهان مجاور

---

(۱)- Telmessos

(۲)- Carie

(۳)- Nicola de Damas

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶۰

بر ضد پادشاه خود قیام کرد و در جنگ بر او فائق شد و بسلطنت رسید.

درین مقام قصد ما آن نیست که درباره صحت این روایات مختلف تحقیق کنیم، ولی کثرت اقسام روایات و اختلاف زیادی که بین آنها مشاهده میشود خود گواه آنست که سرچشمه آنها از منابعی مختلف است و بطور یقین در هریک از این روایات گویندگان و نقالان قسمت‌هائی بسلیقه خود افزوده‌اند و به روایت جنبه افسانه و داستان داده‌اند.

روایتی که هردوت انتخاب کرده از دو جهت از لیدی و مردم این کشور سرچشمه مگیرد.

از طرفی هردوت هوسرانی کاندول را تلقین الهی جلوه میدهد (بند ۸) و علت آنرا چیزی غیر از خودستائی معمولی عشاق میداند که معمولا علاقه دارند همه‌کس معشوق آنان را تحسین کند. در رفتار ژیژس نوعی بی‌قیدی و بی‌اعتنائی به مسائل اخلاقی مشاهده میشود که در تمدن و اخلاق یونانی بیسابقه است و میتوان آنرا نمونه‌ای از احساسات شهوانی شدن مشرق‌زمینیان دانست «۱». از طرف دیگر شدت عکس العمل و کینه ملکه بقدری با اخلاق و روحیه یونانیان مغایرت دارد که هردوت خود را ناگزیر می‌بیند این رفتار شدید را نمونه‌ای از تجدید خوی «وحشیانه» قدیم لیدیها جلوه دهد و برای توجیه این مطلب در بند ۱۰ چنین مینویسد: «... چه در نظر لیدیها و دیگر اقوام وحشی مشاهده اندام عریان ننگی بزرگ محسوب میشود، حتی اگر اندام عریان یک مرد باشد.»

افسانه آتیس «۲» فرزند کرزوس نیز چنین است و خصوصیات آسیائی آن محل تردید نمی‌باشد. یکی از بازیکنان بزرگ این صحنه نجیب‌زاده‌ایست از اهل فریژی که خاندان او در گذشته درین محل سلطنت داشته‌اند و بعدها دست‌نشانده لیدی شده بودند.

در این افسانه پدری را مشاهده میکنیم که برای اینکه فرزندش پابند تنعمات و لذایذ حرمسرا شود و از خانه بیرون نرود برای او زنی انتخاب میکند. چگونه میتوان تردید کرد که منبع این خبر یکی از نقاط آسیا است؟ با این حال، نکته جالب درین

---

(۱)- نظیر افسانه کرزوس در یکی دیگر از آثار مکتوب مشرق‌زمین در کتاب استر(Esther(درباره آسورئوس(Assureus(و واستی(Vasti(مشاهده میشود.

(۲)-Atys

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶۱

افسانه آنست که قسمت‌های اخیر آن‌که در بند ۴۳ تا ۴۵ شرح داده شده شباهتی بیسابقه به تراژدی‌های یونان دارد: کسانی که از راه میرسند و خبر مرگ آتیس را به پادشاه لیدی میدهند، گریه‌وزاری کرزوس، ورود دسته شکارچیان که جنازه مقتول جوان را با خود وارد میکنند، وارد شدن آدراست نگون‌بخت که برابر کرزوس زانو میزند و تقاضا میکند او را قربانی کند و جواب جوانمردانه پادشاه همه از عوامل یک صحنه تراژدی کامل محسوب میشود.

آن قسمت از «تاریخ کرزوس» که از لحاظ صحت و درستی بیش از قسمت‌های دیگر مورد تردید است، سرگذشت سولون آتنی است. هردوت درباره این سر- گذشت اطلاعات مختلفی از نقاط مختلف کسب کرده که قسمت‌هائی از آن منشأ آسیائی ندارد. معلوم نیست هردوت این خبر را از کجا کسب کرده و در کجا و کدام شهر درباره ملاقات و مصاحبه کرزوس و سولون سخنی شنیده است. اگر این ملاقات واقعا صورت گرفته باشد، منبع این خبر باید در آسیا یعنی همان‌جا باشد که این ملاقات رویداده است. ولی امکان ندارد آنطور که هردوت نقل میکند سولون کمی پس از وضع قوانین معروف خود بدربار کرزوس رفته باشد، زیرا سولون قوانین خود را در سال ۵۹۳ قبل از میلاد وضع کرده، در حالیکه کررزوس در سال ۵۶۰ یعنی سی و سه سال بعد از وضع آنها بسلطنت رسیده است. حتی جای تردید است که پای سولون به لیدی رسیده باشد، زیرا باحتمال زیاد او در زمان کرزوس مرده بود.

درین صورت باید قبول کرد که سرگذشت ملاقات سولون و کرزوس افسانه‌ای بیش نیست و ممکن است این افسانه از آسیا سرچشمه گرفته باشد و احتمالا سولون در زمان آلیات به لیدی رفته باشد، زیرا در آسیا افسانه‌های دیگری هست که بموجب آن سولون در سارد با ازوپ «۱» و در ملط با تالس ملطی ملاقات کرده است. و نیز احتمال میرود منبع این افسانه شهر آتن و موطن سولون و یا شهر دلف باشد که مردم آن احترامی زیاد برای این دانشمند قائل بوده‌اند. اگر این افسانه در یونان پیدا شده باشد، دلیلی نیست

---

(۱)-Esope

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶۲

که قبل از هردوت به آسیا سرایت کرده باشد. برعکس، هردوت در شرحی که از صحنه سوزاندان پادشاه نقل میکند اشاره به روایت مردم لیدی میکند، در حالیکه در صحنه‌ای که کرزوس در میان شعله‌های آتش نام سولون را بر زبان جاری میکند این اشاره چندان ضروری بنظر نمیرسد. بدیهی است روایت مردم لیدی حاکی است که علت تغییر عقیده کوروش مداخله خدایان بوده است نه تجدید خاطره کلام معروف سولون. از طرفی طرز رفتار و کلام پرمعنائی که هردوت به سولون آتنی نسبت میدهد چندان با شخصیت واقعی این دانشمند یونانی تطبیق نمیکند. پس اگر تضادی در این قسمت مشاهده میشود بدون تردید حاصل کار مؤلف است که ملاقات سولون و کرزوس را با شاخ‌وبرگ زیاد و با تفصیلی بیش از آنچه تا آن زمان درباره آن سخن میگفتند شرح میدهد. اگر فرض کنیم که این تضاد منبعی قدیم‌تر داشته و در همان زمان که ملاقات کرزوس و سولون رویداده ایجاد شده، چه کسی باید مسئول آن شناخته شود؟ باید حدس زد که یکی از نقالان از اهل دلف یا آتن که بیش از مردم آسیا از زندگانی سولون با اطلاع بوده این افسانه را خلق کرده است، زیرا این نقالان بعلت اطلاعی که بر احوال این مرد داشته‌اند بهتر میتوانسته‌اند به سرگذشت او شاخ‌وبرگ دهند.

*** در هر حال، آنچه هردوت از منابع آسیائی کسب کرده بهمین جا خاتمه میابد و برای تشخیص منبع بقیه تاریخ لیدی باید متوجه جهتی دیگر شد. احتمال میرود هردوت قسمتی از اطلاعات خود را درباره مهاجرنشین‌های لیدی واقع در امبری «۱» که در بند ۹۴ شرح میدهد در مغرب‌زمین و بخصوص در سیسیل و ایتالیا کسب کرده باشد.

سوگندی را که اهالی آتن یاد کردند و متعهد شدند که قوانین سولون را مدت ده سال تغییر ندهند هردوت در سرزمین آتیک از مردم یونان شنیده و همچنین است موضوع خروج سولون از شهر آتن بقصد آنکه او را مجبور نکنند در محل قوانین خود را تغییر

---

(۱)-Ombrie

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶۳

دهد. و همچنین در آتیک قبر تلوس را مشاهده کرده و درباره حیات این شخصیت گمنام که هیچ نویسنده دیگری از او یاد نکرده کسب خبر کرده و سنگ قبر او را خوانده و درباره او از اهل محل تحقیق کرده است (بند ۳۰). سرگذشت هیئتی را که مردم اسپارت برای خرید طلا نزد کرزوس فرستادند و پادشاه لیدی از آنان پذیرائی شایان کرد هردوت از دهان مردم اسپارت شنیده (بند ۶۹). در همین شهر است که مورخ افسانه سه پایه‌ای از طلا را که اهالی اسپارت برای کرزوس فرستاده بودند و بمقصد نرسید از دهان ساکنان آن شنیده (بند ۷۰). روایت او از هر حیث با روایتی که اهالی ساموس از این واقعه نقل کرده‌اند اختلاف دارد. در بئوسی «۱» از حسن روابط خاندان مرمناد با آرامگاه آمفیارائوس «۲» مطلع شده و هم درین ناحیه است که شمایل‌ها و هدایائی که از لیدی باین آرامگاه اهدا شده بود از نزدیک مشاهده کرده است (بند ۴۹- ۵۲- ۵۳- ۹۲).

هردوت قسمت مهمی از اطلاعات خود را در دلف بدست آورده است. در این محل هدایای مجلل ژیژس و آلیات و کرزوس را شخصا بچشم دیده و درباره علت اهداء آنها از اهل محل تحقیق کرده و همچنین درباره وزن آنها و تغییر محل بعضی از آنها و مورد استعمال جام‌ها و تفسیر تصاویر و آسیبی که بیکی از مجسمه‌های شیر وارد شده و ادعای دروغ اهالی لاکدمون که مدعی هستند یکی از ظرفهای بزرگ آب این معبد از طرف آنها اهدا شده، در محل از اهالی دلف کسب خبر کرده است. در دلف، در برابر مجسمه‌های کلئوبیس «۳» و بیتون «۴» که اخیرا در نتیجه اکتشافات یک هیئت فرانسوی از زیر خاک بیرون آمده «۵» افسانه شجاعت و مردانگی مقدس و مرگ آرام

---

(۱)- Beotie

(۲)- Amphiaraos

(۳)- Cleobis

(۴)- Biton

(۵)- کشف این دو مجسمه که در نیمه اول قرن بیستم در نتیجه حفریات هیئت اکتشافات فرانسوی در یونان از زیر خاک بیرون آمده است گواه بارزی است بر صحت قسمت‌های مهمی از مطالب تاریخ هردوت مادام که این دو مجسمه کشف نشده بود ممکن بود در صحت گفتار هردوت در آنجا که میگوید مجسمه این دو جوان را از برونز در مقابل معبد بنا کردند تردید کرد، ولی کشف این دو مجسمه بعد از چندین صد سال مؤید صحت گفتار هردوت است و نشان میدهد که آنچه درباره این دو جوان نقل کرده افسانه‌ایست که حقیقتا بگوش خود از اهالی محل شنیده.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶۴

و سعادتمند این دو رادمرد را که تقریبا در شرایطی نظیر مرگ دو معمار معروف دلفی بنام تروفونیوس «۱» و آگامدس «۲» رویداد از دهان مردم شنیده. کارکنان معبد دلف برای او شرح داده‌اند که چگونه هاتف این معبد در تاریخ خاندان مرمناد و کرزوس نقشی بزرگ بازی کرده و کفایت و درایتی خاص از خود نشان داده است.

اهمیت نقشی که این معبد در تاریخ خاندان مرمناد بعهده داشت غیر قابل انکار است. هنگامی که بعد از قتل کاندول دربار لیدی با هرج‌ومرج و بلاتکلیفی روبرو بود مردم حل مشکل خود را به هاتف این معبد واگذار کردند و هاتف این معبد ژیژس یعنی مؤسس خاندان مرمناد را بسلطنت برگزید. و در همین زمان هاتف معبد واقعه شوم سارد را که در زمان کرزوس رویداد پیش‌بینی کرد و بعدها بعلت تقدس این پادشاه تاریخ وقوع آن را چندی بتأخیر انداخت. هاتف این معبد تنها هاتفی بود که توانست بدرستی بگوید که پادشاه لیدی در کاخ خود به چه طبخ شگفت و حیرت‌انگیزی مشغول بود و بعلت همین پیشگوئی صائب بود که کرزوس او را تنها هاتف صدیق و راستگو تشخیص داد. همین هاتف است که با بیانی روشن سرنوشت جنگی را که پادشاه لیدی با پارس‌ها در پیش داشت و آنچه تقدیر درباره ظهور کوروش از دو نژاد پارس و ماد مقدر کرده بود پیشگوئی کرد. هاتف این معبد از قبل گفته بود که روزی که فرزند لال کرزوس سخن گوید، آنروز روز بدبختی و فلاکت پادشاه خواهد بود و چنین شد که او گفته بود.

بطور کلی «تاریخ کرزوس» سراسر مجموعه‌ایست از مطالبی که برای تجلیل و تمجید از خداوند معبد دلف جمع‌آوری شده است. مورخ این قسمت از تاریخ خود را با تقریظی آشکار از خداوند این معبد بپایان میرساند و چنین میگوید: «این بود جوابی که هاتف معبد به فرستادگان لیدی داد، آنها جواب هاتف را به سارد آوردند و به کرزوس باز گفتند. وقتی کرزوس این جواب را شنید، تصدیق کرد که گناه از او بوده است نه از خداوند.» (بند ۹۱). هردوت درین افسانه کرزوس را از یک طرف

---

(۱)- Trophonios

(۲)- Agamedes

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶۵

قربانی خدایان معرفی میکند و علت آنرا چنین میپندارد که او با بلندپروازیهای خود خشم خدایان را برانگیخته بود (بند ۳۴) و از طرف دیگر او را قربانی سرنوشت و تقدیر جلوه میدهد و مدعی است که او بکفاره جنایتی که جد چهارمش مرتکب شده بود از طریق عدالت خداوندی مجازات شد (بند ۹۱). این دو روایت که هر دو در تاریخ هردوت مشاهده میشود ظاهرا منبعی مختلف دارند

و روایت دوم که مؤلف بیشتر روی آن تکیه میکند بطور یقین از شهر دلف سرچشمه میگیرد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶۶

لیدی تاریخ کرزوس

۶- کرزوس فرزند آلیات «۱» از نژاد لیدی بود و بر مردمی سلطنت میکرد که در این سوی رود هالیس «۲» سکونت داشتند. این رود که از قسمت‌های جنوبی از بین اقوام سوری «۳» و اهالی پافلاگونی «۴» سرچشمه میگیرد و رو به باد شمال در دریائی که به دریای سیاه معروف است میریزد. این پادشاه نخستین پادشاه اقوام وحشی است که ما میشناسیم. او جمعی از یونانیان را باطاعت و بردگی درآورد و آنان را به پرداخت خراج مجبور کرد و با بعضی دیگر از یونانیان دوست و متحد شد: اقوامی که او باطاعت و انقیاد خود درآورد عبارت بودند از اقوام یونی «۵»، ائولی «۶» و دری «۷» که در سرزمین آسیا سکونت داشتند و قومی که او با خود دوست و متحد کرد عبارت بود از قوم لاکدمون «۸» که در لاکدمون سکونت داشتند. قبل از اینکه کرزوس به سلطنت رسد تمام مردمی که از نژاد یونانی بودند آزاد میزیستند و حتی هنگام لشگر- کشی سیمری‌ها، که خیلی قبل از لشگرکشی کرزوس اتفاق افتاد «۹» و سیمری‌ها توانستند به سرزمین یونی دست یابند، مردمان این سرزمین باسارت و اطاعت تن در ندادند و فقط شهرهای آنها در برابر هجوم سیمری‌ها بغارت رفت.

---

(۱)- Alyatte

(۲)- امروز رود هالیس را قزل ایرماق مینامند.

(۳)- مقصود آن قسمت از اهالی سوریه است که در سرزمین کاپادوکیه سکونت داشتند (بند ۷۲ همین کتاب)

(۴)- Paphlagonie

(۵)- Ionie

(۶)- Eolie

(۷)- Dorie

(۸)- Lacedemone

(۹)- رجوع شود به بند ۱۵ همین کتاب.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶۷

۷- بطوری که بعدا شرح خواهم داد سلطنت لیدی از خاندان هراکلس «۱» به خاندان کرزوس که معروف به خاندان مرمناد «۲» بود منتقل شده است. کاندول «۳» که یونانیان میرسیلوس «۴» مینامند پادشاه شهر سارر و از نسب آلکایوس «۵» پسر هراکلس بوده است. اولین نفر از خاندان هراکلس که در سارد به سلطنت رسید آگرون «۶» پسر نینوس «۷»، پسر بلوس «۸»، پسر آلکایوس «۹» بود. و آخرین نفر این خاندان که در سارد پادشاهی کرد کاندول پسر میرسوس «۱۰» بود. پادشاهانی که قبل از آگرون در لیدی سلطنت کردند از خاندان لیدوس «۱۱» پسر آتیس «۱۲» بوده‌اند و قوم لیدی که قبل از این پادشاه به قوم مئونی «۱۳» معروف بود از زمان این پادشاه بنام او به قوم لیدی معروف شد. خاندان هراکلس ابتدا از طرف خاندان لیدوس مأمور اجرای امور حکومتی بودند، لیکن کمی بعد باستناد گفته هاتف یکی از معابد خود حکومت را

---

(۱)- یکی از افراد خاندان هراکلس مدعی بود که نسب آنها به خدای خورشید میرسد که بصورت تیراندازی که برام کردن شیران مشغول است ظاهر میشد. این همان خدائی است که لیدیها ساندون(Sandon) و آشوریها بل یا بعل(Bel) مینامند و یونانیان مدعی هستند که هراکلس معروف است.

(۲)- Mermnades

(۳)- Candaule

(۴)- Myrsilos- محتمل است این کلمه در زبان لیدی قدیم توصیفی از الوهیت بوده باشد و نیز احتمال میرود که این کلمه اسم شخصی نباشد و فقط عنوانی بوده است که برای پادشاهان خاندان ساندون بکار میبرده‌اند.

(۵)- Alcaios

(۶)- Agron

(۷)- Ninos

(۸)- Belos

(۹)- نکته جالب در این شجره‌نسب اینست که باوس(Belos) که خود از نسب خداوندی است بعد از نینوس که از نوع بشر محسوب میشود آمده است.

(۱۰)- Myrsos

(۱۱)- Lydos

(۱۲)- آتیس(Atys) پسر یکی از خدایان که مانس(Manes) نام داشت (بند ۹۴ همین کتاب)

(۱۳)- Meonie

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶۸

در دست گرفتند. نسب این خاندان به هراکلس «۱» و کنیزی یاردانوس «۲» نام میرسید.

سلطنت در این خانـدان در خط مسـتقیم ذکور در طول حیات بیست و دو نسل که مـدت پانصد و پنج سال بود از پدر به پسـر منتقل شد و این وضع تا سلطنت کاندول پسر میرسوس ادامه یافت «۳».

۸- ولی کانـدول عـاشق زن خود بود و بعلت عشـقی که بـاو داشت تصور میکرد مالـک زیبـاترین زن جهان است «۴». یکی از افراد دسته محافظین او که ژیژس «۵» نام داشت و پسـر داسکیلوس بود «۶» از مقربان درگاه او شـده بود. کاندول بقدری به ژیژس اعتماد داشت که مهم‌ترین اسـرار حکومتی را با او در میان میگـذارد. وقتی درباره زیبائی زن خود با او سـخن میگفت در سـتودن زیبائی او مبـالغه میکرد. چون مقـدر چنین بود که کانـدول بـا تیره‌بختی روبرو شود، کمی بعـد «۷» ژیژس را مخـاطب قرار داد و چنیـن گفت: «ژیژس، تصور میکنم آنچه درباره زیبائی زن خود با تو میگویم

---

(۱)- هراکلس که بحکـایت افسانه‌هـای کهن بجرم قتل ایفیتوس(Iphitos) محکوم ببردگی شده بود بوسیله هرمس(Hermes) در لیدی فروخته شده بود.

(۲)- Iardanos

(۳)- از این اظهار هردوت چنین استنباط میشود که بنظر او حد متوسط زندگی یک نسل ذکور در خاندان ساندون بیست و سه سال بوده است. همین حد متوسط است که هردوت در موارد دیگر برای حساب تاریخ و سنوات بکار میبرد (کتاب دوم بند ۱۴۲)

(۴)- در اینجا قصد هردوت این نیست که کاندول بعد از ازدواج عاشق زن خود شده باشد.

ظـاهرا کانـدول قبـل از ازدواج عـاشق زن خود شـده بود و علت ازدواج او همین عشق بوده است. و چون زن او از خانـدان کوچکی بود، کاندول بعلت این ازدواج حسن شهرتی نداشت.

(۵)-(Gyges) - ژیژس که ظـاهرا در سـال ۶۸۷ قبل از میلاد بسـلطنت لیـدی رسـیده است یکی از شخصـیت‌هائی است که بعدها نامش در فلسـفه و اخلاق وارد شد. حلقه ژیژس یکی از مباحث معروف اخلاق است. این حلقه معروف بقسمی بود که هربار ژیژس گره آنرا بداخل میکشید خود از چشم مردم ناپدید میشد. معروف است که او با بکار بردن این تدبیر پادشاه لیدی را بقتل رسانید.

(۶)-Daskylos- این شجره‌نسب دلیلی است بر اینکه ژیژس و خاندان او ساکن بی‌تی‌نی(Bithynie) بوده‌اند، زیرا در این ناحیه شهر مهمی بنام داسکیلوس وجود داشت.

(۷)- مقصود کمی بعد از ازدواج او است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۶۹

بـاور نمیـداری. آنچه با چشم میتوان دیـد با گوش نمیتوان شـنید «۱». پس ترتیب کـار را طوری بـده که بتوانی او را لخت و عریـان مشاهده کنی.» ژیژس با تعجب فریاد زد:

«ای پادشـاه، این چگونه سـخن گفتن است که بمن امر میـدهی زن پادشـاه خود را لخت و عریـان تماشـا کنم؟ زنی که لبـاس زیرین خود را از تن بیرون میکنـد در حقیقت عفت و پاکـدامنی را از خود میرانـد. مـدتها است که افراد بشـر احکـام عاقلانه‌ای را که بایـد اسـاس تعلیم و تربیت آنهـا را تشـکیل دهـد کشف کرده‌انـد و یکی از این احکام میگویـد هرکس بایـد فقط به مال خود نظر داشـته باشد. من اطمینان دارم که ملکه از زیباترین زنان است، ولی من اسـتدعا میکنم کاری که با اصول شـرافت مخالف است از من طلب مکنی.»

۹- ژیژس بـا این بیـان پیشـنهاد پادشـاه را رد کرد، زیرا بیم داشت در این ماجرا خسـرانی بشـخص او وارد شود. کانـدول پاسـخ داد: «ژیژس، اطمینان داشـته باش، از من بیم مـدار و تصور مکن که با این بیان قصد آزمایش ترا دارم. از زن من نیز بیم نداشـته باش و از اینکه از او صدمه‌ای بتو رسد بیم بر خود راه مده. من ترتیب کار را طوری خواهم داد که او حتی متوجه نشود که تو مشغول تماشای او هستی. من ترا باطاقی که شب را در آن بسـر میبرم وارد میکنم و ترا در پشت دری که بروی اطاق باز میشود پنهان میکنم. همینکه من باطاق وارد شوم، زنم برای خوابیـدن باطاق خواهد آمد. نزدیک در، یک صـندلی قرار دارد که زنم بهنگام لخت شدن لباسـهای خود را یک‌یـک روی آن قرار میدهـد. در موقع این عمـل تو فرصت آنرا خواهی داشت که بـا خیـال راحت او را تماشا کنی. آنگاه وقتی از کنار صـندلی بطرف تختخواب میرود تو در پشت او قرار میگیری؛ بر تو است که طوری از در خارج شوی که هنگام خروج ترا نبیند.»

۱۰- ژیژس چون نتوانست از قبول این پیشنهاد طفره رود، سرانجام تن برضا داد.

وقتی موقع خواب فرارسـید کانـدول وی را باطاق خواب هـدایت کرد. کمی بعـد، زن او نیز از در وارد شد. هنگامی که زن مشـغول کندن لباس خود بود، ژیژس او را

(۱)- شنیدن کی بود مانند دیدن.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۷۰

نگریست و وقتی زن بسوی تختخواب رفت و ژیژس در پشت در قرار گرفت از پناهگاه خود خارج شد و از اطاق بیرون رفت. ولی در موقع خروج زن کاندول او را مشاهده کرد و با اینکه متوجه عمل شوهر خود شده بود، بروی خود نیاورد و فریاد نکشید و چنین تظاهر کرد که متوجه ماجرا نشده، اما در ضمیر خود مصمم شد از کاندول انتقام گیرد، چه در نظر لیدیها و دیگر اقوام وحشی مشاهده اندام عریان ننگی بزرگ محسوب میشود، حتی اگر اندام عریان یک مرد باشد.

۱۱- پس در آن موقع زن کاندول بروی خود نیاورد و طوری جلوه داد که متوجه چیزی نشده و خونسردی خود را حفظ کرد. ولی همینکه صبح شد چند تن از وفادارترین خدمتگذاران خود را طلب کرد و ژیژس را بحضور طلبید. ژیژس که تصور میکرد ملکه از ماجرای شب قبل بیخبر است بحضور او شتافت. در گذشته نیز عادت چنین جاری شده بود که هربار ملکه او را احضار میکرد بحضور او میرفت «۱». وقتی ژیژی بحضور ملکه رسید، ملکه با وی چنین سخن گفت:

«ژیژس، اکنون تو میتوانی از دو راه که من پیشنهاد میکنم یکی را انتخاب کنی.

یا باید کاندول را بقتل رسانی و شخص من و سلطنت لیدی را تصاحب کنی و یا باید خود بیدرنگ کشته شوی تا دیگر درباره هرچیز از کاندول اطاعت نکنی و آنچه را که مشاهده آن بر تو ممنوع است تماشا نکنی یا باید کاندول که این دسیسه را ترتیب داده نابود شود و یا تو که برخلاف اصول اخلاق و ادب اندام عریان مرا مشاهده کرده‌ای از بین بروی.» ژیژس لحظه‌ای از آنچه شنیده بود در حیرت شد، آنگاه با التماس از ملکه استدعا کرد که او را ناگزیر بانتخاب یکی از این دو راه نکند. ولی او موفق نشد ملکه را از تصمیم خود منصرف کند، و چون حس کرد که ناگزیر است یا پادشاه را بقتل رساند یا خود بقتل رسد، سلامت خود را

(۱)- طرز برخورد ژیژس و ملکه در این قسمت از کتاب کاملا عاری از سوءظن بیان شده.

ولی در قسمت‌های دیگر که مربوط به سرگذشت سقوط کاندول است چنین نیست و گاهی این دو شخصیت بصورت عاشق و معشوقی ظاهر میشوند که برای سرنگون کردن پادشاه و قتل شوهر ملکه باهم توطئه ترتیب میدهند.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۷۱

ترجیح داد و از ملکه چنین استفسار کرد: «اکنون که مرا ناگزیر میکنی برخلاف میل و اراده خود پادشاه خود را بقتل رسانم، بسیار مایلم بدانم چگونه میتوانم بر او دست یابم.» ملکه چنین پاسخ داد: «حمله از همانجا شروع خواهد شد که او مرا لخت بتو نشان داد و در موقع خواب است که باید بر او دست یابی.»

۱۲- وقتی بدین ترتیب توطئه ترتیب داده شد، ژیژس که در بند ملکه گرفتار بود و وسیله فرار نداشت و ناگزیر بود یا پادشاه را بقتل رساند و یا خود کشته شود بدنبال ملکه باطاق خواب وارد شد. ملکه خنجری باو داد و او را پشت همان در پنهان کرد. سپس هنگامی که کاندول بخواب رفت، ژیژس از مخفی‌گاه خارج شد و او را کشت و خود صاحب تاج‌وتخت او و عیال او شد. آرکیلوک «۱» از اهل پاروس «۲» که در همان زمان میزیست از ژیژس در یکی از اشعار قدیم خود یاد کرده است «۳».

۱۳- ژیژس سلطنت لیدی را بچنگ آورد و هاتف معبد دلف سلطنت او را تأیید کرد.

ولی اهالی لیدی قتل کاندول را عملی زشت تلقی کردند و چون مسلح بودند طرفداران ژیژس ناگزیر شدند با آنها قرار گذارند که چنانچه هاتف معبد ژیژس را بپادشاهی برگزیند او پادشاه شود و در غیر اینصورت سلطنت را به خاندان هراکلس باز گرداند. اتفاقا هاتف ژیژس را برگزید و بدین ترتیب سلطنت لیدی باو تفویض شد «۴». هاتف معبد اضافه کرده بود که انتقام خاندان

(۱)-Archiloque

(۲)-Paros

(۳)- تصور میرود اشاره هردوت به آرکیلوس در این مقام بیشتر در اصل بصورت حاشیه‌ای بوده که مؤلف بر کتاب خود نوشته و استنساخ‌کنندگان بعدی آنرا در متن وارد کرده‌اند.

(۴)- این روایت شباهت زیادی بروایتی دارد که از دیگر مورخین باقی مانده و به موجب آن ژیژس در نتیجه طغیان عمومی مردم بسلطنت رسید. تاریخ هردوت ج۱ ۷۲ لیدی تاریخ کرزوس ..... ص : ۶۶

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۷۲

هراکلس از چهارمین نفر «۱» از اخلاف ژیژس گرفته خواهد شد ولی نه اهالی لیدی و نه پادشاه جدید تا وقتی که این پیشگوئی تحقق یافت کمترین توجهی بآن نکرده بودند.

۱۴- این بود چگونگی بسلطنت رسیدن خاندان مرمناد و سقوط خاندان هراکلس «۲».

وقتی ژیژس به پادشاهی رسید، برای تجلیل از معبد دلف هدایای زیادی بآن معبد فرستاد. در معبد دلف هدایای زیادی از نقره از او باقی است. غیر از نقره اشیاء دیگری از طلا بمقدار زیاد برای معبد فرستاد که بین آنها یکی بیش از همه قابل ذکر میباشد و آن

عبارتست از شش جام طلا که ژیژس به معبد دلف تخصیص داد. این جام‌های طلا در خزانه اهالی کورنت «۳» موجود است و وزن آن سی تالان است (حقیقت آنست که این گنجینه متعلق به دولت کورنت نیست بلکه متعلق به کی‌پسلوس «۴» پسرائسیون «۵» میباشد). تا جائیکه ما اطلاع داریم بعد از میداس «۶» پسر گوردیاس «۷» پادشاه فریژی «۸»، نخستین فرد از اقوام وحشی که بمعبد دف هدایائی فرستاد ژیژس پادشاه لیدی بود. میداس تخت پادشاهی خود را که یکی از اشیاء دیدنی بود و بهنگام دادرسی در منظر عام بر روی آن می‌نشست به معبد دلف اهدا کرد.

این تخت را در همان محل قرار داده‌اند که جام‌های ژیژس قرار دارد. اهالی دلف

---

(۱)- در متن هردوت پنجمین نفر گفته شده، ولی چون بین ژیژس و کرزوس سه پادشاه دیگر بیش نبود (آردیس- سادیات- آلیات) پس میتوان گفت که کرزوس نفر چهارم از اعقاب ژیژس بوده است و اینکه هردوت او را پنجمین نفر از اعقاب او دانسته اشتباه ساده‌ای بیش نیست و شاید ناشی از مداخله استنساخ‌کنندگان بعدی باشد.

(۲)- در اینجا شرح مطلبی که هردوت در آغاز بند ۷ بآن اشاره کرده است خاتمه میابد.

(۳)-Corinthe

(۴)-Kypselos- درباره کیپ‌سلوس رجوع شود به کتاب پنجم هردوت- بند ۹۲

(۵)-Eetion

(۶)-Midas

(۷)-Gordias

(۸)-Phrygie

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۷۳

طلا و نقره‌ای را که بدان اشاره کردم بنام اهداءکننده آن ژیگاد مینامند «۱».

وقتی ژیژس به سلطنت لیدی رسید سپاهی برای تسخیر کشور ملط «۲» و سمیرن «۳» فرستاد و شهر کولوفون «۴» را تسخیر کرد. ولی چون در مدت سی و هشت سال سلطنت خود بهیچ اقدام مهم دیگری دست نزد بیش از این درباره او صحبت نمیکنیم و سخن را به پسرش آردیس «۵» که بعد از او بسلطنت رسید اختصاص میدهیم.

۱۵- این پادشاه پرین «۶» را تسخیر و کشور ملط را اشغال کرد. در زمان سلطنت او اقوام سیمری که در برابر اقوام بیانگرد سیت «۷» ناگزیر به ترک محل سکونت خود شدند به آسیا آمدند و تمام شهر سارد را باستثنای قسمت ارک آن اشغال کردند. «۸»

۱۶- آردیس مدت چهل و نه سال سلطنت کرد و پس از او پسرش سادیات «۹» جانشین او شد و او نیز مدت دوازده سال سلطنت کرد، و پس از او پسرش آلیات «۱۰» به سلطنت رسید. این پادشاه باسیاگزار پادشاه قوم ماد و پسرش دیوکس «۱۱» جنگید و اقوام سیمری را از آسیا بیرون کرد «۱۲». و نیز شهر سمیرن را که مهاجرین کولوفون

---

(۱)- هردوت که این نام را در دلف شنیده، آنرا همانطور که اقوام دری)Dorie(تلفظ میکرده‌اند ذکر کرده.

(۲)-Milet

(۳)-Smyrne

(۴)-Colophon

(۵)-Ardys

(۶)-Priene

(۷)-)Scythes(نام دیگر سیت‌ها «سکاها» است.

(۸)- بند ۱۰۳ همین کتاب و بند ۱۱ و ۱۲ کتاب چهارم.

(۹)-Sadyate

(۱۰)-Alyatte

(۱۱)-Diokes- بند ۷۳ و ۷۴ همین کتاب.

(۱۲)- قبل از آلیات، آسوربانیپال پادشاه معروف آشور و مادیس)Madyes(سکائی و ساکنین شهر ملط نسبت به قلع و قمع اقوام سیمری کارهائی کرده بودند و آلیات در حقیقت اقدامات آنها را تکمیل کرد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۷۴

تأسیس کرده بودند تسخیر کرد و به کشور کلازومن‌ها «۱» لشگر کشید. درین لشگر- کشی نه تنها نتیجه موردنظر حاصل نشد، بلکه آلیات متحمل شکستی وخیم شد.

۱۷- آلیات در زمان سلطنت خود اقدامات دیگری کرد که از هر حیث شایسته ذکر است و آن چنین است «۲»: آلیات جنگی را که پدرش با اهالی ملط آغاز کرده بود ادامه داد. او خود شخصا در حمله به شهر و محاصره آن حاضر بود و این کار را بترتیب زیر

انجام داد: حمله موقعی شروع میشد که محصول دهات آماده درو بود. سپاهیان بآهنگ سیرنکس «۳» و چنگ و نی‌های زیروبم «۴» حرکت میکردند.

وقتی آلیات به سرزمین ملط میرسید خانه‌های دهات را ویران نمیکرد و آنها را دستخوش شعله‌های آتش نمی‌ساخت؛ درهای خانه‌ها را از جا نمی‌کند و همه‌چیز را بر جای خود باقی و برقرار میگذارد، و فقط میوه‌های درختان و محصول زمین را دستخوش غارت میکرد و از همان راهی که رفته بود بازمیگشت. چون اهالی ملط بر دریا تسلط داشتند محاصره آنها از راه خشکی اقدامی بی‌نتیجه بود. اما علت اینکه پادشاه لیدی خانه‌ها را ویران نمیکرد این بود که اهالی ملط پناهگاه- های خود را از دست ندهند و بزراعت و بذرافشانی ادامه دهند تا پادشاه لیدی بتواند

---

(۱)-Clazomenes

(۲)- هردوت ضمن اشاره به اقدامات دیگری که بقول او «از هر حیث شایسته ذکر» است به جنگ ملط اشاره میکند. ولی علت اینکه این جنگ در نظر او این اندازه مهم جلوه میکند این نیست که هدف آن تسخیر شهر ملط بوده است. علت توجه او باین جنگ چگونگی جریان شگفت و حوادث بدیع و حیرت‌آور آن است.

(۳)-(Syrinx(نوعی فلوت بود که از چندین تیغه موازی تشکیل میشد. این آلت موسیقی که در ایلیاد نیز از آن یاد شده (فصل ده- بند ۱۳) مهم‌ترین آلت موسیقی چوپانان عهد باستان بوده است.

(۴)- ترجمه تحت اللفظی اصطلاحی که هردوت برای زیروبم بکار برده «مؤنث و مذکر» است. بعضی عقیده دارند که مقصود مورخ این بوده که در سپاه کرزوس دو دسته نی‌نواز وجود داشته که یک دسته آن مرد و دسته دیگر زن بوده‌اند، و علت اینکه مورخ بخصوص باین مطلب اشاره میکند اینست که خصوصیات این لشگرکشی را که به تفریح و عیاشی بیشتر شباهت داشت کاملا مجسم کند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۷۵

در مهاجمات بعدی حاصل رنج و نتیجه زحمت آنها را بیغما برد.

۱۸- جنگی که بدین ترتیب در زمان او آغاز شد مدت یازده سال ادامه یافت و در این مدت اهالی ملط متحمل دو شکست بزرگ شدند. این دو شکست یکی در خاک خود آنها در لیمنیون «۱» و دیگری در دشت مآندر «۲» اتفاق افتاد. در مدت شش سال از یازده سال که جنگ ادامه داشت «۳»، سادیات پسر آردیس بر لیدی سلطنت میکرد و او بود که مدت شش سال هرسال سرزمین ملط را با سپاهیان خود اشغال میکرد.

و نیز در زمان او بود که این جنگ آغاز شد. مدت پنج سال دیگر جنگ در زمان آلیات پسر سادیات ادامه یافت، و بشرحی که قبلا گفته شد این جنگ در زمان سادیات آغاز شد و پس از او آلیات با شدت بادامه دادن آن مشغول شد. باستثنای ساکنین کیوس «۴» هیچیک از اهالی یونی «۵» حاضر نشدند بکمک اهالی ملط بشتابند و بار این جنگ را برای آنان سبک کنند. کمک اهالی کیوس به ساکنین ملط در حقیقت برای جبران کمکی بود که اهالی ملط هنگام جنگ ساکنین کیوس با اقوام اریتره بآنها کرده بودند.

۱۹- در سال دوازدهم جنگ، وقتی لشگریان بسوزاندن محصول مشغول بودند واقعه‌ای که نقل میکنیم اتفاق افتاد: همینکه محصول شعله‌ور شد، باد شعله‌های آتش را بیکی از معابد آتنا «۶» که آسزیا «۷» نام داشت سرایت داد و معبد شعله‌ور

---

(۱)-LImeneion

(۲)-Meandre

(۳)- آنچه درین بند درباره تعداد سالهائی که جنگ ملط ادامه داشت گفته شده و بخصوص اینکه مدت شش سال از جنگ در زمان سادیات و پنج سال آن در زمان آلیات بوده با گفته هردوت در قسمت اول همین بند تطبیق نمیکند، چه در قسمت اول این بند هردوت گفته بود: «جنگی که بدین ترتیب در زمان او آغاز شد مدت یازده سال ادامه یافت.» ظاهرا عبارت اخیر نوعی یادداشت اضافی است که هردوت بعدا بدون توجه بگفته قبلی خود اضافه کرده است.

(۴)-Chios

(۵)-Ionie

(۶)-Athena

(۷)-Assesia

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۷۶

شد و سوخت. در آن موقع کسی باین امر توجه نکرد، ولی بعد وقتی سپاهیان بسوی سارد مراجعت کردند آلیات سخت بیمار شد. چون بیماری او ادامه یافت کسانی به معبد دلف فرستاد تا از خداوند درباره بیماری او استفسار کنند. ممکن است کسانی او را بانجام این عمل تشویق کرده باشند و یا خود شخصا چنین تصمیم گرفته باشد. وقتی فرستادگان به معبد دلف رسیدند هاتف معبد «۱» بآنان پاسخ داد که جواب پرسش آلیات وقتی داده خواهد شد که معبد آتنا واقع در آسزیا را که سپاهیان او در سرزمین ملط

مشتعل کرده بودند از نو بنا کند.

۲۰- شرح این ماجرا آنطور که اهالی دلف برای من نقل کرده‌اند چنان بود که گذشت. ولی اهالی ملط مطالب دیگری بر آن افزوده‌اند که چنین است: پریاندر «۲» پسر کیپ‌سلوس «۳» که با تراسیبول «۴» فرمانروای ملط بعلت مهمان‌نوازی او روابطی دوستانه داشت، از جوابی که هاتف به آلیات داده بود مطلع شد «۵». پس کسانی نزد تراسیبول فرستاد و او را از ماجرا مطلع کرد تا بموقع تصمیمی باقتضای وقت اتخاذ کند «۶». چنین بود چگونگی ماجرا بشرحی که اهالی ملط نقل میکنند «۷».

---

(۱)- در اصطلاح یونانیان پی‌تی)Pythie(در حقیقت سخنگو و نماینده خداوند در معابد قدیم بود و الهام خداوندی را بوسیله پیامی که هاتف)Oracle(گفته میشد به بنی- نوع بشر منتقل میکرد.

(۲)-Periandre

(۳)-Kypselos

(۴)-Thrasybule

(۵)- این نخستین بار نبود که پاسخ هاتف معابد که در جواب سؤال اشخاص داده میشد باطلاع دیگران میرسید. ظاهرا در معابد یونان که از خداوندان بوسیله هاتف استشاره میشد سر نگهداری و امانت‌داری چندان رعایت نمیشد.

(۶)- چون برای تجدید بنای معبد آتنا لازم بود که آلیات با اهالی ملط صلح کند، تراسیبول که بوسیله پریاندر از پاسخ هاتف دلف مطلع شده بود میتوانست خود را برای پذیرفتن نماینده او و تحمیل شرایط خود مهیا کند.

(۷)- از این عبارت ممکن است چنین نتیجه گرفت که فقط آنچه درباره پریاندر و تراسیبول گفته شد از قول اهالی ملط بوده است، ولی صحیح آنست که آنچه نیز هردوت در بند بعد درباره اقدامات تراسیبول نقل میکند از قول اهالی ملط بدانیم.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۷۷

۲۱- همینکه آلیات از گفته هاتف معبد دلف مطلع شد نماینده‌ای به سرزمین ملط فرستاد و از تراسیبول و اهالی ملط تقاضا کرد برای مدت زمانی که تجدید بنای معبد بطول میانجامد متارکه‌ای بین دو طرف برقرار شود. در همین هنگام که فرستاده آلیات بسوی ملط در حرکت بود، تراسیبول که قبلا از ماجرا اطلاع داشت و میدانست که آلیات کسی نزد او خواهد فرستاد نقشه‌ای طرح کرد بدین شرح:

وی امر کرد آنچه گندم در داخل شهر یافت میشد و متعلق به خود او یا دیگران بود در میدان شهر انباشته کنند و دستور داد که اهالی ملط در موقعی که او اشاره میکند به نوشیدن شراب بپردازند و دسته‌دسته شادان و خندان به دیدوبازدید هم مشغول شوند.

۲۲- مقصود تراسیبول از دادن این اوامر آن بود که فرستاده سارد پس از مشاهده انبوهی از غلات و مردمی که در شادی و شعف غوطه‌ور بودند آنچه در ملط دیده است برای پادشاه خود نقل کند. اتفاقا چنین شد و وقتی فرستاده سارد این صحنه- سازی را مشاهده کرد مأموریتی که از طرف پادشاه لیدی داشت انجام داد و به سارد مراجعت کرد. و بطوریکه من تحقیق کرده‌ام همین امر موجب استقرار صلح شد و موجبی دیگر برای صلح وجود نداشت. آلیات تصور میکرد که در ملط قحطی شدید حکمفرما است و اهالی این شهر خسته و فرسوده شده‌اند و در نهایت فقر و عسرت زندگی میکنند. ولی وقتی فرستاده او از ملط مراجعت کرد خلاف آنچه او تصور میکرد بعرض او رسانید. بدنبال این واقعه صلحی براساس مودت و اتحاد متقابل بین دو طرف برقرار شد. آلیات در آسزوس «۱» بجای یک معبد دو معبد برای آتنا بنا کرد و کمی بعد از بیماری شفا یافت. این بود چگونگی جنگ آلیات با تراسیبول و اهالی ملط.

۲۳- کسی که پاسخ هاتف دلف را برتراسیبول فاش کرد پریاندر «۲» پسر کیپ‌سلوس «۳»

---

(۱)-Assesos

(۲)-Periandre

(۳)-Kypselos

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۷۸

بود «۱». پریاندر در کورنت «۲» سلطنت میکرد و بطوریکه اهالی این کشور نقل میکنند و اهالی جزیره لسبوس «۳» نیز آنرا تأیید میکنند «۴» پریاندر در طول حیات خود ماجرائی بس شگفت و حیرت‌انگیز داشته است: آریون از اهل متیمن «۵» بر دوش یک نهنگ دریائی به تنار «۶» آمده بود. وی نوازنده چنگ بود و با آهنگ چنگ آواز میخواند و هیچکس بر او سبقت نداشت و تا جائیکه ما اطلاع داریم نخستین کسی است که این نوع آواز سروده و آنرا نامی مخصوص نهاده «۷» و در کورنت ترنم کرده است.

۲۴- بطوریکه اهالی کورنت نقل میکنند. پس از آنکه آریون مدتی طویل نزد پریاندر زندگی کرد به آنسوی دریاها یعنی سیسیل و ایتالیا رفت و وقتی در این دو کشور پول زیادی بجنگ آورد قصد کرد از نو به کورنت مراجعت کند. پس، از شهر تارانت «۸» عزیمت کرد و چون بهیچکس بیش از اهالی کورنت اعتماد نداشت با یک کشتی کورنتی که کارکنان آن نیز از اهل کورنت بودند سفر کرد. وقتی کشتی از ساحل دور شد، کارکنان آن نقشه‌ای کشیدند که آریون را از کشتی بدریا اندازند و اموالش را تصرف

کننـد. چون آریون از قصـد آنهـا مطلع شـد بتضـرع و زاری پرداخت و از آنهـا تقاضـا کرد اموال او را حفظ کننـد و دست تجاوز به حیاط او دراز

---

(۱)- هردوت در بنـد ۲۰ قبلاـ پریانـدر را معرفی کرده است. این توضـیح اضـافی در این بنـد شایـد بـآن علت بـوده است که مؤلف داسـتان مربوط به آریون را ابتدا جداگانه تحریر کرده و سپس آنرا در محل فعلی آن جای داده و سعی کرده است مطلب را با جمله «کسی که پاسخ هاتف دلف را به تراسیبول داد» بقسمت اخیر بند ۲۲ وصل کند.

(۲)-Corinthe

(۳)-Lesbos

(۴)- درینجا هردوت بعقیده اهالی جزیره لسبوس بعنوان عقیده شهودی که با آریون بوده‌اند استناد میکند.

(۵)-Methymne- متیمن یکی از شهرهای جزیره لسبوس بود.

(۶)-Tenare

(۷)-Dithryambes

(۸)-Tarente

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۷۹

نکنند. ولی آریون نتوانست کارکنان کشتی را به قبول پیشنهاد خود راضی کند و اینان باو تکلیف کردند که اگر خواهان آنست که قبری در خشکی برای او بنا کنند شخصا خود را بقتل رساند و در غیر اینصورت در دم خود را بدریا افکند «۱». وقتی آریون از ادامه این جدال مأیوس و ناامید شد، از ملاحان تقاضا کرد که چون در تصـمیم خود راسخاند لا اقل اجازه دهند که او قبل از خودکشی با لباس مجلل آوازه‌خوانی «۲» بر قسـمت عقب کشتی قرار گیرد و آواز بخواند. ملاحان از اینکه آواز بهترین خواننده جهان را خواهند شنید «۳» اظهـار رضـایت کردنـد و از قسـمت عقب کشتی دور شدنـد و در وسـط آن قرار گرفتنـد. آریون لباس خود را در بر کرد، چنگ خود را بـدست گرفت و در عقب کشتی ایسـتاد و یـک آهنـگ مـذهبی هیجان‌انگیز را سراسـر نواخت و در پایان آهنگ، با همان وضعی که داشت، با لباس‌های خود بدریا جستن کرد. ملاحان بادبان کشتی را بسوی کورنت کشیدند. بطوریکه نقل کرده‌اند نهنگی آیون را بر دوش گرفت و او را به تنـار «۴» رسانید. پس آریون قدم بر خاک نهاد و با لباس بسوی کورنت شـتافت و بمحض ورود به شـهر ماجرا را برای پریاندر نقل کرد. پریاندر که بگفته او باور نداشت نگاهبانانی برای مراقبت او گماشت و خود منتظر شد تا ملاحان از راه برسند. همینکه ملاحان وارد شدند آنها را بحضور طلبید و از آنها پرسید آیا از آریون خبری دارند.

ملاحان پاسخ دادند که او را در ایتالیا سالم دیده‌اند و آخرین بار او را در شهر

---

(۱)- یونانیـان باسـتان برای کفن‌ودفن میت اهمیـتی خـاص قائـل بودنـد و بهمین جهت است که کارکنـان کشـتی به آریون پیشـنهاد کردند خودکشی کند تا آنها مقبره‌ای برای او در خشکی بنا کنند.

(۲)- در یونان باسـتان نوازندگان چنگ برای جلب کردن توجه مردم مانند خوانندگان امروز توجهی خاص به آرایش خود داشتند. برای تجسم نمونه‌ای از این لبـاس و آرایش مجسـمه آپولـون را در موزاژت)Musagete(بایـد در نظر آورد و یـا بگفته شـخص هردوت در بند ۱۵۲ مراجعه کرد که توصیفی جالب از لباس یکی از سخن‌سرایان یونی کرده است.

(۳)- معلوم میشود این تبه‌کاران یونانی مردمانی خشن و بی‌ذوق نبوده‌اند!

(۴)-)Tenare(- برجستگی از خاک یونان در قسمت جنوب لاکونی.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۸۰

تارانت در وضـعی بسیار خوب مشاهده کرده‌اند. درین هنگام آریون با همان لباس که خود را بدریا افکنده بود در برابر آنها حاضر شد. ملاحان چنان دچار وحشت و هراس شدند که در دم به جنایت خود اعتراف کردند. این بود آنچه اهالی کورنت و لسبوس نقل کرده‌اند. در تنار نیز شمایل کوچکی از برونز موجود است که آریون را بصورت مردی که بر دوش یک نهنگ نشسته مجسم میکند «۱»

۲۵- آلیات پادشاه لیـدی که مدتها بعد از جنگ با اهالی ملط پس از پنجاه و هفت سال سـلطنت درگذشت، «۲» وقتی از آن بیماری شفا یافت دومین شـخص خاندان مرمناد را با هدایائی به معبد دلف فرستاد «۳». این هدایا که از دیگر هدایائی که باین معبد فرستاده شده دیدنی‌تر است بوسـیله گلوکوس «۴» از اهـل کیوس ساخته شـده بود و این مرد نخستین کسـی است که فن جوش دادن آهن را اختراع کرده است. این هدایا عبارت بود از جام بزرگی از سیم با پایه‌ای از آهن که قسمت‌های آن باهم جوش داده شده بود.

۲۶- پس از مرگ آلیات پسـرش کرزوس که در آن موقع سی و پنج سال داشت جانشین او شد. کرزوس از بین اقوام یونانی نخست مزاحم مردم افز «۵» شد. وقتی اهالی

---

(۱)- تصـویر آریـون که بر دوش نهنـگ قرار گرفته بر روی سـکه‌های شـهر مـتیمن)Methymne(نیز مشاهـده شده. شـمایلی که

هردوت بآن اشاره میکند در یکی از معابد پوزیدون(Poseidon) موجود بوده و پوزانیاس (جلد سوم- بند ۲۵) نیز بآن اشاره کرده است؛ الین(Eline) مدعی است که نوشته‌ای بر روی آن دیده که عین آنرا نقل کرده است(Hist. anim. XIII ' ۴۵).

(۲)- فوت او بطور یقین بلافاصله پس از پایان جنگ بـا اهالی ملط اتفاق نیفتاده، زیرا این جنگ که یازده سال طول کشید و فقط پنج سال آن در زمان آلیات بود در آغاز دوره پنجاه و هفت ساله سلطنت او بوده است نه در قسمت اخیر آن. درباره وقایعی که درین فاصله روی داده رجوع شود به بند ۷۴ همین کتاب.

(۳)- پوزانیاس این هدایا را مشاهده کرده و شرح مبسوطی درباره آن دارد (پوزانیاس- کتاب ده- بند ۱۶)

(۴)-Glaucos

(۵)-Ephese

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۸۱

افز شهر خود را در محاصره سپاه کرزوس دیدند شهر را به آرتمیس «۱» سپردند و معبد او را با ریسمانی به حصار استحکامات شهر متصل کردند «۲». فاصله معبد با شهر قدیم «۳» که در آن هنگام در محاصره بود از هفت ستاد تجاوز نمیکرد. از این قرار کرزوس از بین اقوام یونانی نخست به اهالی افز حمله برد و سپس بتدریج یکی پس از دیگری به اقوام یونی «۴» و ائولی «۵» به بهانه‌های مختلف حمله کرد. از آنها که میتوانست با اتهام مختصر بهانه‌جوئی کند چنین کرد و نسبت بآنها که ممکن بود اتهامات بزرگتری وارد کند از اختراع بهانه‌های بزرگ خودداری نکرد.

۲۷- وقتی بـدین ترتیب یونانیان ساکن آسیا منکوب و باجگزار شدنـد، کرزوس بفکر افتاد ناوگانی ترتیب دهـد و به یونانیان ساکن جزایر نیز حمله برد. کرزوس تمام مقدمات امر را برای ساختن نیروی دریائی فراهم کرد، ولی در همین هنگام بیاس «۶» از اهل پرین «۷» و بقـولی دیگر پتیـاکوس «۸» از اهـل میتی‌لن «۹» به سارد وارد شـد «۱۰» کرزوس از این شـخص پرسـید آیـا خبر تازه‌ای درباره یونانیان دارد «۱۱». جوابی که

---

(۱)-Artemis- آرتمیس یا مارس(Mars) خداوند جنگ و ستیز بود.

(۲)- در نظر یونانیان ایجاد این ارتباط مادی بوسیله ریسمان بین معبد آرتمیس و حصار شهر در حقیقت حصار را مشمول امتیازات و احترامات معبد میکرد و استحکامات شهر مانند خود معبد مصونیت مییافت.

(۳)- شهر قدیم افز بر روی دامنه تپه‌های جنوب کایستور(Caystors) قرار داشت.

در زمـان هردوت محله‌هـای جدیـدی در دشت، در جهت آرتمیزیون(Artemision) تأسیس شده بود و شـهر از اینجانب توسـعه مییافت.

(۴)-Ionie

(۵)-Eolie

(۶)-Bias

(۷)-Priene

(۸)-Pittacos

(۹)-Mytilene

(۱۰)- بیاس و پتیاکوس هردو از جمله گروه معروف «هفت نفر ریش‌سفیدان متفکر» یونان بودند.

(۱۱)- درین عبارت مقصود هردوت از یونان مجموع دنیای متمدن یونان وقت بوده است که شامل تمام جزایر شرقی دریای مدیترانه میشد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۸۲

شنید چنان بود که کرزوس دردم امر داد کارهای مربوط به ساختن کشتی‌ها متوقف شود. بیاس چنین گفته بود: «ای پادشاه، یونانیان سـاکن جزایر دسته‌دسته بخریـد هزاران اسب مشغول‌اند و قصـد آنهـا اینست که از راه خشگی به سـارد و کشـور تـو حمله برنـد.» کرزوس که گفته او را صـحیح تصور میکرد چنین پاسـخ داد: «امیدم آنست که خداوندان این فکر را در مغز ساکنان جزایر بپرورانند و آنها را برانگیزد که به سـرزمین لیـدی بیایند و به فرزندان لیدیها با سوار نظام خود حمله برند!» مخاطب کرزوس بوی چنین جواب گفت: «ای پادشاه، بنظر چنین میرسـد که تو از صـمیم قلب آرزومندی ساکنان جزایر را بر اسب‌های آنها در خشگی غافلگیر کنی و ازین حیث حق بـا تو است «۱». ولی تصور میکنی ساکنـان جزایر بنوبه خود چه چیز آرزو دارنـد؟ همینکه آنهـا از قصـد تو بسـاختن کشتی و حمله از راه دریـا مطلع شدنـد از خداونـدان مسئلت کردنـد که چنین شود تـا لیـدیها را بانتقـام یونانیـان ساکن خشگی که باسارت آنها درآمده‌انـد در دریا غافلگیر کننـد.» بطوریکه نقل میکننـد، کرزوس از این پاسـخ بسیار خشـنود شد و چنین عقیده پیدا کرد کـه گفتـه مخـاطب او کاملاـ بجـا و صـحیح اسـت. بـدین ترتیب به گفته او بـاور کرد و فرمـان داد کارهـای مربـوط به سـاختن تسلیحات دریائی متوقف شود. این بود چگونگی عقد معاهده دوستی بین کرزوس و یونانیان ساکن جزایر.

۲۸- مدتی گذشت و تقریبا تمام اقوامی که در این سوی رود هالیس سکونت داشتند باستثنای اقوام سیلیسی «۲» و لیسی «۳» باطاعت

و فرمانبرداری از کرزوس تن دردادند.

کرزوس غیر از این دو قوم تمام اقوام دیگر را مطیع خود کرده بود و یا خود آنها از او اطاعت کرده بودند و این اقوام عبارت بودند از اقوام لیدی، فریژی، میزی «۴»

---

(۱)- اهالی لیدی در زمان کرزوس از بهترین افراد سوار محسوب میشدند (بند ۷۹ و بندهای بعد همین کتاب).

(۲)- Cilicie

(۳)- Lycie

(۴)- Mysie

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۸۳

ماریاندینی «۱»، کالیب «۲»، پافلاگونی «۳»، تراس‌تی‌نی «۴»، تراس‌بی‌تی‌نی «۵»، کاری «۶»، یونی «۷». دری «۸»، ائولی «۹»، پامفیلی «۱۰».

۲۹- وقتی این اقوام باطاعت کرزوس تن دردادند و کرزوس آنها را به کشور لیدی ضمیمه کرد، سارد بصورت شهری ثروتمند و با رونق درآمد و تمام متفکران «۱۱» و دانشمندان یونان آن زمان هریک بنوعی «۱۲» باین شهر روی آوردند. یکی از این

---

(۱)- Mariandynie

(۲)- Chalybe- اکثر نویسندگان باستان برخلاف هردوت اقوام کالیب را ساکن آن سوی هالیس دانسته‌اند نه این سوی این رود.

(۳)- Paphlagonie

(۴)- Thrace Thyniens

(۵)- Thrace Bithyniens

(۶)- Carie

(۷)- Ionie

(۸)- Dorie

(۹)- Eolie

(۱۰)- Pamphylie- اقوامی که هردوت در اینجا از آنها یاد میکند همانها هستند که بوسیله کرزوس یا گذشتگان او تحت انقیاد و اطاعت لیدیها درآمده بودند. ذکر کردن نام اقوام لیدی در رأس این اقوام در حقیقت از لحاظ جغرافیائی به تکمیل فهرست اسامی این اقوام کمک میکند، لیکن باید گفت که این فهرست کامل نیست و بسیاری از اقوامی که هردوت در قسمت‌های بعد از آنها یاد میکند در اینجا فراموش شده‌اند. برعکس، درین فهرست هردوت از اقوامی نظیر اقوام تراس‌بی‌تی‌نی صحبت میکند که ظاهرا او از آنها اطلاعی نداشته (کتاب پنجم- بند ۷۵). از طرف دیگر قوم کالیب، که در این فهرست از آنها یاد شده در دیگر قسمت‌های کتاب مؤلف ذکری از آنها نیست، در حالیکه در کتاب سوم در فهرست ساتراپ‌نشین‌ها و در کتاب پنجم ضمن توصیف سپاه خشایارشا ممکن بود بآن اشاره کند.

با این حال تصور نمیرود که این قسمت از کتاب هردوت متعلق به خود او نباشد و بعد از او بر آن اضافه شده باشد.

(۱۱)- کلمات متفکران و دانشمندان درین قسمت بمعنای جدی و خالی از قصد تمسخر بکار برده شده، در حالیکه در کتاب دوم، بند ۴۹ و کتاب چهارم، بند ۹۵ مؤلف این کلمات را بطور زننده و نیشدار استعمال کرده.

(۱۲)- ظاهرا مقصود هردوت از بکار بردن اصطلاح «هریک بنوعی» اینست که عقلاء و متفکرین یونانی در زمان و شرایطی مختلف به سارد عزیمت کردند، یکی در یک زمان و دیگری در زمان دیگر، یکی بدلیلی خاص و دیگری بدلیلی دیگر.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۸۴

عقلا و متفکران سولون «۱» از اهل آتن بود. سولون که بدعوت اهالی آتن قوانینی برای آنها وضع کرده بود مدت ده سال از یونان دور شد. ظاهرا علت اصلی مسافرت او حس کنجکاوی او بود، ولی علت واقعی غیبت او از یونان این بود که ناگزیر نشود بعضی از قوانینی را که وضع کرده بود لغو کند. زیرا اهالی آتن نمیتوانستند قوانین سولون را بدون رضایت او لغو کنند، چه قبلا- بموجب سوگندی که با تشریفات خاص یاد کرده بودند متعهد شده بودند قوانین او را مدت ده سال بموقع اجراء گذارند.

۳۰- در هر حال، یا بدلیل مذکور و یا بقصد سیاحت و جهانگردی، سولون کشور خود را ترک گفت و ابتدا به مصر نزد آمازیس «۲» و سپس به سارد نزد کرزوس رفت «۳». در سارد کرزوس او را در قصر پادشاهی سکونت داد. دو سه روز بعد از ورود او خدمتگزاران کرزوس بفرمان پادشاه سولون را در میان گنجینه‌ها و خزاین او گردش دادند و عظمت و توانگری و ثروت آنرا باو نشان دادند. پس از آنکه سولون تفریح‌کنان خزاین و گنجینه‌ها را تماشا کرد، کرزوس او را مخاطب قرار داد و چنین گفت «۴»: «ای میهمان آتنی من، شهرت عقل و درایت و سیاحت‌ها و جهانگردی‌های تو بگوش ما نیز رسیده است. شنیده‌ایم که در نتیجه عشق به فضل و دانش و حس کنجکاوی زیاد در بسیاری از کشورها گردش و سیاحت کرده‌ای.

بهمین جهت هوس کرده‌ام سؤالی بر تو مطرح کنم: آیا تاکنون کسی را می‌شناسی که خوشبخت‌ترین موجود جهان باشد؟» کرزوس از آن جهت این سؤال را

---

(۱)- Solon

(۲)- Amasis

(۳)- باید توجه کرد که در مدتی که قوانین سولون در یونان اجراء میشد، نه آمازیس در مصر بسلطنت رسیده بود و نه کرزوس در لیدی (رجوع شود به توضیح خارج از متن).

(۴)- در صحت مصاحبه سولون و کرزوس تردید است، زیرا کرزوس در سال ۵۶۰ قبل از میلاد در لیدی به سلطنت رسید، در حالیکه سولون مدتها قبل از این تاریخ در سال ۵۹۴ قبل از میلاد در آتن صاحب سمتی عالی بود. در اینصورت احتمال میرود موقعی که مؤلف به مسافرت طویل خود پرداخت هنوز کرزوس در لیدی به سلطنت نرسیده بوده است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۸۵

مطرح کرد که خود را خوشبخت‌ترین موجود جهان میدانست. ولی سولون دور از تملق گوئی و در نهایت صداقت و درستی پاسخ داد: «آری ای پادشاه، این شخص تلوس «۱» از اهل آتن است.» کرزوس که از پاسخ او متحیر شده بود دردم چنین پرسید: «بچه دلیل عقیده داری که تلوس خوشبخت‌ترین موجود جهان است؟» سولون پاسخ داد: «تلوس در شهری سعادتمند میزیست و صاحب فرزندانی زیبا و جوانمرد بود. او در حیات خود تولد بچه‌های فرزندان خود را مشاهد کرده و این بچه‌ها همه زنده ماندند. از حیث آنچه ما ثروت و تمول مینامیم نیز رفاه و آسایش کامل داشت و سرانجام عمر او بسیار درخشان و تابان بود. در جنگی که اهالی آتن با همسایگان خود در الوزی «۲» در پیش داشتند بدشمن حمله برد، دشمن را بعقب راند و خود نیز سربلند و مفتخر کشته شد. اهالی آتن او را بهزینه خود در همان محل که بقتل رسیده بود با احترامات و تشریفات خاص دفن کردند.»

۳۱- وقتی سولون سعادت و سرنوشت تلوس نامی را چنین ستود، حس کنجکاوی کرزوس تحریک شد و از او پرسید از میان مردمانی که دیده است بعد از تلوس چه کسی خوشبخت‌ترین مرد جهان است. کرزوس اطمینان کامل داشت که لا اقل این شخص دوم خود او خواهد بود. ولی سولون چنین پاسخ داد: «کلئوبیس «۳» و بیتون «۴». این دو نفر از اهل آرگوس «۵» و از ثروت و تمول کافی برخوردار

---

(۱)- TEllos

(۲)- Eleusie

(۳)- Cleobis

(۴)- Biton- معلوم نیست بچه دلیل کلئوبیس و بیتون در نظر سولون در درجه دوم از مردمان خوشبخت معرفی شده‌اند و حال آنکه زندگی آنها از تلوس ساده‌تر بود، چه حتی اگر سعادت بشر را در مرگ بدانیم، آنها از تلوس آتنی زودتر باین سعادت نائل شده بودند.

شاید قصد هردوت از این طبقه‌بندی این بوده است که افسانه دوم را با وضعی تأثرانگیزتر و سوزان در نظر مجسم کند.

(۵)- Argos- این بار سولون منتظر نمیشود که کرزوس علت اظهار عقیده او را سؤال کند، زیرا میداند که چنانچه علت را نگوید قطعا از او سؤال خواهد شد. نتیجه این نوع جوابگوئی آن بود که حیرت و تعجب نخستین که در اثر جواب ساده سؤال اول به کرزوس دست داده و بصورت یک اسم کوچک و ساده بیان شده بود در مورد سؤال دوم پیش نیامد و کرزوس با خونسردی بیشتری به بقیه سخنان سولون گوش فراداد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۸۶

بودند و نیروی جسمانی زیادی داشتند و چنین است دلیل آن: هردوی آنها بطور مساوی جوایزی در مسابقه برده بودند و این داستان را از آنها نقل میکنند «۱»: در یکی از روز که اهالی آرگوس جشنی بافتخار هرا «۲» برپا کرده بودند این دو جوان مجبور بودند مادر خود را بوسیله گردونه‌ای به معبد مقدس برسانند «۳» ولی در موقع لازم گاوهای آنها از کشتزار مراجعت نکرده بودند و چون وقت تنگ بود و نمیتوانستند منتظر شوند، آن دو جوان خود یوغ گردونه را که مادر در آن جای داشت بر دوش نهادند و آنرا حرکت دادند. آنان مادر خود را بفاصله پنجاه و هفت ستاد با گردونه کشیدند تا به معبد مقدس رسیدند «۴». و وقتی این عمل شگفت و شایسته تحسین انجام گرفت در حضور عبادت‌کنندگانی که در معبد حاضر بودند با آرامشی کامل در گذشتند «۵». در مورد آنان خداوند آشکارا ثابت کرد که برای انسان مرگ از زنده بودن بهتر است. «۶» اهالی آرگوس گرد دو جوان حلقه زدند و نیروی جسمانی آنان را تحسین کردند و مادر آنان را بداشتن چنین فرزندانی تهنیت گفتند.

مادر که از عمل فرزندان خود و تمجیدی که مردم از آنان میکردند بوجد آمده بود در برابر مجسمه خداوند ایستاد و از الهه مسئلت کرد که بهترین چیزی که

---

(۱)- قصـد هردوت از افسـانه‌ای که از دهان سولون نقل میکنـد اینست که زور بازو و قـدرت جسـمانی کلئوبیس و بیتون را مجسـم سـازد و آنچه دربـاره زهـد و تقوی و محبت فرزنـدی آنهـا گفته در حقیقت زائـد است. تحسـین و اعجابی که مؤلف برای آنها قائل است بیشتر برای اعمالی است که از آنها سرزده، نه برای آنچه قادر و طالب انجام آن بوده‌اند.

(۲)-Hera- هرا یکی از خدایان یونان باستان است.

(۳)- مادر آنها از زنان روحانی وابسته به ربهٔ النوع «هرا» بود.

(۴)- این معبد همان معبد معروف هرایون)Heraion(است که سر راه می‌سن)Mycene(بنا شده بود.

(۵)- بطـوریکه این افسـانه حـاکی است تلوس و کلئوبیس و بیتون هرسه سـرنوشتی سـعادتمند داشـتند. قصـد سولون از بیـان این دو حکـایت مجسم کردن نکته‌ایست که در پایـان سـخن بـآن اشـاره خواهـد کرد، چه بعقیـده او شـرط لازم برای اینکه بتوان کسـی را سعادتمند خواند اینست که «سرانجام کار او سعادتمند» باشد.

(۶)- زیرا در غیر اینصورت جوانمردی این دو جوان را خداوند با مرگ ملایم و آرام پاداش نمیداد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۸۷

بشـر ممکن است بچنگ آورد به فرزنـدانش کلئوبیس و بیتون که او را چنین غرق افتخار کرده بودنـد اعطاء کنـد «۱». پس از دعای مادر و انجام مراسم قربانی و ضیافت، دو جوان در معبد الهه بخواب رفتند و دیگر برنخاستند و در همانجا درگذشتند.

اهالی آرگوس دو مجسمه از آنان ساختند و بعنوان مجسمه مردانی نیکوکار و جوانمرد به معبد دلف هدیه کردند «۲».

۳۲- بدین ترتیب سولون مقام دوم سـعادت و خوشبختی را به کلئوبیس و بیتون نسبت داد. پس کرزوس خشمگین شد و چنین سؤال کرد: «ای میهمـان آتنی مـن، آیـا تـو خوشـبختی مـا را آنقـدر نـاچیز تصـور میکنی که حـتی مـا را شایسـته برابری بـا این افراد سـاده نمیدانی؟» سولون پاسخ داد: «کرزوس، تو درباره افراد بشر از کسی استفسار میکنی که حتی خداوندان را منبع رشگ و حسد میداند و معتقد است که آنان نیز سرچشـمه اختلالند. انسان در طول یک عمر، ممکن است خیلی چیزها که خواهان آن نبوده است مشاهده و تحمـل کنـد. من طول حیات یک فرد بشـر را در حـدود هفتاد سال میـدانم «۳». چنانچه از ماه‌های ضـمیمه «۴» صرفنظر کنیم، این هفتاد سال

---

(۱)- در اینجـا این سؤال مطرح میشود که مقصود هردوت از «او» در عبارت اخیر کیست، آیا مقصود الهه است که غرق افتخار شـده یـا مـادر دو جوان؟ تصور میرود مقصود هردوت الهه است، چه محرک کلئوبیس و بیتون در این عمل نیکو آن نبود که مادر خود را از رنـج راه رسـتگار کننـد، بلکه قصد آنها بیشتر این بود که این زن روحانی که از زنان روحانی وابسـته به الهه هرا بود بتواند وظیفه مذهبی خود را بموقع انجام دهد.

(۲)- این دو مجسمه که از آثار قرن ۶ قبل از میلاد است امروز در موزه دلف محفوظ است.

(۳)- در قطعاتی که از آثار سولون باقی مانده، همه‌جا سولون عدد هفتاد و هشتاد را بعنوان «اندازه خوب» معرفی میکند.

(۴)- برای درک مفهوم این اصـطلاح بایـد بخـاطر آورد که اساس سال یونانی بر حرکت ماه اسـتوار بود و سال یونانی شامل دوازده مـاه بود که هریـک از ماه‌ها یک‌درمیان سـی روز و بیست و نه روز داشت. در اینصورت جمع روزهای سال سـیصد و پنجاه و چهار یعنی یـازده روز کمـتر از سـال شمسـی میشود. یونانیـان برای رفع این مشـکل هردوسـال بـدوسال یـک مـاه اضـافی بر ماه‌هـای سـال میافزودنـد که به «مـاه ضـمیمه» معروف شـد. مقصود آنهـا از این عمل آن بود که بعـد از گـذشت مـدتی ارتباط ماه‌ها و فصول سال بکلی بهم نخورد. در قرن پنجم میلادی یونانیان برای رفع این اشکال متوسل به راه‌های دیگری شدند که ذکر آن در اینجا ضـروری نیست.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۸۸

بیست و پنـج هزار و دویست روز میشود. اگر بر سال‌ها یک‌درمیان یک ماه بیفزائیم تا دوره فصل‌ها با سال تطبیق کند و هر فصل در موقع مناسب شروع شود، در طی هفتاد سال عده ماه‌های اضافی به سی و پنج خواهد رسید که جمعا هزار و پانصد روز میشود. بدین ترتیب هفتـاد سـال شامـل بیست و شـش هزار و دویست و پنجـاه روز میشـود و بـا این حـال حوادثی که در یکی از این روزهـا روی میدهـد هرگز بـا حـوادث روز دیگر شـبیه نیست «۱». در اینصـورت، ای پادشـاه، سـرنوشت بشـر جز سلسـله زنجیری از خوشـبختی و بـدبختی چیز دیگری نیست. بطوریکه من مشاهـده میکنم، تو مالـک ثروتی سـرشار هستی و بر عـده‌ای زیاد از رعایای خود سـلطنت داری. ولی نسبت بـآنچه از من سؤال میکنی، من اکنون نمیتوانم بتو پاسـخ گویم و بایـد قبلا بـدانم که تو عمر خود را با نیکبختی و سعـادت بپایان رسانـده‌ای «۲». زیرا هرگز مسـلم نیسـت کـه مردی تـوانگر و ثروتمنـد از کسـی کـه خرج خـود را روزانـه درمیآورد خوشـبخت‌تر و سـعادتمندتر باشـد، مگر اینکه خوشـبختی و سـعادت تا آخرین روز حیات با او همراه باشد و او عمر خود را در میان سعادت و خوشـبختی کامل بپایان رسانـد. بسـیاری از مردم توانگر که تمولی سـرشار دارند از سـعادت و خوشـبختی بی‌بهره‌اند، در حالیکه بسـیاری از مردم که توشه ناچیزی دارند، از سـعادت و خوشبختی خود راضی و خرسندند. مردی که تمول زیاد دارد ولی از سعـادت بی بهره است بر مردی که سـعادتمند است فقـط دو امتیـاز دارد، در حـالیکه مرد سـعادتمند امتیـازات بیشتری نسبت به مرد توانگر بی‌سعادت دارد. مرد اول برای

(۱)- این عبارت انعکاسی از عقیده هراکلیت(Heraclite) (از اهل افز(Ephese)) بوده است که در حدود نیم قرن قبل از هردوت فکر فیزیکی تغییر شکل عمومی و حرکت عمومی را ابتکار کرد و برای اولین بار گفت که «همه چیز در حال حرکت است و ما دو بار در یک رود نمیتوانیم استحمام کنیم.»

(۲)- این عبارت تظاهری است از طرز تفکری که بطور مکرر در آثار نویسندگان یونان باستان مشاهده میشود؛ ازین قبیل است آخرین مصرع آهنگ اودیپ(Oedipe) (پادشاه که چنین میگوید: «هیچ موجود فناناپذیر را قبل از اینکه عمرش بدون تحمل مصائب و دشواریها بپایان رسد خوشبخت قضاوت نکنیم.»

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۸۹

رفع تمایلات خود و تحمل مصائب بزرگ وسایل بیشتری دارد «۱»، در حالیکه مرد دوم نسبت به مرد اول مزایای زیر را دارا میباشد: اگر آنقدر ثروت و تمول ندارد که برفع امیال خود بپردازد و مصائب بزرگ را متحمل شود بخت مساعدش او را از این مصائب در امان خواهد داشت؛ او به ضعف مزاج و بیماری‌ها مبتلا نمیشود و از بدی‌ها در امانست «۲». خود اندامی زیبا دارد و فرزندانش نیز زیبا هستند. اگر چنین شخصی علاوه بر این مزایا پایان عمر را نیز در نیکبختی بگذراند او همان کسی است که تو در جستجویش هستی و میتوان او را مردی خوشبخت و سعادتمند نامید؛ با این حال، تا او در حیات است باید صبر کرد و نمیتوان او را مردی خوشبخت خواند و فقط میتوان گفت که او مردی است که سعادت باو لبخند میزند. همانطور که یک کشور نمیتواند بتنهائی تمام احتیاجات خود را رفع کند، یک فرد بشر نیز نمیتواند از تمام مزایائی که بآن اشاره کردم برخوردار باشد. کشوری که صاحب چیزی معین است، چیز دیگری را فاقد است، و بهترین کشور جهان آنست که خود بیش از دیگران داشته باشد. بهمین ترتیب، هیچ فرد بشر بتنهائی نمیتواند بخود اکتفا کند؛ اگر مالک چیزی است، چیز دیگری را فاقد است. بنظر من ای پادشاه، آنکس را میتوان خوشبخت و سعادتمند دانست که در حیات خود مالک اموال زیاد باشد ولی عمر خود را نیز با آرامش و سکون بپایان رساند. در هر چیز باید سرانجام آنرا در نظر گرفت و ملاحظه کرد که پایان آن چگونه است. چه بسا مردمانی که زمانی تقدیر روی سعادت بآنها نشان داده ولی بعد وضع آنها را

(۱)- مقصود اینست که بکمک ثروت خود میتواند رفع هرگونه خسارت از خود بکند و اگر این امتیاز را با امتیاز دوم که رفع تمایلات است جمع کنیم دو امتیازی که سولون به مرد توانگر بی‌سعادت نسبت میدهد روشن میشود.

(۲)- مفهوم اصطلاح «بدی‌ها» تا اندازه‌ای مبهم است. شاید مقصود هردوت از این کلمه اشاره به تمام بدبختی‌ها و مصائب بشری است، صرفنظر از ضعف مزاج و بیماریها که قبلا بآن اشاره کرده است.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۹۰

بکلی دگرگون کرده است.» «۱»

۳۳- حدس من آنست که این سخنان سولون بر کرزوس خوش نیامد و چون او را شایسته احترام ندانست او را مرخص کرد، چه در نظر او بی‌اعتنائی به مال دنیا و در هر چیز انتظار پایان آنرا کشیدن و به سرانجام امر نظر داشتن کاری عبث و ابلهانه بود.

۳۴- پس از عزیمت سولون، انتقام الهی بیرحمانه بر کرزوس فرود آمد، و من تصور میکنم علت آن بود که او خود را سعادتمندترین فرد بشر تصور کرده بود: کمی بعد از رفتن سولون شبحی در خواب بطور آشکار و صائب مصائبی که بزودی درباره پسرش میبایست متحمل شود بر او فاش کرد. کرزوس دو فرزند داشت. یکی از آنها علیل یعنی لال و کر بود، در حالیکه دیگری از بسیاری لحاظ در جمیع امور از جوانان هم‌سن خود پیش بود. این پسر آتیس «۲» نام داشت. شبح در خواب بر کرزوس فاش کرد که آتیس بواسطه جراحاتی که از نوک خنجر بر او وارد خواهد شد از بین خواهد رفت. همینکه کرزوس از خواب چشم گشود، در اندیشه این خواب شد؛ از ترس اینکه مبادا این خواب تحقق یابد پسر خود را مجبور کرد ازدواج کند «۳». معمول چنین بود که آتیس فرماندهی لیدیها را در جنگ بعهده میگرفت؛ ولی کرزوس ازین زمان ببعد او را برای انجام این وظیفه نفرستاد و امر کرد که

(۱)- در مقابل اصرار و ابرام پرمدعای کرزوس که خود را خوشبخت‌ترین مرد جهان میدانست سولون در بیان پیچیده‌ای بر روی سه مطلب تکیه میکند: ۱- نخست آنکه وضع افراد بشر بی‌ثبات است و سعادت امروز ممکن است روز دیگر به فلاکت و بدبختی مبدل شود. برای قضاوت درباره حیات یک فرد باید صبر کرد تا عمر او بپایان رسد و مادام که زنده است نمیتوان گفت سعادتمند است یا بدبخت. ۲- ثروت و تمول ملاک سعادت و خوشبختی نیست. ۳- یک فرد نمیتواند واجد همه چیز باشد.

(۲)-Atys

(۳)- این تدبیر شاید بآن جهت بود که آتیس در خانه بماند و کمتر با خطر روبرو باشد. شاید هم قصد کرزوس از این عمل این بوده است که چون آتیس محکوم به زوال نزدیک بود برای جلوگیری از خاموش شدن نسل خود قبل از مرگ او صاحب نواده‌ای شود.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۹۱

خنجرهـا و نیزه‌ها و دیگر اسلحه‌های نظیر آن‌که در جنگ بکار میرود از خانه‌ها بیرون آورنـد و در محلی انبار کننـد تا یکی از آنها که معمولا بدیوار میآویختند بر روی پسرش نیفتد.

۳۵- هنگـامی که مراسم ازدواج این پسر در سارد برگزار میشد، مردی تیره‌بخت که دستانی آلوده و ناپاک داشت باین شهر وارد شـد. این مرد از مردمـان فریژی و از خانواده سـلطنتی بود «۱». او در کـاخ کرزوس حاضـر شـد و تقاضا کرد طبق آداب و رسوم آن کشور او را غسـل تهـذیب کننـد. مراسم غسـل تهـذیب لیـدیها تقریبـا شـبیه همین مراسم در اجتماعـات یونـانی است. کرزوس او را تهـذیب کرد و پس از انجـام این مراسم بـاین عبـارت از او پرسـید چه کسـی است و از کجـا میآیـد: «ای خارجی کیستی و از کـدام قسمت فریژی «۲» به خانه من روی آورده‌ای و کـدام زن یا مردی را کشـته‌ای؟» خارجی پاسخ داد: «ای پادشاه، من آدراست «۳» نام دارم و پسر گوردیاس «۴» پسر میداس میباشم «۵». من برادر خود را بـدون قصد و عمد بقتل رسانده‌ام و اکنون که از پدر رانده و از همه چیز ساقط شـده‌ام بـدرگاه تو روی آورده‌ام.» کرزوس چنین پاسـخ داد: «تو از مردان خانواده‌ای هستی که دوسـتان ما هسـتند و اکنون نیز در کشور دوست میباشی «۶». در اینجا اگر در خانه من بمانی چیزی کم نخواهی داشت، فشار بدبختی تو سبک‌تر خواهد شد و از مزایای بیشتری برخوردار

---

(۱)- بـدیهی است قصـد هردوت این نیست که این شـخص از خانواده سـلطنی فریژی در زمان کرزوس بوده است، چه در این زمان فریژی به لیدی ملحق شده بود.

(۲)- ظاهرا کرزوس از لباس و طرز سخن گفتن آدراست پی برده بود که او باید از اهل فریژی باشد.

(۳)-Adraste

(۴)-Gordias

(۵)-Midas- گوردیاس و میداس از خاندان سلطنتی فریژی یکی پس از دیگری سلطنت کردند (بند ۱۴ همین کتاب)

(۶)- ظاهرا لیدیها پس از تسخیر فریژی با خاندان سلطنتی این کشور رفتاری دوستانه در پیش گرفتند.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۹۲

خواهی بود.»

۳۶- از آن پس آدراست در قصـر کرزوس اقـامت گزیـد. در آن زمان در کوه المپ واقع در میزی «۱» کفتاری عظیم پیـدا شده بود «۲» که از این کوه خارج میشد و مزارع اهالی میزی را خراب میکرد. بارها اهالی میزی برای زورآزمائی با آن حیوان رفته بودند ولی بجای اینکه باو آسیبی رسانند خود از جانب او آسیب دیده بودند. سرانجام آنان کسانی بنزد کرزوس فرستادند و بوی چنین گفتند: «ای پادشـاه، در سـرزمین مـا کفتـاری بزرگ پیـدا شـده که مزارع مـا را ویران میکنـد. بـا وجود کوششـی که بکـار برده‌ایم تـاکنون نتوانسـته‌ایم بر او چیره شویم. اسـتدعای ما آنست که فرزنـدت را باتفاق چند تن از جوانان برگزیده و سـگان زبده با ما همراه کن تا سرزمین خویش را از مزاحمت این کفتـار آسوده کنیم.» این بود تقاضای فرسـتادگان اهالی میزی. کرزوس که خواب خود را بخاطر داشت بآنان چنین پاسخ داد:

«از پسـر من دیگر صحبت نکنید. من نمیتوانم او را با شما بفرستم، زیرا او بتازگی ازدواج کرده و در این موقع بکارهای ازدواج خود مشغول است. ولی جمعی از برگزیدگان اهالی لیدی را با تجهیزات کافی شکارگاه خواهم فرستاد و بآنها صریحا امر خواهم کرد که با تمام قوا برای دفع حیوان وحشی بشما کمک کنند.» چنین بود جواب کرزوس.

۳۷- فرستادگان میزی از پاسـخ او راضـی بودنـد، ولی در این هنگام فرزنـد کرزوس که از تقاضای آنان مطلع شده بود بی‌خبر وارد شد و چون کرزوس از فرسـتادن او بهمراهی آنان امتناع داشت خطاب به پدر چنین گفت: «ای پدر، در گذشته که من غالبا به شکار و جنگ میرفتم بهترین و شریف‌ترین شهرت‌ها درباره من بر سر

---

(۱)-Mysie

(۲)- در افسانه‌هـای یونـانی از کفتـار بعنـوان مخوف‌ترین حیـوان وحشـی بطـور مکرر یـاد شـده و غالبـا این حیوان را وسیله خشـم خداونـدی معرفی کرده‌انـد ازیـن قبیـل است کفتـار اریمـانت)Erymanthe(و کفتـار کالیـدون)Calydon(و کفتـاری کـه به آدونیس)Adonis(آسیب رسانید.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۹۳

زبانها بود «۱». اکنون بـدون اینکه من بزدلی و بی‌حالی از خود بروز داده باشم مرا از هردوی آن محروم میکنی، پس من با چه روئی میتوانم در میدان شـهر رفت‌وآمد کنم؟ در نظر اهالی شـهر حالت چگونه شخصی را خواهم داشت؟ زنی که بتازگی انتخاب کرده‌ام درباره من چه تصور میکند و فکر میکند با چگونه شخصی باید زندگی کند؟ «۲» یا بگذار من باین شکار عزیمت کنم و یا با دلائل قانع کننده بمن ثابت کن که ترتیبی که تو خواهان آن هستی بصلاح من است.»

۳۸- کرزوس پاسـخ داد: «فرزند من، اگر من با تو چنین رفتار میکنم علت آن نیست که ترا ترسو یافته‌ام یا چیز غیر عادی دیگری در تـو دیـده‌ام. علت آنست که شـبحی در خـواب در نظرم جلوه کرده و بمن خـبر داده که تـو مـدتی کوتـاه زنـده خـواهی بود و نیش

خنجری به حیات تو خاتمه خواهد داد. بعلت این خواب بود که ازدواج تو را باشتاب ترتیب دادم و بعلت همین خواب است که اکنون ترا از عزیمت باین شکار منع میکنم. من احتیاط میکنم شاید بتوانم تا خود زنده‌ام ترا از چشیدن این سرنوشت معاف دارم. «۳» تو یگانه و تنها فرزند منی، زیرا فرزند دیگری که علیل و کر است برای من در حقیقت وجود ندارد.»

۳۹- جوان چنین پاسخ داد: «ای پدر، اگر چنین خوابی دیده باشی، از اینکه رعایت احتیاط درباره من میکنی گله‌ای ندارم. ولی نکته‌ایست که تو بدان توجه نداری

---

(۱)- شکار حیوانات وحشی بزرگ در نظر مردم باستان یکی از خطرناک‌ترین عملیات بود و در ردیف زورآزمائی در جنگ محسوب میشد.

(۲)- معلوم میشود آنطور که کرزوس انتظار داشت ازدواج آتیس چندان تأثیری در او نکرده بود. از دو حال خارج نیست: یا زنی که کرزوس برای فرزند خود انتخاب کرده بود بود یک زن خانه‌نشین و آرام نبود و یا از نوع سخنانی که آتوسا(Atossa) با داریوش در میان میداشت او نیز با شوهر خود در منزل و در بستر در میان میگذاشت (کتاب سوم- بند ۱۳۴)

(۳)- معلوم میشود کرزوس چندان امیدوار نبود که بتواند فرزند خود را از چنگال تقدیر و سرنوشت برهاند و بهمین جهت با آتیس طوری سخن میگوید که معلوم است نسبت باین امر اطمینان ندارد و با خودپسندی ناشیانه‌ای میکوشد فقط تا مدتی که خود زنده است فرزند خود را از تحمل این سرنوشت شوم معاف کند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۹۴

و بعلت توجه نکردن باین نکته معنای خواب بر تو مجهول میماند و حق اینست که من این نکته را بر تو روشن کنم. تو خود میگوئی که در خواب دانسته‌ای که من از نیش خنجری کشته خواهم شد ولی آیا کفتار دست دارد؟ آیا مسلح به خنجر است که تو از آن بیم داری؟ اگر در خواب دیده بودی که من از ضربت دندان یا چیزی نظیر آن خواهم مرد، در اینصورت حق داشتی که چنین رعایت احتیاط کنی. ولی تو در خواب دیده‌ای که من با نیش خنجر از پا در خواهم آمد و و چون در این شکار ما با مردمان نخواهیم جنگید، پس مرا آزاد گذار که با آنها عزیمت کنم.»

۴۰- کرزوس پاسخ داد: «با این تفسیر که از خواب من کردی وسیله‌ای برای قانع کردن من یافتی. و چون با استدلال تو قانع شدم عقیده‌ام را تغییر دادم و بتو اجازه میدهم باین شکار عزیمت کنی.»

۴۱- پس از این سخن، کرزوس کس بدنبال آدراست از اهل فریژی فرستاد و او را بحضور طلب کرد، و وقتی آدراست حاضر شد باو چنین گفت: «آدراست، تو با نگون‌بختی مولمی روبرو بودی که من بخاطر آن بتو سرزنشی نمیکنم. در آن وقت که تو دچار چنین نکبت بودی من ترا تهذیب کردم و در خانه خود منزل دادم و اکنون نیز همچنان ترا در خانه خود نگاه میدارم و مخارج ترا همچنان بعهده دارم. امروز باید خدمتی که من بتو کردم با خدمتی جبران کنی. من مایلم که تو محافظ فرزند من باشی او بشکار میرود، تو باید مراقب باشی که در راه تبه‌کاران در جستجوی ارتکاب جنایتی شما را غافلگیر نکنند و آسیبی بشما وارد نسازند «۱». از طرف دیگری تو نیز وظیفه داری که هر جا ممکن باشد با شهامت بکارهای بزرگ دست زنی و خودنمائی کنی تأمل جایز نداری

---

(۱)- مقصود کرزوس حمله مسلح راهزنان و قطاع الطریقانی بود که در جاده‌های بزرگ بقتل و غارت مسافرین مشغول بودند. معلوم نیست با پیش‌بینی احتمال چنین حمله‌ای چگونه کرزوس اجازه میدهد فرزندش باین شکار خطرناک عزیمت کند، چه مراقبت آدراست تأثیری در جلوگیری از حدوث چنین واقعه‌ای نداشت.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۹۵

و عزیمت کنی، زیرا سنت پدرانت چنین اقتضا دارد و علاوه بر آن تو مردی نیرومند و قوی هستی «۱».»

۴۲- آدراست پاسخ داد: «ای پادشاه، در حال عادی من هرگز حاضر به مداخله در چنین نبردی نخواهم بود، زیرا با بدبختی‌هائی که گریبانگیر منست شایسته نیست که خود را در جمع مردانی که با من هم‌سن ولی خوشبخت و سعادتمند هستند وارد کنم. من چنین میلی ندارم و بدلایل زیاد از اقدام بچنین عملی خودداری خواهم کرد. ولی اکنون که تو از من چنین میخواهی و باید وسیله رضایت خاطر ترا فراهم کنم و جبران احساسات ترا با عملی نیک انجام دهم، آماده‌ام آنچه دستور دهی انجام دهم. تو امر میکنی که مراقب فرزندت باشم، اطمینان داشته باش تا آنجا که از یک مراقب و نگهبان ساخته است او صحیح و سالم مراجعت خواهد کرد.»

۴۳- آدراست به کرزوس چنین پاسخ داد و آنگاه با عده‌ای از جوانان برگزیده و سگان زبده حرکت کردند. همینکه به کوه‌های المپ رسیدند شکارچیان به جستجوی حیوان مشغول شدند و وقتی آنرا یافتند از هرسو آنرا محاصره کردند و بسوی آن نیزه و خنجر پرتاب کردند. در این موقع همان خارجی که آدراست نام داشت «۲» و کرزوس او را بعلت قتلی که مرتکب شده بود تهذیب کرده بود خنجری بسوی کفتار افکند که خطا رفت و بجای کفتار به فرزند کرزوس اصابت کرد.

بدین ترتیب فرزند کرزوس از ضربت خنجر از پا درآمد و خواب کرزوس تحقق یافت یکی از همراهان باشتاب به سارد رفت تا این خبر را به کرزوس برساند. همینکه او به سارد وارد شد ماجرای شکار و سرنوشت فرزند کرزوس را بر پادشاه فاش کرد.

---

(۱)- مقصود کرزوس اینست که آدراست با برانگیختن حس خودنمائی و انجام وظیفه‌ای خطیر خود را از بدبینی و یأس و ناامیدی شدید که با آن دست بگریبان بود نجات دهد.

(۲)- آدراست در زبان یونانی بمعنای «اجتناب‌ناپذیر» است. در این موقع که خواب کرزوس بصورتی اجتناب ناپذیر تحقق میافت کرزوس تازه متوجه ارتباط نام این خارجی با سرنوشت شوم فرزند خود میشد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۹۶

۴۴- کرزوس از شنیدن خبر مرگ فرزند خود چنان اندوهگین شد که ناله و زاری سرداد. اندوه او بیشتر از این بود که فرزندش بدست همان کسی بقتل رسیده بود که خود او را بعلت قتلی که مرتکب شده بود تهذیب کرده بود.

وقتی اندوه و رنج او بمنتهای شدت رسید زوس «۱» خداوند غسل و تهذیب را بشهادت طلبید و ظلمی را که آن خارجی باو روا داشته بود بر او اعلام کرد. اوزوس را که خداوند خانواده و محبت و دوستی نیز میدانست باین نام طلب کرد. او بعنوان خداوند خانواده به زوس متوسل شد، زیرا مرد خارجی را در خانه خود پذیرفته بود و بدون علم و اطلاع بر اینکه او قاتل پسرش خواهد بود از او نگهداری کرده بود. و نیز زوس را بعنوان خداوند دوستی و محبت بخاطر آورد، زیرا او خارجی را برای مراقبت و نگهبانی آتیس با او همراه کرده بود، درحالیکه هم او بدترین دشمن فرزند او بوده است.

۴۵- کمی بعد اهالی لیدی جنازه آتیس را بحضور پادشاه آوردند. بدنبال آنها قاتل وارد شد، در برابر جنازه ایستاد، دست‌های خود را بسوی کرزوس بگسترد، خود را بوی تسلیم کرد و از او خواست تا او را در برابر نعش فرزندش قربانی کند.

او نخستین واقعه تیره‌بختی خود را بیاد پادشاه آورد و گفت چون بعد از ارتکاب قتل نخستین تهذیب شد و اکنون قاتل کسی شده که او را تهذیب کرده است، ادامه زندگی بر او غیر ممکن است. وقتی کرزوس این سخنان را شنید با اینکه با شدیدترین مصائب خانوادگی روبرو بود، نسبت به سرنوشت آدراست برقت و ترحم آمد و چنین گفت: «ای میهمان من، چون تو خود را بمرگ محکوم میکنی، من از تو کمال رضایت دارم. در حقیقت علت تیره‌بختی من تو نبوده‌ای زیرا تو بدون قصد و اراده فقط وسیله انجام آن بوده‌ای «۲». تصور میکنم مسبب این تیره‌بختی یکی از خدایان و شاید آن خدائی بوده است که مدتها قبل از حدوث این واقعه

(۱)-Zeus- زوس یا ژوپیتر

(۲)- در زمان کرزوس و هردوت از لحاظ حقوقی و تأثیر مجازات در ارتکاب جرائم اختلاف زیادی بین جرم عمد و غیر عمد موجود بود.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۹۷

را بر من فاش کرده بود.» کرزوس بطرزی شایسته و باشکوه تشییع جنازه فرزند خود را ترتیب داد. و اما آدراست پسر گردیاس، پسر میداس که قبلا برادر خود را کشته بود و سپس بقتل تهذیب‌کننده خود دست زده بود «۱» وقتی آرامش و سکون گرد آرامگاه فرزند کرزوس مستقر شد، چون خود را نگون‌بخت‌ترین فرد بشر تشخیص داد خود را بدست خود بروی قبر آتیس قربانی کرد.

۴۶- کرزوس مدت دو سال بعد از مرگ فرزند خود با اندوه و تأثر بسر برد و در این مدت بکاری دست نزد. در همین مدت امپراتوری آستیاژ پسر سیاگزار بدست کوروش پسر کامبیز سرنگون شد و کار پارس‌ها بالا گرفت «۲». این واقعه به عزاداری کرزوس خاتمه داد و او را سخت مضطرب کرد. آیا او میتوانست قبل از آنکه پارس‌ها قدرت بیشتری یابند توسعه آنان را متوقف کند؟ همینکه کرزوس در این اندیشه شد با هاتف معابد دلف و لیبی بمشورت پرداخت و فرستادگانی بنواحی مختلف فرستاد. بعضی به معبد دلف و برخی به آبه «۳» واقع در سرزمین فوسه و عده‌ای دیگر به دودون «۴» رفتند. و نیز فرستادگانی به زیارتگاه آمفیارائوس «۵» و تروفونیوس «۶» و حتی به کشور ملط به آرامگاه برانشید «۷» اعزام

(۱)- در حقیقت بهتر بود گفته شود که بقتل فرزند تهذیب‌کننده خود دست زده بود.

ظاهرا هردوت قتل پسر را با قتل پدر برابر دانسته و نظیر این اشتباه را در بند ۲۱۴ هنگامی که تومیریس(Tomyris(کوروش را قاتل فرزند خود اعلام میکند تکرار کرده است.

(۲)- کوروش در فاصله سالهای ۵۵۰ تا ۵۴۷ قبل از میلاد سلطه خود را بر سراسر کشور ماد توسعه داد.

(۳)-Abai

(۴)- دودون(Dodon(در اپیر واقع و محل یکی از هاتف‌های خداوند زوس (ژوپیتر) بود.

(۵)-Amphiaros- این معبد همان معبد معروف اروپوس(Oropos(و شاید یکی از معابد شهر تب(Thebes(بوده است (هردوت- کتاب هشتم بند ۱۳۴)

(۶)-Trophonios- این معبد در لوباده(Lebadee(واقع در بئوسی(Beotie(بود.

(۷)-Branchides

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۹۸

شدند «۱». چنین بود هاتف‌های یونانی که کرزوس با آنها بمشورت پرداخت. ولی او کسانی نیز به لیبی «۲» و زیارتگاه آمون «۳»

فرستاد. قصد کرزوس از اعزام این فرستادگان این بود که قبلا- علم و دانش هاتف‌ها را آزمایش کند تا چنانچه آنها را قادر به پیشگوئی حقایق یابد بار دیگر کسانی بنزد آنها فرستد و از آنها در باره جنگ با پارس‌ها مشورت کند.

۴۷- کرزوس که عده‌ای از لیدی‌ها را برای آزمایش خداوندان فرستاده بود بآنها چنین دستور داده بود: از روز حرکت از شهر سارد باید حساب روزها را داشته باشند. در صدمین روز باید با هاتف معابد مشورت کنند و از آنها بپرسند که «کرزوس پسر آلیات و پادشاه لیدی در آن هنگام بچه کاری مشغول است؟» آنگاه جواب هریک از آنان را نوشته و بتصدیق رسانند و برای او آورند «۴». از پاسخ هاتف معابد غیر از پاسخ هاتف معبد دلف اطلاعی در دست نیست. ولی در دلف، همینکه فرستادگان لیدی برای مشورت با خداوند بداخل معبد رفتند و سؤالی را که دستور داشتند مطرح کردند هاتف معبد جواب خداوند را بصورت شعری شش

---

(۱)- در این‌جا هردوت هاتف معابد معروف یونان باستان را نام میبرد و از جمله آنها هاتف معبد دلف است که شهرت زیادی داشت. این نقطه در دنیای باستان محل اجتماع زائرین یونانی و غیر یونانی بود که دسته‌دسته از نقاط مختلف برای مشورت با خدایان میشتافتند. دلف نقش مهمی در سیاست یونان بازی کرد و جواب هاتف آن غالبا بقیمت هدایای گزاف خریداری میشد (هردوت- کتاب ششم- بند ۶۶). در آبه(Abae) واقع در سرزمین فوسه نیز هاتفی از آپولون وجود داشت. در دودون(Dodone) واقع در اپیر(Epire) معبدی از زوس موجود بود و در همین محل درختان بلوط مقدسی بود که صدای برگ آنها نشانه ابراز اراده خداوندی بود. هاتف آمفیارائوس در اوروپوس(Oropos) قرار داشت و هاتف تروفونیوس در لباده(Lebadee) واقع در بئوسی بود. براندیشید نام خانواده چوپانی بود که در دیدیم(Didyme) واقع در نزدیکی ملط خدمت یکی از معابد آپولون را بعهده داشت. هاتف ژوپیتر آمون(Jupiter -Ammon) که در سرزمین وحشیان (یعنی خارج از یونان) یعنی در صحرای لیبی واقع شده بود و در یونان شهرتی زیاد داشت.

(۲)- مقصود از لیبی قاره افریقا است.

(۳)-Ammon

(۴)- در بعضی از معابد کارکنان معبد پاسخ هاتف را مینوشتند ولی بطوریکه در بند ۱۳۵ از کتاب هشتم مشاهده خواهد شد در بعضی معابد دیگر چنین رسمی معمول نبود.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۹۹

بندی چنین اعلام کرد:

«من عده شن‌ها و وسعت دریاها را میدانم»

«من سخنان لال را میشنوم و حرف آنکس را که سخن نمیگوید میفهمم»

«بوئی بمشامم میرسد، بوی لاک‌پشتی که»

«در دیگی از روی با گوشت گوسفند میجوشد»

«پوست آن از چرم ضخیم است و روی آن از سرپوشی از روی»

«پوشیده شده و زیر آن نیز ظرفی از روی قرار دارد.»

۴۸- فرستادگان پاسخ هاتف را نوشتند و به سارد مراجعت کردند. وقتی فرستادگان دیگری که به محل‌های مختلف اعزام شده بودند با پاسخ هاتف‌های خود رسیدند کرزوس بسته‌های حامل جواب را یک‌بیک باز کرد و جواب آنها را مورد دقت قرار داد. هیچیک از آنها او را خوش نیامد، ولی همینکه پاسخ معبد دلف را قرائت کرد بیدرنگ بذکر عبادت و دعا پرداخت و صحت گفتار آن هاتف را تصدیق کرد. او هاتف معبد دلف را تنها هاتف واقعی تشخیص داد زیرا این هاتف کرزوس را از کاری که واقعا بدان مشغول بود مطلع کرده بود. در حقیقت کرزوس پس از عزیمت فرستادگانی که مأمور نواحی مختلف بودند، برای آنکه کاری کند که حدس آن دشوار باشد و کسی نتواند آنرا در مخیله خود مجسم کند، لاک‌پشت و گوسفندی را قطعه‌قطعه کرده بود و بدست خود گوشت آنها را مخلوط کرده و در ظرفی از روی که روی آن نیز سرپوشی از روی قرار داشت جوشانیده بود.

۴۹- این بود پاسخ معبد دلف به پرسش کرزوس. و اما درباره پاسخ هاتف آمفیارائوس من خبر ندارم که پس از ورود فرستادگان لیدی باین معبد چه جوابی بآنان داده شد، زیرا از این جواب در تاریخ خبری نیست، تنها چیزی که میتوانم بگویم اینست که در نظر کرزوس هاتف این معبد نیز یکی از هاتف‌های واقع‌گو بوده است.

۵۰- وقتی این مشورت انجام شد، کرزوس کوشید با اهداء قربانی‌های بزرگ خداوند

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۰۰

دلف را با خود همراه کند. پس، از هریک از انواع حیواناتی که در معابد قربانی میکردند بتعداد سه هزار رأس قربانی کرد. سپس پشته‌ای عظیم از هیزم گرد آورد و تخت‌های زرین و سیمین و جام‌های طلائی و جامه‌های ارغوانی و قباهای اطلس خود را بر آن قرار داد و سوزاند، بآن امید که با این هدایا بهتر بتواند نظر مساعد خداوند را بسوی خود جلب کند. و نیز بتمام اهالی لیدی فرمان داد که هرکس در حدود قدرت خود چیزی برای خداوند قربانی کند. وقتی مراسم قربانی بپایان رسید، امر کرد مقدار زیادی طلا ذوب کنند و بضرب چکش از آن نیمه‌های خشت بسازند. طول این خشت‌هائی طلائی که بتعداد یکصد و هفده از آن ساخته بودند

شش پالم «۱»، عرض آن سه پالم و ضخامت آن یک پالم بود. چهارتای آنها از طلای ناب بود و هریک دو تالان «۲» و نیم وزن داشت. بقیه آن مخلوطی از طلا و نقره بود و هریک دو تالان وزن داشت. علاوه بر آن، کرزوس فرمان داد مجسمه شیری از طلای ناب بوزن ده تالان بسازند «۳». هنگام حریق معبد دلف «۴» این مجسمه که بر روی قالب‌های خشت طلائی قرار داشت سرنگون شد و اکنون شش تالان و نیم وزن دارد و در خزاین اهالی کورنت نگهداری میشود «۵».

۵۱- وقتی این اشیاء ساخته شد، کرزوس آنها را با هدایای زیر به معبد دلف فرستاد:

دو جام بسیار بزرگ، یکی از طلا و دیگری از نقره. جام طلا را در مدخل معبد

---

(۱)-(Palmes) مقدار واقعی این واحد وزن که هردوت بکار برده معلوم نیست (رجوع شود به توضیح مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۲)- هر تالان برابر بود با ۳۹/ ۳۶ کیلوگرم

(۳)- ظاهرا هردوت این ارقام را از یکی سیاهه‌های قدیم استخراج کرده است.

(۴)- حریق معبد دلف در سال ۵۴۸ قبل از میلاد اتفاق افتاد (کتاب سوم هردوت، بند ۱۸۰- همچنین کتاب پنجم، بند ۶۲)

(۵)- ظاهرا چهار خشتی که از طلای ناب ساخته شده بود آخرین ردیف پایه مجسمه را تشکیل میداده است. خشت‌های دیگر که مخلوطی از طلا و نقره بوده‌اند، چون عده آنها قابل تقسیم به چهار نیست باید قاعدهٔ بصورت مخروطی شکل بر روی هم قرار گرفته بوده باشند و از قاعده تا رأس از عده آنها کاسته شده باشد. مؤید این مطلب ترجمه تحت الفظی اصطلاح یونانی است که میرساند مجسمه شیر در ارتفاع زیاد از زمین قرار داشت.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۰۱

در طرف راست و جام نقره را در طرف چپ نهاده بودند. هردوی آنها را هنگام حریق معبد نقل مکان دادند و بجای دیگر منتقل کردند. جام طلا در گنجینه- های کلازومنی‌ها «۱» جای دارد و هشت تالان «۲» و نیم باضافه دوازده مین «۳» وزن دارد.

جام نقره در گوشه دهلیز قرار گرفته و ششصد آمفور «۴» گنجایش دارد. ما از این جهت از گنجایش آن اطلاع داریم که اهالی دلف در جشن تئوفانی «۵» شراب و آب در آن مخلوط میکنند. اهالی دلف مدعی هستند که این جام را تئودور «۶» از اهل ساموس «۷» ساخته و من باین روایت اعتماد دارم زیرا بنظرم نمیرسد که چنین شاهکار را هر سازنده عادی بتواند بسازد. علاوه بر اینها، کرزوس چهار خمره نقره نیز به معبد دلف فرستاد که هر چهار در گنجینه‌های اهالی کورنت قرار دارند. همچنین دو ظرف برای آب مقدس معبد وقف کرد، یکی از طلا-و دیگری از نقره. بر روی ظرف زرین کتیبه‌ای منقوش است که میگوید این ظرف را اهالی لاکدمون نذر کرده‌اند، ولی من این کتیبه را صحیح و موثق نمیدانم، زیرا این نیز یکی از هدایای کرزوس بوده است. این کتیبه را باید یکی از اهالی دلف که خواسته است

---

(۱)-Clazomenie

(۲)- هر تالان برابر است با ۳۹/ ۳۶ کیلوگرم

(۳)- مین(Mine) واحد وزن در یونان باستان و برابر با ۶۰۰ گرم که هردوت در کتاب خود مکرر از آن نام میبرد (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره واحد مقیاس‌هائی که هردوت در کتاب خود بکار برده است.) از این قرار این جام جمعا در حدود ۲۹۸ کیلوگرم وزن داشته.

(۴)- آمفور(Amphares) واحد حجم در یونان باستان و برابر ۱۹ لیتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

(۵)-(Theophanie) جشن تئوفانی یکی از اعیادی بود که در آغاز هر فصل بهاری بافتخار بازگشت آپولون (خورشید) برگزار میشد. آپولون پس از آنکه مدتی در کشور- های شمالی در تبعید بسر میبرد، در فصل بهار بار دیگر با انوار ساطع خود دنیای یونان را پرفروغ میکرد و بهمین جهت این جشن را جشن روشنائی و شادی نامیده‌اند.

مردم آب و شراب را در جام‌ها مخلوط میکردند و ظهور خداوند را با سرودهای شادمانی و ضیافت‌های مجلل جشن میگرفتند. ظاهرا بطوریکه گفته هردوت حاکی است، آب و شراب را در جام بزرگی که کرزوس به معبد هدیه کرده بود مخلوط میکردند.

(۶)-Theodore

(۷)-Samos

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۰۲

به اهالی لاکدمون خدمتی کند نوشته باشد. من نام این شخص را میدانم ولی از گفتن آن خودداری میکنم. فقط مجسمه جوانی که آب از دست او جاری است بوسیله اهالی لاکدمون ساخته شده، ولی آن دو ظرف هیچیک کار آنها نیست.

علاوه بر هدایای فوق، کرزوس هدایای زیاد دیگری نیز به دلف فرستاد که علامت مشخصی ندارند «۱» از این قبیل است شمش‌های طلا که بشکل استوانه ذوب و ریخته شده بود «۲». و نیز مجسمه زنی از طلا باندازه سه آرنج «۳» به دلف فرستاده شد؛ اهالی دلف

مدعی هستند این مجسمه زنی را نشان میدهد که برای کرزوس نان می‌پخته «۴». علاوه بر اینها، کرزوس گردن‌بندهای زن خود و کمربندهای شخص خود را نیز فرستاد. این بود هدایائی که او به معبد دلف تقدیم کرد.

۵۲- برای زیارتگاه آمفیارائوس «۱- ۴» که کرزوس از فضایل و مکارم آن باخبر بود سپری اهداء کرد که تمام قسمت‌های آن از طلا بود. و نیز نیزه‌ای از طلای ناب که قلاب آن و نوک‌های قلاب آن از نقره بود فرستاد «۵». در موقعی که من میزیستم، این دو شئی هنوز در معبد شهر تب «۶» که به آپولون ایسمنیوس «۷» تخصیص داشت موجود بود.

---

(۱)- مقصود مؤلف اینست که این هدایا علامتی نداشت که مشخص تعلق آنها به کرزوس باشد یا نشان دهد که او به معبد هدیه کرده و بهمین جهت است که بعضی آنها را به اهالی لاکدمون نسبت داده‌اند.

(۲)- مقصود اینست که طلا را در قالب‌های بی‌شکل که ظاهری هنری نداشت ذوب کرده بودند.

(۳)- هر آرنج برابر بود با ۴۴۴ میلیمتر (رجوع شود به مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۴)- این همان زنی است که وقتی از او خواستند نانی مسموم برای پادشاه بپزد، کرزوس را از توطئه باخبر کرد و جان او را از خطر نجات داد. (Plutarque: De Pyth. orac. ۱۹)

(۱ - ۴)-Amphiaraos- آمفیارائوس مرد مقدس و دانشمندی بود که در موقع دفاع از شهر تب در برابر لشگرکشی معروف متحدین هفتگانه در دفاع از شهر شرکت کرد ولی در اثر صاعقه ژوپیتر زمین دهان باز کرد و او را بلعید.

(۵)- مقصود نیزه قدیمی است که در رأس آن قلابی دو شاخه قرار داشت و بر هر شاخه آن نوکی تیز تعبیه شده بود. نقش این نیزه را بر روی ظروف قرن شش و پنج قبل از میلاد میتوان مشاهده کرد.

(۶)-Thebes

(۷)-Apollon Ismenios

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۰۳

۵۳- لیدیهائی که کرزوس برای رساندن این هدایا فرستاده بود مأمور بودند از هاتف این معابد درباره مطلب زیر سؤال کنند: آیا کرزوس باید با پارس‌ها بجنگد و آیا باید متحدینی برای خود بیابد؟ وقتی فرستادگان لیدی به معابدی که قرار بود رسیدند، هدایای خود را تقدیم کردند و سپس باین عبارت از هاتف معبد استفسار کردند: «کرزوس، پادشاه لیدی و دیگر ملل معتقد است که شما درستگو- ترین هاتف معابد جهانید. پس او هدایائی شایسته بصیرت و کاردانی شما برای شما فرستاده و اکنون از شما سؤال میکند که آیا باید او با پارس‌ها بجنگند و آیا باید متحدینی برای خود بیابد؟» این بود پرسش‌های فرستادگان لیدی.

عقیده هاتف دو معبد باهم تطبیق میکرد، چه هردو برای کرزوس چنین پیشگوئی کردند که چنانچه او با پارس‌ها بجنگد امپراتوری بزرگی را نابود خواهد کرد و نیز باو توصیه کردند که آن دسته از یونانیان را که قوی‌تر تشخیص میدهد با خود متحد کند.

۵۴- وقتی جواب دو معبد را به کرزوس گزارش دادند و او از جواب آن معابد مطلع شد، از پاسخ هاتف‌ها دچار شعفی فراوان گردید. بامید نابود کردن امپراطوری کوروش، درباره عده جمعیت دلف تحقیق کرد و سپس بار دیگر فرستادگانی بآنجا فرستاد تا بهریک از اهالی دلف دوستاتر «۱» طلا اهداء کنند. اهالی دلف برای جبران این اقدام کرزوس برای او و اهالی لیدی سه حق قائل شدند: نخست آنکه کرزوس و اهالی لیدی حق داشتند قبل از دیگر مراجعه‌کنندگان با هاتف مشورت کنند(Promantie(، دوم آنکه از بعضی عوارض و مالیاتها معاف بودند(Atelie(، و سوم آنکه در نمایش ها حق داشتند بهترین ردیف صندلی‌ها را بخود تخصیص دهند(Proederie(. و نیز برای او و هریک از اهالی لیدی این حق را قائل شدند که هر زمان اراده کنند

---

(۱)- ستاتر(Stateres(واحد پول قدیم یونان بود که از دو تا چهار درهم ارزش داشت (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۰۴

بتوانند بطور دائم از اهل دلف گردند.

۵۵- پس از آنکه این هدایا به اهالی دلف داده شد، کرزوس برای بار سوم با هاتف این شهر مشورت کرد، زیرا از وقتی که از این هاتف جواب صحیح نخستین را شنیده بود در این کار مبالغه میکرد. سؤالی که در این مشورت مطرح شد این بود که آیا سلطنت او طولانی خواهد بود. هاتف چنین پاسخ داد:

«روزی که قاطری پادشاه مردم ماد شود،»

«در آن زمان، ای مرد لیدی که پاهای ظریف داری،»

«در طول رود پرکلوخ هرموس بگریز،»

«پشت برجای کن، و از اینکه جبون و ترسو باشی شرم مدار.»

۵۶- وقتی این پاسخ به کرزوس رسید بیش از حد از آن خرسند شد، زیرا فکر میکرد که محال است روزی بجای یک انسان قاطری بر مادها سلطنت کند و بهمین دلیل او و اخلافش برای همیشه سلطنت خواهند داشت. آنگاه در جستجوی آن شد که کدامیک از

اقوام یونانی نیرومندترند تا آنها را با خود متحد و همراه کند. نتیجه تحقیقات او این شد که نیرومندترین مردمان یونان اهالی لاکدمون و آتن میباشند که یکی از نژاد دری «۱» و دیگری از نژاد یونی «۲» بودند. درحقیقت، این دو قوم از برجسته‌ترین اقوام سرزمین یونان بودند، چه یونی‌ها دراصل همان پلازژها «۳» و دری‌ها نیز از منشاء هلن و یونانی بوده‌اند. دسته اول تا امروز تغییر محل نداده است «۴»، در حالیکه دسته دوم دائما در مهاجرت و تغییر محل بوده است.

---

(۱) Dorie

(۲)- Ionie

(۳)- Pelasges

(۴)- آنچه هردوت در این عبارت بیان میکند نباید شامل تمام اقوام پلازرویونی باشد.

ظاهرا مقصود او در این قسمت اهالی آتن است و آنچه بعدا گفته شده از روی قرینه باید مخصوص اهالی لاکدمون باشد. با این حال حتی اهالی لاکدمون نیز مانند دیگر اقوام دری قومی ثابت نبوده و در مهاجرت‌ها شرکت داشته‌اند.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۰۵

دسته اخیر در زمان پادشاهی دوکالیون «۱» در سرزمین فتیوتید «۲» سکونت داشت.

در زمان دوروس «۳» پسر هلن «۴» در سرزمینی که در کنار کوه‌های اوسا «۵» و المپ بود و هیستیایوتید «۶» نام داشت سکونت داشتند «۷». وقتی اقوام کادمه «۸» آنها را از این ناحیه راندند «۹» و به پندوس «۱۰» رفتند و در آنجا ماسدنون «۱۱» نامیده شدند. از آنجا نیز مهاجرت کردند و به دریوپید «۱۲» منتقل شدند و وقتی از آنجا به سرزمینی که اکنون در آن سکونت دارند و پلوپونز «۱۳» نامیده میشود آمدند، دری لقب یافتند.

۵۷- درباره اینکه مردمان پلازژ بچه زبانی صحبت میکردند من نمیتوانم چیزی بدرستی اظهار کنم: در حال حاضر هنوز عده‌ای از آنها بالاتر از اهالی تیرنه «۱۴» در شهر کروتون «۱۵» سکونت دارند. اینها در گذشته با کسانی که امروز دری «۱۶» نامیده

---

(۱)-Deucalion- پادشاه تسالی در یونان باستان که در افسانه‌های کهن یونان نقش نوح را بعهده دارد.

(۲)- فتیوتید(Phtiotide) در جنوب شرقی تسالی قرار داشت.

(۳)- Doros

(۴)-(Hellen) هلن پسر دوکالیون بود.

(۵)-Ossa- یکی از کوه‌های معروف ناحیه تسالی

(۶)- Histiaiotide

(۷)- هیستیایوتید در دامنه کوه پند(Pinde) در یونان شمالی قرار داشت.

(۸)- Cadmeees

(۹)- این موقعی بود که اقوام کادمه به ایلیری(Illyrie) مهاجرت میکردند (جلد پنجم تاریخ هردوت- بند ۵۷ و ۶۱)

(۱۰)-Pindos- یکی از شهرهای دری واقع در پارناس(Parnasse) .

(۱۱)- Macednone

(۱۲)-Dryopide- این همان ناحیه‌ایست که بعدها قسمتی از سرزمین درید(Doride) شد. (تاریخ هردوت، جلد هفتم، بند ۳۱ و ۴۳).

(۱۳)- Ploponnese)

(۱۴)-(Tyrrhenee - مقصود از اهالی تیرنه اقوام اتروسک(Etrusques) است.

(۱۵)-(Croton - مقصود از «بالاتر از اهالی تیرنه» اینست که در داخل و رو بشمال سکونت داشتند.

(۱۶)-Dorie- اقوام یونان اولیه که جزیره پلوپونز را تسخیر و دولت اسپارت را تأسیس کردند.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۰۶

میشوند و در آن زمان در سرزمین کنونی تسالیوتید «۱» سکونت داشتند همسایه بودند. و نیز عده‌ای از مردمان پلازژبه هلسپون «۲» و پلاکیا «۳» و سکیلاکه «۴» و دیگر شهرهائی که متعلق بآنها بود و امروز تغییر اسم داده‌اند مهاجرت کردند. اگر با در نظر گرفتن این اقوام بخواهیم درباره زبان مردمان پلازژ حدس و قرینه‌ای بیابیم باید بگوئیم که زبان این مردمان یکی از زبانهای اقوام وحشی بوده است.

اگر تمام مردمان پلازژ چنین بوده باشند، اهالی آتن که از نژاد پلازژ بوده‌اند باید قاعدهٔ ضمن تغییر ماهیت خود و یونانی شدن، زبان جدیدی آموخته باشند. بهمین جهت است که نه اهالی کروتون و نه ساکنان پلاکیا مانند اقوام مجاور خود صحبت نمیکنند «۵»، در حالیکه بین خود آنها وحدت و اشتراک زبان موجود است، و این امر میرساند که زبانی که آنها حفظ کرده‌اند همانست که در زمان مهاجرت با خود باین نواحی آورده‌اند.

۵۸- تا جائیکه من اطلاع دارم ملت یونان از ابتدای پیدایش خود تاکنون بیک زبان تکلم میکرده است. در موقعی که هنوز ملتی ضعیف بود از قوم پلازژ مجزا شد «۶» و با اینکه در آغاز کار بسیار حقیر و مسکین بود چون عده زیادی از اقوام وحشی و بخصوص جمعی کثیر از مردمان پلازژ بآن ملحق شدند، کم‌کم تشکیل ملتی بزرگ داد که شامل اقوام کنونی یونانی میباشد. با مقایسه با دیگر اقوام پلازژ که همچنان

---

(۱)-(Thessaliotide - این محل همانست که پلازژیوتید(Pelasgiotide) نیز نامیده میشود و در شمال شرقی تسالی قرار دارد. در آن زمان در این ناحیه شهری بود بنام ژیرتون(Gyrton) که درحقیقت مرکز کروتون محسوب میشد.

(۲)-Hellespont-)نام قدیم داردانل)

(۳)-Plakia

(۴)-Skylake

(۵)- درباره پلاکیا و سکیلاکه، هردوت شخصا اطلاعاتی زیاد داشت، ولی درباره کروتون اطلاعات او کمتر بود.

(۶)- این واقعه هنگامی اتفاق افتاد که فرزندان دوکالیون(Deucalion) از فتیوتید(Phtiotide) خارج شدند. این ناحیه مجاور تسالی و محل سکونت اقوام پلازژ بود.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۰۷

وحشی مانده‌اند «۱»، بنظر نمیرسد که هیچ قومی چنین توسعه یافته و بزرگ شده باشد «۲».

۵۹- کرزوس مطلع شد که یکی از اقوامی که شرح آن در فوق گذشت و قوم آتن نام داشت در زمان پیزیسترات «۳» پسر هیپوکرات «۴» که در آن زمان حکمران مطلق العنان آتن بود بانفاق و اختلاف داخلی روبرو بود. هنگامی که هیپوکرات مانند یک فرد عادی در مراسم جشن‌های المپی شرکت کرده بود واقعه‌ای شگفت و حیرت‌آور برای او رویداد. هیپوکرات قربانی‌های معمولی را اهدا کرده بود و هنگامی که دیگ‌ها مملو از گوشت و آب بود، بدون اینکه آتشی روشن شود دیگ‌ها بجوش آمدند و سررفتند. کیلون «۵» از اهل لاکدمون که تصادفا در آنجا

---

(۱)- قصد هردوت از بیان این عبارت اینست که آن قسمت از اقوام پلازژ را که از حال وحشیگری خارج شده بودند مشخص کند، قومی که در شهر آتن سکونت داشت از این دسته محسوب میشد.

(۲)- نویسندگان یونان باستان اصطلاح «پلازژ» را به دو معنی بکار برده‌اند: ۱) معنای اول آن نام بعضی از قبایل یونانی است که در تسالی و تراس و میزی(Mysie) سکونت داشتند.

۲) معنای دوم آن‌که بیشتر استعمال میشود همانست که ما امروز «ما قبل تاریخ» مینامیم.

پلازژهائی که هردوت از آنها صحبت میکند دسته‌ای از یونانیان بودند که مانند دری‌ها در زمانهای مختلف به سرزمین یونان هجوم بردند. قبل از ورود آنها به سرزمین یونان، در قسمت قاره‌ای یونان مردمی حقیر و مسکین میزیستند، در حالیکه در جزایر و بخصوص در قسمت اصلی یونان تمدنی درخشان موجود بود. قسمت اخیر این بند از متن کتاب هردوت بسیار مهم است و بدرستی معلوم نیست مؤلف چه قصدی از انشاء آن داشته. شاید قصد او این بوده که بگوید که چنانچه پلازژها مجزا مانده بودند و کارشان بالا میگرفت میتوانستند از تحلیل رفتن خود در تمدن یونانی مانع شوند.

(۳)- پیزیسترات(Psistrate) در سال ۵۶۱ قبل از میلاد در یونان بحکومت رسید و در سال های ۵۵۶ و ۵۵۵ بوسیله خاندان آلکمئون(Alcmeon) از یونان رانده شد و به او به(Eubee) عزیمت کرد. در سال ۵۵۰ از «اوبه» مراجعت کرد و در ۵۲۷ درگذشت. از این قرار، «یازدهمین سال» که هردوت در بند ۶۲ از آن صحبت میدارد باید از اولین سال رسیدن او به حکومت حساب شود (۵۶۱ قبل از میلاد)، نه از سال سقوط او. پیزیسترات سیاستی عاقلانه و ملایم داشت، از شعرا و ادبا تشویق کرد و اولین کسی بود که اشعار هومر را منتشر کرد.

(۴)-Hippocrate

(۵)- کیلون(Chilon) یک تن از هفت تن «ریش‌سفیدان و عقلای» قوم بود.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۰۸

حاضر و ناظر این واقعه شگفت بود به هیپوکرات توصیه کرد که اولا با زنی که بتواند صاحب بچه شود ازدواج نکند و ثانیا چنانچه چنین زنی دارد، فورا او را ترک گوید و اگر دارای پسری است او را نفی ولد کند. بطوری که نقل میکنند هیپوکرات باندرزهای کیلون توجهی نکرد و بعدها از او فرزندی بدنیا آمد که پیزیسترات نامیده شد. هنگامی رسید که آتنی‌های ساکن سواحل با همشهریان خود که در دشت سکونت داشتند بنفاق برخاستند. دسته اول مگاکلس «۱» پسر آلکمئون «۲» را بریاست خود برگزیدند و دسته دوم لیکورگ «۳» پسر آریستولائیدس «۴» را.

در این موقع پیزیسترات نیز بفکر قبضه کردن حکومت افتاد و دسته سومی تشکیل داد که از ساکنان کوهستان تشکیل میشد. وقتی طرفداران او اجتماع کردند و پیزیسترات ظاهرا رئیس ساکنان کوهستان شد نقشه‌ای طرح کرد بشرح زیر:

او خود و قاطرهای خود را مجروح کرد و سپس گردونه خور را به میدان عمومی شهر برد و طوری به میدان وارد شد که مردم تصور کنند در موقعیکه قصد حرکت به خارج شهر داشته دشمنان قصد کشتن او را کرده‌اند و اکنون با این قیافه و وضع از چنگ آنان گریخته است. پس روی به ملت کرد و از مردم خواست که دسته‌ای برای حفاظت جان او تشکیل دهند، زیرا او در گذشته بسمت فرمانده لشگر در جنگ علیه اقوام مگاری «۵» خودنمائی‌ها کرده و شهر نیزایا «۶» را تسخیر کرده بود و علاوه بر آن کارهای شگفت و درخشان دیگری نیز انجام داده بود. مردم آتن فریب او را خوردند و باو اجازه دادند که از بین اهالی آتن سیصدتن برای محافظت

---

(۱)-Megacles

(۲)-Alcmeon- رئیس یکی از بزرگترین خانواده‌های یونان باستان معروف به خاندان آلکمئون.

(۳)-Lycurgue- ناطق معروف یونان باستان در قرن ۴ قبل از میلاد که غیر از مقنن معروفی است که بهمین نام خوانده میشود.

(۴)-Aristolaides

(۵)-Megarie- اقوامی که در ناحیه ترعه کورنت سکونت داشتند.

(۶)-Nysaia

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۰۹

خود برگزینند. اینها سربازان حامل نیزه «۱» نبودند، بلکه درحقیقت مسلح به گرز بودند و با گرزهای چوبی بدنبال پیزیسترات حرکت میکردند. ولی این مردان بکمک پیزیسترات قیام کردند و ارگ شهر را مسخر شدند. از آن ببعد پیزیسترات بدون اینکه اداره‌کنندگان شهر را تغییر دهد یا قوانین آن را عوض کند بر مردم آتن حکومت کرد. او با رعایت قانون اساسی موجود بر شهر آتن حکومت کرد و این شهر را با عقل و تدبیر تمام اداره کرد.

۶۰- ولی کمی بعد طرفداران مگاکلس و لیکورگ باهم متحد شدند و او را از شهر بیرون کردند. بدین ترتیب پیزیسترات یک بار به حکومت آتن رسید و قبل از آنکه حکومت خود را کاملا مستقر کند آنرا از دست داد. ولی همانها که او را از کار برکنار کرده بودند بار دیگر بجان هم افتادند. چون طرفداران مگاکلس از او روی بگرداندند و با او رفتار بدی در پیش گرفتند «۲»، مگاکلس به پیزیسترات پیشنهاد کرد که دختر او را بزنی قبول کند و آنگاه حکمران آتن گردد. پیزیسترات این پیشنهاد را پذیرفت و با شرایطی که بدان اشاره شد با مگاکلس توافق کرد.

این دو نفر برای بازگشت پیزیسترات به حکومت نقشه‌ای کشیدند که من آنرا خام‌ترین نقشه‌ها در دنیا مینامم. باید توجه کرد که مردم یونان مدتها خود را از وحشی‌ها و بربرها «۳» برتر تشخیص میداده‌اند و خود را مردمانی بصیر و عاری از ضعف و سادگی میدانسته‌اند. اگر در آن زمان که مردمان آتن بعلت بصیرت و هوش و ذکاوت خود معروف‌ترین مردمان یونان بودند این دو نفر واقعا چنین نقشه‌ای طرح کرده‌اند، نقشه آنها بسیار خام و کودکانه بوده است. در دهکده پئانیا «۴» زنی بود که فیه «۵» نام داشت. وی زنی بود زیبا که اندامش بمقدار سه انگشت از چهار آرنج

---

(۱)- ظاهرا دسته محافظین شاهزادگان و شخصیت‌های بزرگ را سربازان حامل نیزه تشکیل میدادند.

(۲)- بعدها مگاکلس بار دیگر با طرفداران خود کنار آمد (بند ۶۱ همین کتاب).

(۳)- یونانیان باستان غیر از خود دیگر اقوام معاصر خود را وحشی و بربر و باصطلاح امروز خارجی میدانستند.

(۴)-Paiania

(۵)-Phye

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۱۰

کوتاه‌تر بود. آنها این زن را سلاح کامل بر تن کردند. و آنگاه او را بر گردونه‌ای نشاندند و بوی آموختند که چگونه حالتی باشکوه و باعظمت بخود گیرد و با این وضع او را به شهر وارد کردند. در مقابل او عده‌ای پیش‌آهنگ و ایلچی حرکت میکرد که قبل از او بشهر وارد شدند و همانطور که آن دو نفر بآنها آموخته بودند به مردم شهر آتن چنین اعلام کردند: «ای اهالی آتن، پیزیسترات را با صلح و سلم بشهر خود بپذیرید، زیرا او کسی است که آتنا «۱» او را از بین تمام مردم برگزیده و اکنون با خود بشهر وارد میکند.» این اشخاص به همه طرف رفتند و همه‌جا این خبر را منتشر کردند. ناگهان در دهات چنین شایع شد که آتنا پیزیسترات را با خود میآورد و ساکنان شهر نیز که اطمینان داشتند این زن همان الهه است، این مخلوق عادی را پرستیدید و از پیزیسترات استقبال کردند.

۶۱- پیزیسترات بشرحی که گفتیم بار دیگر حکومت را در دست گرفت و آنگاه بموجب توافقی که با مگاکلس کرده بود دختر او را بزنی گرفت. ولی چون پسرانی بسن بلوغ از خود داشت و از طرفی گفته میشد که قوم آلکمئون نفرین کرده و لعنت شده خداوندی است «۲»، پیزیسترات مایل نبود که از زن جدید خود فرزندی بدنیا آورد و باین علت با او رابطی غیر عادی و غیر طبیعی داشت. در آغاز کار، زن از افشای این راز خودداری کرد؛ ولی کمی بعد، خواه مادرش در این باره از او سؤالی کرده باشد و خواه نکرده باشد، در هر حال مطلب را با او در میان گذارد. مادر نیز مطلب را باطلاع شوهر خود رسانید. شخص اخیر از اهانتی که

پیزیسترات باو کرده بود سخت ناراحت شد و در لحظه‌ای که دچار خشم و غضبی شدید بود تصمیم گرفت از مخالفت و دشمنی با مردان دسته خود صرفنظر کند. وقتی پیزیسترات از آنچه علیه او در شرف تکوین بود مطلع شد سراسر کشور را تخلیه کرد و به شهر ارتری «۳» عزیمت کرد. در این شهر پیزیسترات با پسران خود به مشورت مشغول شد. هیپیاس «۴»

---

(۱)-)Athena(یا آتنه)Athenee(خداوند عقل در یونان باستان

(۲)- درباره منشاء این شهرت رجوع شود به کتاب پنجم هردوت، بند ۷۱

(۳)-)Eretrie(- یکی از شهرهای جزیره اوبه)Eubee(که در مقابل سواحل شبه جزیره آتیک)Attiques(قرار داشت.

(۴)- هیپیاس)Hippias(ارشد پسران پیزیسترات بود.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۱۱

عقیده داشت که باید بار دیگر حکومت را قبضه کرد و او موفق شد این عقیده را بپدر خود تحمیل کند. پس در شهرهائی که تعهداتی نسبت بآنها داشتند بجمع- آوری کمک و هدایا مشغول شدند. بسیاری از مردم مبالغی هنگفت در اختیار آنها گذاردند. اهالی شهر تب «۱» از حیث اهمیت هدایائی که دادند در درجه اول قرار گرفتند. خلاصه، مدتی گذشت و همه‌چیز برای بازگشت پیزیسترات به حکومت آماده شد. از شبه جزیره پلوپونز جمعی از سربازان مزدور از اهل آرگوس بکمک او آمده بودند، و نیز یکی از مردمان ناگزوس «۲» که لیگدامیس «۳» نام داشت و داوطلبانه بآنها ملحق شده بود علاقه زیادی به کمک بآنها ابراز داشت و پول و نفرات زیادی برای آنها تهیه کرد.

۶۲- پس آنها از ارتری حرکت کردند و در یازدهمین سال «۴» به سرزمین آتیک وارد شدند و ابتدا ماراتون «۵» را اشغال کردند. در موقعی که آنان در این محل اردوزده بودند، طرفداران آنها از شهر باستقبال آنها آمدند. از دهات حومه نیز عده زیادی از اهالی که به حکومت استبدادی بیش از آزادی علاقه داشتند «۶» باستقبال آنها شتافتند. این اشخاص تشکیل جمعیتی بزرگ دادند. از طرف دیگر آن قسمت از اهالی آتن که ساکن شهر بودند، در مدتی که پیزیسترات به جمع‌آوری پول مشغول بود و حتی موقعی که او ماراتون را اشغال کرده بود اعتنائی باو نداشتند، ولی وقتی شنیدند که او از ماراتن بسوی شهر حرکت کرده برای مقابله با او خارج شدند. در موقعی که اهالی شهر با تمام قوای خود بمقابله با تبعیدشدگان میشتافتند،

---

(۱)-Thebes- پایتخت قدیم ناحیه بئوسی)Beotie(در یونان باستان

(۲)-Naxos- یکی از جزایر بزرگ یونان

(۳)-Lygdamis

(۴)- مقصود این نیست که بعد از یازده سال غیبت مراجعت کردند. مقصود اینست که یازده سال پس از حرکت از ارتری به آتیک رسیدند.

(۵)-Marathon- دشت معروف واقع در مشرق آتن

(۶)- معلوم نیست چگونه هردوت این ترجیح را به مردم آزادمنش شهر آتن نسبت میدهد. از طرفی این نخستین بار نیست که او اظهار نظر میکند که یونانیان از آزادی چندان استقبالی نمیکرده‌اند (هردوت- کتاب سوم بند ۱۴۳).

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۱۲

سپاهیان پیزیسترات که از ماراتون بسوی شهر در حرکت بودند وقتی به معبد آتنا واقع در پالن «۱» رسیدند برای مقابله با آنها موضع گرفتند. در این محل یکی از مردانی که عادت به پیشگوئی داشت و آمفی‌لیتوس «۲» نامیده میشد و از اهل آکارنانی «۳» بود در تحت تأثیر الهامی خداوندی در برابر پیزیسترات حاضر شد و دست خود را بر اندام او گذارد و الهام خداوندی را بشکل شعری شش آهنگی چنین بر او نازل کرد:

«تور ماهیگیری باز شده، هنگام شب که تورها گسترده شدند.»

«در روشنائی ماهتاب ماهی‌ها خود را بدام خواهند افکند.»

۶۳- این بود پیشگوئی که این مرد از خداوندان الهام گرفت. پیزیسترات معنای این پیشگوئی را درک کرد و مفهوم آنرا مورد قبول خود اعلام کرد و آنگاه به سپاه خود امر کرد شروع به پیشروی کند. اتفاقا ساکنان شهر آتن در آن هنگام مشغول صرف غذا بودند، و آنها هم که غذای خود را تمام کرده بودند یا در خواب بودند و یا به بازی نرد مشغول بودند. افراد پیزیسترات بر سر آنها ریختند و آنها را تارومار کردند. هنگامی که آنها بفرار مشغول بودند، پیزیسترات برای اینکه آنها پراکنده بمانند و نتوانند بار دیگر گرد هم جمع شوند تدبیری عاقلانه اندیشید.

تدبیر او این بود که فرمان داد پسران او بر اسب‌های خود قرار گیرند و بجانب جلو برانند و وقتی به فراریان رسیدند همان قسم که بآنها تعلیم داده بود به فراریان بگویند که از پیزیسترات بیم نداشته باشند و هرکس میتواند به کسب‌وکار خود مشغول باشد.

۶۴- اهالی آتن قبول کردند و بدین ترتیب برای سومین بار پیزیسترات بحکومت آتن رسید. او بکمک دسته‌های متعدد سپاه امدادی و ثروت و تمولی که در شبه-

(۱)-Pallene

(۲)-Amphilytos- در نظر یونانیان باستان این غیب‌گویان کسانی بودند که مجموع متون پیشگوئی‌ها را بخاطر داشتند و در هر مورد باقتضای موقع قسمتی از آنرا استخراج و اعلام میکردند. یونانیان عقیده داشتند که حتی برای این کار الهام خداوندی لازم است.

(۳)-Acarnanie- یکی از نواحی یونان باستان که مردمانی جنگجو داشت.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۱۳

جزیره آتیک «۱» و معادن ستریمون «۲» بدست آورد حکومت مستبد خود را مستحکم کرد. فرزندان آن دسته از اهالی آتن را که فورا از میدان جنگ نگریخته و مقاومتی از خود ابراز کرده بودند «۳» بعنوان گروگان گرفت و در ناگزوس «۴» مستقر کرد، چه او ناگزوس را نیز بزور اسلحه تسخیر کرد و حکومت آنرا به لیگدامیس «۵» داد. علاوه بر آن، مطابق پیشگوئی هاتف، معابد جزیره دلوس را نیز تهذیب کرد، بدین طریق که در سراسر منطقه‌ای که از محل معبد بچشم میآمد اجساد مردگان را از خاک بیرون کشید و به نقطه‌ای دیگر از جزیره منتقل کرد. بدین ترتیب پیزیسترات وقتی بر آتن حکومت میکرد که جمعی از اهالی این شهر «۶» در جنگ بقتل رسیده بودند و جمعی دیگر دور از وطن خود با آلکمئونی‌ها در تبعید بسر میبردند.

۶۵- این بود چگونگی فشار حکومت بر اهالی آتن بشرحی که کرزوس از آن مطلع شده بود. و اما درباره اهالی لاکدمون، کرزوس دانست که این قوم نیز بر مشکلاتی بزرگ فائق آمده و در جنگی که با اهالی تژه «۷» در پیش داشت فاتح و پیروز شده بود. چه، در زمانی که لئون «۸» و آگاسیکلس «۹» در اسپارت حکومت میکردند

(۱)- درآمد او در ناحیه آتیک بیشتر بشکل عوارض مختلف و مالیات از اموال غیر منقول و بخصوص از معادن لوریون(Laurion(بود.

(۲)-Strymon- بعدها هیستیه(Histiee(از اهل ملط در این ناحیه مالک معادن بزرگ نقره شد.

(۳)- بطوریکه بعدا مشاهده خواهد شد جنگ پالن(Pallene(با هزیمت ساده خاتمه نیافت، بلکه در این محل نبردی واقعی رویداد و جمعی نیز بقتل رسیدند.

(۴)-Naxos

(۵)-Lygdamis

(۶)- در متن هردوت «جمعی از اهالی این شهر» گفته شده، در حالیکه مقصود «جمعی از اهالی شهر که با او مخالف بودند» میباشد.

(۷)-Tegee

(۸)-Leon

(۹)-Agasicles

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۱۴

اهالی لاکدمون که در تمام جنگها پیروز بودند فقط در جنگ با اهالی تژه با شکست مواجه شده بودند. اگر زیاد بعقب برگردیم «۱»، مشاهده میکنیم که بین اقوام یونانی آنها تنها کسانی بودند که حکومتشان تابع بدترین قوانین بود و این امر روابط چه در روابط شخصی آنها و چه نسبت به خارجیان مشهود بود و آنها با خارجیان تجارتی زیادی نداشتند «۲» چگونگی تغییر قوانین آنان و تبدیل آنها به قوانین خوب چنین است: لیکورگ که یکی از شخصیت‌های برجسته اسپارت بود برای مشورت با هاتف معبد دلف باین شهر آمد «۳». همینکه او به معبد وارد شد، هاتف معبد چنین آغاز سخن کرد: «ای لیکورگ، تو به سرای مجلل من روی آورده‌ای، سرائی که نزد خداوند زوس «۴» و دیگر خدایان ساکن المپ عزیز است. من تردید دارم که آیا باید ترا یک فرد بشر اعلام کنم یا یک خدا. ولی ای لیکورگ، من ترجیح میدهم ترا یک خدا بدانم.» بعضی مدعی هستند که هاتف معبد پس از بیان این سخن قانون اساسی را که در حال حاضر در اسپارت مجری است بر او نازل کرد. ولی بطوریکه اهالی لاکدمون خود اظهار میکنند در موقعی که لئوبوتاس «۵» برادرزاده لیکورگ پادشاه اسپارت بود و لیکورگ قیم او شده بود، وی این قانون را از کرت «۶» به اسپارت آورده بود. حقیقت آنست که همینکه او به قیمومت رسید تمام قوانین را تغییر داد و کوشید طوری کند که قوانین او نقض

(۱)- بین لئوبوتاس(Leobotas(و لئون نه پادشاه دیگر سلطنت کرده بودند (هردوت- کتاب هفتم بند ۲۰۴).

(۲)- ظاهرا مقصود هردوت آنست که اهالی لاکدمون نه تنها با دیگر مردم ساکن یونان رفت‌وآمدی نداشتند، بلکه حتی بین دهات این ناحیه نیز چندان روابطی نداشتند.

هر دسته در دهکده خود زندگی میکردند و از مردم دهکده دیگر بی‌خبر بودند.

اصطلاح لاکدمون و اسپارت که امروز معمولا از آنها مفهوم واحدی استنباط میشود در نظر هردوت باهم اختلاف داشت و هردوت اهالی لاکدمون را غیر از اهالی اسپارت میدانست.

(۳)- لیکورگ شاید بآن جهت به معبد دلف آمده بود تا موافقت خداوند را نسبت به قانون اساسی که خود تحریر کرده بود جلب کند.

(۴)- Zeus

(۵)- Leobotas

(۶)- Crete

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۱۵

نشود «۱». سپس به تنظیم مقررات مربوط به جنگ پرداخت و دسته‌های سربازان که انوموسی «۲» نام داشت و نیز دسته سی نفری «۳» و سی‌سی‌تی «۴» و افور «۵» و ژرونت «۶» را تأسیس کرد.

۶۶- بدین ترتیب بود که اهالی لاکدمون در مرحله‌ای جدید از حیات خود وارد شدند و قوانین جدیدی بر آنها حکومت کرد. وقتی لیکورگ درگذشت، آنها برای او مقبره‌ای بنا کردند و اکنون برای او بزرگترین احترامات را قائل میباشند.

چون سرزمین آنها حاصلخیز و تعداد مردان آنها کثیر بود بسرعت ترقی کردند و وضع آنها رونق یافت. در این هنگام دیگر آنها نمیتوانستند در حال صلح زندگی کنند و چون اطمینان داشتند که از اهالی آرکادی «۷» قوی‌ترند با هاتف معبد دلف درباره تسخیر سراسر آرکادی مشورت کردند. هاتف معبد بآنها چنین پاسخ داد:

«تو از من آرکادی را میخواهی؟ این خواهشی بزرگ است که تو از من داری»

---

(۱)- پلوتارک مدعی است که این قوانین همان قوانین سولون بوده است.

(۲)- انوموسی (Enomotie) عبارت بود از یک جزء از سپاه اسپارت و در آن زمان کوچکترین قسمت سپاه محسوب میشد. سربازان هر انوموسی نسبت بهم سوگند وفاداری یاد میکردند.

(۳)- دسته سی نفری (Triecade) عبارت بود از یک سازمان اداری مرکب از سی خانواده.

(۴)-(Sissitie) - تمام مردان شهر اسپارت همینکه به سن بیست سالگی میرسیدند مجبور بودند در سازمان نظام وارد شوند و باهم صرف غذا کنند. این غذای مشترک را اسپارتی‌ها سی‌سی‌تی (Sissitie) مینامیدند. هر دسته پانزده نفری از سربازان یک غذای مشترک داشت. بعلت وجود همین وضع است که اسپارت به یک سربازخانه نظامی معروف شده بود.

(۵)- افور (Ephore) عنوان کسانی بود که هرسال از طرف مجمع عمومی ملت انتخاب میشدند و اختیارات وسیعی داشتند. آنها وظیفه داشتند که در کار رؤسای ادارات و حتی پادشاهان نظارت کنند و قوانین موجود را تغییر دهند. بطور خلاصه افورها امور حکومتی را در دست داشتند.

(۶)- ژرونت (Geronte) عنوان اعضای مجلس قدما یا مجلس سنا بود. اعضای این مجلس ۲۸ نفر بودند و هریک لا اقل شصت سال داشتند. و برای تمام مدت عمر از طرف مجمع عمومی ملت انتخاب میشدند.

(۷)- Arcadie

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۱۶

«من آنرا بتو نخواهم داد، زیرا مردانی بسیار هستند در آرکادی»

«که خوراک آنها ریشه گیاهان است «۱» و مانع کار تو خواهند شد»

«ولی من هرگز از روی حسد تقاضای ترا رد نمیکنم و بتو می‌بخشم»

«ناحیه تژه «۲» را که زمین آن بزیر پا صدا میکند»

«تا در آنجا برقص درآئی و دشت زیبای آنرا با ریسمان اندازه بگیری.»

وقتی این جواب را برای اهالی لاکدمون نقل کردند و آنها این جواب را شنیدند تصمیم گرفتند از حمله به دیگر ساکنان آرکادی خودداری کنند. ولی در حالیکه زنجیرهائی با خود حمل میکردند بجنگ با اهالی تژه شتافتند و چون به قول فریبنده هاتف اعتماد داشتند، تصور کردند با آن زنجیرها قوم تژه را باسارت و بردگی خواهند برد. ولی در جنگ شکست خوردند و آنها که زنده باسارت درآمدند با همان زنجیرها که خود همراه آورده بودند در دشت تژه به کار کردن مجبور شدند و این دشت را در حال کار با ریسمان اندازه‌گیری کردند «۳». زنجیر هائی که بپای آنان بسته بودند تا زمانی که من میزیستم باقی بود و در تژه گرداگرد معبد آتنا واقع در آلئا «۴» آویخته بودند.

۶۷- در نخستین جنگ اهالی اسپارت با قوم تژه، اسپارتی‌ها دائما با شکست مواجه میشدند. ولی در زمان کرزوس، هنگامی که آناکساندریداس «۵» و آریستون «۶» در لاکدمون سلطنت میکردند، کم‌کم اسپارتی‌ها در جنگ تفوق یافتند و شرح این

---

(۱)- اشاره به قدمت تمدن و عادات و رسوم بدوی آنها است.

(۲)- Tegee

(۳)- درحقیقت پیشگوئی هاتف تحقق یافته بود، چه اهالی اسپارت با ریسمان دشت تژه را اندازه‌گیری کردند، ولی نه برای تقسیم

آن بین سربازان فاتح، بلکه برای تقسیم کار بین مغلوب‌شدگانی که در اسارت بودند. رقص آنها که هاتف بآن اشاره کرده بود رقص دسته‌های شاداب و بشاش نبود، بلکه رقص دسته‌های کارگری بود که چون زنجیر بپا داشتند همانطور که هاتف گفته بود زمین در زیر پای آنان صدا میکرد!

(۴)-Alea

(۵)-Anaxandridas

(۶)-Ariston

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۱۷

تفوق و چگونگی آن بدین قرار است: چون آنها پیوسته در جنگ با اهالی تژه مغلوب میشدند کسانی به معبد دلف فرستادند و سؤال کردند که به کدامیک از خدایان باید متوسل شوند تا بتوانند بر دشمن فائق گردند «۱». هاتف معبد بآنها چنین پاسخ داد:

«در آرکادی، در دشتی هموار شهری بنام تژه واقع شده»

«در آنجا دو نوع باد بحکم قضاوقدر میوزد»

«در برابر هر ضربت ضربتی است و در برابر هر رنج رنجی»

«در آنجا زمین که مولد حیات است جسد اورست «۲» را در آغوش دارد.»

«آنرا نزد خود ببر و درین صورت تو حامی شهر تژه خواهی شد.» «۳»

وقتی اهالی لاکدمون از این پاسخ هاتف مطلع شدند همه‌جا به تجسس و کاوش پرداختند، ولی هرچه بیشتر جستجو کردند گم‌شده خود را کمتر یافتند، تا آنکه یکی از اهالی اسپارت بنام لیکاس «۴» آنرا کشف کرد «۵». این شخص بدسته‌ای از اهالی اسپارت تعلق داشت که مردم آنها را «آگاتورژ» مینامیدند «۶»، «آگاتورژها» دسته‌ای از اهالی شهر بودند که از مسن‌ترین متقاعدین فوج‌سوار نظام تشکیل

---

(۱)- این سؤال غالبا در معابد یونان باستان مطرح میشد و حتی احتمال میرود کاهنان معابد طرح سؤال را بدین قسم به ارباب رجوع تلقین میکرده‌اند، چه بدیهی است جواب دادن بچنین سؤال از جواب دادن به سؤال‌های نظامی و سیاسی آسان‌تر بود.

(۲)- اورست(Oreste(فرزند آگاممنون)Agamemnon(پادشاه اسپارت بود.

(۳)- مقصود اینست که چنانچه حامی شهر تژه یعنی جسد اورست را بشهر اسپارت منتقل کنند حقوقی که حامی نسبت به شهر تژه داشت به شهر اسپارت انتقال خواهد یافت.

(۴)-Lichas

(۵)- با اینکه هردوت قبلا گفته بود که اهالی لاکدمون از مشکلات خود خلاص شدند در این قسمت بار دیگر بعقب برمیگردد و درباره کشف استخوان‌های اورست صحبت میکند.

این طرز بیان مطلب که ابتدا سرانجام واقعه را ذکر و سپس جزئیات و جریان آن نقل میشود یکی از خصوصیات تاریخ‌نویسی هردوت است. عیب این طرز تاریخ‌نویسی اینست که خواننده غافلگیر نمیشود زیرا ضمن مطالعه یک واقعه تاریخی قبلا از سرانجام آن با اصلاع است.

(۶)- آگاتورژ)Agathoerges(بکسانی گفته میشد که به کارهای خوب اقدام میکردند.

لیکاس نیز با کشف جسد اورست عملی نیک انجام داده بود.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۱۸

میشد «۱»؛ هر سال پنج‌تن از آنها از فوج خارج و به دسته آگاتورژها ملحق میشدند.

در سالی که این پنج تن از فوج خارج میشدند نه تنها نمیتوانستند بیکار بمانند، بلکه هریک برای انجام خدمت به دولت به گوشه‌ای مأمور میشدند و بطور خستگی- ناپذیر کار میکردند.

۶۸- پس یکی از این مردان که لیکاس «۲» نام داشت برحسب تصادف و اتفاق و بکمک هوش و ذکاوت خود آنچه را که در تژه جستجو میکردند یافت. چون در این زمان بار دیگر با اهالی تژه روابط عادی مستقر شده بود، لیکاس به دکه آهنگری وارد و به تماشای کوبیدن آهن مشغول شد. مشاهده این منظره او را غرق در حیرت و اعجاب کرد. مرد آهنگر که متوجه او شده بود کار خود را متوقف کرد و چنین گفت: «ای خارجی که از اهل لاـکونی «۳» هستی، چون تو از مشاهده کوبیدن آهن دچار حیرت و تعجب میشوی، تصور میکنم اگر آنچه را من دیده‌ام دیده بودی بیشک دچار بحت و حیرتی بیشتر میشدی. هنگامی که من در این حیاط مشغول حفر گودالی بودم با تابوتی بطول هفت آرنج روبرو شدم. چون تصور نمیکردم که هرگز انسانی بلندقدتر از انسان امروز وجود داشته باشد، تابوت را گشودم و مشاهده کردم که جنازه آن بدرازای تابوت است. من آنرا اندازه گرفتم و سپس از نو در خاک نهادم.» بدین قسم مرد آهنگر مشاهدات خود را برای لیکاس نقل کرد.

لیکاس درباره آنچه شنیده بود در اندیشه شد و حدس زد که از روی مشخصاتی که هاتف معبد داده این جنازه باید به اورست تعلق داشته باشد. او حدس خود را چنین توجیه میکرد: در کوره آهنگر دودم دیده میشد که درحقیقت بادهائی بود که هاتف بآن اشاره

کرده بود و پتک و سندان آهنگر تعبیر «در برابر هر ضربت ضربتی است» و آهنی که کوبیده میشد «رنجی بود که در برابر آن رنجی

(۱)- فوج‌سوار نظام از سیصد نفر تشکیل میشد و دسته محافظین پادشاه را تشکیل میداد. هر سال پنج‌تن از مسن‌ترین آنها از فوج خارج و به دسته آگاتورژها ملحق میشدند.

(۲)- Lichas

(۳)- لاکونی)Laconie(یا اسپارت.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۱۹

دیگر بود.» و علت تصور این مشابهت در نظر او این بود که کشف آهن برای بدبختی‌ها و افزایش رنج‌های بشر بوده است. پس از آنکه حدس خود را در مغز خود پرورش داد بـه اسپارت مراجعت کرد و ماجرا را برای اهالی لاکدمون نقل کرد. ولی اهالی لاکدمون به بهانه‌ای پوچ او را متهم ساختند و پس از محاکمه از کشور خود تبعید کردند. او به تژه مراجعت کرد و سرگذشت تیره‌بختی خود را برای مرد آهنگر نقل کرد و کوشید حیاط او را اجاره کند. مرد آهنگر رضایت نداد، ولی مدتی گذشت و لیکاس توانست او را راضی کند. پس او در آن خانه مستقر شد، تابوت را از زیر خاک بیرون کشید، استخوانها را جمع‌آوری کرد و به اسپارت برد؛ از آن زمان ببعد هربار که اهالی لاکدمون و تژه باهم بنزاع برخاستند، اهالی لاکدمون از هر حیث بر حریفان خود فائق بودند، و از همین زمان بود که قسمت اعظم ناحیه پلوپونز باطاعت آنها درآمد.

۶۹- وقتی کرزوس از این ماجرا مطلع شد «۱»، فرستادگانی با هدایا به اسپارت فرستاد و تقاضای عقد اتحاد کرد. او به فرستادگان خود آموخته بود که چگونه و با چه زبان با اهالی اسپارت سخن گویند. همینکه آنها به اسپارت رسیدند، چنین آغاز سخن کردند: «آنکس که ما را بنزد شما فرستاده کرزوس پادشاه لیدی و دیگر ملل است. او بشما چنین پیغام میدهد «۲»: ای اهالی لاکدمون، خداوند بوسیله هاتفی بمن امر کرده است یونان را با خود دوست و متحد کنم؛ بطوریکه من اطلاع

(۱)- یعنی دانست که کدامیک از اقوام یونانی نسبت به حریفان خود قوی‌تر بودند.

(۲)- بطوریکه در این قسمت و در بعضی قسمتهای دیگر مشاهده میشود، گاه فرستادگان نقش واسطه و رابطه را از بین برده‌اند و مطلب را از دهان شخص اول بیان کرده‌اند. ظاهرا علت این طرز بیان بایـد توجه زیاد مؤلف به صحت و درستی نقل عین پیام بوده باشد نه قائل شدن احترام زیاد نسبت به شخص صاحب پیام. و نیز ممکن است در این نوع بیان مطلب قصد تواضع و فروتنی نهفته باشد، چنانکه در بند ۶۸ از کتاب هشتم مشاهده میشود که وقتی آرتیمز)Artemise(شاهزاده کوچک بوسیله مردونیوس)Mardonios(به شاهنشاه هخامنشی پیغام میفرستد، اظهار تمایل میکند که پیام او با ضمیر شخص اول بعرض پادشاه برسد.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۲۰

یافته‌ام شما نخستین قوم ملت یونان هستید. پس بموجب امر خداوندی من بشما روی میآورم و آرزویم آنست که بدون نیرنگ و دوروئی دوست و متحد شما باشم.» این بود پیامی که کرزوس بوسیله نمایندگان خود برای اهالی لاکدمون فرستاد. اهالی لاکدمون نیز که از گفته هاتف معبد دلف مطلع بودند از ورود فرستادگان لیدی اظهار شادی کردند و عهدنامه مودت و اتحادی بقید سوگند منعقد کردند. از طرف دیگر آنها هنوز تحت تأثیر هدایائی بودند که در گذشته از کرزوس دریافت کرده بودند. توضیح آنکه، اهالی اسپارت در گذشته کسانی به سارد فرستاده بودند تا برای خرید طلا با لیدیها مذاکره کنند و قصد آنها این بود که این طلا را برای ساختن مجسمه‌ای از آپولون که امروز در لاکونی بر روی تورناکس «۱» برپا است بکار برند، ولی کرزوس طلائی را که آنها طالب خرید آن بودند مجانا و بلاعوض بآنها هدیه کرد.

۷۰- اهالی لاکدمون بدلایلی که گفته شد و بخصوص از این جهت که کرزوس از بین تمام اقوام یونانی آنها را برای دوستی خود انتخاب کرده بود، پیشنهاد اتحاد او را پذیرفتند. آنها اعلام کردند که حاضرند شخصا بتقاضای کرزوس بکمک او بشتابند و نیز جامی از برونز ساختند که بر جدار خارجی آن نقوشی رسم شده بود و سیصد آمفور «۲» گنجایش داشت، و چون میل داشتند هدایای کرزوس را با هدیه‌ای جبران کنند، این جام را برای او فرستادند. ولی این جام به سارد نرسید و علت آنرا بدو ترتیب نقل کرده‌اند: بطوریکه اهالی لاکدمون مدعی هستند، در موقع حمل این جام به سارد، وقتی از آب‌های ساحلی ساموس «۳» میگذشتند، اهالی ساموس که قبلا از ماجرا مطلع بودند با کشتی‌های جنگی «۴» خود بآن دستبرد زدند

(۱)- کوه تورناکس)Thornax(واقع در شمال شرقی اسپارت.

(۲)-)Amphores(واحد حجم در یونان باستان برابر ۱۹ لیتر و یک دسی‌لیتر و ۴۴ سانتی‌لیتر) رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

(۳)- Samos

(۴)- سرعت سیر این کشتی‌ها که بیشتر برای امور نظامی بکار میرفت از سرعت کشتی- های «مدور» آن زمان که به تجارت

اختصاص داشت بیشتر بود.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۲۱

و آنرا ربودند. اهالی ساموس بنوبه خود اظهار میکنند که چون حاملین این پیام در حرکت تأخیر کردند و خبر سقوط سارد و پادشاه آن بآنان رسید، جام را در ساموس فروختند و کسانی از اهل ساموس که آنرا خریدند آنرا به معبد هرا «۱» اهدا کردند و نیز احتمال دارد همانها که جام را فروختند، پس از مراجعت به اسپارت مدعی شده‌اند که اهالی ساموس آنها را غارت کرده‌اند «۲». این بود داستان جام اسپارت.

۷۱- کرزوس که در تفسیر مفهوم گفته هاتف دچار اشتباه شده بود، بامید ساقط کردن کوروش و دولت پارس تصمیم گرفت به کاپادوکیه لشگرکشی کند و خود را برای این امر آماده کرد. هنگامی که او مشغول تهیه مقدمات جنگ با پارس‌ها بود یکی از اهالی لیدی که ساندانیس «۳» نام داشت و به عقل و درایت و تدبیر معروف بود و بعلت عقیده‌ای که در این مورد اظهار داشت شهرت زیادی بین مردم لیدی پیدا کرد باو چنین اندرز داد: «ای پادشاه تو خود را برای جنگ با مردمی آماده میکنی که شلوارهای چرمی گشاد دربردارند و بقیه لباس آنان نیز چرمی است، «۴» مردمانی که کشور آنها شن‌زار است و نمیتوانند هرچه میخواهند برای روزی خود بیابند و فقط بآنچه مییابند اکتفا میکنند، مردمانی که شراب نمینوشند و بجای آن آب میآشامند و انجیر و دیگر چیزهای خوب برای خوردن ندارند «۵». درین صورت اگر تو بر آنها چیره شوی از کسانی که هیچ چیز ندارند چه چیز میتوانی بدست آوری؟ اگر برعکس، تو مغلوب شوی امتیازاتی را که از دست میدهی در نظر

---

(۱)-Hera- الهه ازدواج و عشق

(۲)- با تکرار و تأیید این مطلب، هردوت درحقیقت نشان میدهد که بیشتر بقول اهالی ساموس اعتماد کرده است. حتی در جمله قبل نیز طرز بیان مطلب طوری است که معلوم است هردوت نسبت به ادعای اهالی لاکدمون چندان اعتماد ندارد.

(۳)- Sandanis

(۴)- مقصود ساندانیس این بود که پارس‌ها مردمانی خشن و دهاتی و جنگجو هستند و چندان پایبند تجملات و آسایش‌طلبی نمی‌باشند.

(۵)- مقصود مؤلف اینست که غیر از ضروریات زندگی از دیگر لذاید دنیوی محرومند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۲۲

مجسم کن. وقتی آنها مزه لذایذ کشور ما را چشیدند بآن دل می‌بندند و دیگر نمیتوان آنها را بیرون راند. من بسهم خود از خداوندان استغاثه میکنم که هرگز پارس‌ها را بفکر جنگ با لیدی‌ها نیندازند.» این مرد چنین سخن گفت، ولی نتوانست کرزوس را با خود هم‌عقیده کند. درحقیقت همینطور بود و پارس‌ها قبل از تسلط بر اهالی لیدی هیچ‌چیز لذیذ و ظریف خوب در دسترس خود نداشتند.

۷۲- یونانیان اهالی کاپادوکیه را سوری یعنی از اهل سوریه مینامیدند «۱». قبل از استقرار امپراتوری پارس این سوری‌ها تحت انقیاد و اطاعت مادها بودند و بعد از آن باطاعت کوروش درآمدند. رود هالیس «۲» سرحد امپراتوری ماد و لیدی بود.

این رود که از یکی از کوه‌های ارمنستان سرچشمه میگیرد، در کشور سیلیسی «۳» جریان مییابد و سپس بین دو ناحیه ماتین «۴» و فریژی جاری میشود بطوریکه ناحیه اول در طرف راست و ناحیه دوم در طرف چپ آن قرار میگیرد. از این قسمت که گذشت، در جهت باد شمال پیش میرود و از آن بعد مشخص سرحد سوریه و کاپادوکی و پافلا- گونی‌ها که در طرف چپ آن سکونت دارند میشود. بدین ترتیب رود هالیس تمام نواحی آسیای سفلی را که بین دریای قبرس و دریای سیاه واقع شده بود از قاره آسیا جدا میکرد. این منطقه، کم‌عرض‌ترین قسمت این کشور بود و یک مرد چابک میتوانست مسافت آنرا در ظرف پنج روز طی کند «۵»

---

(۱)- این همان ناحیه‌ایست که کرزوس قصد تسخیر آنرا کرده بود (بند ۷۱ همین کتاب).

(۲)- Halys

(۳)- از شرح فوق چنین استنباط میشود که سیلیسی)Cilicie(در زمان هردوت بمراتب از ناحیه‌ای که بعدها باین نام خوانده شد وسیع‌تر بوده و در شمال کوه‌های تروس)Taurus(و در مغرب فرات شامل تمام نواحی میشد که بعدها به کاتااونی)Cataonie(و ملیتن)Melitene(معروف شد.

(۴)- Matiene

(۵)- هردوت نظیر این ادعا را در بند ۳۴ از کتاب دوم نیز تکرار میکند و حال آنکه نظر او با حقیقت وفق نمیدهد، زیرا چابک‌ترین فرد بشر نمیتواند فاصله بین مصب رود هالیس و کیدنوس)Kydnos(را در ظرف پنج روز پیاده طی کند. شاید مقصود هردوت

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۲۳

۷۳- موجباتی که کرزوس را مجبور به لشگرکشی به کاپادوکیه کرد از این قرار بود «۱»:

کرزوس باین سرزمین چشم طمع دوخته بود و قصد داشت آنرا به متصرفات خود بیفزاید و بخصوص، چون بگفته هاتف اعتماد

کرده بود قصـد داشت انتقـام آستیـاژ را از کوروش بازسـتاند. آستیـاژ پسـر سـیاگزار و شوهرخواهر کرزوس که پادشاه اقوام ماد بود بدست کوروش سـرنگون شده بود و در این موقع در چنگ او اسـیر بود. و اما اینکه چگونه او شوهرخواهر کرزوس شده بود، شـرح آن بدین قرار است: عده‌ای از سپاهیان قوم سیت «۲» که شورش کرده بودند به سرزمین مادها پناهنده شدند «۳». پادشاه اقوام ماد در این زمان سیاگزار پسر فرا اورت پسر دیوکس

این بوده است که چنـدین نفر پیاده که هریک بنوبت قسـمتی از راه را طی کننـد قادر خواهند بود نظیر چابک‌سواران راه‌های شاهی (کتـاب هشـتم- بنـد ۹۸) ایـن راه را در پنـج روز طی کننـد. و شایـد هـم قصـد او از ایـن عبـارت ایـن بـوده کـه برای رفتـن از سینوپ)Synope(که مقر ساتراپ بود به سـرحد ایالت سیلیسی پنج روز وقت لازم بوده است. ولی بطوریکه دیدیم اهالی سیلیسی نیز در داخل آسـیای صـغیر رو بشـمال تا دورترین نواحی داخل این منطقه سـکونت داشتند. بسیاری از نویسندگانی که مدتها بعد از هردوت میزیسـته‌اند از قبیل پلین)Pline( )تاریخ پلین- کتاب شـشم- بند هفتم) دچار این اشـتباه شده‌اند و فاصـله سـینوپ تا دریای قبرس را کمتر از آنچه بوده ذکر کرده‌اند.

(۱)- در اینجا هردوت بار دیگر تصمیم پادشاه لیدی را چنانکه واقعا بود شرح میدهد.

در حقیقت اعتمـاد او بگفته هـاتف از این حیث در درجه دوم اهمیت بود و تأثیر آن در کرزوس از حـدود تأییـد این تصـمیم تجاوز نمیکرد. عامل مهم لشگر کشی کرزوس نه تنها میل توسعه طلبی این پادشاه بود، بلکه ترس و بیمی بود که او از پیشرفت پارس‌ها در خود احساس میکرد و میل داشت بهر وسیله‌ای ممکن است پیشـرفت سـریع کوروش را متوقف کنـد (بنـد ۴۶ همین کتـاب). در این زمان تحول اوضاع پارس طوری بود که کرزوس ناگزیر بود یا پیشرفت پارس‌ها را مانع شود و یا خود قربانی توسعه‌طلبی آنها گردد. قصـد انتقـام کشـیدن از آستیـاژ در حقیقت بهـانه‌ای بیش نبود و اگر هردوت باین مطلب اشاره میکنـد بیشتر برای آنست که بهانه‌ای برای علل و موجبات جنگ بیابد.

(۲)-Scythes

(۳)- چنانچه این واقعه صـحت داشـته باشـد باید قبل از رانـدن اقوام سیت بدست سیاگزار اتفاق افتاده باشد (بند ۱۰۶ همین کتاب) عناصـر سـیت که در واقعه مورد بحث از آنها نام برده شده ظاهرا بکشوری پناهنده شده بودند که مدتی قبل خود بعنوان اشـغالگر از آن رانده شده بوده‌اند (بند ۱۰۴ همین کتاب).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۲۴

بود. او در آغـاز کار با این عناصـر سیت خوشـرفتاری کرد و با آنانماننـد پناهنـده رفتار کرد. احترام او نسبت بآنها بحـدی بود که عـده‌ای از اطفال ماد را بآنها سپرد تا زبان خود را بآنها بیاموزنـد و نیز فن تیرانـدازی بآنها یاد دهنـد «۱». هرروز که این مردان سـیت بشـکار میرفتنـد چیزی با خود میآوردنـد. ولی مـدتی گـذشت و یکبار اتفاق افتاد که آنها به شـکار رفتنـد و چیزی با خود نیاوردنـد. سیـاگزار بطوری که از عمـل او مشاهـده میشود مردی خشن و سـخت‌گیر بود و وقتی مشاهـده کرد که آنهـا دست‌خـالی از شـکار مراجعت کرده‌اند با آنها رفتاری بسـیار سـخت و خفت‌آور در پیش گرفت. مردان سیت دشنام‌های سیاگزار را تحمل کردند و چون عقیده داشـتند که اسـتحقاق این بدرفتاری را نداشته‌اند تصمیم گرفتند یکی از اطفالی را که از آنها درس میگرفت قطعه‌قطعه کنند و همانطور که گوشت شـکار را طبـخ میکردنـد گوشت او را طبخ کنند و آنرا بجای گوشت شـکار به پادشاه بخورانند و پس از اتمام این غذا از نزدیک‌ترین راه بنزد آلیات پسر سادیات در سارد پناهنده شوند.

۷۴- همین کار را کردنـد: سیـاگزار و مهمانانی که با او بودند از این گوشت تناول کردند و مردان سیت پس از پایان غذا به آلیات پناهنـده شدنـد. سیـاگزار تقاضـای استرداد آنها را کرد و چون آلیات از استرداد آنها خودداری کرد مـدت پنـج سال بین اقوام ماد و لیـدی جنگ درگرفت. در این جنگ‌هـا گـاه مادهـا بر لیـدی‌ها غلبه میکردنـد و گاه لیـدیها بر اقوام ماد غالب میشدنـد (در بین این جنگها به شبیخون‌های شـبانه نیز پرداختند «۲»). جنگ بطور مساوی برای هردو طرف تا سال شـشم ادامه یافت، ولی در این سال در ضمن جنگ چنین اتفاق افتاد که ناگهان روز روشن به شب تار مبدل شد. تالس «۳» از اهل ملط قبلا زوال روشنائی روز را

---

(۱)- معروف بود که مردمان سیت تیراندازان ماهری بودند.

(۲)- برای توضیح درباره این عبارت معترضه رجوع شود به تفسیر خارج از متن.

(۳)-Thales- فیلسوف معروف یونانی در قرن پنج قبل از میلاد

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۲۵

برای اهالی یونی پیش‌بینی کرده بود و تاریخ آنرا در حدود همان‌سال تعیین کرده بود که اتفاقا این واقعه در آن سال اتفاق افتاد «۱». وقتی اهالی لیدی و اقوام ماد مشاهده کردند که روز روشن به شب تار مبدل شد از جنگ دست کشیدند و هردو طرف آماده صلح شدند. کسانی که بین آنها توافق ایجاد کردند دو نفر بودند، یکی سینزیس «۲» از اهل سیلیسی و دیگری لابینت «۳» از اهل بابل. این دو نفر وسـیله ادای سوگنـد بین دو حریف شدنـد و در قراردادی که بامضای دو طرف رساندنـد دست‌وبال هردو را با عقد ازدواجی بستند «۴». آنهـا چنین حکم کردنـد که آلیـات دختر خود آرینیس «۵» را بعقـد ازدواج آستیاژ پسـر سـیاگزار درآورد، چه قراردادها

بدون روابط مؤثر خویشاوندی در حال عادی نه قدرتی دارند و نه استمرار و دوام.

تشریفات سوگند در نزد این اقوام نظیر این تشریفات در نزد یونانیان است، با این تفاوت که آنها که سوگند را قرائت میکنند، زخم‌هائی سطحی بر بازوی خود وارد میکنند و آنگاه یکی خون دیگری را میمکد.

۷۵- بدین ترتیب کوروش آستیاژ را که از جانب مادر پدربزرگ او بود بدلیلی که در پایان این داستان ذکر خواهم کرد از کاربر کنار و زندانی کرد. این بود دلیل کینه کرزوس نسبت به کوروش در موقعی که با هاتف معابد درباره جنگ با پارس‌ها مشورت میکرد. همینکه جواب فریبنده هاتف باو رسید و آنرا در صلاح خود تشخیص داد دردم برای اشغال سرزمین پارس‌ها حرکت کرد.

---

(۱)- در آسیای صغیر در آن زمان دوبار کسوف خورشید رویداده است، یکی در سال ۶۱۰ و دیگری در سال ۵۸۵ قبل از میلاد.

(۲)-)Syennesis(- احتمال میرود این کلمه در اصل عنوان و لقبی بوده است نه اسم شخصی معین.

(۳)-)Labynete- لابینت درحقیقت همان نبونید)Nabonide(پادشاه معروف بابل است (بند ۷۷ و ۱۸۸ همین کتاب)، ولی در تاریخی که این جنگ بین اقوام ماد و لیدی درگرفته بود در بابل پادشاهی باین نام سلطنت نمیکرد.

(۴)- در این باره رجوع شود به توضیح خارج از متن.

(۵)-Aryenis

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۲۶

وقتی کرزوس به سواحل رود هالیس رسید سپاه خود را از روی پل‌هائی که بعقیده من در آن زمان موجود بود «۱» عبور داد و به پیشروی ادامه داد. ولی بطوریکه بین یونانیان شایع است ظاهرا سپاهیان او بکمک تالس ملطی بآن سوی رود رفته‌اند چه بعقیده آنها پل‌های مورد بحث در آن زمان وجود نداشت. تالس که در سپاه کرزوس بود برای کمک به سپاه او ظاهرا کاری کرده است که این رود که در طرف چپ سپاه در جریان بود در جانب راست آن نیز قرار گیرد «۲». تالس برای انجام این مقصود چنین کرد: از نقطه‌ای که در بالای اردو قرار داشت خندقی عمیق حفر کردند و آنرا بشکل هلال ادامه دادند بقسمی که آب رودخانه در این قسمت از بستر قدیم خود جدا و به خندق وارد شد و پس از آنکه محل اردو را از پشت دور زد از آن هم جلوتر رفت و بار دیگر به بستر قدیم ملحق شد. بدین ترتیب همینکه آبهای رود تقسیم شد هریک از دو شعبه آن قابل عبور شد. بعضی‌ها عقیده دارند که بستر قدیم بکلی خشک شد ولی من این گفته را قبول ندارم. اگر چنین باشد چگونه لیدیها در مراجعت از این رود عبور کرده‌اند؟ «۳».

۷۶- پس از آنکه کرزوس با سپاه خود از رود هالیس عبور کرد، در کاپادوکیه به

---

(۱)- ظاهرا چنین بنظر میرسد که هردوت از وضع این پل‌ها که مدعی است در زمان کرزوس نیز وجود داشته کاملا با اطلاع بوده. از آنچه او در قسمت‌های بعد نقل میکند چنین معلوم میشود که این پل‌ها از سینوپ زیاد دور نبوده‌اند و محل آنها در قسمت سفلای دره هالیس در نزدیکی ساحل بوده است.

(۲)- از این شرح معلوم میشود سپاه کرزوس در جهت جنوب در دره رود هالیس پیش میرفته است.

(۳)- ایراد هردوت ظاهرا وارد بنظر میرسد، زیرا اگر بستر رود هالیس بکلی تغییر داده شده بود واضح است عبور از بستر جدید نیز غیرممکن بود. ممکن است باین ایراد چنین پاسخ داد که وقتی لیدیها پس از شکست بجانب باختر عقب‌نشینی کردند ابتداء از بستر قدیم گذشتند و سپس آب را از بستر جدید بآن بستر برگرداندند. ولی ایرادی که باین توضیح وارد است اینست که لیدیها در آن زمان باشتاب تمام عقب‌نشینی میکردند و چون پارس‌ها بدنبال آنان میآمدند قطعا فرصت آنرا نداشته‌اند که بچنین کار پرزحمت و طولانی دست زنند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۲۷

محلی رسید که پتری «۱» نام دارد. پتری یکی از مستحکم‌ترین نواحی این منطقه است و تقریبا در نزدیکی شهر سینوپ که در ساحل دریای سیاه قرار دارد واقع شده.

کرزوس اردوی خود را در این محل مستقر کرد و به تخریب زراعت دهات سوریه مشغول شد؛ سپس شهر پتری را اشغال کرد و اهالی آنرا به بردگی و اسارت در آورد. آنگاه تمام شهرهای اطراف را مسخر کرد و با اینکه موجبی برای توبیخ سوری‌ها نبود این قوم را از بیخ‌وبن برانداخت. کوروش نیز بنوبه خود سپاهیان خود را گردآورد و سر راه از هر ناحیه‌ای که میگذشت مردان آنرا به سپاه خود ملحق میکرد و بدین ترتیب بمقابله کرزوس آمد. کوروش قبل از اینکه سپاه خود را حرکت دهد کسانی نزد یونی‌ها فرستاد و از آنها تقاضا کرد کرزوس را تنها گذارند، ولی یونی‌ها بگفته او توجهی نکردند. پس کوروش از راه رسید و در برابر کرزوس اردو زد. درین موقع در پتری دو حریف با تمام قوا بجان هم افتادند و جنگی شدید درگرفت. از دو طرف بسیاری تلف شدند و هنگامی که شب فرارسید دو حریف دست از جان هم کشیدند، در حالیکه هنوز هیچیک بر دیگری غالب نشده بود.

۷۷- این بود سرانجام نبرد دو سپاه، ولی کرزوس که عده سپاهیان خود را قلیل تشخیص داد- زیرا قوای او بمراتب از قوای کوروش کمتر بود- چون از این عدم تناسب دو سپاه ناراضی و ناراحت بود، فردای آن روز که کوروش به حمله جدید نپرداخت به سارد

مراجعت کرد. قصـد او این بود که بموجب معاهـده‌ای که بـا مصـریها داشت آنها را بکمک طلب کنـد (زیرا او قبل از عقـد اتحاد با اهالی لاکدمون با آمازیس «۲» پادشاه مصـر نیز عقد اتحاد بسته بود). و نیز قصد داشت که از اهالی بابل نیز استمداد کند (با اهالی بابل نیز عقد اتحاد بسته بود؛ پادشاه بابل در این زمان لابینت «۳»

---

(۳)- Pterie

(۱)- Amasis- پادشاه مصر معاصر با کوروش

(۲)- Labynete

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۲۸

نام داشت «۱»). بعلاوه در نظر داشت از اهالی لاکدمون تقاضا کند که در تاریخ معین و مشـخص در سارد حاضر باشند. نقشه او این بود که وقتی سپاهیان متحـدین میرسـند و سپاهیان لیـدی نیز جمع‌آوری و منظم میشود، بعـد از پایـان زمسـتان در آغاز بهار بجنگ پارسها بشتابد. باین قصد، همینکه به سارد مراجعت کرد کسانی بنزد متحدین خود فرستاد و از آنها طلب کرد که در ماه پنجم از آن تاریخ در سـارد اجتمـاع کننـد. و امـا سپاهی که بـا خود داشت و بـا پارس‌ها جنگیـده بود مرخص کرد و اجازه داد تمام دسته‌های سربازان مزدور که ضمیمه آن بود پراکنده شود. او هرگز تصور نمیکرد که کوروش بعد از یک جنگ بی‌سرانجام و مبهم حقیقهٔ در فکر پیشروی بسوی سارد باشد.

۷۸- در همـان موقع که کرزوس بـاین حسابهـا مشغول بود تمـام نواحی اطراف شـهر سـارد مملو از افعی شـد. و همینکه این افعی‌ها آشـکار شدنـد، اسب‌ها از چریـدن در مزارع دست کشیـدند و به شـکار آنها رفتنـد و آنها را خوردنـد. کرزوس در برابر این صـحنه تماشائی پیش خود تصور کرد که ممکن است این واقعه پیش‌درآمـد و طلیعه وقایعی باشـد و اتفاقا چنین بود. پس دردم کسانی بنزد اهالی تلمسوس «۲» که از مفسرین مشهور بودند فرستاد. نمایندگان او به تلمسوس وارد شدند و تفسیر آن واقعه را از دهان اهالی این شهر شـنیدند ولی نتوانسـتند آنرا باطلاع کرزوس رساننـد، زیرا قبل از آنکه آنها از راه دریا به سارد مراجعت کننـد، کرزوس سـقوط کرده بود. اهالی تلمسوس چنین اظهار عقیـده کرده بودند که کرزوس باید انتظار حمله سپاهی را داشته باشد که بزبانی دیگر تکلم میکنـد و همینکه وارد شود بومیـان محـل را باطـاعت و انقیـاد مجبور خواهـد کرد. آنهـا افعی‌ها را فرزنـدان آن سـرزمین و اسـبها را دشـمنان خارجی تعبیر کردنـد. این بود جواب اهالی تلمسوس به کرزوس در موقعی که او قبلا باسارت پارسـها درآمـده‌بود و اهالی تلمسوس هنوز از این واقعه

---

(۱)- لابنیت ظاهرا همان نبونید پادشاه معروف بابل است (رجوع شود به بند ۱۸۸ همین کتاب).

(۲)- Telmessos

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۲۹

و سرنوشت او و شهر سارد اطلاعی نداشتند.

۷۹- همینکه بعد از جنگ پتری کرزوس راه عقب‌نشـینی در پیش گرفت، چون کوروش دانست که کرزوس بدنبال این عقب‌نشـینی سپاه خود را نیز مرخص خواهـد کرد به مشورت و صلاح‌اندیشـی پرداخت و باین نتیجه رسـید که کاری که او بایـد بکند اینست که هرچه زودتر بسوی سارد پیش رود تا قبل از آنکه قوای لیـدی‌ها بار دیگر اجتماع کنند (شـهر را غافلگیر کند «۱»). همینکه کوروش چنین تصـمیم گرفت، تصـمیم خود را سریعا بموقع اجراء گذارد؛ سپاه خود را بسوی لیدی حرکت داد و خود شخصا خبر ورود خود را باطلاع کرزوس رسانیـد. در این موقع کرزوس با وضـعی دشوار روبرو بود، چه برخلاف انتظار او اوضاع طوری دیگر شده بود. و با این حال او سپاهیان لیدی را بجبهه جنگ برد. در آن زمان در آسیا قومی بشجاعت و مردانگی قوم لیدی نبود، چه آنها سوار نظام قابلی بودند و همچنان که بر اسب سوار بودند با نیزه‌های بلند میجنگیدند.

۸۰- سپاه لیدی در دشتی هموار و صاف «۲» که مقابل شهر سارد قرار دارد تمرکز یافت.

رودخانه و انهاری چند از این دشت میگذرد و ازین جمله است رود هیلوس «۳». تمام

---

(۱)- درباره این عبارت معترضه رجوع شود به توضیح خارج از متن.

(۲)- چون بگفته هردوت دشت سارد صاف و هموار بود، سوار نظام سارد قاعدهٔ میبایستی بهتر بتواند در آن بعملیات نظامی بپردازد. لیکن رودخانه‌ها و انهاری که از هر طرف در آن جاری بود و هردوت بعدا بآن اشاره میکند یکی از بزرگترین مشکلات سوار نظام لیدی بود.

(۳)- (Hyllos) - از جمله این رودها رود معروف پاکتول (Pactole) است که هردوت در جای دیگر از آن صحبت میکند (کتاب پنجم- بند ۱۰۱). این همـان رودی است که بعلت براده های طلا که در رسوب آن یافت میشـد شـهرتی خاص بـدست آورده بود و یکی از بزرگترین عجایب سرزمین لیدی محسوب میشد (بند ۹۳ همین کتاب). معلوم نیست بچه دلیل هردوت در این قسمت فقط از رود هیلوس نام میبرد. شایـد اهمیتی که هردوت برای این رود قائل بود از آن جهت است که در کتاب ایلیاد این رود با رود هرموس

در یک متن آمده است (ایلیاد- کتاب ۲۰- بند ۳۹۲).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۳۰

این رودها به رود بزرگی منتهی میشوند که هرموس «۱» نام دارد و خود از کوهستانی «۲» سرچشمه میگیرد که بنام مادر دندیمون «۳» معروف است و بعد از شهر فوسه به دریا میریزد. وقتی کوروش مشاهده کرد که لیدیها برای جنگ در این محل متمرکز شده‌اند از سوار نظام آنها بیمناک شد و بتوصیه یکی از اهالی ماد که هارپاگ «۴» نام داشت چنین تصمیم گرفت: وی فرمان داد شترهائی که برای حمل باروبنه و آذوقه در اردو موجود بود حاضر کنند و بار آنها را برگیرند و سربازانی که لباس سوار بر تن کرده‌اند بر آنها قرار گیرند. سپس بمردانی که چنین تجهیز شده بودند امر کرد پیشاپیش بقیه سپاه برای مقابله با سوار نظام کرزوس حرکت کنند.

بفرمان او پیاده نظام بدنبال شتران قرار گرفت و بعد از پیاده نظام دسته‌های سوار- نظام سپاه مستقر شد «۵». وقتی همه افراد سپاه او در جای خود قرار گرفتند، امر کرد بهیچوجه رعایت حال لیدیها را نکنند و هرکس که در برابر آنها مقاومت کند بقتل رسانند بجز شخص کرزوس که حتی اگر در موقع دستگیر شدن از خود دفاع کند کسی حق کشتن او را نخواهد داشت. این بود تعلیماتی که کوروش به سپاه خود داد. و اما دلیل اینکه شترها را در برابر سوار نظام لیدی مستقر کرد چنین بود: اسب از شتر نفرت دارد و نه تنها مشاهده شکل ظاهر آن بر اسب غیر قابل تحمل است، بلکه استشمام بوی این حیوان نیز بر اسب دشوار و تحمل‌ناپذیر است. باین دلیل کوروش باین خدعه متوسل شد تا کرزوس نتواند از سوار نظام خود که امید

(۱)-Hermos

(۲)- مقصود کوه دندیمون واقع در فریژی است.

(۳)-)Dindymon(مهم‌ترین خدای اهالی فریژی که به «مادر مقدس دندیمون» معروف بود.

(۴)- هارپاگ همان کسی است که نقش مهمی در استقرار سلطنت کوروش بازی کرد (بند ۱۲۳ همین کتاب).

(۵)- قصد کوروش از این طرز تجهیز سپاه آن بود که چون سوار نظام خود را قادر بمقابله با سوار نظام لیدیها نمیدید میخواست آنرا در حال ذخیره در عقب سپاه نگاهدارد تا چنانچه بطوریکه او پیش‌بینی میکرد سپاه لیدی دچار بی‌نظمی و هرج‌ومرج شود این بی‌نظمی را بکمک ذخیره سوار نظام خود به هزیمت و شکست کامل مبدل کند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۳۱

داشت بکمک آن در میدان جنگ فتوحاتی بدست آورد استفاده کند. در عمل، وقتی دو حریف برای نبرد باهم روبرو شدند، همینکه اسبهای لیدیها شترها را دیدند و بوی شترها بمشام آنها رسید عقب‌گرد کردند و امیدها و آرزوهای کرزوس را بر باد دادند. با این حال، این واقعه در لیدیها ایجاد ترس نکرد و وقتی از آنچه روی داده بود مطلع شدند از اسب‌های خود بزیر جستند و پیاده با پارس‌ها بجنگ پرداختند. سرانجام بعد از آنکه جمعی کثیر از دو طرف کشته شدند، لیدیها پشت بمیدان کردند و در محوطه مستحکم شهر «۱» گرد آمدند و در همان محل در حلقه محاصره پارس‌ها گرفتار شدند.

۸۱- وقتی پارس‌ها به محاصره دست زدند، کرزوس بتصور اینکه میتواند مدتی زیاد این محاصره را متحمل شود «۲» از قلعه مستحکمی که در داخل آن محاصره شده بود بار دیگر ایلچیانی به کشورهای متحد فرستاد «۳». کسانی که بار اول فرستاده بود مأموریت داشتند به متحدین توصیه کنند که در ماه پنجم همه در سارد حاضر شوند. ولی اینها که در این موقع فرستاده بود دستور داشتند به متحدین سفارش کنند که چون کرزوس در محاصره است، هرچه زودتر بکمک او بشتابند. بدین ترتیب کرزوس فرستادگانی به عده‌ای از کشورهای متحد خود و بخصوص به کشور لاکدمون مأمور کرد.

۸۲- اینها، یعنی اهالی اسپارت خود در آن زمان گرفتار کشمکش با اهالی آرگوس

(۱)- معلوم نیست محوطه مستحکمی که هردوت بآن اشاره میکند همان ارگ معروف شهر است که گویا سربازان لیدی در آن محاصره شده بودند یا جای دیگر. در جای دیگر از گفته هردوت خلاف آن استنباط میشود (یادداشت بند ۸۴ همین کتاب). آنچه مسلم است ارگی که کرزوس در سارد بنا کرده بود از هرطرف مستحکم نبود زیرا هیرویادس)Hyroiades(توانست مستقیما بآن صعود کند (بند ۸۴ همین کتاب)

(۲)- کرزوس از این حیث اشتباه نمیکرد، زیرا موقعیت شهر سارد مستحکم بود و فن قلعه‌گیری هنوز در آن زمان چندان پیشرفت نکرده بود.

(۳)- معلوم میشود که محاصره خیلی شدید و دقیق نبوده است و الا عناصر لیدی نمیتوانستند از آن بگذرند و به کشورهای متحد عزیمت کنند. (یادداشت شماره یک بند ۸۶)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۳۲

بودند و اختلاف آنها درباره سرزمینی بود که تیرهآ «۱» نام داشت. ناحیه تیرهآ به سرزمین آرگوس تعلق داشت، ولی اهالی لاکدمون آنرا از چنگ آنها بیرون آورده و تصرف کرده بودند. بعلاوه تمام قسمت‌هائی که در باختر قرار داشت تا دماغه ماله «۲» به اهالی

آرگوس «۳» تعلق داشت، اعم از زمین‌های قاره‌ای و جزیره سیتر «۴» و بقیه جزایر «۵». اهالی آرگوس برای پس گرفتن سرزمینی که از آنها گرفته بودند خود را آماده کردند. در این موقع مذاکراتی شروع شد و قرار بر این شد که از هرطرف سیصدتن باهم جنگ کنند و هریک از دو حریف که بر دیگری فائق آمد مالک آن سرزمین باشد. و نیز قرار شد که قسمت عمده سپاه دو طرف به کشور خود مراجعت کنند و در موقع نزاع در آن محل حاضر نباشند. مقصود از این تصمیم آن بود که اگر دو سپاه در محل حاضر باشند، یکی از دو طرف که مردان خود را در حال شکست خوردن مشاهده کند بکمک آنها نشتابد. پس از عقد این توافق، دو سپاه عقب‌نشینی کردند و سربازان زبده دو حریف که در عقب سپاه قرار داشتند باهم به نزاع پرداختند آنها در شرایط مساوی و با توفیق مساوی باهم جنگیدند تا جائیکه از ششصد تن مرد جنگی فقط سه تن باقی ماند: دو نفر

---

(۱)-Thyrea

(۲)-Malee(- دماغه ماله دماغه‌ایست که در برابر جزیره سیتر)Cythere(در دریا پیش میرود و در قسمتی از ساحل جنوب شرقی پلوپونز قرار دارد. این دماغه بوسیله کوهستانی از حوزه رود اوروتاس)Eurotas(و خلیجی که این رود در محل آن بدریا میریزد مجزا میشود. سرزمین تیرهآ شمالی‌ترین ناحیه این قسمت است. نسبت به کشور آرگوس این ناحیه در قسمت جنوبی قرار دارد و نسبت به مجموع شبه جزیره آرگوس که تا هرمیون)Hermion(ادامه دارد در قسمت جنوب غربی واقع میشود. تاریخ هردوت ج۱ ۱۳۲ لیدی تاریخ کرزوس ..... ص : ۶۶

(۳)- ساکنان این نواحی ساحلی در تحت تأثیر اقوام دری از نژاد اهالی آرگوس شده بودند، ولی در زمان کرزوس قسمت مهمی از این سرزمین بتصرف اسپارت درآمده بود و وقتی مدتی بعد سرزمین تیرهآ به اسپارت منضم شد دیگر چیزی برای اهالی آرگوس باقی نماند.

(۴)-Cythere- جزیره عشق از جزایر یونان که امروز سریگو)Cerigo(نام دارد.

(۵)- مقصود جزایر کوچکی است که در اطراف جزیره سیتر قرار داشت.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۳۳

بنام الکنور «۱» و کرومیوس «۲» از اهالی آرگوس و یک تن بنام اوتریاداس «۳» از اهالی لاکدمون. وقتی فقط آنها ماندند، شب فرا رسیده بود. دو نفر از مردان آرگوس که باقی بودند خود را فاتح تصور کردند و به آرگوس شتافتند «۴». ولی آن شخص که از اهالی لاکدمون باقی بود و اوتریاداس نام داشت اسلحه کشته‌شدگان آرگوس را جمع‌آوری کرد و به اردوی سپاه خود برد و بار دیگر به محل مأموریت خود مراجعت کرد. فردای آن روز از دو طرف کسانی برای کسب خبر بمیدان جنگ شتافتند «۵». مدتی هریک از دو حریف مدعی بود که فاتح او است. اهالی آرگوس مدعی بودند که از آنها عده بیشتری زنده مانده است، ولی مخالفین آنها جواب میدادند که این بازماندگان از میدان جنگ گریخته‌اند، در حالیکه قهرمان آنان در میدان جنگ مانده و اسلحه کشته‌شدگان دشمن را جمع‌آوری کرده است. سرانجام، پس از مدتی کشمکش بار دیگر بجان هم افتادند و باهم بجنگ پرداختند. جمعی کثیر از دو طرف کشته شدند و در پایان کار، اهالی لاکدمون پیروز و فاتح از میدان بیرون آمدند. از آن زمان ببعد اهالی آرگوس که تا آن زمان عادت داشتند موهای خود را بلند میکردند سرها را تراشیدند «۶». بموجب قوانینی که تصویب کردند و نفرین و لعنتی که وضع کردند مادام که شهر تیرهآ مسترد نشده بود «۷» هیچیک از اهالی آرگوس حق نداشتند موهای خود را بلند

---

(۱)-Alkenor

(۲)-Chromios

(۳)-Othryadas

(۴)- تاریکی موجب اشتباه دو پهلوان آرگوسی شد و چون اوتریاداس را ندیده بودند تصور کردند خود تنها مانده و فاتح شده‌اند.

(۵)- اهالی آرگوس قبلا از سرانجام جنگ بوسیله دو نفر از بازماندگان سیصد تن مردان برگزیده خود مطلع شده بودند، لیکن بقراری گفته شد آنها در تشخیص خود اشتباه کرده بودند.

(۶)- تراشیدن سر در آن زمان نشانه عزاداری عمومی بود.

(۷)- اهالی آرگوس تا سال ۴۲۰ قبل از میلاد یعنی یک قرن پس از این تاریخ، هنوز حاضر بقبول از دست رفتن تیرهآ نبودند (توسیدید- کتاب پنجم- بند ۴۱).

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۳۴

کنند و نیز زنان حق نداشتند زیورآلات طلا بکار برند. اهالی لاکدمون قانونی در جهت عکس این قوانین وضع کردند، چه آنها تا آن زمان عادت به داشتن موی بلند نداشتند ولی از این زمان ببعد بموجب قانون مجبور بداشتن موی بلند شدند «۱». و اما درباره آن یک تن لاکدمون که از بین سیصد مرد جنگی زنده مانده بود و او ترياداس نام داشت، بطوریکه نقل میکنند چون شرم داشت در موقعی که همراهانش کشته شده بودند به اسپارت مراجعت کند، در همان محل در نزدیکی شهر تیرهآ خودکشی کرد «۲».

۸۳- این بود مشکلات اهالی اسپارت در موقعی که فرستاده سارد از راه رسید و تقاضا کرد بکمک کرزوس بشتابند. با وجود وضع

نامساعدی که اهالی اسپارت داشتند، همینکه از ماجرا مطلع شدند برای کمک به پادشاه لیدی آماده شدند.

کارهای مقدماتی انجام گرفت و کشتی‌ها برای حرکت آماده شد، ولی ناگهان فرستاده دیگری از راه رسید و خبر داد که قلعه مستحکم لیدیها سقوط کرده و کرزوس زنده باسارت درآمده است. در چنین وضعی اهالی اسپارت که بسیار افسرده و غمگین شده بودند ناگزیر اقدامات خود را متوقف کردند.

۸۴- و اما چنین است چگونگی سقوط شهر سارد: چهارده روز پس از شروع محاصره کوروش سوارانی باطراف فرستاد «۳» و به سپاهیان خود اعلام کرد که هرکس قبل از دیگران از حصار صعود کند پاداشی باو داده خواهد شد بعد از این اعلامیه،

---

(۱)- این عمل بخودی‌خود نزد اهالی اسپارت نشانه پیروزی و فتح نبود و اینکه اهالی اسپارت در این مورد پیروزی خود را با این عمل جلوه‌گر میکردند صرفا باین علت بود که اهالی آرگوس خلاف آنرا کرده بودند. پلوتارك معتقد است که هردوت در این مورد دچار اشتباه شده، زیرا بعقیده او داشتن موی بلند از زمان لیکورگ در اسپارت مرسوم شده بود (پلوتارك- لیساندر- بند اول).

(۲)- بعضی از اهالی آرگوس معتقدند که او بدست یکی از فرزندان الکنور(Alkenor(بقتل رسید.

(۳)- ظاهرا قوای مهاجم در اطراف شهر سارد بطور نامنظم و پراکنده در منطقه‌ای بسیار وسیع اردو زده بودند.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۳۵

سربازان برای صعود کوشش کردند ولی توفیق نیافتند. وقتی همه از این کار منصرف شدند یکی از افراد قوم مارد «۱» که هیرویادس «۲» نام داشت درصدد برآمد که از جانب بلندی شهر «۳» که سرباز مراقبی در آنجا نبود به قلعه صعود کند. هیچکس بیم آن را نداشت که آکروپول را از این طرف تسخیر کنند، زیرا در این طرف صخره‌ای مرتفع و سراشیب و غیر قابل عبور بود.

این نقطه تنها محلی بود که ملس «۴» پادشاه باستانی سارد «۵» شیری را که از زن غیر شرعی او بدنیا آمده بود گردش نداده بود. اهالی شهر تلمسوس «۶» چنین پیشگوئی کرده بودند که اگر این شیر را گرداگرد حصار شهر گردش دهند، شهر سارد غیر قابل تسخیر خواهد شد «۷». ملس امر داد آن شیر را گرد حصار شهر در جهت مقابل آکرو- پول که ممکن بود تجاوز از آنجا صورت گیرد گردش دهند و نسبت باین قسمت از مرتفعات شهر که بعلت سراشیبی تند آنرا غیر قابل نفوذ میدانست غفلت کرد و شیر را در آنجا گردش نداد. این محل قسمتی از آکروپول است که رو به کوههای تمولوس «۸» قرار دارد. آن شخص که از قوم مارد بود و هیرویادس نام داشت شب قبل یکنفر از اهل لیدی را مشاهده کرده بود که کلاه آهنینش از مرتفعات آکروپول بزیر افتاده و در جستجوی کلاه خود از همین قسمت آکروپول بزیر

---

(۱)- قوم مارد(Marde(یکی از قبایل صحراگرد پارس بود (بند ۱۲۵ همین کتاب).

(۲)-Hyroiades

(۳)-Acropole

(۴)-Meles

(۵)- نیکلادوداماس(Nicolas de Damas(از شخصی بنام ملس یاد کرده که از خاندان هراکلس بوده است.

(۶)-Telmessos

(۷)- شاید معنای این افسانه آن بود که شهر سارد در تحت حمایت هراکلس- ساندون بوده است، زیرا شیر مورد بحث باو اهداء شده بود. بر روی مسکوك شهر اسپارت نیز نقش شیری مشاهده میشود.

(۸)-Tmolos

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۳۶

آمد و پس از برداشتن کلاه خود از نو بالا رفت «۱». هیرویادس که این جریان را مشاهده کرده و آنرا بخاطر سپرده بود خود نیز از آن راه صعود کرد و جمعی دیگر از پارس‌ها نیز بدنبال او بالا رفتند. سپس جمعیت بیشتری بالا رفت و بدین ترتیب سارد سقوط کرد و سراسر شهر بدست غارت سپرده شد.

۸۵- اما درباره شخص کرزوس چنین است آنچه بر او گذشت: قبلا گفته بودم که او را پسری بود با استعداد که از نعمت سخن گفتن محروم بود. کرزوس در دوره سعادت و خوشبختی گذشته خود برای او کارهای زیادی کرده بود؛ از جمله کارهائی که برای او کرد این بود که کسانی به دلف فرستاد تا درباره او با خدایان مشورت کنند. هاتف معبد باو چنین جواب داده بود:

«ای مردی که از نژاد لیدی هستی، ای پادشاهی که بر رعایای کثیر سلطنت داری،»

«ای کرزوس بی‌تدبیر، چنین آرزو نکن که در قصر خود بشنوی،»

«آهنگ سخن فرزندت را که اینقدر آرزو داری،»

«بر تو همان بهتر که سخن گفتن او بتأخیر افتی،»

«چه نخستین روزی که او سخن گوید، آن روز خواهد بود روز بدبختی»

اتفاقا در موقع سقوط قلعه شهر یک تن از سربازان پارس بسوی کرزوس رفت و چون او را نشناخت قصد کشتن او را کرد. کرزوس

او را در حال حرکت بسوی خود مشاهده کرد، ولی چنان از فلاکت و بدبختی خود متأثر بود که بفکر دفاع نیفتاد و حاضر شد بدست او کشته شود. ولی در همین موقع فرزند لال او متوجه هجوم آن پارسی شد و چنان دچار ترس و اندوه شد که عقده زبانش گشوده شد و فریاد زد: «ای مرد، کرزوس را بقتل نرسان!» این بود نخستین کلامی که او

---

(۱)- معلوم میشود این محل آنطور که هردوت قبلا گفته بود سراشیب نبوده است و شرط احتیاط چنین بود که در این محل نیز محافظینی گمارده شوند. نکته جالب در تاریخ اینست که یکبار دیگر در سال ۲۱۳ قبل از میلاد شهر سارد از نقطه‌ای از حصار شهر که غیر قابل تسخیر تصور میشد در خطر افتاد و سقوط کرد (پولیب)Polybe(- جلد هفتم- بند ۱۵).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۳۷

بر زبان جاری کرد و از آن ببعد در تمام مدت حیات خود بسخن گفتن ادامه داد.

۸۶- بدین ترتیب پارس‌ها کرزوس را اسیر و شهر سارد را تسخیر کردند «۱». کرزوس مدت چهارده سال سلطنت کرده بود و چهارده روز هم در محاصره بود، «۲» و طبق پیشگوئی هاتف معبد دلف به حیات امپراتوری بزرگی خاتمه داده بود، و این امپراتوری، امپراتوری خود او بود. پارس‌هائی که او را اسیر کردند او را بنزد کوروش بردند. کوروش فرمان داد انبوهی از هیزم گرد آورند و کرزوس را در حالیکه زنجیر بر اندام داشت همراه چهارده تن از جوانان لیدی بر آن قرار دهند.

شاید قصد او این بود که با سوزاندن این قربانیان که نخستین ثمر فتح و فیروزی او بودند آنها را فدای یکی از خداوندان کند. و نیز احتمال دارد قصد او انجام نذری بوده است؛ و شاید چون شنیده بود که کرزوس مردی مقدس است او را بر انبوه آتش قرار میداد تا بداند آیا یکی از خداوندان مانع میشوند که او زنده بسوزد. «۳» این بود بشرحی که نقل میکنند رفتار کوروش با کرزوس. هنگامی که کرزوس

---

(۱)- تاریخ سقوط شهر سارد بطور تقریب سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ قبل از میلاد است. با در دست داشتن این تاریخ میتوان سلسله مراتب پادشاهان خاندان مرمناد را بترتیب قدمت معین کرد. ولی این عمل ساده بعلت اختلاف قول مورخین دشوار است، زیرا هردوت و آفریکانوس و اوزب)Eusebe(طول مدت سلطنت هریک از پادشاهان این خاندان را بطور مختلف نقل کرده‌اند. حتی عده پادشاهان این خاندان نیز بطور یقین معلوم نیست. مورخین متقدم عقیده دارند که بین آردیس و کرزوس فقط یک تن بسلطنت رسیده است و سادیات و آلیات اسم شخص نیست، بلکه تعبیر مختلفی است از عناوین مذهبی.

(۲)- آفریکانوس و اوزب)Eusebe(طول مدت سلطنت او را پانزده سال میدانند.

اینکه هردوت کلمه چهارده را هم برای طول مدت سلطنت کرزوس و هم برای عده روزهای محاصره او بکار برده تا اندازه‌ای در صحت آن ایجاد تردید میکند.

(۳)- تردیدی که هردوت در این مورد از خود نشان میدهد بهترین دلیل است که آنچه او درباره رفتار کوروش با کرزوس نقل کرده با حقیقت تطبیق نمیکند. رفتار او با کرزوس همچنانکه عده‌ای از مورخین قدیم مدعی هستند بسیار دوستانه و شرافتمندانه بوده است.

هیچیک از مورخین قدیم به انبوه هیزم و قصد کوروش بر سوزاندن کرزوس اشاره نکرده‌اند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۳۸

بر روی پشته هیزم قرار داشت، با وجود مصیبت بزرگی که باو روی آورده بود، کلام سولون را که گفته بود «هیچ موجود زنده‌ای خوشبخت نیست» بخاطر آورد و بفکرش چنین رسید که در این کلام الهامی خداوندی نهفته است. وقتی کرزوس در این اندیشه شد، پس از سکوتی طولانی آهی عمیق برکشید و ناله‌ای حزین سرداد و سه بار نام سولون را بر زبان جاری کرد. کوروش که سخن او را شنیده بود به مترجمین خود امر کرد از کرزوس بپرسند نامی که بر زبان آورد متعلق به چه کسی بود. «۱» پس مترجمین باو نزدیک شدند و مطلب را از او جویا شدند.

کرزوس مدتی صبر کرد و چیزی نگفت و چون او را مجبور به سخن گفتن کردند چنین پاسخ داد: «این مردی است که ایکاش بقیمت تحمل هزینه‌ای گزاف وسیله ملاقات او را با تمام پادشاهان جهان فراهم میکردم.» چون کسانی که این سؤال را از او کرده بودند این سخن را درک نکردند، بار دیگر از او استفسار کردند و از او خواستند مقصود خود را واضح‌تر بیان کند. و چون کرزوس از پافشاری آنان ناراحت شد، سرانجام برای آنها نقل کرد که چگونه در گذشته یکی از اهالی آتن که سولون نام داشت به کشور او آمده بود و چگونه پس از مشاهده ثروت و تمول زیاد او آنرا بهیچ انگاشته بود و چنین‌وچنان سخن گفته بود و چگونه آنچه گفته بود درباره شخص او تحقق یافته بود و چگونه کلام سولون خطاب بشخص او نبود، بلکه خطاب بتمام کسانی بود که خود را مردانی خوشبخت میدانسته‌اند. در موقعی که کرزوس به نقل این داستان مشغول بود پشته هیزم شعله‌ور شده بود و آتش از کناره‌های آن زبانه میکشید. وقتی کوروش سخن کرزوس را از دهان مترجمین خود شنید احساساتش تغییر کرد و در اندیشه شد که خود انسانی بیش نیست و کسی که امروز زنده طعمه شعله‌های آتش میکند زمانی مانند خود او سعادتمند بوده و از این لحاظ دست کمی از او نداشته است.

چون از مکافات عمل ترسان بود و فکر میکرد که در کارهای انسانی نباید اطمینان

(۱)- شاید کوروش تصور میکرد کرزوس نام یکی از خدایان را بر زبان آورده بود.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۳۹

و اعتماد زیاد داشت امر کرد هرچه زودتر آتش را خاموش کنند و کرزوس و همراهان او را از پشته هیزم بزیر آورند.

۸۷- ولی آنهائی که بخاموش کردن آتش مشغول بودند موفق نشدند؛ بعد بطوریکه لیدیها مدعی هستند، کرزوس چون از تغییر تصمیم کوروش مطلع شد و مشاهده کرد که همه برای خاموش کردن آتش بی‌نتیجه میکوشند با صدای بلند نام آپولون «۱» را بر زبان جاری کرد و او را سوگند داد که چنانچه هدایائی که باو تقدیم کرده است بر او خوش آیند بوده اکنون بکمک او بشتابد و او را از خطر برهاند. و در همان موقع که او اشک‌ریزان نام خداوند را بر زبان جاری میکرد، ناگهان انبوهی ابر در آسمان شفاف و آرام آشکار شد و بدنبال آن طوفانی شدید درگرفت و بارانی سیل‌آسا باریدن گرفت و پشته هیزم خاموش شد. این موضوع به کوروش ثابت کرد که کرزوس مردی نیکوکار و محبوب خداوندان است. پس امر کرد او را از پشته هیزم بزیر آوردند و از او چنین پرسش کرد: «کرزوس، چه کسی ترا تشویق کرد با سپاه خود بقصد تسخیر کشور من حرکت کنی و بجای آنکه با من رفتاری دوستانه در پیش گیری رویه‌ای خصمانه ابراز کنی؟» کرزوس چنین پاسخ داد: «ای پادشاه، اگر من چنین کردم، علت آن طالع نیکوی تو و سرنوشت شوم من بوده است، و مسبب آن خداوند یونانیان بوده است که مرا به جنگ با تو تشویق کرد. واضح است که هیچ بی‌عقلی جنگ را بر صلح ترجیح نمیدهد، چه در زمان صلح پسران پدران خود را در گور میکنند و حال آنکه در زمان جنگ این پدران هستند که باید نوجوانان خود را در گور گذارند. ولی چاره چیست، شاید مشیت الهی چنین بوده است که پیش آید آنچه پیش‌آمد کرد.»

۸۸- چنین بود پاسخ کرزوس. کوروش امر کرد زنجیرهای او را برگرفتند و او را در کنار خود جای داد و با او باحترام رفتار کرد. او خود و تمام اطرافیانش کرزوس را با حیرت و تعجبی تمام مینگریستند. کرزوس ساکت و آرام در اندیشه‌ای عمیق

(۱)- آپولون (Apollon) خداوند روشنائی و نور در یونان باستان.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۴۰

غوطه‌ور بود، ولی ناگهان حواس خود را جمع کرد و چون متوجه شد که پارس‌ها بغارت شهر لیدیها مشغولند چنین گفت: «ای پادشاه، با وضعی که اکنون با آن روبرو هستم آیا اجازه دارم آنچه بفکرم میرسد با تو در میان نهم یا باید سکوت اختیار کنم؟» کوروش او را اطمینان داد و گفت هرآنچه میخواهد بگوید.

پس کرزوس چنین سؤال کرد: «این جمعیت کثیر با این حرارت و شدت بچه کار مشغول است؟» کوروش پاسخ داد: «آنها بغارت شهر و تقسیم خزاین تو مشغولند.» کرزوس چنین پاسخ داد: «نه، این شهر من و خزاین من نیست که آنها غارت میکنند، زیرا من دیگر حقی بر اینها ندارم. آنچه بغارت میبرند بتو تعلق دارد.»

۸۹- سخن کرزوس کوروش را در اندیشه غوطه‌ور کرد. پس حاضران دیگر را از خود دور کرد «۱» و آنگاه در خلوت از کرزوس پرسید چه چیز در این واقعه ممکن است برای او زیان داشته باشد. کرزوس چنین گفت: «چون خداوندان مرا مانند غلامی بتو بخشیده‌اند، حق اینست که اگر متوجه چیزی شوم که تو بآن توجه نداری آنرا بر تو بازگویم «۲». پارس‌ها که طبعی سرکش «۳» دارند مردمانی فقیرند اگر اجازه دهی که آنها بغارت ادامه دهند و خزاین گرانبها را تقسیم کنند

(۱)- طرز بیان هردوت در این مورد قسمی است که انسان تصور میکند کوروش تمام حاضران دربار خود و حتی مترجمین را که همیشه با او همراه بوده‌اند مرخص کرد. در قسمت اول صحنه، هردوت از حضور مترجمین صریحا سخن گفته و بنابراین در مکالمه‌ای که بعد از خاموش شدن آتش بین کرزوس و کوروش شروع شده بود نیز قاعدهٔ باید آنها حضور داشته باشند، چه ادامه مکالمه بدون حضور آنها ممکن نبوده است. شاید هردوت طوری به نقل صحنه‌های افسانه‌ای و دور از واقعیت مشغول بوده که توجه باین نکته نکرده است که دو طرف مکالمه نسبت بیکدیگر خارجی هستند و مطلب را طوری بیان میکند که تصور میرود کوروش و کرزوس بیک زبان تکلم میکنند.

(۲)- کرزوس که تا این زمان همه را در خدمت خود میدید و از همه انتظار حسن خدمت صادقانه داشت، اکنون که در اسارت بسر میبرد وظایف یک خدمتگزار صدیق و جوانمرد در نظرش مجسم میشد.

(۳)- مقصود کرزوس از «طبع سرکش» مسلما «جسارت و گستاخی» نبوده، بلکه قصد او از استعمال این کلمه توصیف «جسارت و شجاعت و بی‌باکی» سربازان پارس بوده است. بخصوص از قسمت اخیر جمله بعد چنین استنباط میشود که کرزوس فقر و تنگدستی پارس‌ها را در حقیقت وسیله‌ای برای تعدیل طبع سرکش آنها میدانست.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۴۱

نتیجه‌ای که باید از چنین کاری انتظار داشته باشی چنین خواهد بود: آنکس که بیش از همه مال بچنگ آورد بفکر خواهد افتاد که

بر تو شورش کند. پس اکنون اگر عقیده مرا می‌پسندی بطریقی رفتار کن که برایت شرح میدهم: بر تمام دروازه‌ها «۱» از محافظین خود قراولانی بگمار و بآنها امر کن که اموال غارت شده را که بخارج میبرند بگیرند و بصاحبان آنها بگویند که باید ده یک آن بخداوند زوس «۲» تقدیم شود. بدین ترتیب تو بجبر و روز اموال غارت شده را از آنها نگرفته‌ای که در نظر آنها مرتکب عملی زشت شده باشی، و آنها نیز که اقدام ترا بجا میدانند داوطلبانه از اموال غارت شده صرفنظر میکنند.»

۹۰- کوروش مجذوب بیانات کرزوس شد و اندرز او را صائب و بجا تشخیص داد. پس تمجید فراوان از او کرد و به مستحفظین خود امر داد آنچه او گفته بود اجرا کنند.

آنگاه خطاب به کرزوس چنین گفت: «کرزوس، چون مشاهده میکنم که تو مانند مردی از خاندان پادشاهی با عقل و درایت سخن میگوئی و چنین رفتار میکنی تقاضائی از من بکن تا دردم بموقع اجرا گذارم.» کرزوس پاسخ داد: «ای ارباب من، «۳» بزرگترین لطفی که ممکن است نسبت بمن روا داری اینست که اجازه دهی این زنجیرها را که مشاهده میکنی برای خداوند یونانیان که بین خدایان از همه بیشتر محترم داشتم بفرستم و از او سؤال کنم آیا عادت او چنین است که هرکس باو نیکی کند فریب دهد.» کوروش از او پرسید بچه جهت خداوند را باین عمل متهم میکند و چه چیز موجب شده است که چنین تقاضائی از او کند. پس کرزوس سرگذشت خود را برای او نقل کرد، جوابهای هاتف و بخصوص هدایائی که به

---

(۱)- مقصود دروازه‌های ارگ است، زیرا سربازان از راه دروازه‌ها اموال غارت شده را به اردوگاه خود که در خارج شهر بود میبردند.

(۲)- زوس یا ژوپیتر خدای خدایان در یونان باستان

(۳)- درینجا کرزوس با حس تسلیم خاصی کوروش را ارباب و صاحب خود خطاب میکند. شاید زیاد هم برحسب تصادف نباشد که هردوت موقعی از دهان کرزوس کوروش را «ارباب» خطاب میکند که قبلا کوروس جوانمردی و بزرگواری رقیب لیدی خود را ستوده بود. تا این لحظه کرزوس در مکالمه خود با کوروش او را «پادشاه» خطاب میکرد و چنین بنظر میرسید که مکالمه بین دو پادشاه است نه بین یک پادشاه» فاتح و پادشاهی اسیر.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۴۲

معابد اهدا کرده بود برشمرد و برای او شرح داد چگونه بتحریک هاتف با پارس‌ها وارد جنگ شده بود. وقتی سرگذشت او بپایان رسید بار دیگر تقاضا کرد باو اجازه دهند که خداوند را نسبت باین رفتاری که درپیش گرفته بود سرزنش و ملامت کند. کوروش تبسم کرد و چنین گفت: «کرزوس، من بتو چنین اجازه میدهم و با هرچه دیگر که در هر مورد بخواهی نیز موافقت خواهم کرد.» وقتی کرزوس پاسخ کوروش را شنید چند تن از اهالی لیدی را به معبد دلف فرستاد و بآنها امر کرد زنجیرهای اسارت او را بر آستانه معبد قرار دهند و از خداوند سؤال کنند آیا از اینکه با هاتف‌های خود کرزوس را بجنگ با پارس‌ها تشویق کرده است شرم ندارد و از اینکه باو اطمینان داده است که با این جنگ امپراتوری کوروش نابود میشود، اکنون که نخستین ثمر این جنگ زنجیرهای اسارت او بوده است خجالت نمیکشد. کرزوس بفرستادگان خود امر کرد از خداوند چنین استفسار کنند و از او بپرسند آیا عادت خدایان یونان چنین است که خود را حق‌ناشناس جلوه دهند.

۹۱- وقتی فرستادگان لیدی به دلف رسیدند آنچه بآنها تعلیم داده بودند به هاتف معبد بازگفتند و بطوریکه نقل میکنند هاتف بآنها چنین جواب داده بود: «فرار از سرنوشت حتی برای یکی از خدایان امری غیر ممکن است «۱»». کرزوس مکافات عمل چهارمین جد خود را میکشد. چه او از جمله مستحفظین خاندان هراکلس بود و برای اطاعت از بدخواهی یک زن ارباب خود را بقتل رسانید و مقام او را که

---

(۱)- در نظر مردم باستان سرنوشت و تقدیر قدرتی نیرومندتر از قدرت خدایان داشت.

در ایلیادهومر مشاهده میشود که ژوپیتر خداوند یونانیان سرنوشت آشیل و هکتور قهرمانان جنگ معروف‌تر و آرا در ترازوئی وزن میکند و چون سرنوشت هکتور را سنگین‌تر میبابد او را بدشمن تسلیم میکند و آپولون نیز حمایت خود را از او سلب میکند. نکته جالب اینست که با تمام قدرتی که سرنوشت در نظر مردم باستان داشت باز خدایان میتوانستند تا حدی حدوث آنرا بتأخیر اندازند، چنانکه در مورد فوق لوگزیاس که نام دیگرش آپولون بود سقوط شهر سارد را سه سال بتأخیر انداخت.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۴۳

حقی بآن نداشت تصاحب کرد «۱». لوگزیاس «۲» تمام کوشش خود را بکار برد تا سانحه سارد در زمان فرزند کرزوس اتفاق افتد نه در زمان شخص او. ولی تغییر سرنوشت و تقدیر غیر ممکن بود. آنچه را که تقدیر و سرنوشت اجازه داد خداوند درباره کرزوس مراعات کرد و سقوط شهر سارد را سه سال بتأخیر انداخت. کرزوس باید خوب توجه کند که او سه سال دیرتر از تاریخی که سرنوشت مقدر کرده بود دچار این بلیه شد. بعلاوه، در موقعی که او طعمه شعله‌های آتش بود خداوند بکمک او شتافت. و اما درباره پیشگوئی هاتف، ایراد کرزوس وارد نیست. لوگزیاس باو گفته بود که چنانچه با پارس‌ها بجنگد، امپراتوری بزرگی را نابود خواهد کرد.

اگر او مایل بود تصـمیم عاقلانه‌ای اخـذ کنـد، حق این بود که در برابر این جواب کسانی بنزد خداوند بفرستد و از او سؤال کند که مقصود او کـدام امپراتوری است، امپراتوری او یـا امپراتوری کوروش. چون او آنچه را که بـاو گفته شـده بود درک نکرده بود بـار دیگر بسؤال نپرداخت و در اینصورت بایـد مسئولیت این امر را متوجه شـخص خود بدانـد. و امـا آنچه در آخرین‌بـار که کرزوس با لوگزیاس مشورت کرد درباره قاطر ماد با او صـحبت شد، این سخن را نیز کرزوس درک نکرده بود. این قاطر همان کوروش است، چه او از پـدر و مادری بدنیا آمده بود که از دو نژاد مختلف بودند. مادر او زنی نجیب‌زاده و پدرش مردی حقیر بود. مادرش از اهل مـاد و دختر آستیـاژ پادشاه ماد بود، در حالیکه پـدرش از اهل پارس و دست‌نشانـده مادها بود و با اینکه از هر حیث حقیر و مسـکین بود با دختر پادشاه خود ازدواج کرده بود.»

---

(۱)- هاتف معبد دلف میتوانست به فرستادگان کرزوس یادآوری کند که حتی در زمان ژیژس هاتف معبد چنین پیشگوئی را کرده بود (بند ۱۳ همین کتـاب). اینکه هردوت در این مورد اشـاره‌ای به پیشگوئی هاتف در مورد ژیژس نمی‌کنـد ممکن است دلیل آن باشـد که این پیشـگوئی که در بند ۱۳ از آن یـاد شـده مطلبی است که اصولا- مربوط به تاریخ کرزوس نبوده و بعـدها بر آن اضافه کرده‌اند.

(۲)- لوگزیاس(Loxias) یکی از اسـامی آپولون بود که در اصـطلاح یونانی «مورب»، «مشکوک»، «ضـد و نقیض» معنی میـداد و علت اینکه با این اسم از آپولون یاد میشود اشاره به ضد و نقیض بودن پیشگوئی‌های هاتف این خداوند است که غالبا تکرار میشد.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۴۴

این بود جوابی که هاتف معبد به فرستادگان لیدی داد. آنها جواب هاتف را به سارد آوردند و به کرزوس بازگفتند. وقتی کرزوس این جواب را شـنید تصدیق کرد که گناه از او بوده است نه از خداوند. این بود چگونگی امپراتوری کرزوس و نخستین فتح سرزمین یونی.

۹۲- و اما هـدایائی که کرزوس تقـدیم کرده بود، هنوز بسـیاری از آنها در یونان «۱» بـاقی است و آنهـا که من بآن اشاره کردم تنها هدایای او نبوده است. در شهر تب «۲» واقع در بئوسی «۳» سه پایه‌ای از طلا یافت میشود که کرزوس به آپولون ایسـمنیوس «۴» اهدا کرده است. در افز «۵» گاوهای زرین و عده زیادی سـتون موجود است «۶». در معبد آتنا پرونه‌آ «۷» سپر بزرگی از طلا- باقی است. اینها هدایائی است که در زمانی که من میزیستم هنوز موجود بود، ولی هدایای دیگری هم بوده است که تا این زمان از بین رفته‌اند. هدایائی که کرزوس به معبد برانشـید واقع در سـرزمین ملط «۸» اهـدا کرده بود بطوریکه شـنیده‌ام هم‌وزن و نظیر هدایای معبد دلف بوده است «۹».

---

(۱)- در اینجـا قطعا مقصود هردوت از «یونان» مجموع نواحی است که عناصـر یونانی در آن سـکونت داشـته‌اند، اعم از یونان آسـیا (افز)Ephese و یونان اروپا.

(۲)-Thebes

(۳)-Beotie

(۴)-Apollon Ismenios

(۵)-Ephese

(۶)- هیچیـک از مورخان دیگر از این هـدایا ذکری نکرده‌انـد. با اینحال، طرز بیان هردوت در مورد گاوهای زرین قسـمی است که ممکن است تصور کرد این گاوها تنها هدایای زرین بوده است که در افز موجود بوده.

(۷)-Athena Pronea الهه یونان باستان، خدای فکر و اندیشه.

(۸)- شـهر ملط در سال ۴۹۴ قبل از میلاد بوسیله پارس‌ها تسخیر شد (کتاب چهارم هردوت- بند ۱۹) و شایـد علت از بین رفتن این هدایا همین واقعه بوده است.

(۹)- اعطـای این هـدایا از طرف کرزوس به معبـد برانشید واقع در ملـط بعیـد بنظر میرسـد، زیرا بطـوریکه در بنـد ۶۸ همین کتـاب هردوت متذکر میشود پاسخ هاتف این معبد در نظر کرزوس مساعد نبود و او فقط برای معابدی هدایا فرستاد که قبلا صـحت گفتار آنها را آزمایش کرده بود.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۴۵

هدایائی که کرزوس به دلف و به معبد آمفیارائوس «۱» فرستاد از اموال شخصی او و قسمتی از ثروتی بود که از پدر بارث برده بود. بقیه هدایا از خزاین مردی تهیه شده بود که قبل از آنکه کرزوس به سلطنت رسد با او بمخالفت برخاسته بود و با پانتالئون «۲» متحد شـده بود تا سلطنت لیدی را باین شـخص واگذار کند. پانتالئون پسر آلیات و برادر کرزوس بود، ولی از مادر دیگر بدنیا آمده بود. کرزوس از مـادری بـدنیا آمـده بود که از اهـل کـاری بود، در حـالیکه مـادر پانتالئون از اهل یونی بود. پـدر کرزوس او را در زمان حیات خود جانشین خود اعلام کرد «۳» و وقتی کرزوس باین ترتیب بکمک پدر بسلطنت رسید مردی را که با او مخالفت میکرد بر روی «شاردون» «۴» قرار داد و او را بقتل رسانیـد و ثروت او را که قبلا نـذر خداوندان کرده بود بصورتی که ما نقل کردیم به معابد

یاد شده هدیه کرد «۵». این بود مختصری درباره هدایای کرزوس.

۹۳- درباره شگفتی‌هائی که شایسته نوشتن باشد، آنچه در دیگر کشورها یافت میشود در سرزمین لیدی درحقیقت موجود نیست، باستثنای براده‌های طلا که در رسوب رود تمولوس «۶» یافت میشود. فقط یک بنای بزرگ در این کشور جلب توجه میکند که از لحاظ عظمت و وسعت از هر حیث از دیگر بناها باستثنای بناهای مصری و بابلی بزرگتر است. این بنا مقبره آلیات پدر کرزوس است. پی‌های این بنا از سنگهای بزرگ و بقیه آن از پشته‌های گل ساخته شده. بنای آن به هزینه اصناف و پیشه‌وران

(۱)-Amphiaraos- یکی از روحانیان شهر آرگوس.

(۲)-Pantaleon- پسر آلیات و برادر کرزوس

(۳)- آلیات نیز مانند داریوش جانشین خود را در زمان حیات از بین فرزندان خود برگزید (درباره داریوش: کتاب هفتم هردوت- بند دوم).

(۴)- شاردون(Chardon) نوعی وسیله شکنجه و آزار از متهمین در لیدی باستان بود.

(۵)- نیکلا دوداماس مدعی است که کرزوس در زمانی این نذر را کرده بود که آن مرد مخالف جوان تاجری بود و ثروتی هنگفت بچنگ آورده بود ولی هنوز با کرزوس آغاز مخالفت نکرده بود. بعقیده این مورخ چون کرزوس از این مرد پولی بقرض مطالبه کرده بود و او تقاضای او را رد کرده بود کرزوس نسبت به ثروت او چنین نذری کرده بود.

(۶)-Tmolos

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۴۶

و دوشیزگانی ساخته شده که با عرضه کردن اندام خود به کسب مشغول میباشند «۱».

در زمان من هنوز پنج قطعه سنگ بزرگ در رأس بنا مشاهده میشد. بر روی این سنگ‌ها خطوطی نوشته شده بود که سهم هریک از سه دسته فوق را در بنا کردن آن تعیین میکرد «۲». با مقایسه قسمت‌های بنا معلوم میشود که سهم دوشیزگان عشرت‌طلب در بنا کردن آن بیش از اصناف دیگر بوده است. باید گفت که در کشور لیدی دختران همه تن به فحشاء میدهند و از این راه به تهیه جهیز خود مشغولند و مادام که زندگانی زناشوئی آنها شروع نشده باین کسب ادامه میدهند و در پایان کار شخصا برای خود شوهری برمیگزینند. گرداگرد این بنا شش ستاد و دوپلتر «۳» میباشد و عرض آن سیزده پلتر است. دریاچه وسیعی بآن متصل است که به دریاچه ژیژس معروف است «۴» و بطوریکه اهالی لیدی میگویند، این دریاچه هرگز خشک نمیشود. این بود چگونگی این بنای بزرگ.

۹۴- عادات و رسوم اهالی لیدی شبیه عادات و رسوم یونانیان است، با این تفاوت که آنها دختران خود را تسلیم فحشا میکنند، در حالیکه یونانیان چنین نمیکنند.

تا جائیکه ما اطلاع داریم، لیدیها نخستین کسانی هستند که سکه طلا و نقره را ضرب و رایج کرده‌اند. و نیز آنها نخستین کسانی هستند که به کسب و خرید و فروش جزئی پرداختند «۵». بطوریکه خود آنها مدعی هستند، بازیهائی که در حال حاضر بین یونانیان مرسوم است نیز از ابتکارات آنها بوده است، و آنها مدعی هستند که این بازیها در عصری در لیدی اختراع شده است که لیدیها به تسخیر

(۱)- بدیهی است مقصود هردوت فاحشه‌های جوان شهر سارد است.

(۲)- درینصورت قاعدهٔ باید عده این سنگها بجای پنج سه باشد، تا هریک را بتوان نماینده اصنافی دانست که از آنها یاد شد.

(۳)- پلتر(Plethre) واحد طول در یونان باستان و برابر یک ششم ستاد یعنی صد پا بوده است (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

(۴)- این همان دریاچه‌ایست که در ایلیاد نیز از آن یاد شده (ایلیاد- کتاب دهم- بند ۲۹۲) و امروز دریای مرمره نام دارد.

(۵)-

Radet: La bydie au temps des Mermnades, P. ۹۷ et ۱۵۵

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۴۷

سرزمین تیرنی «۱» مشغول بوده‌اند. و چنین است شرح این ماجرا بقسمی که آنها خود مدعی هستند: در زمان سلطنت آتیس «۲» پسر مانس «۳» قحطی شدیدی بر سراسر لیدی حکمفرما شد. مدتی اهالی لیدی به زندگی عادی خود ادامه دادند، ولی چون قحطی ادامه یافت در فکر چاره افتادند و هریک راه چاره‌ای اندیشیدند. گویا در این زمان است که بازی نرد و بازی استخوان و بازی با توپ و دیگر انواع بازی‌ها اختراع شده است، باستثنای بازی ورق که اهالی لیدی مدعی اختراع آن نیستند.

و اما اینکه چگونه آنها این اختراعات خود را برای ستیز با گرسنگی بکار میبردند، چنین است شرح آن: آنها یک روز در میان تمام مدت روز ببازی سرگرم میشدند تا بفکر خوردن نیفتند؛ فردای آن روز بازی را قطع میکردند و به خوردن مشغول میشدند و مدت هیجده سال بدین ترتیب زندگی کردند. ولی چون قحطی از شدت خود نکاست و برعکس روزبروز شدیدتر شد، پادشاه، اهالی لیدی را به دو دسته تقسیم کرد و بحکم قرعه تعیین کرد که کدام دسته باید سرزمین لیدی را ترک گوید و کدام دسته باید بماند.

خود او از دسته‌ای بود که باید در محل بماند، ولی فرزند خود تیرنوس «۴» را در رأس دسته‌ای قرار داد که باید از لیدی خارج شود. آن دسته از اهالی لیدی که بحکم قرعه مجبور به ترک وطن شدند به سمیرن «۵» عزیمت کردند و به ساختن کشتی مشغول شدند. سپس تمام اموال منقول ذیقیمت خود را بر کشتی نهادند و در جستجوی سرزمینی برای سکونت و تهیه آذوقه به گردش پرداختند، تا آنکه پس از گذشتن از برابر اقوام گوناگون به سرزمین امبری‌ها «۶» رسیدند و در آنجا به تأسیس شهرهائی پرداختند که تاکنون در آنجا

---

(۱)- Tyrrhenie

(۲)- Atys

(۳)- مانس (Manes) نخستین پادشاه افسانه‌ای لیدی که نتیجه ازدواج خداوند زوس با زمین بوده است.

(۴)- Tyrrhenos

(۵)- Smyrne- شهر ازمیر امروز واقع در ساحل مدیترانه.

(۶)- Ombries

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۴۸

سکونت دارند. ولی آنها نام خود را تغییر دادند و بجای قوم لیدی «۱» نام دیگری برای خود انتخاب کردند که مشتقی بود از نام پسر پادشاه که هدایت آنها را بعهده گرفته بود. و از این ببعد آنها بنام آن شخص به قوم تیرنی «۲» معروف شدند. از آن زمان ببعد اهالی لیدی در تحت سلطه پارس‌ها زندگی کردند «۳»

---

(۱)- در زمان آتیس آنها هنوز باین نام خوانده نمیشدند (بند هفت همین کتاب).

(۲)- Tyrrhenie

(۳)- این جمله که درحقیقت نتیجه و ختام این فصل از کتاب هردوت است که در دنباله سرگذشت تسخیر سارد ذکر شده. اینکه هردوت در اینجا این مطلب را بار دیگر با این اختصار کلام تکرار کرده علت آنست که خواسته است صحنه تاریخ را به پارس‌ها که جانشین و فاتح قوم لیدی بودند واگذار کند و با این عبارت درحقیقت از فصلی به فصلی دیگر از تاریخ خود قدم میگذارد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۴۹

تأسیس امپراتوری پارس و نخستین پیشرفت‌های آن تاریخ کوروش (از بند ۹۵ تا بند ۲۱۶)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵۰

توضیح خارج از متن درباره «تاریخ کوروش»

قسمت دوم از کتاب اول هردوت که تحت عنوان «تاریخ کوروش» بشرح احوال این پادشاه اختصاص دارد به سه قسمت تقسیم میشود:

۱- قسمت اول که شامل مطالب بند ۹۵ تا ۱۳۰ است درحقیقت بازگشتی است بعقب نسبت بآنچه مؤلف سابقا تحت عنوان «تاریخ کرزوس» نقل کرده است. هردوت خود در آغاز بند ۹۵ باین مطلب اشاره میکند و چنین میگوید: «اکنون ادامه سرگذشتی که بدان مشغول هستم مستلزم آنست که درباره این شخص که کوروش نام داشت و امپراتوری کرزوس را سرنگون کرد کلمه‌ای چند بگویم و چگونگی تسلط پارس‌ها را بر آسیا شرح دهم.» و نیز در پایان بند ۱۳۰ اضافه میکند: «این بود مختصری درباره تولد و تربیت کوروش و چگونگی رسیدن او به پادشاهی. بعد از این واقعه، بشرحی که قبلا نقل کردم، کرزوس بعلت خطائی که مرتکب شد او را بر خود برانگیخت. کوروش او را مغلوب کرد و وقتی کرزوس نیز مغلوب شد سلطنت کوروش بر سراسر آسیا توسعه یافت.»

هردوت در این قسمت، قبل از بیان افسانه تولد کوروش و دوران جوانی او و جلوس او بسلطنت پارس، شرحی درباره چگونگی استقرار امپراتوری ماد بیان میکند و اقدامات پادشاهان خاندان ماد را تا زمان آستیاژ که بدست کوروش از سلطنت خلع شد خلاصه میکند؛ ایرادی که در این قسمت به مؤلف وارد است اینست که در آغاز بند ۹۵ که مؤلف خود صحبت از نقل تاریخ پارس‌ها میکند اشاره‌ای به نقل قسمتی از تاریخ گذشته مادها نمیکند، در حالیکه مطالب بند ۹۵ تا بند ۱۲۳ منحصرا به شرح تاریخ خاندان ماد اختصاص دارد و حق این بود که مؤلف در مقدمه بند ۹۵ مختصر

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵۱

اشاره‌ای باین عقب‌گرد تاریخی خود میکرد.

در هر حال تاریخ واقعی پارس‌ها از بند ۱۲۳ شروع میشود، ولی چون در نظر هردوت و بعضی مورخان دیگر انتقال سلطنت از خاندان ماد به خاندان پارس بی‌سرو صدا صورت گرفته و اقوامی که مطیع خاندان دیوکس بوده‌اند متفقا باطاعت فاتح پارس درآمده‌اند، درحقیقت کوروش مانند کسی که سلطنت را بارث برده باشد بسلطنت ماد رسیده و بهمین جهت نمیتوان خط فاصل

مشخصی بین این دو دوره از تاریخ ایران باستان تصور کرد و این دو دوره را باید یکی دنباله دیگری دانست. جنگ آستیاژ و کوروش آنطور که هردوت نقل میکند بظاهر یک جنگ داخلی بیش نبود. حتی میتوان گفت هجوم بسوی مغرب که در زمان کوروش صورت گرفت و یکی از مشخصات بارز تاریخ پارس است و بین مردم آسیا و یونان تماسی شدید ایجاد کرد از زمان سیاگزار پدر آستیاژ آغاز شده بود. درحقیقت دولت نیرومندی که یک قرن بعد تمدن یونان را مورد تهدید قرار داد بوسیله خاندان هخامنشی تأسیس نشد. این دولت از زمان پادشاهان ماد تأسیس شده بود، و پادشاهان هخامنشی درحقیقت ادامه‌دهندگان برنامه توسعه‌طلبی و قدرت‌جوئی آنان بوده‌اند و بهمین جهت است که یونانیان هنوز جنگهای داریوش و خشایارشا را در سرزمین یونان «جنگهای مدیک» مینامند.

با این تفصیل، باید قبول کرد که وقتی هردوت در بند ۹۵ از قسمت دوم از کتاب اول خود میگوید «اکنون ... چگونگی تسلط پارس‌ها را بر آسیا شرح دهم» در نظر او کلمه پارس شامل مادها نیز میباشد. اگر عبارت مؤلف را چنین تعبیر کنیم، از لحاظ مطالبی که در بندهای بعد شرح داده است اشکالی نیست زیرا آنچه تا بند ۱۲۳ درباره مادها گفته درحقیقت همان تاریخ پارس‌ها است که از بند ۱۲۳ دنباله آن ادامه پیدا میکند.

۲- قسمت دوم از «تاریخ کوروش» که تا بند ۱۷۶ ادامه دارد دنباله شرح وقایعی است که بعد از سقوط کرزوس رویداده و تنها قسمتی است که در آن جنگ یونانیان و اقوام آسیائی بتفصیل شرح داده شده. در این قسمت چگونگی تسخیر شهر

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵۲

های یونانی سواحل آسیای صغیر که حاضر به خیانت به پادشاه لیدی نشدند و بکفاره این گناه مورد حمله فرماندهان پارس قرار گرفتند شرح داده شده. هردوت در پایان بند ۱۶۹ چنین نتیجه میگیرد: «بدین ترتیب بود که سرزمین یونی برای بار دوم باسارت و اطاعت درآمد. وقتی هارپاگ یونی‌های ساکن سواحل آسیا را مطیع کرد، یونی‌های ساکن جزایر که از پیش‌آمد این وقایع بیمناک شده بودند شخصا اطاعت کوروش را گردن نهادند.»

بعد از آن، مؤلف بشرح جزئیات چگونگی تسخیر قسمت‌های داخلی آسیای صغیر و سرزمین اقوام کاری «۱»، کنی «۲» و لیسی «۳» که همسایگان یونانیان ساکن آسیا بودند میپردازد. و از این قرار سراسر قسمت دوم «تاریخ کوروش» بشرح این جنگ بزرگ خارجی بین عناصر آسیائی از یکطرف و اقوام یونانی و نیمه‌یونانی از سوی دیگر اختصاص دارد و در همین قسمت است که مؤلف برای نخستین بار به جنگهائی که بعدها بین مردم آسیا و یونانیان ساکن اروپا رویداد و به جنگهای مدیک معروف شد اشاره میکند (بند ۱۵۳). لاکرینس «۴» بنمایندگی از جانب دولت اسپارت بحضور فاتح پارس میرسد و باو اخطار میکند که از تجاوز به شهرهای یونی خودداری کند.

کوروش متحیر و مبهوت از اطرافیان خود درباره قومی که چنین جرأت گستاخی و جسارت یافته بود و به فاتح بزرگی چون او امر میکرد که از تجاوز به شهرهای یونانی خودداری کند استفسار میکند و همینکه از حال مردم اسپارت باخبر میشود خطاب به نماینده این شهر چنین میگوید: «تا امروز من هرگز از مردمانی که در محلی معین در مرکز شهر خود جمع میشوند و بقید سوگند یکدیگر را فریب میدهند ترس نداشته‌ام. اگر من سالم بمانم، این اشخاص دیگر درباره مصائب یونی‌ها پرحرفی نخواهند کرد، بلکه درباره مصائب خود گفتگو خواهند کرد.» (بند ۱۵۳)

---

(۱)- Carie

(۲)- Caunie

(۳)- Lycie

(۴)- Lacrines

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵۳

۳- قسمت سوم «تاریخ کوروش» که از بند ۱۷۷ تا پایان کتاب اول هردوت ادامه دارد مربوط است به شرح سرگذشت تسخیر بابل و جنگ کوروش با اقوام ماساژت «۱». مولف در این قسمت میکوشد جنگهای کوروش را بصورت نوعی مظهر احساسات جاه‌طلبی و تمایلات ناشی از کشورگشائی او جلوه دهد و درحقیقت ثابت کند که همین میل به کشورگشائی و جهانگیری پارس‌ها بعدها موجب هجوم آنان به سرزمین یونان بوده است. هردوت باین استدلال خود عقیده دارد و مکرر باین مطلب اشاره میکند. مثلا درباره علت حمله کوروش به بابل مدعی است که علت این واقعه آن بود که کوروش نمیتوانست آرام گیرد و با تمام اقوام مجاور خود به ستیز برمیخاست.

در بند ۱۹۰ هردوت چنین گوید: «ساکنان بابل ... چون در جنگ مغلوب شدند بداخل شهر پناه بردند. ولی چون از قبل میدانستند که کوروش آرام نخواهد نشست و مشاهده میکردند که او مشغول جنگ با تمام اقوام و ملل میباشد ...» (بند ۱۹۰).

هردوت در ذکر علت جنگ کوروش با ماساژت‌ها نیز از همین فکر الهام میگیرد و این جنگ را نیز نتیجه تمایلات توسعه‌طلبی و جهانگیری کوروش میداند و در بند ۲۰۴ چنین میگوید: «عواملی که کورش را باین جنگ تشویق و تحریص میکرد متعدد و در عین حال قانع‌کننده بود. چه اولا- کوروش از حیث نژاد و اصالت خود را فوق بشر عادی تصور میکرد، و ثانیا در تمام جنگهای خود با

موفقیت و پیروزی روبرو شده بود و هرجا که او اراده کرده بود به جنگ بپردازد، قومی که مورد حمله قرار میگرفت چاره‌ای جز اطاعت نداشت.»

هردوت بشرحی که خود مدعی است نه تنها از دیگر نقشه‌های جنگی کوروش مطلع بود (بند ۱۵۳)، بلکه از دیگر جنگهائی که کوروش بدان پرداخت اطلاع داشت (بند ۱۷۷) و احتمال میرود اگر فرصت و حوصله بیشتری داشت بشرح این جنگها نیز میپرداخت. بهرحال، همانطور که خود در بند ۱۷۷ اشاره میکند، از بین

---

(۱)- Massagetes

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵۴

این جنگها فقط بشرح دو جنگ که بیش از دیگر جنگها شایسته ذکر تشخیص میدهد میپردازد. یکی از این دو جنگ، جنگی است که کوروش برای تسخیر بابل بدان دست زد و جنگ دوم جنگی است که در طی آن خود شربت شهادت نوشید و چشم از جهان بربست.

از آغاز تا پایان این قسمت عبارات معترضه متعددی درباره مطالب تاریخی و جغرافیائی و نژادشناسی و آثار باستانی مشاهده میشود که گاه‌وبیگاه سلسله زنجیر حوادث را میگسلد و به شرح مطالبی خارج از موضوع میپردازد. این عبارات و جملات معترضه و گریز از مطالب اصلی که در سراسر قسمت سوم «تاریخ کوروش» جلب نظر میکند از این قرار است:

- در بند ۹۳ هردوت شرح مفصلی از شهر اکباتان و حصارهای متمرکز و دندانه‌های رنگارنگ آن نقل میکند. از آنچه درباره این شهر و تشریفاتی که در دربار دیوکس معمول بود نقل میکند قصدش آنست که نقش مؤسس خاندان ماد را بزرگ جلوه دهد و شخصیت او را چنانکه بود و حتی بزرگتر از آن بخواننده معرفی کند.

- در بند ۱۰۱ قبایل مختلف ماد را نام میبرد. قصد او از ذکر این مطلب آنست که نشان دهد چگونه دیوکس موفق شد تمام این قبایل را بصورت قوم و ملتی واحد متحد کند.

- از بند ۱۰۲ تا ۱۰۵ مطلب به شرح احوال سکاهای آسیا تعلق دارد. چون زمانی سکاها با حملات مکرر خود امپراتوری ماد را متزلزل کرده بودند، مقتضی بود که مؤلف مختصری درباره علت این مهاجمات، خط سیر مهاجمین، طول مدت و طرز حکومت و چگونگی پایان سلطه آنان سخن گوید. آنچه مؤلف درباره راه مستقیمی که از کولشید «۱» به سرزمین ماد میرفت و قراردادی که مهاجمین قوم سیت با پسامتیکوس «۲» پادشاه مصر بستند و رفتار خلاف اخلاق آنها در آسکالون «۳» و مجازاتی که

---

(۱)- Colchide

(۲)- Psametichos

(۳)- Ascalon

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵۵

بعلت این اهانت متحمل شدند نقل میکند درحقیقت مطالبی خارج از موضوع است، و همچنین است مطالبی که درباره قدمت معبد آسکالون و منشاء پرستش آفرودیت در قبرس و سیتر «۱» بیان میکند.

- در بند ۱۱۰ مؤلف شرح بسیار مختصری به توصیف چگونگی سرزمین ماد اختصاص میدهد و قصد او از بیان این مطلب آنست که خواننده بتواند علت اینکه هارپاگ آن محل را برای رها کردن کوروش انتخاب کرد درک کند.

- بند ۱۲۵ اختصاص دارد به ذکر نام قبایل پارس. قصد مؤلف از ذکر نام این قبایل اینست که خوانندگان توجه کنند که در آغاز کار فقط سه قبیله از قبایلی که نام میبرد با کوروش متحد شدند و بر مادها قیام کردند.

- مطالب بند ۱۳۱ تا ۱۴۰ اختصاص دارد به شرح احوال و عادات و رسوم و قوانین و معتقدات پارس‌ها. این قسمت که شرح مفصلی بدان اختصاص دارد بلافاصله پس از شرح چگونگی سقوط آستیاژ و تجدید خاطره‌ای از سقوط پادشاه لیدی عنوان شده. در این موقع کوروش فرمانروای آسیا شده بود و قومی که او بدان تعلق داشت قوم فرمانروا بود و حدس زده میشد که مدتها نقش رهبری و فرمانروائی را در صحنه سیاست آسیا بعهده خواهد داشت. درینصورت منطقی بود که مؤلف این قوم را بخوانندگان معرفی کند و اخلاق و عادات و رسوم و معتقدات آن را شرح دهد.

- در بند ۱۴۲ تا ۱۵۱ هردوت درباره اقوام یونی «۲» ساکن آسیا و اقوام ائولی «۳» و دری «۴» سخن میگوید، شهرهای یونی و ائولی را نام میبرد، نواحی سرسبز و حاصلخیزی که این شهرها را در آغوش داشتند مجسم و تحسین میکند و از معبد مشترکی که یونی‌ها در آن اجتماع میکردند سخن میگوید و بتمام این مطالب، درباره اصل و منشاء قوم یونی و علت تقسیم آنها به دوازده شهر و پادشاهان قدیم آنان و غصب شهر

---

(۱)- Cythere

(۲)- Ionie

Eolie-(۳)

Dorie-(۴)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵۶

سمیرن بدست آنان اطلاعاتی اضافه میکند. درحقیقت مطالبی که مؤلف در این باره نقل میکند کمترین ارتباطی با «تاریخ کوروش» که عنوان قسمت دوم از کتاب اول او است ندارد. همچنین است آنچه هردوت درباره اقوام کاری «۱» و کنی «۲» و لیسی «۳» و اهالی بابل و قوم ماساژت نقل میکند. بطور کلی احساس میشود که هربار پارس‌ها به تسخیر کشوری تازه میپردازند و قومی تازه مورد تجاوز آنها قرار میگیرد، مؤلف از فرصت استفاده میکند و شرحی به توصیف چگونگی آن سرزمین اختصاص میدهد و آنچه درباره ساکنان آن میداند بیان میکند. از این حیث طرز برداشت مطلب هردوت قابل دفاع است، ولی نباید فراموش کرد که کرزوس قبل از کوروش بر اقوام یونانی ساکن آسیای صغیر تسلط یافته بود و اگر قرار بود جنگ اقوام پارس را با مردم ساکن یونی نخستین مرحله جنگ یونانیان با «اقوام وحشی» دانست، حق این بود که مؤلف در همان موقع که چگونگی استقرار سلطه کرزوس را بر این اقوام شرح میداد باین مطلب اشاره میکرد و جنگ کرزوس با ساکنان این نواحی را نخستین جنگ یونانیان با «اقوام وحشی» میدانست. شاید علت اینکه هردوت از استقرار سلطه کوروش بر شهرهای یونی بیش از تسلط کرزوس بر همین شهرها متأثر است اینست که کرزوس این شهرها را یک‌بیک تسخیر کرد و هریک را بدلیلی خاص مطیع خود کرد (بند ۲۶)، در حالیکه کوروش تمام این شهرها را یک‌جا مورد حمله قرار داد و حمله او بتمام آنها علت مشترک داشت و بهانه او این بود که در موقع لازم بتقاضای او گوش نداده و دست از طرفداری از کرزوس نکشیده بودند. بعلاوه ساکنان یونی در برابر تهدید کوروش دست به کاری زده بودند که در موقع حمله کرزوس چنین نکرده بودند: آنان باهم به مشورت پرداختند و در پانیونیون اجتماع کردند و نمایندگانی به اسپارت فرستادند. همانها که در گذشته بعلت اختلافات داخلی خود نتوانسته بودند از اندرزهای تالس ملطی پیروی کنند و شورای متحده‌ای از

Carie-(۱)

Caunie-(۲)

Lycie-(۳)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵۷

ساکنان شهرهای خود در تئوس «۱» تشکیل دهند، همانها که حاضر نشدند پیشنهاد بیاس «۲» از اهل پرین «۳» را که خواهان تأسیس یک مهاجرنشین مشترک بنام پانیونیون بود عملی کنند، در برابر کوروش مانند ملتی واحد و متشکل قد علم کردند. این علت و علل دیگر موجب شد که بجای آنکه مؤلف در قسمت اول این کتاب در ضمن شرح سرگذشت کرزوس از سرزمین یونی سخن گوید، در قسمت دوم آن یعنی در «تاریخ کوروش» از آن یاد کند. ولی بعضی از محققان معتقدند که علت اتخاذ این رویه آنست که هردوت بعد از «تاریخ کرزوس» نقشه تألیف کتاب دیگری تحت عنوان کلی «تاریخ پارس» داشته و وقتی بعد نقشه خود را تغییر داده و تاریخ پارس را تجزیه کرده و قسمتی از آنرا تحت عنوان «تاریخ کوروش» به کتاب اول خود اختصاص داده باین مطلب توجهی نکرده و آنچه درباره ساکنان سرزمین یونی در کتاب مستقل «تاریخ پارس» نوشته عینا به «تاریخ کوروش» منتقل کرده است.

- در بند ۱۶۰ هردوت شرح میدهد چگونه اهالی کیوس «۴» مدتها از استعمال محصولات سرزمین آتارنوس «۵» که بعنوان پاداش خیانت خود در برابر تسلیم پاکتیس «۶» دریافت کرده بودند خودداری کردند. شرح این مطلب از چند سطر تجاوز نمیکند و بعلت اختصار و ایجازی که مؤلف در بیان آن بکار برده ذکر آن چندان بی‌موقع بنظر نمیرسد.

- در بند ۱۶۵ مؤلف مختصری درباره سفرهای بحری طویل اهالی فوسه در مدیترانه غربی و روابط آنها با آرگانتونیوس «۷» پادشاه تارتسوس «۸» سخن میگوید و قصدش از بیان این مطلب آنست که نشان دهد چگونه اهالی فوسه توانستند در برابر

Teos-(۱)

Bias-(۲)

Priene-(۳)

Chios-(۴)

Atarnos-(۵)

Pactyes-(۶)

Arganthonios-(۷)

Tartessos-(۸)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵۸

هارپاگ باحداث حصارهای مستحکمی دست زنند، چه اگر عطایا و بذل‌وبخشش آرگانتونیوس نبود، شاید هرگز مردم فوسه نمیتوانستند چنان حصار پرخرجی گرد شهر خود بنا کنند.

- بند ۱۶۶ و ۱۶۷ بشرح سرگذشت ساکنان فوسه بعد از حمله هارپاگ اختصاص دارد و مؤلف در این قسمت شرح میدهد چگونه اهالی فوسه برای فرار از یوغ اسارت پارس‌ها نه تنها شهر موطن خود را تخلیه کردند، بلکه از حدود سواحل آسیا نیز دور شدند. تنها ایرادی که نسبت باین قسمت وارد است اینست که گریز از مطلب در اینجا کمی طولانی شده و مؤلف بی‌جهت سرگذشت اهالی فوسه را بعد از دور شدن آنان از سواحل آسیا تا سرانجام شرح میدهد و ضمن بیان حوادثی که بر آنها گذشت، درباره مشورت با هاتفی که با اصل مطلب چندان ارتباط ندارد قلمفرسائی میکند.

- در بند ۱۷۱ تا ۱۷۳ مؤلف درباره اصل و منشاء اقوام کاری «۱» و کنی «۲» و لیسی «۳» و بعضی از عادات و رسوم آنها سخن میگوید. بطور کلی هربار که قومی جدید در سر- گذشت مؤلف قدم به صحنه میگذارد، عبارت معترضه‌ای بشرح احوال نژادی آن اختصاص دارد و هردوت این روش را سه بار تکرار کرده است

- بند ۱۷۳ تا ۱۸۷ و بند ۱۹۲ تا ۲۰۰ اختصاص دارد به توصیف شهر بابل و سر- زمین بابل و ساکنان آن. این مطلب در دو قسمت شرح داده شده، قسمت اول آن قبل از شرح مهاجمه کوروش به بابل و قسمت دوم بعد از بیان این مهاجمه نقل شده است.

بدین ترتیب مورخ باستان میکوشد که خواننده را مدتی طویل از سلسله زنجیر وقایع دور نکند و اگر باقتضای موقع ناگزیر شده است مطالبی خارج از موضوع نقل کند این مطالب اضافی را به دو قسمت میکند و در دو جای مختلف از آن یاد میکند، تا هم‌آهنگی مطلب از بین نرود. ضمن شرح قسمتی از این موضوع که قبل از نقل مهاجمه

---

(۱)-Carie

(۲)-Caunie

(۳)-Lycie

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۵۹

کوروش به بابل قرار دارد، مؤلف شهر بابل را توصیف میکند و درباره دو ملکه‌ای که بر این شهر سلطنت کردند و یکی از آنها قبل از پادشاه معاصر کوروش در بابل حکومت داشت سخن میگوید. هدف مؤلف از بیان مطالب این قسمت آنست که اهمیت نظامی این شهر را به خواننده معرفی کند و عوامل مساعد برای مقاومت اهالی بابل را که سد راه مهاجم بود شرح دهد. شهر بابل را حصاری عظیم با دیوارهائی بسیار قطور محافظت میکرد؛ در داخل این حصار که بمنزله زره نیرومندی بود مراکز مستحکمی وجود داشت؛ نیتوکریس «۱» در آن قسمت از سرزمین کشور خود که بیشتر در معرض خطر هجوم اقوام ماد بود اقداماتی انجام داد تا کشور خود را از خطر مصون دارد و در صورت هجوم اقوام مجاور حرکت مهاجمین بکندی انجام گیرد.

در قسمت دوم شرحی که بتوصیف بابل اختصاص دارد و پس از ذکر فتح بابل بیان میشود، مؤلف از مسائل جنگی سخنی بمیان نمیآورد و آنچه در این قسمت درباره بابل شرح میدهد هیچگونه ارتباطی با امور نظامی ندارد. مؤلف میکوشد با شرح صورت مالیات‌هائی که مردم به شاهنشاه هخامنشی و ساتراپ محل میپرداختند و نقل اطلاعاتی که خود درباره امور فلاحتی این سرزمین بدست آورده بود نمونه‌ای از میزان ثروت و تمول این غنیمت جدید پارس‌ها را بخواننده معرفی کند و آنگاه در قسمتی دیگر عادات و رسوم مردم را شرح دهد.

- بند ۱۸۸ اختصاص دارد به چگونگی تأمین آذوقه گوشت و آب شاهنشاه هخامنشی طی سفرهای طولانی. این قسمت بیشتر به شرح شکوه و تجمل دربار پادشاهان هخامنشی اختصاص دارد و بهتر آن بود که مؤلف آنرا در کتاب هفتم با دیگر مطالبی که در این‌باره جمع‌آوری کرده است یک‌جا برای خواننده نقل میکرد. ذکر آن بطور مجزا و منفرد در این قسمت تا اندازه‌ای بیموقع بنظر میرسد و حق بود بجای آن مؤلف توضیحی درباره «اسبان مقدس» معروف اضافه میکرد و بجای اینکه باین مطلب در قسمت‌های بعد اشاره کند، در همین محل از آن سخن میگفت.

---

(۱)-Nitocris

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶۰

- در بند ۲۰۱ تا ۲۰۴ هردوت برای مجسم کردن تهور کوروش و جرأت و جسارت او در جنگی که با ماساژت‌ها آغاز کرده بود از وسعت و عظمت سرزمین این قوم سخن میگوید و از رود آراکس که در نظر او یکی از بزرگترین رودهای جهان محسوب میشد یاد میکند و از آن بعنوان سدی عظیم بر سر راه فاتح پارسی نام میبرد. ولی همین جا بار دیگر مؤلف از مطلب دور میشود و بشرح مطالبی خارج از موضوع میپردازد که ارتباطی چندان با شرح موانع این لشگرکشی بزرگ ندارد. از این قبیل است آنچه درباره دریای خزر واقع در مشرق سرزمین ماساژت‌ها بیان میکند. همچنین است آنچه درباره قفقار و ساکنان این محل و جزایر و باطلاق‌های آراکس مینویسد. در اینجا بنظر میرسد که هردوت میدان سخن را آزاد گذارده و کوشیده است اطلاعات جغرافیائی خود را بر خواننده عرضه کند و فضل و کمال خود را در این قسمت مجسم سازد.

باوجود این، آنچه هردوت درباره اقوام نیمه‌وحشی و نواحی ناشناس این سرزمین مینویسد برای مجسم کردن محیط خوفناکی که کوروش بدان قدم میگذارد تا حدی لازم بنظر میرسید و احتمال میرود قصد مؤلف از بیان این قسمت آن بوده که نشان دهد این اقدام کوروش از حیث جرأت و جسارت درحقیقت بمنزله نوعی «دیوانگی» بوده است.

– بند ۲۱۵ و ۲۱۶ اختصاص دارد به شرح اخلاق و عادات و رسوم ماساژت‌ها و نوع سلاح و زندگانی بیابانگرد و چگونگی تغذیه آنها. بهتر آن بود که مؤلف این قسمت را کمی قبل، آنجا که از جنگ ماساژت‌ها با پارس‌ها و عقب‌نشینی آنها سخن میگوید بیان میکرد.

*** اگر از کثرت جملات معترضه و بیموقع بودن نقل بسیاری از آنها صرفنظر کنیم، باید اعتراف کرد که از بسیاری از این مطالب معترضه درباره چگونگی تهیه این کتاب و استقلال اولیه قطعاتی که امروز در این اثر جاودان در کنار هم قرار دارند

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶۱

اطلاعاتی میتوان استخراج کرد. مثلا هردوت در بند ۱۵۷ طوری از معبد برانشید «۱» صحبت میکند که گوئی قبلا از آن بهیچوجه ذکری نشده، در حالیکه در بندهای قبل دو بار از این معبد بزرگ نام برده (بند ۴۶ و ۹۲). اگر فرض کنیم هردوت سراسر این کتاب را یک‌جا باهم تألیف کرده باشد، قاعدهٔ باید آنچه درباره موقعیت جغرافیائی برانشید مینویسد در اولین باری که از این آرامگاه نام میبرد شرح داده باشد. ولی ظن غالب آنست که هردوت «تاریخ کرزوس» و سرگذشت آریستودیکوس «۲» را قبلا بصورت قطعاتی مستقل و مجزا تحریر کرده و سپس باین قسمت افزوده است.

– در فصل ۱۶۲ هردوت ملیت هارپاگ را تصریح میکند، در حالیکه تصریح ملیت او در این مقام لزومی ندارد، زیرا قبلا در «تاریخ کرزوس» شخصیت او را بقدر کافی بخواننده معرفی کرده و هر خواننده عادی هنگامی که ضمن مطالعه باین قسمت از کتاب میرسد از ملیت هارپاگ اطلاع دارد و او را کاملا می‌شناسد. از این موضوع میتوان نتیجه گرفت که شرح تسخیر شهرهای یونی که در بند ۱۶۲ مذکور است در اصل دنباله سرگذشت جوانی کوروش و جلوس او بسلطنت نبوده و مؤلف این قسمت را بعدا بر سلسله زنجیر حوادث تاریخ خود اضافه کرده است.

*** اکنون باید دید هردوت مطالب قسمت دوم کتاب اول خود را از کدام منبع جمع‌آوری کرده است. او خود مدعی است که آنچه درباره دوران صباوت کوروش و چگونگی جلوس او بسلطنت نقل کرده از «بعضی از مردم پارس» شنیده و این روایت را بر سه روایت دیگر که در این‌باره نقل کرده‌اند ترجیح داده است.

از دو لحاظ گفته هردوت در این‌باره غیر قابل قبول بنظر میرسد. نخست آنکه این افسانه در محیط «آسیائی» ساخته شده و رنگ آسیائی دارد؛ دوم آنکه هردوت بدون اینکه تغییری فاحش در آن وارد کند و چیزی از خارج بآن بیفزاید آنرا همچنانکه شنیده نقل کرده و شاید استثنائا در مورد بند ۱۲۹ رعایت این نکته را نکرده باشد. حوادث دو

---

(۱)- Branchides

(۲)- Aristodicos

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶۲

خوابی که از آستیاژ نقل میکند باحتمال زیاد در اصل از دو تمدن مختلف سرچشمه گرفته، ولی در هر حال اجتماع آنها در یک افسانه از ابتکارات مؤلف نیست و بطور قطع این عمل قبل از او صورت گرفته بوده. رفتاری که آستیاژ پس از خواب اول در پیش گرفت و نیز حقیر و کوچک شمردن یکی از نجیب‌زادگان پارس نباید اصل و منشائی یونانی داشته باشد. همچنین است نقشی که به هارپاگ در مورد رها کردن کودک در کوهستان نسبت داده‌اند. اگر در اصل این روایت برای هارپاگ نقشی در ارتکاب این جنایت مشاهده نمیشد، قطعا این نقش را بعدها برای او ایجاد کرده‌اند تا وسیله‌ای برای توجیه خیانت هارپاگ یافت شود، چه همانطور که میدانیم بعد از این واقعه هارپاگ تمام کوشش خود را برای ترتیب دادن توطئه‌ای علیه پادشاه قانونی وقت بکار برد و بنابراین لازم بود برای توجیه این رفتار او وسیله‌ای یافت. ظاهرا هردوت و دیگر نویسندگان و مورخان یونانی نام سپاکو «۱» و میتراداتس «۲» را برای پدر و مادر کوروش اختراع نکرده‌اند و احتمال میرود که این دو نام مظهر افسانه‌ای بسیار کهن و قدیمی باشد که بموجب آن کوروش فرزند خداوند میترا و طفل شیرخواری بود که در آغوش این الهه پرورش یافته. مسائل بسیاری در کتاب هردوت مطرح است که بیشتر رنگ محلی دارد و با افکار و اخلاق و عادات و رسوم آسیائی بهتر تطبیق میکند.

ازین قبیل است مداخله مغان بعنوان مفسر خواب پادشاه و مشاور مخصوص او، رفتار آستیاژ نسبت بآنان و طرز فجیعی که آنان بمجازات اشتباه تفسیر خواب رسیدید، اطاعت کورکورانه هارپاگ از اوامر پادشاه، حسابهائی که او مانند یک درباری با تدبیر میکرد، اعتماد کاملی که به غلامان خود ابراز کرد، شعف و شادی زائدی که از دعوت پادشاه و احتمال مقرب‌شدن در درگاه او احساس میکرد، تسلیم ظاهری به شدیدترین عذابهای روحی، ذکر چندین مقام درباری پوچ در موقعی که کوروش در بازی با کودکان نقش پادشاه را بعهده داشت، اشاره به نظارت مأمورین و جاسوسان پادشاه بر راهها و جاده‌ها، اطاعت پارس‌ها از هوی‌وهوس ساده حاکم ادعائی خود،

Spaco-(۱)

Mitradates-(۲)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶۳

رها کردن طفل شیرخوار در کوهستان و ضیافت مشمئزکننده‌ای که آستیاژ برای هارپاگ ترتیب داد نظایر و امثالی در تاریخ یونان دارنـد، ولی وجود این نظایر دلیـل آن نیست که مردم آسیا در اختراع این افسانه‌ها سهمی نداشته‌اند. برعکس، امثال و نظایر این افسانه‌ها در قسمتهای دیگری از تاریخ مشرق‌زمین دیده میشود و مؤید آنستکه باحتمال زیاد منشاء این افسانه‌ها سرزمین آسیا بوده است. از این قبیل است ضیافت کراهت‌آوری که پناهندگان سیت برای سیاگزار ترتیب دادند (بند ۷۳).

و چون احتمال نمیرود که یونانیان درباره سیاگزار به خیالبافی پرداخته باشند، باید نتیجه گرفت که بطور کلی منشاء این افسانه‌ها و منبع اطلاعات هردوت در این‌باره مشرق‌زمین است نه یونان و یونانیان باستان.

از آنچه گذشت چنین نتیجه گرفته میشود که «تاریخ کوروش» بیشتر متکی به منابع آسیائی است و اطلاعات هردوت در این‌باره بیشتر از نواحی آسیا و مردم این قاره سرچشمه گرفته. حال باید دید آیا منبع این اطلاعات منحصرا از پارس بوده یا نقاط دیگر نیز در تشکیل این تاریخ سهیم بوده‌اند. بطور یقین نمیتوان مدعی شد که اطلاعات هردوت نسبت باین قسمت از تاریخ کوروش منحصرا از منابع پارسی بوده باشد چه اگر از صحت یا سقم مطالبی که هردوت در این قسمت نقل میکند صرفنظر و از ورود در این بحث مفصل خودداری شود، لا اقل باید توجه داشت که بعضی مطالبی که هردوت در این قسمت عنوان میکند با حقیقت تطبیق ندارد. و همین موضوع مؤید آنست که اطلاعات هردوت در این قسمت منحصرا از منابع پارسی نبوده است. مثلا پارس‌ها هرگز آنطور که هردوت شرح داده مطیع مادها نبوده‌اند؛ کامبیز پدر کوروش آنطور که در بند ۱۰۷ از کتاب هردوت بآن اشاره شده یک فرد عادی از خانواده‌ای متمول نبود که از قدرت حکومتی بکلی بی‌بهره باشد؛ کامبیز و اجداد او و همچنین پسری که بعد از مرگ او جانشین او شد عنوان «پادشاهی آنزان «۱»» را داشته‌اند و از طرفی کشور آنزان فقط دست‌نشانده امپراتوری ماد بود نه قسمتی از این امپراتوری. همچنین

Anzan-(۱)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶۴

مسائلی از قبیل نسب مادری کوروش، رابطه خویشاوندی او با آستیاژ و وجود شخصی بنام ماندان قابل بحث و محل تردید است. وقتی انسان سرگذشت کوروش را در کتاب هردوت مطالعه میکند چنین احساس میکند که مؤلف سعی دارد تلخی شکست را در نظر مادها با ایجاد رابطه نزدیک خویشاوندی بین کوروش و آستیاژ تسکین دهد و نشان دهد که اگر امروز آنها مطیع و منقاد پارس‌ها هستند، لا اقل زمانی بر آنها فرمانروائی مطلق داشته‌اند چه صحیح است که آنکس که امروز بر آنها حکومت میکند فاتح آنها محسوب میشود، ولی چون خون خود آنان در عروق او جاری است، نسبت بآنان خارجی نیست. اینجاست که نسبت به قول هردوت درباره منبع اطلاعات او تردید میتوان کرد و بی‌اختیار این سؤال مطرح میشود که آیا مؤلف برخلاف ادعای خود بجای مراجعه به «چند نفر پارسی» از چند نفر از اهل ماد کسب خبر نکرده است. اسناد و منابع موثقی در دست است که ثابت میکند، همانطور که هردوت مدعی است، آخرین پادشاه ماد در نتیجه خیانت یکی از فرماندهان خود که هارپاگ نام داشت سرنگون شده است. در ضمن جنگی که با کوروش درگرفت قسمتی از سپاهیان آستیاژ بدشمن پیوست، در حالیکه هارپاگ بدون تردید فرمانده یا یکی از فرماندهان این نهضت بوده است.

با اینکه هارپاگ این‌چنین به پادشاه خود خیانت کرد، همه‌جا در تاریخ هردوت (باستثنای بند ۱۲۹) از او به نیکی یاد میشود و همه‌جا آستیاژ پادشاه قانونی و مشروع کشور ماد در نقشی نفرت‌آور مجسم میشود. در برابر او هارپاگ نقش کسی را بازی میکند که شرافتمندانه از حیثیت خود دفاع میکند و هموطنان خود را از قید ظلم و جور پادشاه سفاک میرهاند. از یک طرف احساسات ملی قوم ماد نسبت باو برانگیخته نیست، و از جانب دیگر پارس‌ها خود را مدیون او میدانند و او را نجات‌دهنده کوروش و عامل مؤثر پیشرفت کار او میدانند. اگر از مطالب بند ۱۲۹ صرفنظر کنیم، در سراسر آنچه هردوت تحت عنوان «تاریخ کوروش» نقل میکند، مؤلف همه‌جا میکوشد هارپاگ را در وضعی مجسم کند که خواننده حق بجانب او دهد؛ عذر او را در نظر مادها قابل قبول جلوه میدهد و پارس‌ها را به حق‌شناسی نسبت باو تشویق میکند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶۵

بنابراین میتوان حدس زد که این تاریخ بخصوص آن قسمت که مربوط به شرح چگونگی روی کار آمدن کوروش است از اطرافیان هارپاگ سرچشمه گرفته و همانطور که بعضی از محققان عقیده دارند منبع آن از خانواده هارپاگ بیرون نباشد «۱».

اکنون باید دید که آیا هردوت نخستین کسی است که این اخبار را بزبان یونانی تدوین و جمع‌آوری کرده یا دیگران قبل از او بچنین کاری دست زده‌اند و هردوت مطالب خود را در دست دوم از آنها اتخاذ کرده است. در این مورد دو نکته غیر قابل تردید است، اول آنکه قبل از هردوت مورخی بنام شارون «۲» از اهل لامپساک «۳» بیکی از خواب‌های آستیاژ اشاره کرده و دوم آنکه در زمانی که هردوت میزیست در دلف «۴» شایع شده بود که کوروش از یک شاهزاده ماد بدنیا آمده است. ولی هیچیک از این دو

مسئله کافی نیست و دلیل آن می‌باشد که هردوت مطالب خود را از متقدمان اخذ کرده و یا مطلقا در عصر خود از دهان مردم شنیده و تحریر کرده؛ بنابراین مادام که خلاف آن ثابت نشده نباید در صحت اشاره‌ای که هردوت در بند ۹۵ به «عده‌ای از پارس‌ها» میکند و آنها را منبع کسب اخبار خود معرفی میکند تردید کرد.

در کتیبه‌ای که از قرن پنجم یا چهارم قبل از میلاد در گزانتوس «۵» بدست آمده از فرزند شخصی بنام هارپاگ نام برده شده. عده‌ای باستناد این کتیبه مدعی هستند

---

(۱)- حتی آنچه هردوت در بند ۱۲۹ از قول آستیاژ درباره هارپاگ نقل میکند چندان برای هارپاگ زننده نیست، چه اگر هردوت در این بند هارپاگ را به خامی و حماقت متصف میکند علت آنست که عقیده دارد که اگر هارپاگ اراده میکرد میتوانست خود بجای کوروش پادشاه شود و چون چنین نکرد و شخص دیگری را بسلطنت رسانید عملی ناشیانه مرتکب شد. بعید نیست همین روایت هم از اطرافیان هارپاگ سرچشمه گرفته باشد، چه بدیهی است وقتی هارپاگ با آن همه قدرت و توانائی بنفع کوروش از سلطنت پارس و ماد صرفنظر میکرد، او و خاندان او احترام و قرب بیشتری در دربار کوروش مییافتند.

(۲)- Charon

(۳)- Lampsaque

(۴)- Delphe

(۵)- Xanthos

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶۶

که افراد خاندان هارپاگ بطور موروثی در لیسی «۱» فرمانروائی کرده و پیوسته دست نشانده پادشاهان شوش بوده‌اند و چون حدس زده میشود که هردوت به گزانتوس مسافرت کرده، چنین نتیجه میگیرند که مورخ اطلاعات خود را درباره ماد و پارس در دربار این خاندان کسب کرده. ولی این فرض که اساس آن شباهت دو اسم است قابل قبول نیست، چه هارپاگ بر تمام سرزمین یونی با قدرت حکومت کرد و در اینصورت جای تردید نیست که در تمام شهرهای یونی مردم نام او را شنیده بودند و باندازه کافی او را می‌شناختند.

آنچه درباره خلاصه تاریخ ماد در بند ۹۵ تا ۱۰۶ بصورت مقدمه بر «تاریخ کوروش» نقل شده باحتمال زیاد با تاریخ کوروش منبعی مشترک دارد. چه در این قسمت مؤلف بطور آشکار حتی بقیمت فدا کردن حقایق تاریخی مکرر از مادها تمجید و ستایش میکند. بعقیده او مادها نخستین قومی هستند که از زیر بار اطاعت آشوری‌ها شانه خالی کردند (بند ۹۶)؛ نخستین پادشاه آنها که دیوکس نامیده میشد و شخصیتی افسانه‌ای داشت و از این حیث با مردی بنام دیوکو «۲» که در متون میخی از او نام برده میشود شباهتی داشت بکمک فضایل و ملکات اخلاقی و تقوی و درستی خود بسلطنت رسید. در میان این فضایل و ملکات، آنچه بیش از هرچیز مورد توجه ایرانیان بود عدالت و دادگستری بود که یکی از بارزترین ملکات این پادشاه محسوب میشد (بند ۹۶).

دومین پادشاه ماد که فرااورت «۳» نام داشت پارس‌ها را باطاعت درآورد و قسمتی از آسیا را تسخیر کرد (بند ۱۰۰) سومین پادشاه ماد سیاگزار «۴» نام داشت. این پادشاه که مدتی در برابر اقوام سیت عقب‌نشینی کرد، سرانجام توانست سکاها را از کشور خود براند و بطوریکه هردوت مدعی است بتنهائی امپراتوری عظیم آشور را درهم کوبد. انشای این قسمت از تاریخ هردوت قسمی است که نشان میدهد در این مورد نیز مؤلف نوشته‌ای

---

(۱)- Lycie

(۲)- Dayoukkou

(۳)- Phraorte

(۴)- Syaxare

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶۷

از متقدمین در دست نداشته و مطالب این قسمت را نیز مانند قسمت‌های دیگر کتاب خود شفاها از دهان مردم شنیده و قسمت‌هائی که باین ترتیب جمع‌آوری کرده طوری درهم و پیچیده و مخلوط تحریر کرده که نشان میدهد چندان ارزش و مقامی برای این قسمت از تاریخ خود قائل نبوده است.

مطالبی که هردوت در بند ۱۰۱ درباره جزئیات جغرافیائی و نژادی قوم ماد شرح میدهد باید از یکی از کتب متقدمین اخذ شده باشد. همچنین مطالبی که در باره جاده کولشید «۱» به ماد (بند ۱۰۴) و اوضاع عمومی کشور ماد (بند ۱۱۰) و قبایل پارس شرح میدهد بطور یقین از یکی از کتبی اخذ شده است که قبل از هردوت وجود داشته. آنچه مؤلف درباره اکباتان نقل کرده و توصیفی که از این شهر میکند، باید منبعی یونانی داشته باشد و مؤلف شرح آنرا از دهان یونانیان شنیده باشد (بند ۹۸).

لیکن قسمتی از مطالب بند ۱۰۴ و ۱۰۵ را مولف در آسکالون «۲» و قبرس و سرزمین سکاها بدست آورده و در هر حال افسانه جوانی کوروش و چگونگی جلوس او را بسلطنت پارس بطور یقین از منبعی مشترک اخذ کرده است.

دنباله سرگذشت کوروش از منابعی دیگر است. قسمت‌هائی که کرزوس را در کنار کوروش مجسم میکند مانند بعضی مطالب قسمت اول این کتاب از افسانه‌ای سرچشمه میگیرد که کرزوس خود قهرمان آن بوده‌است. این افسانه پادشاه مخلوعی را مجسم میکند که در برابر پادشاه قوم فاتح خود عقل و درایت و تدبیر قابل ستایش از خود نشان میدهد، برای حمایت قوم خود نفوذ و اعتباری را که در اسارت بدست آورده بکار میبرد و شهرت و اعتبار اولیه قوم خود را حفظ میکند. واضح است چنین افسانه‌ای فقط از سرزمین لیدی میتواند سرچشمه گیرد. برعکس، آنچه مربوط است به خواب کوروش و خطر قیام پسر هیستاسپ و ترسی که از این خواب بر پادشاه دست داده ظاهرا باید از منابع پارسی بوده باشد، همان منابعی که بعدها افسانه جلوس داریوش از آنها ناشی شده است. سرگذشت مرگ کوروش که هردوت مدعی است از بین چندین

---

(۱)-Colchides

(۲)-Ascalon

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶۸

سرگذشت که در این‌باره نقل کرده‌اند او معقول‌ترین آنرا انتخاب کرده و آنچه مؤلف ضمن شرح جنگ این پادشاه با قوم ماساژت نقل میکند و زمینه را برای بیان سرانجام شوم قهرمان داستان خود مهیا میکند باید از منبعی غیر از دو منبع سابق که چندان به کوروش حسن نظر نداشته است باشد. برخلاف آنچه بظاهر میتوان حکم کرد، منبع این قسمت از تاریخ هردوت از ماساژت‌ها نبوده و از قوم ماد بوده است. چون کتابی در این‌باره از متقدمین هردوت بطور یقین موجود نیست، بدون تردید این قسمت منبع یونانی ندارد. و اما آنچه هردوت درباره فتح بابل نوشته، بطوریکه مؤلف خود نقل میکند، منبع آن اطلاعاتی است که اهالی محل باو داده‌اند (بند ۱۹۱). تنها موردی که میتوان بگفته مؤلف درباره منبع اطلاعات او اعتماد کرد همین مورد است، زیرا مطالعه منابع موثق دیگری که از آن زمان باقی است نشان میدهد که اهالی بابل هنگامی که وقایع را برای مؤلف نقل کرده‌اند چندان جانب حقیقت را نگرفته‌اند و مطالب را صرفا بخاطر کوچک جلوه دادن پیروزی کوروش و توجیه شکست خود تحریف کرده‌اند. امروز اسناد و مدارک زیادی بخط میخی کشف شده که نشان میدهد اهالی بابل در جنگ با کوروش بکلی شکست خوردند و ضربتی که از این شکست بر آنان وارد آمد بحدی شدید بود که حتی بفکر دفاع از شهر خود نیفتادند. آنچه اهالی بابل برای هردوت نقل کرده‌اند نه تنها بقصد توجیه این شکست خفت‌آور گذشتگان خود بوده، بلکه قصد کوچک کردن شخصیت فاتح بزرگ آسیائی نیز در آن نهفته است. دلیل این ادعا آنست که در بند ۱۹۱ مطلب طوری بیان شده که خواننده تصور میکند حتی تدبیر جنگی که کوروش برای تسخیر بابل اندیشید نتیجه تلقین یکی از خائنین بابل بوده و شخص کوروش در ابتکار این حیله جنگی سهمی نداشته است.

کمی بعد، مؤلف با تلخی و تأسف از سقوط شهر بابل یاد میکند و یادآور میشود که اهالی بابل فرصت مناسبی را برای نابود کردن سپاه پارس از دست دادند. همچنین آنچه در بند ۱۶۹ درباره خشم کوروش نسبت به رود دیاله نقل شده بنظر مضحک میرسد و باورکردنی نیست که فاتح کشورگشائی مانند کوروش آنقدر بی‌تدبیر باشد که در

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۶۹

بهترین فصل سال به ستیز با رودی بی‌روح و بی‌جان پردازد.

سرگذشت شورش پاکتیس «۱» و جنگ‌های مازارس «۲» و هارپاگ در یونی «۳» و ائولی «۴» و کاری «۵» بصورت افسانه‌ای منظم و مرتب نقل شده و بهمین جهت تصور میرود هردوت برای تهیه آن از یکی از کتب تاریخی موجود در عصر خود استفاده کرده است.

شارون «۶» از اهل لامپساک «۷» کتابی داشته که امروز قسمت‌هائی از آن بوسیله پلوتارک «۸» برای ما باقی مانده. اگر این وقایع را از روی این قسمت‌ها که از شارون باقی است قضاوت کنیم، باید گفت هردوت در این‌باره بذکر حوادث و نقل وقایع قناعت کرده و از شرح و تفسیر بیشتری که در قطعات شارون مشاهده میشود صرفنظر کرده است.

بطور کلی آنچه هردوت بصورت حکایت و داستان نقل میکند، باحتمال زیاد شفاها از دهان ساکنان نقاطی شنیده که خود بدانجا سفر کرده و از نزدیک با مردم آن تماس گرفته: در شهر ملط که ساکنان آن بموقع با کوروش کنار آمدند (بند ۱۴۱) و هم‌نژادان خود را در دیگر شهرها بعلت رفتار ناشیانه‌ای که در برابر مهاجم در پیش گرفتند سرزنش کردند، در سارد که عناصر پارسی نفوذ داشتند و اقدام شگفت لاکرینس «۹» خاطره‌ای فراموش‌ناشدنی از خود باقی گذارده بود، در اسپارت، در کیمه «۱۰»، در فوسه «۱۱»، در تئوس «۱۲»، در آبدر «۱۳»، در کنید «۱۴»، در پداسوس «۱۵»، در گزانتوس و در دیگر نقاط، همه

---

(۱)-Pactyes

(۲)-Mazares

(۳)-Ionie

(۴)-Eolie

(۵)-Carie

(۶)-Charon

(۷)-Lampsaque

(۸)-Plutarque

(۹)-Lacrines

(۱۰)-Kime

(۱۱)-Phocee

(۱۲)-Theos

(۱۳)-Abdere

(۱۴)-Cnide

(۱۵)-Pedasos

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷۰

جا مؤلف مطالب را از دهان اهل محل شنیده و در کتاب خود نقل کرده است.

آنچه مؤلف درباره خصوصیات نژادی اقوام مختلف ذکر میکند از بسیاری لحاظ با آنچه سترابون «۱» درباره همان اقوام مینویسد شباهتی تام دارد و شاید بهمین جهت عده‌ای عقیده دارند که هردوت و سترابون هردو کتاب خود را از منبعی مشترک که باحتمال زیاد کتاب هکاته معروف است اخذ کرده‌اند و از روی آن رونوشت برداشته‌اند.

در نظر اول، چنین بنظر میرسد که واقعا چنین بوده است و این دو مورخ هردو از هکاته رونوشت برداشته‌اند، زیرا علاوه بر مطالبی که در این‌باره هردو مورخ نقل میکنند و کاملا باهم شباهت دارد، سترابون مطالب دیگری اضافه میکند که در کتاب هردوت یافت نمیشود. مثلا درباره حراج دوشیزگان بابلی سترابون ضمن تکرار آنچه هردوت گفته اضافه میکند که اداره این کار بعهده «سه مرد عاقلی بود که هریک ریاست قبیله‌ای را بعهده داشتند». درباره فحشای زنان بابلی، سترابون مدعی است که دوشیزگان بموجب امر هاتف یکی از معابد باین عمل تن درمیدادند. درباره غسل تهذیب که بعد از هر عمل مقاربت در بابل مرسوم بود، سترابون اضافه میکند که این غسل نظیر غسلی است که پس از دست زدن بیک میت انجام میدهند (ولی توضیح نمیدهد در کجا، در بابل یا در یونان؟). درباره تدفین مردگان با عسل، سترابون اضافه میکند که آنان خورشید را میترا «۲» مینامیدند. هردوت میگوید که پارس‌ها هربار که قربانی به خداوندان اهدا میکردند گوشت آنرا به خانه میبردند، سترابون اضافه میکند که بعقیده پارس‌ها خداوند فقط طالب روان قربانی است و به گوشت آن توجهی ندارد.

هردوت میگوید که پارس‌ها در مجاری آب ادرار نمی‌کنند و آب دهان نمی‌اندازند و دست‌ورو نمی‌شویند؛ سترابون اضافه میکند که آنان در مجاری آب لاشه حیوانات یا هرچیز نجس دیگری نمی‌افکنند. هردوت میگوید که ماساژت‌ها سعادتمند کسی

---

(۱)-Strabon

(۲)-Mithra

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷۱

را میدانند که آنقدر پیر شود تا بسن قربانی شدن برسد و خویشانش او را قربانی کنند و گوشت او را بخورند، و کسانی را که بمرض درگذرند نمیخورند و در خاک مدفون میکنند؛ در حالیکه سترابون اضافه میکند که هرکس بمرض بمیرد نجس محسوب میشود و باید طعمه حیوانات وحشی شود. بآنچه هردوت درباره ساکنان جزایر رود آراکس مینویسد، سترابون اضافه میکند که ساکنان این جزایر از پوست درختان برای خود لباس تهیه میکنند و شیره بعضی میوه‌ها را میآشامند. بآنچه هردوت در باره ساکنان قفقاز گفته است، سترابون اضافه میکند که آنها از حیث حیوانات فقیرند و برای پشم و شیر از آنها نگهداری میکنند.

آیا ممکن است آنچه سترابون بر گفته هردوت افزوده همان قسمت‌هائی بوده باشد که این دو مورخ در یکی از کتب تاریخی زمان خود دیده‌اند و هردوت توجهی بدانها نکرده و یا اهمیت کمتری برای آنها قائل شده و از نقل آنها صرفنظر کرده ولی سترابون به ذکر تمام آن مبادرت ورزیده؟ باحتمال زیاد جواب این سؤال منفی است، چه اولا در بسیاری از موارد روایت هردوت درست در جهت عکس روایت سترابون میباشد و این مطلب خود مؤید آنست که این دو مورخ از یک منبع الهام نگرفته‌اند.

مثلا هردوت میگوید در موقعی که پارس‌ها حیوانی قربانی میکنند نوار بر گردن آن نمی‌آویزند، در حالیکه سترابون مدعی است که چنین میکنند. هردوت میگوید گوشت قربانی را بر بستری از چمن سبز و بخصوص از شبدر تازه قرار میدهند؛ در حالیکه سترابون مدعی است که آنرا بر روی بستری از گیاه خرزهره قرار میدهند.

هردوت مدعی است که در پارس اطفال تا سن پنج سالگی در مقابل چشمان پدر ظاهر نمیشوند و جوانان تا سن بیست سالگی بآموختن اسب‌سواری و تیراندازی و بکار بردن نیزه و حقیقت‌گوئی مشغول میباشند؛ سترابون مدعی است که اطفال تا سن چهارده سالگی در مقابل پدر ظاهر نمیشوند و تا سن بیست و چهار سالگی بآموختن آن فنون مشغولند.

ثانیا در بعضی موارد که سترابون خود صریحا اعلام میکند که مطلب را از

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷۲

هردوت اخذ کرده، مطلبی نقل میکند که یا هردوت اصولا از آن یادی نکرده و یا از آن سخن گفته ولی سترابون خود چیزی بر آن افزوده است. مثلا هردوت مدعی است که مقبره آلیات را اصناف سه‌گانه شهر سارد بنا کرده‌اند و سهم فواحش در این بنا بیش از دیگر اصناف بود. ولی سترابون عین گفته هردوت را نقل نمیکند و این عبارت را از مورخ طوری منتقل میکند که معنای آن بکلی تغییر میکند. بدین ترتیب سترابون گاه از روی غفلت و گاه برای افزودن مطالبی که خود بدان معتقد بوده و با مراجعه به مؤلفان دیگری که آثار آنان در نظر او وسیله تصحیح کتاب هردوت بوده است درحقیقت خود به کتاب این مؤلف مراجعه کرده و آنرا تا حدی تحریف کرده و شاید بهمین جهت است که بین مطالب کتاب او و گفته‌های هردوت تا حدی مشابهت موجود است.

و اما درباره منابع این فصل از کتاب هردوت باید گفت آنچه مورخ در بندهای ۱۳۱ تا ۱۴۰ درباره پارس‌ها نوشته، همچنانکه خود مکرر اشاره میکند، از قول دیگران نقل کرده، ولی طرز تنظیم مطالب طوریست که اگر مؤلف قسمت‌هائی از آنرا حقیقهٔ از دیگران نقل کرده باشد در هر حال قبلا نسبت به صحت یا سقم آنها بقدر کافی تحقیق کرده است. در بعضی قسمت‌های بند ۱۳۱ و ۱۳۴ هردوت درباره پارس‌ها چنین مینویسد: آنها کسانی را که معبد یا قربانگاه یا مجسمه‌ای برای خدایان بنا میکنند ابله و دیوانه میدانند، آنها خود را بر دیگر ملل ارجح میدانند و احترام آنها نسبت بملل همسایه بنسبت نزدیکی یا دوری آنها زیاد و کم میشود. احتمال زیاد میرود که آنچه هردوت در این دو بند به پارس‌ها نسبت میدهد خود از دهان آنان شنیده و مطلب در خاطره‌اش باقی بوده و بعدها بطور مختصر در کتاب خود از آن یاد کرده. نکته شگفتی که مؤلف در بند ۱۳۹ درباره اسامی خاص پارس‌ها نقل میکند و تذکر میدهد که تمام این اسامی با حرف سیگما «۱» پایان میابد بطوریکه مؤلف نقل میکند خود شخصا آنرا تشخیص داده و کسی این مطلب را باو تذکر نداده است.

---

(۱)- Sigma

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷۳

و نیز احتمال میرود خلط مبحثی که در بند ۱۳۱ درباره آناهیتا و میترا مشاهده میشود نتیجه ابتکار شخص او باشد. هردوت به پارس مسافرت نکرده بود، ولی با بسیاری از پارس‌ها معاشرت کرده و با کسانی که پارسی‌ها را می‌شناختند گفتگو کرده و حاصل مطالعات خود را تحت عنوان اخلاق و عادات و رسوم و مذهب آنها شرح داده است.

نسبت بآنچه هردوت در بندهای ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۲ و ۲۰۰ درباره بابل شرح میدهد تشخیص اینکه چه قسمت از آن سهم شخص مؤلف است و چه قسمت آن از آثار متقدمان اخذ شده کاری است بس دشوار. هردوت خود در بند ۱۵۹ از کتاب سوم میگوید که حصار خارجی شهر بابل را در زمان داریوش ویران کردند و تمام دروازه‌های آن را از جا کندند. با این حال، وقتی از این حصار و دروازه‌های آن صحبت میکند، فعل را بزمان حال بکار میبرد بقسمی که خواننده تصور میکند که این حصار در زمان مؤلف باقی و دروازه‌های آن همچنان در چهارچوب فلزی خود استوار بوده‌اند. اینجا است که این فرض پیش میآید که ممکن است هردوت برای تشریح وضع کلی از نوشته یکی از مؤلفان متقدم مانند هکاته «۱» یا دیونیزیوس «۲» استفاده کرده و نوشته آنانرا با احتیاط تصحیح و عینا در کتاب خود بزمان حال نقل کرده باشد. اگر فرض کنیم هردوت هنگام مسافرت باین شهر از راه رود فرات به شهر وارد شده باشد ظاهرا فقط محله های مجاور رود را دیده و آنچه متقدمان درباره این قسمت از شهر نوشته‌اند اصلاح کرده و افعال آنرا بزمان حال بکار برده و آنچه خود ندیده و در آثار متقدمان خوانده عینا با فعل ماضی تحریر کرده. دلیل این ادعا اینست که وقتی از دریچه‌های فلزی کنار ساحل رود گفتگو میکند فعل ماضی بکار میبرد (بند ۱۸۰)، و همچنین است وقتی درباره حصار کاخ شاهی (بند ۱۸۱) و چگونگی عبورومرور مردم بر روی پل فرات سخن میگوید (بند ۱۸۶). درباره حصار شهر بابل معلوم نیست مؤلف اطلاعات

---

(۱)- Hecate

(۲)- Dionysios

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷۴

خود را از کجا کسب کرده، زیرا ارقامی که درباره ابعاد این حصار نقل میکند بسیار مبالغه‌آمیز است و روشن نیست مؤلف این اطلاعات را چگونه بدست آورده (هردوت مدعی است که طول محیط حصار بابل ۴۸۰ ستاد و ارتفاع آن ۲۰۰ آرنج بوده و یکصد دروازه بر آن تعبیه شده بود) «۱». مؤلف این ارقام اغراق‌آمیز را که خود فرصت تحقیق درباره صحت آنها را نداشته و بعلت ویران شدن حصار اصولا تحقیق درباره آن ممکن نبوده بطور یقین از کتابی استخراج نکرده و شفاها از دهان معاصرین خود شنیده و شاید بهمین جهت است که علاقه عادی مردمان مشرق‌زمین بمبالغه در نقل مطالب در گفتار او نسبت باندازه‌ها و مقادیر کاملا مشهود است.

درباره آرامگاه زوس بلوس «۲» که هردوت در بند ۱۸۱ تا ۱۸۳ بشرح آن پرداخته همین تردید و ابهام موجود است. بدیهی است قصد هردوت از این معبد همان معبد معروف بعل مردوك است که به ازاژیل «۳» معروف بود و برج معروف بابل که برج اتمنانکی

«۴» نامیده میشد بر آن قرار داشت. مشکل عمده‌ای که در این قسمت از گفته

---

(۱)- (برای مقایسه ستاد و آرنج با واحد طول امروز رجوع شود به مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان صفحه ۳۳) آن قسمت از حصار خارجی شهر بابل که در زمان بخت النصر احداث شده بود در ساحل چپ فرات بشکل اضلاع مثلثی قرار میگرفت که جریان فرات قاعده آن محسوب میشد. ضلع شمال شرقی این مثلث در حدود ۴۵۰۰ متر طول داشت، و اگر این رقم را چهار برابر کنیم حد اکثر طول محیط حصار بابل از ۱۸ کیلومتر یعنی کمی بیش از ۱۰۰ ستاد نبوده است. از طرفی جای تردید است که حصار مستحکمی که در زمان بخت النصر بنا شده بود در ساحل راست رود نیز ادامه داشته باشد، چه امروز هیچگونه اثری که حاکی از وجود این حصار در این قسمت از ساحل باشد مشاهد نمیشود. احتمال میرود که در این قسمت شهر فقط قسمتی از حصار داخلی که هردوت در بند ۱۸۱ بدان اشاره میکند قرار داشته است نه حصار خارجی که در زمان بخت النصر بنا شده بود. حصار داخلی همان حصاری است که چهارضلعی بوده و رود فرات آنرا از میان بدو نیم میکرده است. محوطه وسیعی که در ساحل چپ رود بین حصار داخلی و حصار بخت النصر قرار داشت هرگز جزء شهر بابل محسوب نمیشد و فقط قصر تابستانی پادشاه در این قسمت ساخته شده بود و در مواقعی که شهر در محاصره دشمن قرار میگرفت ساکنان دهات اطراف بآن پناه میبردند و در آنجا در چادرهای خود مسکن میکردند.

(۲)- Zeus -Belos

(۳)- Ezagil

(۴)- Etemenanki

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷۵

هردوت مشاهده میشود اینست که مؤلف در بند ۱۸۱ صریحا اعلام میکند که این معبد در زمان او پابرجا بوده است، در حالیکه سترابون و دیودور «۱» و آرین «۲» از قول نویسندگان معاصر اسکندر نقل میکنند که ازاژیل و برج بابل در سال ۴۷۹ در زمان خشایارشا هنگام خاموش کردن شورش مردم بابل ویران شد. بعضی از محققان برای رفع این اشکال حدس میزنند آرامگاهی که هردوت بدان اشاره میکند و آنرا معبد بعل مردوک تصور میکند درحقیقت چیز دیگری بوده و شاید معبد بعل‌نبو «۳» واقع در بورسیپا «۴» بوده است، چه در این شهر نیز که در جوار شهر بابل قرار داشت معبدی بود که در آن برج مطبقی ساخته بودند که بعد از ویران شدن بنای ازاژیل نزد مردم بابل قدر و منزلتی خاص یافته بود. استدلالی که این دسته از محققان میکنند اینست که نوشته هردوت حاکی است که در نظر این مؤلف معبد بلوس و کاخ شاهی در دو طرف رود فرات قرار داشت (بند ۱۸۱)، در حالیکه بطوریکه متون خط میخی و حفاری‌های جدید حکایت میکند بنای ازاژیل و کاخ شاهی هردو در ساحل چپ رود قرار داشتند و شهر بورسیپا در ساحل راست آن. شهر بورسیپا همیشه مجزا از شهر بابل بوده، ولی چون هردوت درباره طول حصار شهر راه اغراق پیموده اشتباها این شهر را نیز قسمتی از شهر بابل بحساب آورده است.

نتیجه این بحث آنکه مطالب بند ۱۸۱ تا ۱۸۳ حاصل مطالعات شخص مؤلف در موقع بازدید معبد بعل‌نبو بوده و مؤلف این بنا را شخصا بچشم دیده و سپس آنچه دیده با آنچه درباره ازاژیل در آثار متقدمان خوانده باهم یکجا جمع‌آوری کرده و مطالب این دو بند را از آنها ترکیب کرده است. البته بعید بنظر میرسد که هردوت مرتکب چنین اشتباهات بزرگی شده باشد و چون او مدعی است که بنای ازاژیل

---

(۱)- Diodore

(۲)- Arien

(۳)- Bel -Nebo

(۴)- Borsippa

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷۶

و کاخ شاهی در دو طرف رود فرات بوده است، در این ادعا باید بطور یقین معمائی نهفته باشد. چون جریان رود فرات بطور دائم از مشرق بمغرب تغییر محل میدهد، بعید نیست که در نیمه قرن پنجم قبل از میلاد جریان آن از میان تپه‌هائی میگذشته که اکنون به تپه قصر و عمران معروف‌اند و امروز این هردو تپه پس از تغییر تدریجی جریان آب فرات در ساحل راست رود قرار گرفته باشند. از طرف دیگر در جنوب کاخ شاهی و بین این کاخ و ناحیه اتمنانکی و ازاژیل مجرای مهمی وجود داشته که مجرای لی‌بیل‌که‌گالا «۱» یا بانیتوم «۲» نامیده میشده و اهمیت آن بحدی بوده که در متون خط میخی از آن یاد شده است. احتمال میرود وجود این مجرا موجب اشتباه هردوت شده و مؤلف آنرا با یکی از شاخه‌های رود فرات اشتباه کرده باشد. در هر حال تردیدی نیست که آنچه هردوت در بند ۱۸۱ تا ۱۸۳ نقل میکند مربوط به معبد بعل مردوک و ازاژیل است «۳»

---

(۱)- Libilchegalla

(۲)- Banitoum

(۳)- آنچه مؤلف در بند ۱۸۱ درباره برج مطبق نقل میکند با اطلاعاتی که امروز بوسیله اسناد خط میخی و حفاری‌های جدید درباره برج اتمنانکی بابل بدست آورده‌اند تطبیق میکند. با این حال، بین این دو متن اختلاف زیادی مشاهده میشود بدین شرح:

۱- عده طبقات مرئی که یکی در دیگری قرار دارد در برج اتمنانکی هفت بوده است نه هشت.

۲- محیط قسمت تحتانی برج آن ۹۱ متر و ۵۶ سانتیمتر بوده است نه یک ستاد.

۳- پلکان مارپیچ از طبقه دوم شروع میشد و از طبقات سوم و چهارم و پنجم و ششم میگذشت و به صحنه‌ای که بنای معبد در آن قرار داشت منتهی میشد. پلکان دیگری از سطح زمین تا طبقه دوم که پلکان مارپیچ شروع میشد وجود داشته.

۴- برخلاف ادعای هردوت توقفگاه مخصوص استراحت بالاروندگان در میان راه نبود بلکه در رأس طبقه دوم قرار داشت که سطحه‌ای وسیع گرد طبقه سوم بر آن احداث شده بود. طبقه اول و دوم هریک بترتیب ۳۳ متر و ۵۸ سانتیمتر و ۱۸ متر و ۳۱ سانتیمتر ارتفاع داشتند، در حالیکه چهار طبقه دیگر هریک بیش از شش متر و ده سانتیمتر ارتفاع نداشتند.

بدین ترتیب وقتی تماشاچی به توقفگاه میرسید درحقیقت در ارتفاع ۵۲ متری بود و فقط ۲۴ متر دیگر برای صعود در پیش داشت.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷۷

از سوی دیگر نسبت به ادعای هردوت در جائیکه مدعی است که این آرامگاه را خود بچشم دیده نمیتوان تردید کرد. و آنچه ظاهرا با حقیقت وفق نمیدهد مطالبی است که استرابون و آرین و دیودور درباره ویران شدن این معبد بدست خشایارشا نقل کرده‌اند. یک قرن بعد از آنکه هردوت اثر خود را تألیف کرده است، معاصرین اسکندر که چندان از پارس‌ها خوششان نمی‌آمد خساراتی را که بتدریج با گذشت زمان باین بناها وارد شده بود نشانه‌ای از غارت و آسیب عمدی پارس‌ها تصور کرده بودند، ولی دلائل و شواهد زیادی در دست است که ثابت میکند پرستش معبد ازاژیل حتی در زمان خشایارشا و بعد از سال ۴۷۹ قبل از میلاد که بادعای بعضی سال ویران شدن آنست ادامه داشته. اگر هم از طرف خشایارشا آسیبی باین بنا وارد شده بطور یقین آسیبی کلی نبوده و هرگز نمیتوان گفت این بنا بدست این پادشاه ویران شد، چه غارت کردن یک معبد را نمیتوان ویران کردن نامید.

قسمتی از تاریخ هردوت که بیش از دیگر قسمت‌های آن شایسته توجه و دقت فراوان است مطالبی است که مؤلف در بند ۱۸۳ درباره ربودن یکی از مجسمه‌های بزرگ زرین بدست خشایارشا نقل میکند. باحتمال زیاد این مجسمه یکی از مجسمه‌های بزرگ مردوک خداوند بزرگ و حامی بابل بوده است و شاید همان مجسمه‌ای بوده که مردم بابل در آغاز سال نو با تشریفاتی خاص در شهر گردش میداده‌اند. در مواقعی که شهر مردوک بدست یکی از پادشاهان خارجی تسخیر میشد، گاه پادشاه فاتح برای مجسم کردن اطاعت و انقیاد اهالی این مجسمه مقدس را باسارت میبرد. عقیده برخی آنست که محرک فاتحین در این عمل آن بود که بعد از آنها غاصبین سلطنت نتوانند هنگام شروع سال نو بعادت آن زمان «دست مجسمه را بگیرند» و خداوند مردوک آنانرا بعنوان «پادشاه بابل» منصوب نکند. سناخریب اولین فاتحی بود که این مجسمه را باسارت برد و بعد از او خشایارشا است که در سال ۴۷۹ قبل از میلاد پس از آنکه سلطنت بابل را رسما منقرض کرد این مجسمه را با خود برد. احتمال میرود هردوت این مطلب را از کتاب یکی از مؤلفانی که به عصر او نزدیک بوده اخذ کرده و شاید این مؤلف دیونیزیوس از اهل

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷۸

ملط بوده باشد. و نیز ممکن است هردوت صرفا آنچه را که شفاها از مردم در اینباره شنیده نقل کرده باشد. آنچه مسلم است ظاهرا هردوت از خصوصیات واقعی این مجسمه و محلی که مجسمه در آنجا مستقر بود و دلائلی که پادشاه هخامنشی را بربودن آن برانگیخت بی‌خبر بوده، چه این حادثه را در کتاب خود بطور یقین تحریف کرده و بصورت عملی درآورده است که محرک و منشاء اصلی آن حرص‌وطمع پادشاه بوده است.

فقط آن دسته از اهالی بابل که سی سال پس از این واقعه میزیسته‌اند و هنوز نسبت به پادشاه فاتح پارس احساسات کینه و انتقام داشته‌اند قادر بوده‌اند این وقایع را چنین تحریف کنند و برای خارجیانی نظیر هردوت نقل کنند و آنانرا دچار اشتباه سازند. بنابراین تردیدی نیست که منبع اطلاعات هردوت نسبت باین قسمت از مطالب کتاب خود گفته اهالی بابل است.

اکنون باید دید هردوت نیتوکریس «۱» را از کجا شناخته و این ملکه خیالی را که هرگز وجود خارجی نداشته از کجا یافته و چگونه کارهای بزرگ یکی از پادشاهان بزرگ را که کمی قبل از لابینت «۲» یا نبونید سلطنت میکرده باین ملکه خیالی نسبت داده و او را مادر نبونید معرفی کرده است. حدس زده میشود پادشاهی که هردوت اقدامات او را باین ملکه نسبت میدهد بخت النصر معروف باشد. نام پارسی بخت النصر که در زمان هخامنشیان در بابل نیز بر سر زبانها بود بنوکودراکارا «۳» است. نکته جالب اینست که این نام برای یونانیان بیشتر به نام یک زن شبیه بوده است. باحتمال زیاد اولین کسی که بخت النصر را زن تصور کرده یک نفر یونانی بوده که زبان پارسی نمیدانسته و اسم این پادشاه را آنطور که پارسها تلفظ میکرده‌اند «نبوکودراکارا» بگوش شنیده. وقتی هردوت در بند ۱۰۰ از کتاب دوم درباره ملکه مصر که او نیز نیتوکریس نام داشت سخن میگوید، اضافه میکند که این ملکه با ملکه بابل هم اسم بوده. شاید بتوان همین گفته مؤلف را بمنزله اعتراف ساده‌ای دانست بر اینکه او

---

(۱)- Nitocris

Labynete-(۲)

Nabukudracara-(۳)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۷۹

نام نیتوکریس را از روی بی‌اطلاعی بجای «نبوکودراکارا» بکار برده.

آنچه مؤلف درباره پادشاهان قدیم آشور نقل میکند باحتمال زیاد خود در بابل از دهان پارسها و ساکنان این شهر باستانی شنیده. اشتباه فاحشی که درباره بخت النصر مرتکب شده خود بهترین دلیل این مدعا است، چه چنین اشتباه فاحش فقط از منابع شفاهی ممکن است ناشی شود نه از آثار مکتوب. آنچه در بند ۱۸۷ در باره قبر نیتوکریس (که درحقیقت همان بخت النصر معروف است) نقل میکند و آنچه درباره افسانه شکافتن این قبر بدست داریوش مینویسد نمونه‌های روشنی است از اطلاعاتی که بطور یقین مؤلف از دهان معاصرین خود در بابل شنیده. باحتمال زیاد این افسانه نیز با حقیقت تطبیق نمیکند ولی نکته‌ای که در صحت آن تردید نیست اینست که خشایارشا در یکی از قسمت‌های مخفی معبد مردوک بعنف وارد شد و همین عمل است که در افسانه‌های بابلی به شکافتن قبر نیتوکریس بوسیله داریوش کبیر تعبیر شده و همه‌جا ضمن تحریف این واقعه نام خشایارشا با داریوش اشتباه شده است. عمل خشایارشاه (یعنی ورود بعنف در محل مخفی‌گاه معبد مردوک) در نظر مردم بابل عملی خلاف مذهب بود و همینکه این عمل از پادشاه پارس سرزد افسانه‌های زیادی درباره آن بر زبانها افتاد. افسانه‌ای که هردوت درباره شکافتن قبر ملکه بابل نقل میکند بدون تردید یکی از همین افسانه‌ها است که اهالی کینه‌توز بابل و شاید همانها که افسانه ربودن مجسمه را اختراع کرده بودند برای او نقل کرده‌اند.

آنچه هردوت درباره اخلاق و عادات و رسوم اهالی بابل نقل میکند سراسر اشتباهاتی است که ثابت میکند هردوت در این مورد نقش یک محقق دقیق را بازی نکرده و مکرر دچار اشتباه شده است. ولی نمیتوان تشخیص داد که اشتباه هردوت در این مورد از گفتگوی شفاهی با اشخاص سرچشمه گرفته یا از مطالعه کتب متقدمین است. آنچه مؤلف درباره نظایر عادات و رسوم اهالی بابل در مصر و عربستان و لیسی و قبرس نقل میکند (بند ۱۸۲- ۱۹۳- ۱۹۸- ۱۹۹) ظاهرا نتیجه تحقیقات و تجربیات شخصی مؤلف در

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸۰

موقع تحریر کتاب خود بوده، ولی آنچه در بند ۱۹۶ درباره ونت‌های «۱» ساکن ایلیری «۲» نقل میکند چنین نیست. احتمال میرود که ذکر این وجه شبه و توصیف یکی از عاداتی که در زمان او متروک شده بود از هکاته اخذ شده باشد، چه هکاته قبل از مؤلف درباره دسته‌ای از اقوام ونت که در ناحیه دریای سیاه سکونت داشته‌اند صحبت میکند.

و نیز محتمل است هردوت از عادات مردم بابل ابتدا در شهر بابل کسب خبر کرده و سپس درباره عادات ونت‌ها در مغرب زمین کنجکاوی کرده باشد. در هر حال، در تمام قسمت‌هائی که هردوت بشرح عادات و رسوم اهالی بابل اختصاص داده شخصا چیزی از جانب خود نمیگوید و برخلاف آنجا که درباره عادات و رسوم پارسها مینویسد همه جا مطلب را از قول دیگران نقل میکند. نسبت به اطلاعاتی که مؤلف درباره ثروت و تمول بابل و عایدات شاهنشاه هخامنشی و ساتراپ محل نقل میکند (بند ۱۹۲) کمتر میتوان تردید کرد و بطور یقین مؤلف این اطلاعات را در دست اول از ساتراپی که هنگام سفر مؤلف به بابل در این شهر حکومت میکرده و تریتانتکمس «۳» نام داشته بدست آورده و شاید افعال استمراری که مؤلف بکار برده اشاره به زمانی است که مسافرت او اتفاق افتاده. و نیز اطلاعات مفصلی که بعدا درباره حاصلخیزی اراضی این ناحیه و محصولات آن نقل میکند (بند ۱۹۳) ظاهرا در محل جمع‌آوری کرده است.

ملحض کلام آنکه حتی بفرض آنکه هردوت نسبت به قسمت‌هائی از کتاب خود مدیون کتب و آثار متقدمان خود باشد، تردیدی نیست که کاوشها و جستجوهای شخصی مؤلف، مصاحبه او با اهالی بابل و «کلدانیان» و دیگر بومیان و ملاقات و گفتگو با تریتانتکمس و درباریان این ساتراپ از مهم‌ترین منابع قسمتی از کتاب او است که بشرح احوال بابل اختصاص دارد. برعکس، هیچیک از مطالبی که مؤلف درباره دریای خزر، رود آراکس و کشور ماساژتها و اخلاق و عادات و رسوم این قوم نقل میکند نتیجه ملاحظات شخصی او نیست. هردوت خود در بند ۲۰۱ و ۲۰۳ مکرر

Venetes-(۱)

Illyrie-(۲)

Tritantaichmes-(۳)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸۱

بگفته دیگران استناد میکند و مطالب را با عبارت «بطوریکه نقل میکنند» شرح میدهد، ولی هرگز فاش نمیکند که قصد او از دیگران چه کسی بوده است. احتمال میرود قصد او از این طرز بیان اشاره به آن دسته از کتب جغرافیائی بوده که قبل از مؤلف تألیف شده بود (هکاته در کتاب خود از همین نواحی سخن گفته و باحتمال زیاد بعضی قسمت‌های آنرا نیز خود بچشم دیده بوده است). همچنین احتمال میرود مقصود مؤلف از این کنایه مطلعینی باشد که او در آسیا یا در سرزمین سکاها با آنها روبرو شده و از آنها درباره این مطالب استفسار کرده است. اگر چنین باشد، مقایسه جزایر رود آراکس با جزیره لسبوس (بند ۲۰۲) و نیز مقایسه سکری

که در نتیجه استشمام دود ادویه معطر به ساکنان این جزایر دست میداد با مستی و بیهوشی که از نوشیدن شراب به یونانیان دست میداد (همان بند) و انتقاد فکر غلطی که در سراسر کشورهای یونانی شایع بود (بند ۲۱۶) دلیل کافی است بر اینکه بعضی از این مطلعین بطور یقین از اوضاع یونان باخبر بوده‌اند.

آنچه مؤلف درباره اقوام کاری «۱»، کنی «۲» و لیسی «۳» نقل میکند ممکن است تا حدی از کتب و آثار متقدمان اخذ شده باشد و دلیل این فرض مطالبی است که مؤلف درباره آثار باستانی و نژادهای وقت نقل میکند. اما نسبت بآنچه هردوت درباره عقیده شخصی این اقوام نسبت باصل‌ونسب خود آنان نقل میکند مسلم نیست که شخصا در محل از دهان بومیان شنیده باشد و همچنین است روایات مخالفی که نسبت بهمین مطلب از قول اهالی کرت نقل میکند که معلوم نیست آیا خود شخصا از دهان ساکنان این جزیره شنیده یا از جای دیگر نقل کرده است. برعکس، آنچه مؤلف درباره عادات و رسوم اقوام کنی نقل میکند (از قبیل شرب مسکرات بطور دسته جمعی و اهمیت زیادی که در لیدی برای نسب مادری قائل بوده‌اند) باحتمال زیاد شخصا از اهالی محل شنیده است. افسانه زنی که از کاهنان معبد آتنا «۴» بود و هربار که بلائی بر شهر نازل

Carie-(۱)

Caunie-(۲)

Lycie-(۳)

Athena-(۴)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸۲

میشدریشی انبوه بر صورت او میروئید باحتمال زیاد در شهر پدازوس «۱» که یکی از شهرهای کاری واقع در نزدیکی هالیکارناس بوده است بگوش مؤلف رسیده.

شرح مفصلی که هردوت در بندهای ۱۴۲ تا ۱۵۱ درباره اقوام یونی و دیگر یونانیان ساکن آسیا و اقوام آکه «۲» ساکن پلوپونز «۳» نقل میکند باحتمال زیاد از یکی از کتب جغرافیائی آن عصر و شاید از یکی از آثار هکاته اخذ کرده باشد. ستایشی که مؤلف از آب‌وهوای سرزمین یونی میکند بی‌شباهت به مدح و ثنائی نیست که از دهان یکی از یونی‌های دوستدار این سرزمین شنیده شده باشد. توجهی که مؤلف به انواع زبان‌های محلی میکند و راه مبالغه‌ای که در بیان انواع آن می‌پیماید گواه قانع‌کننده‌ایست بر اینکه منبع این اطلاعات هکاته معروف بوده، چه این مؤلف برای این مسائل اهمیتی خاص قائل بوده است. شمردن نام شهرهای آکائی «۴» بترتیبی که آنها از مشرق بسوی مغرب قرار گرفته‌اند یکی از خصوصیات روش هکاته است.

و اما آنچه مؤلف درباره تاریخ گذشته این سرزمین در بندهای ۱۴۲ تا ۱۵۱ بیان میکند و اطلاعات جغرافیائی که در این قسمت شرح میدهد، باحتمال زیاد منبعی کتبی نداشته. تاریخ آگاسیکلس «۵» و تغییر شکل اجتماع «شش‌شهری» اقوام دری به اجتماع «پنج‌شهری» و نیز خشم یونی‌های ساکن کولوفون بر شهر سیمرن و فسانه سوگند زنان کاری «۶» که بعد از قتل خویشان خود بعقد ازدواج مهاجرین یونانی در آمده بودند بطور یقین در هالیکارناس و سیمرن و کولوفون و ملط از دهان ساکنان محل برای مؤلف نقل شده است. هردوت درباره سرزمین اصلی اقوامی که به مهاجرت به یونی پرداختند و پادشاهی

Pedasos-(۱)

Achee-(۲)

Peloponnese-(۳)

Achaie-(۴)

Agasicles-(۵)

Carie-(۶)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸۳

که آنان برای خود انتخاب کردند از روایات شفاهی محل استفاده کرده و اگر هم در این‌باره به کتبی مراجعه کرده بطور یقین این کتب از نوع کتب نژادشناسی و نسب‌شناسی بوده است. در شرحی که مؤلف از اقوام یونی نقل میکند فقط در جائی بنوشته دیگران استناد میکند که نوشته آنانرا از لحاظی مورد انتقاد قرار میدهد.

این طرز رفتار در بعضی از سطور بندهای ۱۴۳ و ۱۴۶ و ۱۴۷ مشاهده میشود و باحتمال زیاد هدف بحث و جدال او هکاته معروف بوده است نه شخص دیگر. ظاهرا هکاته وضع موجود زمان خود را نقل کرده و گفته بوده که اهالی یونی در پانیونیون اجتماع میکرده‌اند، و هردوت که خود از قوم دری و اهل قلم بوده از این فرصت استفاده کرده و با یک تیر دو نشان زده است، بدین معنی که هم گفته همکار تاریخ‌نویس خود را مورد انتقاد قرار داده و هم با انتقاد گفته او از اقوام یونی که همسایگان همشهریان او بوده‌اند بدگوئی کرده است. هردوت مدعی است که هکاته سخنگوی اقوام یونی بوده و این اقوام خود را برتر از دیگر اقوام و ملل میدانسته‌اند و نسبت باقوام دیگر بی‌اعتنا بوده‌اند. آنگاه پس از ذکر این نقل قول، مؤلف به بهانه درهم شکستن این ادعا بجان هردو

میافتد و قوم یونی و هکاته را توأما بباد انتقاد میگیرد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸۴

مادها و پارس‌ها

۹۵- اکنون ادامه سرگذشتی که بدان مشغول هستم مستلزم آنست که درباره این شخص که کوروش نام داشت و امپراتوری کرزوس را سرنگون کرد کلمه‌ای چند بگویم و چگونگی تسلط پارس‌ها را بر آسیا شرح دهم. در این‌باره من از آن عده پارس‌هائی پیروی خواهم کرد که قصدشان تجلیل تاریخ کوروش نبوده است، بلکه حقیقت واقعی را بیان کرده‌اند. من در بیان خود از گفته اینها پیروی میکنم، با اینکه قادرم درباره کوروش سه روایت مختلف دیگر را نیز نقل کنم.

مدت پانصد و بیست سال قسمت بزرگی از فلات آسیا تحت سلطه آشوری‌ها بود و پس از این مدت که سلطه آنها ادامه داشت نخستین قومی که از آنها جدا شد قوم ماد بود «۱». مادها در جنگی که برای کسب آزادی خود با آشوری‌ها شروع کردند رفتاری متهورانه در پیش گرفتند و سرانجام یوغ اسارت آنها را متزلزل کردند و خود را آزاد و مستقل نمودند «۲». بعدها دیگر اقوام نیز از آنان تقلید کردند و مانند آنها مستقل و مجزا شدند «۳».

---

(۱)- مادها هرگز بطور کامل تحت اطاعت و انقیاد آشوری‌ها درنیامدند. کشور ماد بارها صحنه نبردهای خونین با سربازان آشوری شد و آشوریها مکرر برای مجازات مادها به شبیخون و حملات غیر مترقب دست زدند. ظاهرا در قرن هشتم قبل از میلاد، بخصوص از زمان سارگون (۷۲۲- ۷۰۵ ق. م.) پادشاهان آشور در این سرزمین با اقوامی روبرو شده‌اند که بتازگی باین قسمت قدم نهاده بودند و در مقابل آشوریها مقاومتی شدید از خود نشان میدادند و این اقوام همان اقوام ماد بوده‌اند. شاید قصد هردوت در اینجا این بوده است که اشاره‌ای به ورود این اقوام جدید به صحنه سیاست آسیا کرده باشد.

(۲)- استقلال قطعی کشور ماد در اواخر سلطنت آسور با نیپال (۶۲۶- ۶۶۹ ق. م.) و جانشین او تحقق یافت و در این زمان بود که کشور ماد برهبری یکی از سران قوم ماد بصورت کشوری واحد و مستقل از آشور بکلی مجزا شد.

(۳)- این اقوام که هردوت بدانها اشاره میکند عبارت بودند از اقوام سیلیسی، بابلی، سوری، یهود و غیره.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸۵

۹۶- در آن هنگام در سراسر قاره آسیا تمام اقوام خودمختار و مستقل بودند. ولی بار دیگر سلطه و نفوذ قومی جدید بر آنها مستقر شد و چنین است شرح این داستان «۱»:

در بین اقوام ماد مردی بود بسیار زیرک و باهوش که دیوکس «۲» نام داشت و فرزند فرااورت «۳» بود. این شخص که فریفته بجنگ آوردن حکومت بود برای رسیدن بمقصود چنین اقدام کرد: مادها در آن زمان در چند دهکده بطور پراکنده میزیستند.

دیوکس که از مدتها قبل در دهکده خود مورد احترام و ستایش بود بادقت و علاقه‌ای خاص در آن قبیله باجرای عدالت و دادگستری پرداخت. او موقعی چنین رفتار میکرد که در سراسر سرزمین ماد مردم نسبت به قانون احترامی قائل نبودند، در حالیکه دیوکس معتقد بود که حق و عدالت دشمن ظلم و بی‌عدالتی است. مادهائی که در دهکده او میزیستند چون شاهد طرز رفتار او بودند او را بعنوان قاضی از بین خود برگزیدند. و او که مردی قدرت‌طلب بود کوشید خود را مردی درست و پرهیزکار و عادل نشان دهد. این رفتار موجب شد که همشهریان او مدح و ثنای زیاد از او گفتند و همه‌جا از او تمجید کردند بحدی که ساکنان دهکده‌های دیگر نیز دانستند که دیوکس تنها مردی است که از روی عدل و انصاف قضاوت میکند. وقتی ساکنان دهکده‌های دیگر از این جریان مطلع شدند، آنها که قبلا با احکام ظالمانه‌ای روبرو شده بودند با آغوش باز بجانب او

---

(۱)- مقصود هردوت اشاره باستقرار سلطه فرااورت(Phraorte(و سیاگزار و کوروش پادشاهان ماد و پارس است.

(۲)-Deiokes- در سال ۷۱۵ قبل از میلاد مقارن تاریخی که هردوت برای استقرار سلطه دیوکس نقل کرده شخصی بنام دیوکو(Dayoukkou(از افسران عالیرتبه کشور مانائی(Mannai(علیه پادشاه خود که متحد و دست‌نشانده سارگون پادشاه آشور بود شورید. این شورش بیشتر بتحریک یکی از پادشاهان مجاور بود که در کشور اورارتو(Ourartou(سلطنت میکرد. این دو اسم یعنی دیوکو و دیوکس باهم شباهتی تام دارند، ولی سرنوشت این دو شخصیت باهم مختلف است، چه بطوریکه متون کتیبه‌های میخی حاکی است دیوکو بدست سارگون اسیر شد و باسارت به کشور آشور رفت، در حالیکه دیوکس در کشور مادر به سلطنت رسید و خاندان سلطنتی ماد را تأسیس کرد.

(۳)-Phraorte

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸۶

شتافتند تا دعوای خود را بقضاوت او واگذار کنند. سرانجام زمانی رسید که دیگر مردم به هیچکس جز او برای مرافعات خود رجوع نمیکردند.

۹۷- کم‌کم شایع شد که محاکماتی که در محضر او انجام میگیرد همیشه با عدل و انصاف خاتمه مییابد. پس هر روزی که گذشت

بر عـده کسانی که مرافعه خود را باو مراجعه میکردنـد افزوده شـد و وقتی دیوکس متوجه شـد که همه امور باو مراجعه میشود دیگر حاضـر نشـد در محلی که برای قضـاوت بر مسـند می‌نشـست حاضـر شود و از ادامه قضاوت خودداری کرد. اسـتدلال او این بود که چون تمام روز برسیدگی و قضاوت درباره همنوعان خود مشغول بود بامور شخصی خود نمیرسید و این امور مهمل مانده بود. چون او از قضاوت خودداری کرد، غارت و بی‌نظمی بیش از گذشته در دهکده‌های ماد رونق گرفت. پس مادها در محلی گرد هم جمع شدنـد و با یکـدیگر به مشورت پرداختنـد. حـدس من آنست که در این مجلس دوسـتان دیوکس بیش از دیگران صحبت کردند و درباره وضع عمومی چنین سخن گفتند: «چون در وضع حاضـر ادامه زندگی برای ما در این سرزمین دشوار است، یکی از بین خود بعنوان پادشاه برگزینیم، درینصورت کشور خوب اداره خواهد شد و ما میتوانیم بدون آنکه از هرج‌ومرج و بی‌نظمی مشوش شویم با خیالی آسوده بکارهای خود مشغول باشیم.» آنها با سخنانی نظیر این کوشیدند تا بر خود ثابت کننـد که بایـد پادشاهی برای خود برگزینند «۱».

۹۸- چون این سؤال مطرح شد که چه کسی را به پادشاهی انتخاب کنند، همگی با اصرار تمام دیوکس را نام بردند و از او تمجید و تکریم کردنـد. سـرانجام مجمع عمـومی چنین رأی داد که دیوکس پادشـاه آنهـا باشـد. پس او از مردم مـاد دعوت کرد که برای او مسکنی شایسـته مقام سـلطنت بناکنند و با ایجاد دسته‌ای از محافظین مسلح بر قدرت و اقتدار او بیفزایند. مادها هرآنچه او میخواست باو

(۱)- این افسـانه بیشتر بـا افسـانه انتخاب پادشاه در بین مردم اولیه که به افسانه تروگلودیت)Troglodites(معروف است شباهت دارد و ظاهرا باید از این بند نوشته هردوت سرچشمه گرفته باشد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸۷

دادنـد، باین ترتیب که در نقطه‌ای از کشور که او تعیین کرد خانه‌ای بزرگ و مسـتحکم برای او بنا کردنـد و باو اجازه دادنـد از بین آنها دسته‌ای محافظ برای خود برگزیند. وقتی وی سـلطه خود را مستقر یافت، مادها را مجبور کرد شهری واحد برای خود بسازند و تمام کوشـش خود را در آن بکار اندازنـد و دیگر توجهی به دهکـده‌های قـدیم خود نداشـته باشـند. چون در این امر نیز مادها از او پیروی کردنـد، او بـه سـاختن قلعـه‌ای وسـیع و مسـتحکم دست زد که حصارهـائی متمرکز از داخـل گرد آن قرار داشت. این همـان قلعه‌ایست که امروز اکباتـان «۱» نامیـده میشود. طرز قرار گرفتن این حصارهـا طوری بود که هریک از آنها فقط بانـدازه دنـدانه‌های خود از حصار مقـدم بلنـدتر بود. وضع طبیعی این نقطه که بصورت تپه‌ای مجزا از دیگر قسـمت‌ها است تا انـدازه‌ای به پیش آمد این وضع کمک کرده است. با این حال، این طرز ساختن حصار تا انـدازه زیادی عمدا چنین انجام گرفته است. جمعا تعداد هفت حصار موجود است و کـاخ شاهی و خزاین پادشاه در داخل آخرین حصار قرار دارد. طول طویل‌ترین این حصارها با طول حصار آتن برابر است. این پنـج حصـار هریک دنـدانه‌هائی برنگهای مختلف دارنـد که چنین است: حصار اول برنگ سـفید، حصار دوم برنگ سیاه حصار سوم ارغوانی، حصار چهارم آبی و حصار پنجم سرخ نارنجی رنگ.

و اما دو حصار آخر، یعنی حصار ششم و هفتم یکی نقره‌ای‌فام و دیگری طلائی رنگ است.

۹۹- دیـوکس این حصارهـا را برای آسـایش خـاطر گرد خـانه خود احـداث کرد و به دیگر مردمـان امر کرد در خـارج از حصـارها سکونت کنند. وقتی تمام این بناها

(۱)- اکباتان محل قدیم شـهر فعلی همدان است. توضـیحی که هردوت از این شـهر باستان میدهد چندان مقرون بحقیقت نیست، در حالیکه روایت کتزیاس)Ctesias(مورخ دیگر یونان باستان که در حدود یک قرن بعد از هردوت میزیسته با قول مورخین مؤخر و وضع طبیعی این شهر در حال حاضر بیشتر تطبیق میکند و از این حیث گفته او بیش از قول هردوت قابل اعتماد است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸۸

بپایـان رسـید، دیـوکس مقررات و تشـریفاتی بشـرح زیر وضع کرد و او نخسـتین کسـی اسـت که چنین قواعـدی وضع کرده است: هیچکس حق نـداشت مسـتقیما با پادشاه تماس گیرد و در هر مورد بایـد اشـخاص تقاضای خود را بوسیله مکتوب و پیغام باطلاع او رسانند. دیگر کسـی نمیتوانست پادشاه را بآسانی ببیند، و از این ببعد برای همه کس خندیدن و آب دهان افکندن در حضور پادشاه عملی ناشایست شمرده میشد.

علت اینکه دیوکس این تشـریفات را برای خود قائل شـد آن بود که آنهائی که با او هم سن بودند و از یک سـفره باهم غذا خورده بودنـد و از حیث شایسـتگی و اصـالت خـانوادگی خود را از او کمتر نمی‌دانسـتند او را زیاد نبیننـد تا احساسات رشگ و حسـد آنها بجوش آید و بر ضد او توطئه‌ای ترتیب دهند چه اگر مدتی او را نمیدیدند کم‌کم او را موجودی غیر از خود میدانستند.

۱۰۰- همینکه این مقررات وضع شـد و موقعیت خود او بـا اجرای آن اسـتحکام یـافت جـدا درصـدد اسـتقرار عـدالت و دادگسـتری برآمـد. خلاصه مرافعات را کتبا برای او بقصـر میفرسـتادند و او برای هر کاری که باو مراجعه میشـد، پس از قضاوت، حکمی صادر میکرد و پس میفرسـتاد. چنین بود چگونگی محاکمـات در دوره او؛ و امـا اکنون چنـد تصـمیم دیگر که او برای اسـتقرار نظم اتخاذ کرده بوده: هربـار که مطلع میشـد کسـی مرتکب جرمی شـده است او را بحضور می‌طلبیـد و در هر مورد مجازاتی متناسب با تقصیر

مرتکب بر او می‌چشانید. و نیز در سراسر منطقه‌ای که حکومت میکرد جاسوسانی از طرف او مأمور بودند و کار آنها نظارت و شنیدن گفته‌های مردم بود.

۱۰۱- دیوکس فقط اقوام ماد را توانست گرد خود جمع آورد و بر آنها حکومت کند. این اقوام مشتمل بر چندین قبیله بودند بشرح زیر: بوز «۱»، پارتاسنی «۲»، ستروشات «۳»، آریزانت «۴»، بود «۵»، و مغ «۶». چنین بود شرح

---

(۱)- Bouse

(۲)- Paretacenie

(۳)- Strouchate

(۴)- Arizante

(۵)- Boude

(۶)- Mages

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۸۹

قبایل ماد «۱».

۱۰۲- دیوکس فرزندی داشت فرااورت «۲» نام که بعد از مرگ او که پنجاه و سه سال پس از آغاز سلطنش رویداد سلطنت را بارث بخود منتقل کرد. ولی میراث او محدود به کشور ماد بود و کفایت او را نمیداد. پس به قوم پارس حمله برد، و این قوم نخستین قومی بود که مورد حمله قرار گرفت و مطیع مادها شد.

سپس، وقتی این دو قوم که هردو از اقوام نیرومند بودند در اختیار او قرار گرفت، بفکر تسخیر آسیا افتاد و اقوام مختلف را یکی پس از دیگری مطیع کرد تا آنکه با اقوام آشوری بجنگ مشغول شد، همان آشوری‌هائی که در نینوا سکونت داشتند «۳» و در گذشته فرمانروای سراسر آسیا بودند. با اینکه آشوری‌ها در این زمان متحدینی نداشتند و متحدین آنها از آنها جدا شده بودند «۴»، بتنهائی در وضعی با رونق و سعادتمند بودند. پس فرائورت بجنگ آنان رفت و پس از بیست و دو سال سلطنت خود در این جنگ کشته شد و قسمت مهمی از سپاهیان او نیز بقتل رسیدند «۵».

۱۰۳- پس از مرگ فرائورت پسرش که نوه دیوکس بود و سیاگزار «۶» نام داشت جانشین

---

(۱)- از شش قبیله فوق فقط چهارتای آن آریائی و دو قبیله دیگر از قبایل غیر آریائی بوده‌اند که در اجتماع مادها وارد شده بودند. قبیله مغ اصیل‌ترین قبیله ماد محسوب میشود و معمولا روحانیان ماد از بین آنان انتخاب میشدند.

(۲)- Phraorte

(۳)- اینکه هردوت تصریح میکند که مقصود همان آشوری‌هائی است که در نینوا سکونت داشتند علت آنست که در نظر او کلمه آشور و آشوری علاوه بر آشوری‌های واقعی شامل اقوام دیگری نیز از قبیل بابل و بابلی‌ها نیز بوده است و خود این کلمه را بر جمیع این اقوام اطلاق میکند (همین کتاب- بند ۱۰۶ و ۱۷۸).

(۴)- این متحدین درحقیقت همان رعایا یا دست‌نشاندگان آشوری‌های نینوا بوده‌اند که مدتها تحت سلطه این قوم فاتح قرار داشتند و در زمانی که هردوت بشرح تاریخ آن.

مشغول است از قید اسارت آزاد شده بودند.

(۵)- هیچیک از دیگر مورخان باستان اشاره‌ای بفتوحات و شکست فرائورت بشرحی که هردوت نقل میکند نکرده‌اند. احتمال میرود قضیه مربوط بیکی دیگر از دشمنان قوم آشور از قبیل توگدامی)Tougdammi(از اهل سیمری بوده باشد که پارس‌ها با او روابطی حسنه داشته‌اند.

(۶)- Cyaxare

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۹۰

او شد. بطوریکه نقل میکنند این شخص از پدران خود خیلی جسورتر بود و نخستین کسی بود که سپاهیان آسیائی خود را بدسته‌های منظم تقسیم کرد و سربازانی که حامل اسلحه‌های مختلف بودند از قبیل نیزه‌داران، تیراندازان و سوار نظام از هم مجزا کرد؛ در گذشته اینها همه باهم مخلوط بودند. همین شخص است که با لیدی‌ها جنگید و در حین آن جنگ بود که روز به شب تار مبدل شد «۱». هم او است که سراسر قسمتی از آسیا را که در آنسوی رود هالیس قرار داشت تحت سلطه و اقتدار خود درآورد؛ و نیز تمام قوای تابع خود را گردآورد و به نینوا حمله برد تا این شهر را بانتقام خون پدر ویران کند. در جنگی که اتفاق افتاد بر آشوریها چیره شد و شهر نینوا را تسخیر کرد، ولی در همان هنگام مورد هجوم سپاهی کثیر از اقوام سیت که بفرماندهی پادشاه خود مادیس «۲» پسر پروتوتیس «۳» آمده بودند قرار گرفت «۴». این عناصر سیت در سر راه خود اقوام سیمری را از اروپا به آسیا رانده بودند و خود بدنبال آنان باین قاره وارد شده بودند و در همان حال که بتعاقب فراریان سیمری مشغول بودند به سرزمین ماد رسیده بودند «۵».

---

(۱)- بند ۷۴ همین کتاب.

(۲)-Madyes

(۳)-Prototeyes

(۴)- در اینجا هردوت بنقل خاطرات مهم از وقایعی که درحقیقت کمی قبل از سقوط نینوا رویداده است مشغول است. بموجب اسناد و مدارکی که بخط میخی در دست ما است در سال ۶۱۴ قبل از میلاد یعنی دو سال قبل از واقعه‌ای که هردوت بدان اشاره میکند، سیاگزار با آشوریها جنگید و پس از تسخیر سرزمین آشور نینوا را در معرض تهدید قرار داد. از طرف دیگر دیودور)Diodore(مورخ دیگر باستان مدعی است (کتاب دوم- بند ۲۶) که در موقعی که نینوا در محاصره مادها بود سپاهی از اقوام باکتری یا باختری بکمک آشوری‌ها آمده که بعدا به مهاجمین پیوسته است. احتمال میرود این مهاجمین باکتری که دیودور بآنها اشاره میکند همان عناصر سیت باشند که هردوت از آنها صریحا یاد کرده است.

(۵)- ظاهرا هجوم اقوام سیت، آنطور که هردوت تصور میکند زیاد از حیث

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۹۱

۱۰۴- فاصله بین دریاچه مئوسی «۱» تا سواحل رود فاز «۲» را که در کولشید «۳» واقع است یک رونده خوب میتواند در سی روز طی کند. از کولشید راه زیادی برای رسیدن به سرزمین ماد در پیش نیست. بین این دو کشور فقط یک قوم حائل است که ساسپیر «۴» نام دارد و پس از آن سرزمین ماد قرار گرفته. با این حال، اقوام سیت از این راه به کشور ماد هجوم نبردند. آنها چرخی زدند و از راهی عبور کردند که کمی بالاتر قرار داشت و بسیار طویل‌تر بود و کوهستان قفقاز در جهت راست آن قرار داشت «۵». بدین ترتیب مادها با اقوام سیت روبرو شدند و چون مادها در جنگ با آنها شکست خوردند، سلطه و قدرت خود را بر آسیا از دست دادند و اقوام سیت بر سراسر آسیا مسلط شدند و از آنجا بسوی مصر حرکت کردند.

۱۰۵- ولی در مدتی که آنها به سوریه فلسطین «۶» رسیدید، پسامتیکوس «۷» پادشاه مصر

تاریخ با هجوم اقوام سیمری نزدیک نبوده. در اسناد و کتیبه‌های خط میخی از دوره‌ای که با اواخر سلطنت سارگون شروع میشود (۷۰۵- ۷۲۲ ق. م.) صحبت از اقوام سیمری است و از همین زمان از این قوم بنام ژیمرای)Gimirrai(یاد شده است. در همین اسناد از اقوام سیت (آشگوزائی)Ashgouzaii(و پادشاه آنها پرتوتیس)Protothyes(فقط در زمان سلطنت آسارادون)Asarhadon(پادشاه آشور (۶۸۱- ۶۶۹ ق. م.) نام برده شده.

ژیمرائی‌ها که از گردنه‌های نواحی قفقاز رسیده بودند به ناحیه دریاچه وان وارد شده بودند، در حالیکه آشگوزائی‌ها از گردنه‌های قفقاز شرقی عبور کرده و به ناحیه دریاچه ارومیه وارد شده بودند.

(۱)-Meotie

(۲)-Phase- رودی که در کولشید قدیم واقع در آسیای صغیر جاری بود و بدریای سیاه میریخت و امروز ریون)Rino(نام دارد.

(۳)- کولشید)Colchide(یکی از نواحی باستان است که در قسمت غربی آسیا در مشرق دریای سیاه و جنوب قفقاز واقع شده بود و رود فاز)Phase(آنرا سیراب میکرد.

(۴)-Saspire

(۵)- شاید مقصود دریای آزوف است که محل شروع مهاجرت اقوام سیمری بوده است. در

(۶)- در نظر هردوت این اصطلاح جغرافیائی شامل قسمت‌هائی از سرزمین امروز سوریه باضافه ارض موعود و سرزمینی بود که اقوام فیلیسطین)Philistins(در آن سکونت داشتند.

ارمیا، پیشوای یهود صحنه موحشی از حمله اقوام سیت در کتاب آسمانی قوم یهود مجسم کرده است.

(۷)-Psamnetichos(- پسامتیک اول پادشاه ایالت سائیس)Sais(و ممفیس و مؤسس شانزدهمین سلسله مصر باستان در ۶۶۶ قبل از میلاد. در زمان او مصر از لحاظ نظامی نیرومند شد و قدرت تازه‌ای یافت.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۱۹۲

باستقبال آنها آمد و با خواهش و تقدیم هدایا آنها را از ادامه حرکت بسوی مصر مانع شد. وقتی ضمن ادامه عقب‌نشینی بیکی از شهرهای سوریه بنام آسکالون «۱» رسیدند، اکثر عناصر سیت بدون وارد کردن خسارت باین شهر از آن گذشتند، ولی بعضی از آنها که عقب مانده بودند معبد آفرودیت اورانیا «۲» را غارت کردند. تا جائیکه من اطلاع دارم، این معبد یکی از قدیم‌ترین معابدی است که بافتخار این ربهٔ النوع بنا شده است. معبد قبرس «۳» بطوریکه اهالی این سرزمین خود نقل میکنند از روی آن بنا شده بود و نیز معبد سی‌تر «۴» را دسته‌ای از اهالی فینیقیه که از این قسمت سوریه مهاجرت کرده بودند بنا کرده بودند. آن دسته از عناصر سیت که معبد آسکالون را غارت کرده بودند با اعقاب و اولاد خود برای ابد از جانب ربهٔ النوع به مرضی زنانه مبتلا شدند. «۵» سکاها عقیده دارند که این بیماری بترتیب مذکور بر آنها نازل شده است. مسافرینی که به سرزمین سکاها میروند میتوانند

---

(۱)- آسکالون(Ascalon(یکی از شهرهای قوم فیلیسطن بود. ربهٔ النوعی که هردوت آفرودیت اورانیا(Ourania(مینامد در محلی بنام درکتو(Derketo(پرستش میشد.

(۲)-(Aphrodite ourania(- آفرودیت(Aphrodite(یا ونوس(Venus(الهه زیبائی و مظهر وجاهت در عهد باستان.

(۳)- معبد آفرودیت جزیره قبرس در پافوس(Paphos(قرار داشت. پوزانیاس(Pausanias(مورخ و جغرافی‌دان یونانی در قرن دو بعد از میلاد عقیده دارد که پرستش این ربهٔ النوع در این محل خیلی قبل او شهر آسکالون مرسوم بوده.

(۴)- سیتر(Cythere(نام یکی از جزایر مجمع الجزایر یونان است که امروز سریگو(Cerigo(نام دارد و در گذشته معبد باشکوهی در آن بنا شده بود. در ادبیات و هنر سیتر پایتخت شعر و شاعری و عشق و ادبیات است.

(۵)- این بیماری ظاهرا نوعی تنزل و سقوط نیروی جسمانی و روحی بوده است که مردان را با زنان یکسان میکرده (هردوت- کتاب چهارم- بند ۶۷).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۹۳

شخصا این بیماران را که سکاها «اناره» «۱» مینامند مشاهده کنند «۲».

۱۰۶- سلطه اقوام سیت بر آسیا مدت بیست و هشت سال ادامه یافت و در این مدت رفتار خشن و در عین حال غفلت و سهل‌انگاری آنها موجب ویرانی سراسر این سرزمین شد. از یکطرف بعنوان باج از هریک از اقوام و ملل مبلغی بزور میگرفتند، و از جانب دیگر، علاوه بر باجی که نام بردم، هنگام نقل و انتقالات خود اموال مردم را بغارت میبردند. سیاگزار و اقوام ماد جمعی کثیر از آنها را به ضیافتی دعوت کردند و آنها را از باده سرمست نمودند و بقتل رساندند. و بدین ترتیب بار دیگر مادها تفوق از دست‌رفته خود را بازیافتند و بر کشورهائی که در گذشته دست یافته بودند از نو مسلط شدند؛ شهر نینوا «۳» را تسخیر کردند (اینکه مادها چگونه این شهر را تسخیر کردند مطلبی است که در قسمت دیگری از این سر- گذشت نقل خواهم کرد) «۴» و سراسر آشور باستثنای بابل را باطاعت خود در آوردند. پس از این وقایع سیاگزار که با بحساب آوردن دوره سلطه سکاها جمعا چهل سال سلطنت کرده بود درگذشت.

---

(۱)-Enarees

(۲)- روایت مسافرینی که از این سرزمین عبور کرده‌اند حاکی است که بعضی از مردان سیت که «اناره» نامیده میشدند بشکل زن درآمده بودند. سکاها خود این بیماری را نتیجه خشم و غضب ربهٔ النوع آفرودیت میدانستند. هردوت این مطلب را تا حدی مبهم و گنگ بیان کرده و حق این بود که مطلب را چنین بیان میکرد: در سرزمین سکاها کسانی زندگی میکردند که «اناره» نامیده میشدند و هر مسافری میتوانست از نزدیک بیماری آنها را مشاهده کند. این بیماری را اقوام سیت آنگونه که من نام بردم مینامیدند.

(۳)- در سال ۶۱۲ قبل از میلاد سیاگزار متحدینی داشت که نیرومندترین آنها اهالی بابل بودند. اگر آنطور که حدس غالب برآنست عناصر سیت نیز در این زمان از متحدین او بوده باشند (همانها که دیودور «باکتری» نامیده)، چون بعدها سیاگزار سلاح خود را بسوی آنها کشید، باید قبول کرد که در سرگذشت هردوت از لحاظ سلسله مراتب تاریخی مطالب در جهت عکس واقع بیان شده است.

(۴)- شاید مقصود هردوت از «قسمت دیگری» که بدان اشاره کرده است «تاریخ آشور» است که تألیف آنرا باو نسبت داده‌اند و یکبار هم در بند ۱۸۴ این کتاب خود بدان اشاره میکند. در هر حال، این قسمت از کتاب هردوت از بین رفته و امروز در دسترس ما نیست.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۹۴

۱۰۷- بعد از سیاگزار، فرزند او آستیاژ بپادشاهی رسید و او را دختری بود که ماندان «۱» نام داشت. شبی در خواب دید که این دختر آنقدر ادرار کرد که شهر او در آن غرق شد و حتی سراسر آسیا از آن پوشیده شد. پس این خواب را با دسته‌ای از مغان که کار آنها تعبیر خواب بود در میان نهاد و وقتی بوسیله این مغان از معنای واقعی خواب خود مطلع شد ترس و هراسی شدید او را فراگرفت. مدتی بعد، وقتی این دختر بسن بلوغ رسید، از ترس وقوع تعبیر خواب، او را بعقد ازدواج یکی از افراد ماد که شایسته همسری او بوده باشد نداد و او را بیکی از اهالی پارس که کامبیز نام داشت سپرد، چه او کامبیز را در عین حال که مردی آرامش طلب و از خانواده‌ای اصیل تشخیص داده بود از لحاظ مقام در ردیف یکی از افراد متوسط ماد میدانست «۲».

۱۰۸- در نخستین سالی که ماندان با کامبیز میزیست، آستیاژ بار دیگر خواب دید که از رحم دخترش شاخی از مو روئیده که سراسر آسیا را فراگرفت. پس آنچه در خواب دیده بود با خوابگزاران خود در میان نهاد و آنگاه ماندان را که وضع- حملش نزدیک بود از نزد پارس‌ها فراخواند. همینکه او از راه رسید بر او سخت نظارت کرد تا فرزندی را که از او متولد میشود بعد از تولد نابود کند، زیرا مغان جوابگزار با تعبیر خواب او اعلام کرده بودند که فرزند دختر او در سلطنت جانشین او خواهد شد. برای جلوگیری از تحقیق این خواب آستیاژ مراقب اوضاع بود.

همینکه کوروش متولد شد، یکی از خویشان خود را که هارپاگ «۳» نام داشت طلب کرد. این شخص یکی از افراد قوم ماد بود که از دیگر افراد این قوم نسبت به پادشاه فداکارتر بود و پادشاه نیز امور خود را باو واگذار میکرد. پس پادشاه به هارپاگ چنین گفت:

«هارپاگ، امری که امروز بتو واگذار میکنم مهمل

---

(۱)-Mandane

(۲)- حقیقت آنست که کامبیز پدر کوروش در کشور خود عنوان پادشاهی داشت، با این تفاوت که خود را دست‌نشانده پادشاه ماد میدانست (یادداشت بند ۱۲۵ همین کتاب).

(۳)-Harpage

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۹۵

و کوچک تصور مکن، مبادا جانب دسته دیگری را بگیری و مرا فریب دهی و موجب فلاکت و بدبختی آینده خود شوی. طفلی که از ماندان بـدنیا آمـده برگیر و به خـانه خود ببر و او را بقتل رسان و هرطور که مقتضـی میـدانی دفن کن.» هارپاگ پاسـخ داد: «ای پادشاه، هرگز تا این لحظه از مردی که در برابر تو است کاری که بر تو خوش آیند نباشد سر نزده. سعی من آنست که در آینده نیز هیچ خطائی نسبت بتو مرتکب نشوم. اگر در وضع فعلی صـلاح تو چنین است که امر میدهی، من وظیفه خود میدانم آنطور که باید بتو خدمت کنم.»

۱۰۹- وقتی هارپاگ چنین پاسـخ داد، طفل را که قبلا برای مردن در کفن کرده بودنـد باو سپردند. او اشگ‌ریزان به خانه خود رفت و همینکه بآنجـا وارد شـد آنچه آستیـاژ بـاو گفته بـود برای زوجه خـود نقـل کرد. زن او پرسـید: «اکنـون تو چه تصـمیم داری و چه میخواهی بکنی؟» هارپاگ پاسخ داد: «قصد من آنست که از اوامر پادشاه اطاعت نکنم. اگر عقل او زایل شود و بیش از آنچه اکنون دچار هذیان است هذیان گوید من آنکس نیسـتم که در تصـمیم او شـریک شوم و با ارتکاب این جنایت نسبت باو خدمتی انجام دهـم. مـن دلایـل زیـادی دارم که نبایـد این طفـل را بقتـل رسانـد. اول آنکه او از خـانواده منست و دوم آنکه آستیـاژ اکنـون مردی سالخورده و فاقد فرزند ذکور است. اگر بعد از مرگ او سلطنت به دخترش یعنی همان کسی برسد که اکنون فرزند او را بدست من بقتـل میرسانـد، آیـا من با مخاطراتی بزرگ روبرو نخواهم شـد؟ صـلاح من در اینست که این طفل از بین برود، ولی بهتر آنست که قاتل یکی از کسان آستیاژ باشد، نه از کسان من.»

۱۱۰- بعـد از این گفته، هارپـاگ دردم بیکی از گاوچرانـان آستیـاژ پیغام داد و او را طلب کرد. این گاوچران که میتراداتس «۱» نام داشت گاوهای پادشاه را در چراگاه‌هائی که مناسب برای اجرای نقشه هارپاگ بود و در کوه‌هائی که درندگان وحشی

---

(۱)-Mitradates

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۹۶

زیـاد داشت به چرا میبرد. او زنی داشت که ماننـد خود او غلام و برده بود و نامش بزبان ماد سپاکو «۱» بود که به زبـان یونانی کینو «۲» یعنی سـگ مـاده معنی داشت، زیرا مادهـا سـگ ماده را سپاکو میناننـد. کوه‌هائی که این گاوچران گاوان را برای چرا میبرد در شمـال اکباتـان، در جـانب دریای سیاه قرار داشت. در آن قسـمت، در جهت ساسپیر «۳»، سـرزمین ماد بسیار کوهستانی و مستور از برجستگی‌ها و جنگل‌ها است، در حالیکه بقیه این کشور کاملا هموار و یکنواخت است.

گـاوچران امر هارپـاگ را دردم اجرا کرد و همینکه بنزد او حاضـر شـد، هارپـاگ باو چنین سـخن گفت: «آستیاژ بتو امر میکنـد این طفل را بگیری و در دورافتاده‌ترین نقاط کوهستان رها کنی تا هرچه زودتر درگذرد. و نیز بمن امر کرده است که بتو بگویم چنانچه او را نکشـی یا او را بنحوی از مرگ نجات دهی، خود با بدترین وضع بقتل خواهی رسید. بمن امر شده است که رها کردن طفل را در کوهستان نظارت کنم.»

۱۱۱- وقتی گـاوچران این سـخنان را شـنید طفل را در آغوش گرفت و از همان راهی که آمـده بود به باغ خود مراجعت کرد. اتفاقا در موقعی که او به شـهر رفته بود زن او که هر روز در انتظار لحظه وضع حمل بود طفلی بـدنیا آورده بود و من تصور میکنم که این اتفاق برحسب اراده خداوندی بوده است «۴». هردو در اضطراب و تشویش بودند: گاوچران نگران وضع حمل زوجه خود بود و زن او نیز از اینکه هارپاگ برخلاف عادت و انتظار شوهرش را بحضور طلبیده ترس

---

(۱)-Spaco

(۲)-Kyno

(۳)-Saspires

(۴)- هردوت افسانه‌هـائی را که برای تجلیل زیاده از حـد کوروش بر سـر زبانها بود با تردیـد تلقی میکنـد و با این حال جای تعجب است که لا اقل نجات او را از مرگ ناشی از اراده خداوندی میداند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۹۷

داشت «۱». وقـتی در مراجعت بـا زن خود روبرو شـد، چون زن ترس داشت که دیگر هرگز او را نبینـد، نخسـتین سؤالی که از شوهر خود کرد این بود که بچه دلیـل هارپـاگ او را با آن همه عجله و شـتاب احضار کرده بود. پس گاوچران پاسـخ داد: «ای زن، کاش

آنچه در شهر دیدم و شنیدم هرگز ندیده بودم و نشنیده بودم و این وقایع بر بزرگان ما حادث نمیشد! تمام اهل خانه هارپاگ غرق در ماتم و زاری بودند. من با اضطراب و وحشت به خانه او وارد شدم. همینکه وارد شدم طفلی را بر زمین دیدم که دست‌وپا میزد و فریاد میکشید. این طفل با اشیائی زرین و قنداقی از پارچه‌های رنگارنگ زینت شده بود. همینکه هارپاگ چشمش بمن افتاد، امر کرد که این طفل را در آغوش گیرم و او را با خود ببرم و در یکی از نقاط کوهستانی که حیوانات وحشی در آن بیشتر است قرار دهم «۲». هارپاگ گفت که این وظیفه را شخص آستیاژ برای من تعیین کرده است و هم او گفته است که اگر امر او را اطاعت نکنم، هزاران بلا ممکن است بسر من آورد. من تصور کردم آن طفل بیکی از خدمتگزاران هارپاگ متعلق است و چون ندانستم که بدرستی پدر و مادر او چه کسانی هستند او را گرفتم و با خود آوردم. با این حال، از مشاهده اشیاء زرین و لباس‌های فاخری که دربرداشت و شیون و زاری که در خانه هارپاگ

---

(۱)- این افسانه نمونه کاملی از اخلاق و عادات و رسوم قابل ستایش مردم ایران باستان است و بخوبی نشان میدهد که چه روابط بی‌ریائی بین زن و شوهر وجود داشته. در دو خانواده مختلف، یکی از خانواده‌های طبقه اول و اشراف و دیگری از خانواده‌های طبقه سوم یک دهقان ساده بین زن و شوهر اعتماد و اطمینان و اتفاق و اتحاد کامل مشاهده میشود. در هیچیک از این دو خانواده رفتاری ناپسند و خفت‌آور با زن مشهود نیست.

(۲)- هردوت در ضمن نقل این افسانه دو بار به حیوانات وحشی اشاره کرده ولی معلوم نیست مقصود او از این اصطلاح چه بوده است. اگر قرار بود طفل را بچنگال این حیوانات سپارند تا طعمه آنها شود درینصورت چگونه ممکن بود آنطور که در همین بند گفته شده معدوم شدن او را بر ثابت کرد. شاید بهمین آستیاژ جهت است که در دنباله افسانه صحبت از آنست که طفل در اثر سرما و ضعف درگذشت و حیوانات وحشی از این حیث نقشی بازی نکرده‌اند. اینکه در این قسمت دو بار از حیوانات وحشی نام برده شده شاید مربوط به افسانه دیگری است که بموجب آن طفل را در محلی دورافتاده قرار دادند تا در آنجا تلف شود و چون او را ترک کردند و منتظر تلف شدن او نشدند، قدرتی نامرئی او را در برابر چنگال و دندان حیوانات وحشی حفظ کرد (یادداشت بند ۱۲۲).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۹۸

دیده میشد دچار حیرت و تعجب بودم. ولی ناگهان ضمن راه خدمتگزاری که همراه من تا خارج شهر آمد و طفل را بمن تسلیم کرد آنچه درباره طفل میدانست بر من فاش کرد و گفت این طفل پسری است که از ماندان دختر آستیاژ و کامبیز فرزند کوروش بدنیا آمده است و آستیاژ فرمان قتل او را داده است. و این طفل که تو اکنون مشاهده میکنی، همان طفل است.»

۱۱۲- همینکه سخن گاوچران بپایان رسید، روپوش طفل را به کنار زد و او را بزن خود نشان داد. وقتی زن آن نوزاد فربه و زیبا را مشاهده کرد گریستن آغاز کرد و پاهای شوهر خود را در آغوش گرفت و باو التماس کرد که بهیچ قیمتی حاضر نشود این طفل را در کوهستان رها کند. شوهر معترض بود که او چاره‌ای جز این کار ندارد، زیرا جاسوسان هارپاگ برای تحقیق درباره اقدام او خواهند آمد و اگر او امر هارپاگ را اجرا نکند خود با فجیع‌ترین مرگ روبرو خواهد شد. چون زن مشاهده کرد که گفتار او در شوهرش مؤثر واقع نمی‌باشد، تدبیری اندیشید و باو چنین گفت: «اکنون که حاضر نیستی اندرز مرا گوش کنی و این طفل را در کوهستان رها نکنی، پس آنچه بتو میگویم انجام ده: من نیز طفلی زائیده‌ام که مرده بدنیا آمده است؛ اگر قرار است طفلی را در کوهستان رها شده مشاهده کنند، آن طفل مرده را ببر و در کوهستان رها کن، و ما طفل دختر آستیاژ را مانند طفل خودمان بزرگ خواهیم کرد. بدین ترتیب، نه نسبت به اربابان خود مرتکب تقصیری شده‌ای و نه ما راه بدی انتخاب کرده‌ایم، زیرا از یکطرف طفل مرده ما از کفن پادشاهی و فاخر پوشیده خواهد شد، و از طرف دیگر این طفل زنده هم از حیات محروم نخواهد شد.»

۱۱۳- گاوچران احساس کرد که در وضعی که او قرار گرفته بود سخن زنش کاملا عاقلانه و معقول بنظر میرسید. پس دردم آنچه او گفته بود انجام داد. طفلی را که برای کشتن بهمراه آورده بود به زن خود واگذار کرد و طفل خود را که مرده بود برگرفت و در سبدی که طفل زنده در آن جای داشت قرار داد و او را با زیور-

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۱۹۹

آلات آن زینت داد و سپس به دورافتاده‌ترین نقاط کوهستان برد و در آنجا رها کرد. سه روز که از رها کردن طفل گذشت، گاوچران یکی از کسانی را که گله‌ها را برای چرا میبردند برای نظارت بر حال او گماشت «۱» و خود بدیدن هارپاگ به شهر رفت و به هارپاگ گفت که اکنون میتواند جسد طفل را باو نشان دهد.

هارپاگ جمعی از محافظین مورد اعتماد خود را بهمراه او فرستاد و وقتی آنان با چشمان خود طفل مرده را دیدند امر کردند او را در زیر خاک دفن کنند. و وقتی طفل گاوچران دفن شد، طفل دیگر که بعدها کوروش نام گرفت در دامان زن گاوچران که او را بفرزندی اختیار کرده و نام دیگری بر وی نهاده بود بزرگ شد «۲».

۱۱۴- وقتی طفل به سن دهسالگی رسید، واقعه‌ای رویداد که راز او را فاش کرد.

او در دهکده‌ای که محل اسطبل گاوان بود (و ما قبلا بآن اشاره کردیم) «۳» با اطفال دیگری که با او همسال بودند در جاده بازی مشغول بود. این اطفال در ضمن بازی پسر گاوچران را «۴» بعنوان پادشاه خود انتخاب کرده بودند. پسر گاوچران به بعضی از اطفال

امر کرد قصری برای او بسازند، عده‌ای دیگر را بعنوان مستحفظ

(۱)- از این‌جا معلوم میشود که میتراداتس زیردستانی در اختیار داشته و یک گاوچران ساده نبوده و شاید سردسته و رئیس گاوچرانان بوده است.

(۲)- نام کوروش وقتی بر او گذارده شد که اصالت نسب او کشف شد و معلوم شد که او فرزند کامبیز و نوه کوروش است. در آن موقع برای اینکه نامی از خاندان هخامنشی باو داده باشند او را بنام جد اولش کوروش نامیدند.

(۳)- معلوم نیست مقصود هرودت از این عبارت چیست و در کجا از وجود اسطبل گاوان صحبت کرده است. در بند ۱۱۰ فقط صحبت از گله گاوان است نه از وجود اسطبل.

(۴)- در محیط کوچکی که کوروش در آن میزیست پدر گاوچران او درحقیقت برای خود شخصیتی محسوب میشد (یادداشت شماره ۱ بند ۱۱۳) و بهمین جهت عنوان پسر گاوچران نه تنها خفت‌آور نبود، بلکه مایه سرافرازی هم بود. چون کوروش را در آن زمان پسر گاوچران خطاب میکردند و نام اولیه او بدست فراموشی سپرده شده بود، ظاهرا هردوت نتوانسته است نام واقعی او را قبل از اینکه کوروش نامیده شود کشف کند و همه‌جا او را پسر گاوچران خطاب میکند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰۰

خود انتخاب کرد، یکی را بسمت چشم پادشاه «۱» برگزید و دیگری را مأمور رساندن پیغامهای شاهی کرد «۲»، و بدین ترتیب برای هرکس وظیفه‌ای تعیین کرد. یکی از اطفالی که در بازی شرکت داشت فرزند یکی از مردان معتبر ماد بنام آرتمبارس «۳» بود. چون او حاضر نشد کاری که کوروش باو واگذار کرده بود انجام دهد، کوروش به دیگر اطفال امر کرد او را بگیرند. دیگر اطفال اطاعت کردند و او را گرفتند و کوروش با او بدرفتاری کرد و چند ضربت شلاق بر او نواخت. همینکه طفل آزاد شد خشمی شدید او را فراگرفت و چون فکر میکرد که با او رفتاری کرده‌اند که شایسته او نبوده است بشهر رفت و از رفتاری که کوروش با او کرده بود به پدر شکایت کرد. او به پدر خود نمیگفت که کوروش چنین کرده است، زیرا در آن زمان هنوز این اسم باو تعلق نداشت و او را پسر گاوچران میخواندند.

آرتمبارس سخت خشمگین شد و با فرزند خود بحضور آستیاژ شتافت و مدعی شد که باو اهانتی شدید شده است؛ و در حالیکه شانه‌های فرزند خود را به پادشاه نشان میداد چنین گفت: «ای پادشاه، اینست اهانتی که غلام پادشاه و پسر گاوچران به فرزند من کرده است.»

۱۱۵- وقتی آستیاژ سخن آرتمبارس را شنید و طفل او را دید تصمیم گرفت باحترام آرتمبارس انتقام طفل او را بگیرد. پس کس بدنبال گاوچران و فرزند او فرستاد و وقتی هردو بحضور رسیدند نگاهی به کوروش افکند و باو چنین گفت: «تو که فرزند چنین پدری هستی، چگونه جرأت کردی با فرزند مردی که در اینجا حاضر است و یکی از مقربان طراز اول درگاه منست چنین بی‌احترامی کنی؟» کوروش پاسخ داد: «ای پادشاه، اگر من با او چنین کرده‌ام عملی موافق

(۱)- «چشم پادشاه» عنوان رسمی کسانی بود که از طرف پادشاهان ماد و هخامنشی بایالات دوردست امپراتوری مأمور میشدند.

(۲)- مقایسه صحنه این بازی و اوامر کوروش با صحنه‌سازی دیوکس و اوامر او در آغاز تأسیس سلطنت خاندان ماد شاید خالی از لطف نباشد (بند ۹۸ همین کتاب).

(۳)-Artembares

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰۱

حق و عدالت کرده‌ام. بچه‌های دهکده که او نیز یکی از آنها میباشد در ضمن بازی مرا پادشاه خود انتخاب کرده بودند و علت آن بود که مرا بیش از دیگران شایسته آن یافته بودند. ولی در موقعی که دیگر اطفال اوامر مرا اجرا میکردند، او بدان وقعی نمیگذارد و چون از اطاعت امر من خودداری کرد بمجازات خود رسید.

اکنون اگر بعلت رفتاری که در پیش گرفتم مستحق مجازات هستم، من در اختیار تو میباشم.»

۱۱۶- هنگامی که کوروش به سخن گفتن مشغول بود، تردیدی درباره او بخاطر آستیاژ خطور کرد، زیرا خطوط سیمای طفل در نظرش با خطوط سیمای خود شبیه آمد، جوابی که به پادشاه داده بود به جواب یک فرد آزاد شباهت داشت، و از طرفی سن او با فاصله زمانی که طفل ماندان در کوهستان رها شده بود تطبیق میکرد. آستیاژ که از این علائم در شگفت بود لحظه‌ای در اندیشه‌ای عمیق غوطه- ور شد، ولی کوشید که حال عادی بخود گیرد. و چون قصد کرد آرتمبارس را بوسیله‌ای دور کند و از گاوچران در خلوت تحقیق کند به آرتمبارس چنین گفت:

«آرتمبارس، من ترتیب کار را طوری خواهم داد که تو و فرزندت هردو راضی شوید.» پس آرتمبارس را مرخص کرد و امر کرد خدمتگزاران کوروش را بداخل قصر پادشاهی هدایت کنند. وقتی خود با گاوچران تنها ماند از او پرسید این طفل را از کجا بدست آورده و چه کسی او را بوی واگذار کرده است. میتراداتس به پادشاه اطمینان داد که او فرزند خود او است و زنی که او را زائیده هنوز همسر او است. آستیاژ باو گفت که با این پاسخ نادرست کار خوبی نمیکند، زیرا خود را در معرض عذاب و شکنجه‌ای

طاقت‌فرسا قرار خواهد داد. و در موقعی که باظهار این مطلب مشغول بود به مستحفظین خود اشاره کرد تا او را بگیرند. چون او را برای شکنجه دادن میبردند، ناگزیر حقیقت را آنچنان‌که بود فاش کرد و سرگذشت واقعی را بدرستی از آغاز بیان کرد و در پایان سخن بالتماس افتاد و از آستیاژ استدعای عفو و بخشش کرد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰۲

۱۱۷- همینکه گاوچران حقیقت را فاش کرد، آستیاژ دیگر چندان باو نپرداخت و چون از هارپاگ سخت خشمگین شده بود به محافظین خود امر کرد او را بحضور آورند. و وقتی هارپاگ در محضر او حاضر شد از او چنین پرسید: «هارپاگ، طفلی که از دختر من بدنیا آمده بود و برای کشتن بدست تو سپرده بودم چگونه بقتل رساندی؟» چون هارپاگ گاوچران را در حضور پادشاه مشاهده کرد چاره را در آن دید که از دروغ بپرهیزد و حقیقت را آنچنان‌که بود بازگوید تا در محضر پادشاه خجل و شرمنده نشود. پس هارپاگ چنین پاسخ داد: «ای پادشاه، وقتی طفل را بمن دادند، من در اندیشه شدم و در فکر بودم که چگونه میتوانم بدون اینکه خطائی نسبت بتو مرتکب شوم رضایت خاطر ترا فراهم کنم و در عین حال در نظر شخص خودت و دخترت مردی جنایتکار محسوب نشوم. پس من چنین کردم که شرح میدهم: گاوچرانی را که اکنون در اینجا حاضر است احضار کردم و طفل را باو سپردم و باو گفتم که تو امر کرده‌ای او را بقتل رساند. اگر من باو چنین سخن گفتم، البته سخنی بدروغ نگفته‌ام زیرا دستور تو چنین بود. وقتی طفل را باو سپردم بوی امر کردم او را در کوهستانی خشک قرار دهد و خود برای مراقبت تا لحظه مرگ نزد او بماند. و من او را تهدید کردم که چنانچه این امر را اجرا نکند با هزاران مصیبت و عقوبت روبرو خواهد شد. وقتی او امر مرا اجراء کرد و طفل را در کوهستان درگذاشت، من جمعی از معتمدترین خواجگان «۱» خود را برای نظارت فرستادم و از طریق آنها جسد را مشاهده کردم و بوسیله همانها آنرا دفن کردم. چنین است، ای پادشاه، سرگذشت این واقعه، و چنین است افسانه

---

(۱)- در بند ۱۱۳ صحبت از عده‌ای از مستحفظین شخص هارپاگ بود که برای بازرسی و تحقیق مرگ کودک رفته بودند و اینکه هارپاگ درین لحظه باریک برخلاف واقع از خواجگان خود اسم میبرد و علت آنست که در آن زمان خواجگان از کسانی بودند که بیش از هرکس مورد اعتماد بودند (کتاب هفتم هردوت- بند ۱۰۵).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰۳

مرگ آن کودک.»

۱۱۸- هارپاگ بی‌پرده سخن گفت و حقیقت را فاش کرد. آستیاژ که نسبت به رفتار او سخت خشمگین بود و خشم خود را از او پنهان میکرد، ابتدا سرگذشت واقعه را آنطور که از دهان گاوچران شنیده بود برای هارپاگ نقل کرد و پس از آنکه تمام مطلب را برای او بازگفت چنین نتیجه گرفت که اکنون آن طفل در حیات است و آنچه روی داده صلاح و مصلحت بوده است، «۱» و آستیاژ چنین از سخن خود نتیجه گرفت: «من از رفتاری که با این طفل شده بود بسیار اندوهگین و افسرده بودم و نمیتوانستم احساسات کینه و عداوت دختر خود را متحمل شوم. اکنون که تقدیر سیمائی موافق نشان داده فرزند خودت را نزد این طفل تازه از راه رسیده بفرست و چون قصد دارم بپاس سالم ماندن این طفل که مرهون لطف خداوندان است قربانی و ضیافتی بافتخار خداوندان ترتیب دهم، تو نیز در این ضیافت حاضر شو.»

۱۱۹- وقتی هارپاگ این سخنان را شنید، سجده کرد و به خانه خود رفت و از اینکه غفلت او به نیکی سرانجام یافته بود خوشحال شد و دعوت پادشاه را به شام نشانه

---

(۱)- شاید در موقعی که کوروش در برابر آستیاژ قرار داشت و پادشاه در سیمای او دقیق شده بود و در تشخیص هویت او تردید داشت (بند ۱۱۶) با خود چنین میاندیشید که چون این طفل یک‌بار «پادشاه» شده دیگر از جانب او خطری متوجه او نخواهد بود، چه او خود این فکر اطمینان‌بخش را به مغان تلقین کرد (بند ۱۲۰) و اظهار داشت که کاملا با این فکر موافق است و از اینکه آنها نیز چنین میاندیشند خرسند است (بند ۱۲۱). ولی اگر سنگدلی و بیرحمی او نسبت به ماندان و عذاب روحی این زن چندان تأثیری در او نداشت، شاید ترس از کینه‌توزی و انتقام‌جوئی شوهر آن زن او را ناراحت کرده بود. رفتار غیر قابل تحملی که با هارپاگ در پیش گرفت خود دلیل آنست که از سرانجام قضایا و اینکه طفل زنده مانده ناراحت است. در بند ۳۶ از کتاب سوم، عین این ماجرا در مورد کامبیز تکرار میشود. کامبیز که فرمان داده بود کرزوس را بقتل رسانند از اینکه او را بقتل نرساندند اظهار خرسندی میکند، ولی در عین حال کسانی را که مأمور قتل او بودند و نسبت باجرای امر پادشاه کوتاهی کرده بودند به شدیدترین وضع مجازات میکند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰۴

آغاز سعادت و اقبال خود دانست «۱». پس همینکه به خانه رسید با شتاب یگانه فرزند خود را که در حدود سیزده سال داشت روانه دربار آستیاژ کرد و باو توصیه کرد هرآنچه آستیاژ دستور داد اجرا کند. سپس در حالیکه وجودش از شادی و شعف لبریز بود آنچه بر او گذشته بود بر زن خود نقل کرد. و اما آستیاژ، همینکه فرزند هارپاگ بنزد او رسید امر کرد او را کشتند و بدنش را قطعه‌قطعه کردند؛ قسمتی از گوشت او را کباب کردند و با قسمت دیگر آن آبگوشتی مهیا کردند و مجموع این طعام را با دقتی خاص آماده

پـذیرائی کردند. در ساعت موعود، وقتی هارپاگ و دیگر مهمانان حاضـر شدند، در برابر آستیاژ و دیگران میزهائی مملو از گوشت گوسـفند نهادند، ولی در برابر هارپاگ تمام گوشت بدن فرزندش باسـتثنای دست و پا و سر مقتول را قرار دادند. دست و پا و سر او را در سـبدی در کناری نهادند و سرپوشـی بر آن قرار دادند. وقتی هارپاگ از غذا سیر شد آستیاژ از او پرسید که آیا از طعام راضی است. هارپاگ پاسخ داد که بسیار راضی است.

در این موقع کسـانی که از قبـل مأمور این کار شـده بودنـد دست و پا و سـر طفل مقتول را همچنان‌که روی آن پوشـیده بود حاضـر کردند و آنرا در برابر هارپاگ قرار دادند و باو اشاره کردند که سـرپوش آنرا کنار زند و هرآنچه مایل است از آن برگیرد. هارپاگ اطاعت کرد، سـرپوش را بکناری زد و چشـمش به بقایای انـدام فرزنـدش افتاد. با وجود مشاهده اعضای بدن فرزند خود بروی خود نیاورد و کاملا بر نفس خود مسلط شد. آستیاژ از او پرسید آیا دانستی گوشت چه حیوانی را تناول کرده‌ای. هارپاگ پاسخ داد که دانسته است و هرآنچه پادشاه انجام دهد در نظر او مطبوع و مقبول است. سپس بقایای گوشت فرزند خود را برداشت و به خانه رفت «۲». حدس من آنست که قصد وی آن بود که مجموع آنها را یک‌جا

---

(۱)- شادی و شعف هارپاگ نه از آن جهت بود که کوروش و آستیاژ بهم رسـیده بودنـد بلکه از آن جهت بود که تصور میکرد با دعوتی که پادشاه از او کرده است در آینده‌ای نزدیک مقتدرترین مرد دربار خواهد شد و آینده‌ای درخشان خواهد داشت.

(۲)- ظاهرا مقصود همان بقایای گوشت‌های پخته است که در برابر او نهاده بودند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰۵

کند و در کفن قرار دهد و دفن کند «۱»

۱۲۰- این بود مجـازاتی که آستیـاژ در حق هارپـاگ اجرا کرد. چون آستیـاژ در صـدد بود دربـاره کوروش نیز تصـمیمی اتخاذ کند همـان مغـانی که خواب او را بشرحی که نقـل کردیم تفسیر کردنـد بحضور طلب کرد. وقتی آنهـا بحضور رسیدند از آنها پرسید خواب او را چگونه تعبیر کرده بودنـد «۲». ولی مغان همان تفسیر اولیه را برای او تکرار کردنـد و گفتنـد اگر آن طفل زنده مانده و قبلا تلف نشـده بود قطعا به پادشاهی انتخاب میشـد. آستیاژ چنین بسـخن ادامه داد: «آن طفل زنـده است و در دهات زنـدگی کرده است. اطفـال دهکـده او را بپادشاهی برگزیده‌انـد و آنچه را که پادشاهان واقعی میکننـد او نیز انجام داده است. او مسـتحفظینی برای حفـظ جـان خود برگزیـده و مراقبینی برای دربـانی و مأمورینی برای انتقال پیغام‌های خود انتخاب کرده است. برای دیگر مشاغل نیز کسانی منصوب کرده و فرمانروائی آنان را بعهـده گرفته است. اکنون بگوئیـد این ماجرا چه چیز بر شـما روشن میکند؟» مغان پاسخ دادند که «اگر آن طفل زنده است و بطور طبیعی و بدون تعمد و نقشه قبلی بپادشاهی برگزیده شده «۳»، دیگر درباره او اضطراب بر خود راه مـده و خونسردی خود را حفـظ کن، زیرا او برای بـار دوم به سـلطنت نخواهـد رسـید. بطوریکه ما اطلاع داریم، گاه اتفاق میافتد که حتی پیش‌گوئی‌ها

---

(۱)- مقصود اینست که بقایای گوشت‌های پخته و محتویات سبد و هرآنچه از گوشت فرزنـد مقتول او باقی بود یک‌جا جمع‌آوری کند و در کفن قرار دهد.

(۲)- شایـد قصـد پادشاه از تجدیـد این سؤال این بود که قبلا اطمینان یابـد مغان بعلتی از نظر اول خود عـدول نکرده باشـند. بدیهی است درینصورت تفسیر اولیه آنها بی‌اعتبار و خالی از ارزش تلقی میشد.

(۳)- مقصـود اینست که چنـانچه سـلطنت خیـالی و کودکـانه کـوروش بـا قصـد قبلی و از روی عمـد ترتیب داده شـده بـود تـا آثـار زیان‌بخش آن خواب از میان رود و تعبیر آن صورت تحقق یابد درینصورت این واقعه تأثیری در تحقق واقعی تعبیر خواب نداشت و چون در این مورد از طرف آستیـاژ یـا شـخص دیگر نقشه‌ای برای انتخاب کوروش از طرف اطفال دهکـده کشـیده نشـده بود و این واقعه بطور طبیعی اتفاق افتاده بود تعبیر خواب نیز تحقق یافته و دیگر خطری از جانب این طفل متوجه پادشاه نخواهد بود.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰۶

بـا وقـایع محقر و نـاچیزی سـرانجام میابـد، درینصورت بطریق اولی رؤیـا و خواب نیز ممکن است بـا موضوعی کاملا محقر و ناچیز سرانجام یابـد «۱».» آستیـاژ پاسـخ داد: «ای مغـان، من نیزماننـد شـما معقول و صـحیح آن میـدانم که اکنون که این طفـل یک‌بار به پادشاهی انتخاب شده خواب من تحقق یافته و دیگر از ناحیه او خطری متوجه من نمی‌باشد. با این حال، بدقت به موضوع رسیدگی کنیـد و آنچه برای خانـدان من و خود شـما اطمینـان‌بخش‌تر است بر من بازگوئیـد.» مغان به پادشاه چنین پاسـخ دادنـد: «ای پادشاه، صلاح مـا نیز در آنست که سـلطنت تو دوام یابـد. در غیر اینصورت، چنـانچه سـلطنت باین طفل که از نژاد پارس است انتقال یابـد، درحقیقت سـلطنت به قومی دیگر منتقـل میشود و مـا که از قوم ماد هستیم برده و غلام خواهیم شـد و پارس‌ها ما را خارجی خواهند دانست و هیچگونه رعایت حال ما را نخواهند کرد. برعکس، وقتی تو پادشاهی، چون با ما هموطن هستی، ما نیز سهمی در حکومت داریم و افتخارات بزرگی از جانب تو نصیب ما میشود.

در این صورت ضرورت مطلق آنست که ما مراقب شخص تو و سلطنت تو باشیم. اگر در حال حاضر دلیلی برای اضطراب و ترس تو مشاهده میکردیم بی‌پرده با تو در میان می‌نهادیم. ولی اکنون که خواب تو با واقعه‌ای پوچ سرانجام یافته ما از چیزی هراس نداریم و

ترا نیز دعوت میکنیم که نگرانی نداشته باشی. و اما در باره این طفل، بهتر آنست که او را از برابر چشم خود دور کنی و به پارس نزد پدر و مادرش بفرستی.»

۱۲۱- آستیاژ از شنیدن این سخنان بوجد آمد. پس کوروش را بحضور طلب کرد و باو چنین گفت: «فرزند من، رؤیائی که هنگام خواب بر من آشکار شد و سرانجامی پوچ و باطل داشت موجب شد که با تو آن رفتار بد را کردم. اگر تو اکنون زنده

(۱)- در نظر مردم باستان غیب‌گوئی بیش از خواب اعتبار و اهمیت داشت، چه خواب ممکن بود غلط درآید، ولی پیشگوئی و بخصوص پیشگوئی خدایان خطاناپذیر تشخیص داده میشد. بهمین جهت است که مغان برای توجیه صحت گفتار خود در مقام مقایسه با خواب به غیب‌گوئی استناد میکنند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰۷

هستی، آنرا مدیون سرنوشت و مقدرات شخص خود میباشی. اکنون شادان به سرزمین پارس عزیمت کن و من نیز عده‌ای برای مشایعت تو خواهم فرستاد. وقتی بدانجا رسی، با پدر و مادری روبرو خواهی شد که غیر از میترادانس گاوچران و همسر او هستند.»

۱۲۲- وقتی سخن آستیاژ بپایان رسید، کوروش را روانه پارس کرد. همینکه کوروش به خانه کامبیز مراجعت کرد «۱»، پدر و مادر او را بحضور پذیرفتند و وقتی از ماجرا مطلع شدند با شادی و شعف او را در آغوش کشیدند، زیرا تا آن زمان تصور میکردند که فرزند آنها کمی بعد از تولد از بین رفته بود. چون از او پرسیدند چگونه زنده مانده است، کوروش ماجرا را بر آنها نقل کرد و گفت که تا آن زمان از سرگذشت خود اطلاعی نداشته و در اشتباه محض بوده است و فقط در ضمن راه از سرنوشت گذشته خود مطلع شده است. تا آن زمان خود را فرزند یکی از گاوچرانان آستیاژ تصور میکرده است، ولی از وقتی که از اکباتان خارج شده بوسیله همراهان خود که او را مشایعت میکرده‌اند از حقیقت با اطلاع شده است.

او گفت که زن گاوچران او را بزرگ کرده، و پی‌درپی از این زن تمجید کرد و نام او را که کینو «۲» بود بر زبان جاری کرد. پدر و مادر او این نام را عنوان کردند و برای اینکه به پارس‌ها جلوه دهند که نجات طفل آنها مدیون خداوند بوده چنین شایع کردند که کوروش پس از آنکه در کوهستان رها شد بوسیله سگی ماده نگهداری شده است. این بود منشاء این افسانه که درباره کوروش

(۱)- در اینجا هردوت کلمه «مراجعت» را بموقع بکار نبرده، زیرا اگر سرگذشتی را که او از جوانی کوروش نقل کرده صحیح بدانیم، کوروش هرگز در خانه پدر و مادر خود زندگی نکرده بود تا اکنون بدانجا مراجعت کند. دوران تبعید و دوری وی از وطن و خانه پدری درحقیقت مدتی قبل از تولد آغاز شده بود.

(۲)- Kyno

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰۸

بر زبانها جاری است «۱».

۱۲۳- کوروش کم‌کم بزرگ شد و بین جوانان همسال خود مردی شجاع و محبوب شد. هارپاگ که آرزو داشت انتقام خود را از آستیاژ باز گیرد برای جلب محبت او هدایائی برای او میفرستاد. هارپاگ خود را شخصی عادی میدانست و تصور میکرد که خود قادر نخواهد بود عمل آستیاژ را مکافات دهد ولی چون کوروش بزرگ میشد، درصدد برآمد بدبختی‌های او را با مصائب خود یکی جلوه دهد و او را با خود متحد کند. از مدتی قبل اقداماتی برای اجرای این مقصود کرده بود. چون آستیاژ نسبت به مادها سختگیر بود، هارپاگ با هریک از سران آنها خلوت کرده بود و مذاکراتی خصوصی درپیش گرفته بود و بآنها اطمینان داده بود که بهتر آنست آستیاژ را از سلطنت خلع کنند و کوروش را بجای او به سلطنت برگزینند «۲».

(۱)- استدلال هردوت اینست که چون کینو ترجمه یونانی لغت پارسی (سپاکو) است که بمعنی سگ ماده است، پدر و مادر کوروش از نام زن گاوچران استفاده کردند و چنین شایع کردند که کوروش بلطف خداوندان بوسیله سگی ماده نگهداری شده است و افسانه نجات کوروش بوسیله سگی ماده ازینجا سرچشمه میگیرد. ولی باحتمال زیاد هردوت در این مورد اشتباه کرده، زیرا افسانه‌ای که بموجب آن کوروش را سگی ماده نگهداری کرده و ژوستن(Justin) آنرا در کتاب خود (کتاب اول- بند چهارم) نقل کرده، همان افسانه قدیمی است که بموجب آن برای کوروش پرستاری برگزیده بودند که نامش سگ ماده بود. بعضی از مورخان باستان معتقدند که مقصود از گرگ ماده زنی بدکار بوده است؛ همین مورخان عقیده دارند که سگ ماده‌ای که کوروش را نگهداری کرده نیز در حقیقت اشاره به زنی است که چنین کرده است، با این تفاوت که در نظر ایرانیان باستان سگ حیوان مقدسی بود که مخصوص خداوند بزرگ اهورمزدا بوده است.

(۲)- بموجب اسناد و مدارک تاریخی که در حفریات جدید بدست آمده اطرافیان آستیاژ در جنگی که او با کوروش در پیش داشت جانب کوروش را گرفتند و نسبت باو خیانت کردند.

ولی در اینکه آیا خیانت هارپاگ بعلت رفتار سختی بود که آستیاژ با او درپیش گرفته بود، این مطلب مورد تردید مورخین است. کتزیاس(Ctesias) علت خصومت هارپاگ را نسبت به آستیاژ مطلبی دیگر میداند. بعقیده این مورخ علت خیانت هارپاگ این

بود که آستیاژ داماد خود را که جانشین او در سلطنت بود شخص دیگری انتخاب کرده بود و هارپاگ که مردی جاه‌طلب بود و قصد داشت خود داماد او شود از این عمل آستیاژ سخت عصبانی شده بود. در کتاب اشیل(Eschyle) پارس‌ها- کتاب پنجم- بند ۷۶۶) از شخصیت آستیاژ توصیفی بمراتب بهتر از شخصیت هارپاگ شده است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۰۹

وقتی این تصمیمات اتخاذ شد و وسایل کار مهیا گردید، هارپاگ تصمیم گرفت کوروش را که در پارس میزیست از نقشه خود مطلع کند. و چون راهها تحت نظر بود چاره را در آن دید که تدبیری اندیشد. پس خرگوشی آماده کرد و شکم آنرا خالی کرد، ولی به پشم‌های آن دست نزد و آنرا سالم گذارد. آنگاه نامه‌ای که نقشه خود را در آن نوشته بود در شکم حیوان نهاد و پوست شکم را دوخت. پس توری که شکارچیان معمولا-با خود داشتند بیکی از معتمدترین مردان خانه خود داد و او را مانند یک شکارچی روانه پارس کرد. آن مرد دستور داشت که همینکه خرگوش را به کوروش میدهد با صدای بلند باو بگوید که او بدست خود آنرا قطعه‌قطعه کند و هیچکس در موقع این عمل حاضر نباشد «۱».

۱۲۴- آن مرد مأموریت خود را انجام داد؛ کوروش خرگوش را گرفت، شکم آنرا در بدو نامه‌ای که درون آن بود بیرون آورد و خواند. در آن نامه چنین نوشته شده بود:

«ای پسر کامبیز، خداوندان بر تو نظر دارند. اگر چنین نبود تو نباید تا امروز زنده مانده باشی. پس برای انتقام از آستیاژ برخیز. او قاتل تو است. اگر اراده او عملی شده بود تو اکنون مرده بودی. الطاف خداوندی و مداخله من موجب شد که تو امروز زنده‌ای. تصور میکنم که مدتها است تو از این ماجرا بدرستی مطلعی و میدانی که با تو چگونه رفتار شد و من بجرم اینکه ترا بقتل نرساندم و به گاوچران سپردم با چه مصائبی از جانب آستیاژ روبرو شدم. اکنون اگر به سخنان من گوش دهی، بر سراسر کشوری که آستیاژ سلطنت میکند سلطنت خواهی کرد. پارس‌ها را به شورش‌برانگیز و با مادها به جنگ برخیز. اگر آستیاژ برای سرکوب

---

(۱)- معلوم نیست هارپاگ چه تدبیری اندیشیده بود که خرگوش شکم‌دریده را بدون اینکه فاسد شود و بگندد به کوروش برساند. هدیه او برای آن نبوده است که کوروش با آن طعامی برای خود ترتیب دهد، بلکه کشته خرگوشی بوده که ممکن است پوست آنرا کشیده و داخل آنرا کاه کرده بوده باشند. شاید قصد هارپاگ آن بود که مأموری که از جانب او میرود لاشه حیوانی همراه داشته باشد که مشاهده ظاهر حال آن باطن آنرا فاش نمیکرد تا هرجا گماشتگان دولتی با او برخورد کردند چنین تصور کنند که او مردی است شکارچی که با شکار به خانه مراجعت میکند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۱۰

کردن تو مرا فرمانده سپاه کند، هرآنچه آرزو کنی خواهی داشت، و همچنین است اگر هریک از دیگر بزرگان ماد باین سمت گماشته شوند؛ زیرا آنها قبل از همه از آستیاژ روی خواهند گردانید و برای سرنگون کردن او بجانب تو خواهند پیوست. بدان و مطلع باش که در اینجا لا اقل همه‌چیز آماده است، آنچه را که بتو گفتم انجام ده و تأخیر جایز مدار.»

۱۲۵- کوروش، پس از آنکه از این پیام مطلع شد، در فکر شد که ماهرانه‌ترین وسیله برای برانگیختن پارس‌ها بر آستیاژ چیست. پس از مدتی تفکر باین نتیجه رسید که بهترین و مناسب‌ترین وسیله برای این کار ترتیبی است که در زیر نقل میکنم و او نیز بهمین ترتیب رفتار کرد: ابتدا نامه‌ای تحریر کرد و آنچه مایل بود در آن نوشت؛ سپس مجمعی از مردم پارس تشکیل داد، نامه را گشود و مفاد آنرا قرائت کرد و بآنها اعلام کرد که آستیاژ او را بعنوان حاکم بر آنها گماشته است؛ «۱» و آنگاه چنین بسخن ادامه داد: «اکنون، ای پارس‌ها، من بشما امر میکنم هریک با داسی مجهز و آماده شوید.» این بود آنچه او بآنها امر کرد. پارس‌ها به چندین قبیله تقسیم میشوند. قبایلی که کوروش بآن اجتماع دعوت کرده بود و برای شورش بر مادها مجهز میکرد همان قبایلی بودند که تمام عناصر پارس از آنها متابعت میکردند.

این قبایل عبارت بودند از پازارگادی‌ها و مارافی‌ها، «۲» ماسپ‌ها. «۳» از بین این قبایل

---

(۱)- در اینجا هردوت کشور پارس را یکی از ایالات امپراتوری ماد دانسته که حاکم آن از طرف پادشاه ماد منصوب میشود. ولی هردوت در این مورد اشتباه میکند، زیرا سرزمین پارس در این زمان کشوری مستقل بود بنام کشور آنزان(Anzan) که شامل قسمت اعظم سرزمین ایلام بود و سلطنت در آن موروثی بود. کوروش حتی قبل از سقوط آستیاژ پادشاه این کشور بود، و قبل از او پدرش کامبیز و جدش و جد بزرگش تیئس‌پس(Teispes) در این کشور سلطنت کرده بودند.

(۲)- Maraphies

(۳)-(Maspes) - محتمل است که این قبایل تنها قبایلی بوده‌اند که کوروش در آغاز کار بر آنها مسلط شده بود. همچنین احتمال میرود که اشخاص دیگری از خاندان هخامنشی بر دیگر قبایل پارس حکومت میکرده‌اند. داریوش که او نیز از خاندان تئیس‌پس بود در کتیبه بیستون

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۱۱

اصیل‌ترین آنها قبیله پازارگادی بود «۱»؛ عشیره هخامنشی که سرسلسله پادشاهان خاندان پرسه «۲» بآن تعلق دارد خود یکی از

عشایر قبیله پازارگادی محسوب میشود «۳».

و اما قبایل دیگر پارس عبارتند از پانتیاله‌ها «۴»، دروزی‌ها «۵» و ژرمنی‌ها «۶» که همه کشاورز و رعیت‌پیشه‌اند. و نیز چند قبیله دیگر که صحراگردند از اینقرار:

دائن‌ها «۷»، ماردها «۸»، دروپیک‌ها «۹» و ساگارتی‌ها «۱۰».

۱۲۶- پارس‌ها همه با سلاحی که کوروش سفارش کرده بود حاضر شدند. در پارس ناحیه‌ای بود که سراسر آن از خار مستور بود و از هرسو در حدود هیجده یا بیست ستاد وسعت

میگوید که هشت تن از خاندان او قبل از او پادشاه بوده‌اند که شش تن از آنها قبل از کوروش کبیر و پسرش کامبیز سلطنت کرده‌اند. از شش تن نامبرده، عده‌ای توانستند در همان زمان که کوروش و دو جانشین بلافصلش سلطنت داشتند در دیگر نواحی امپراتوری تئیس‌پس بسلطنت رسند.

(۱)- اینکه قبیله پازارگادی اصیل‌ترین قبیله پارس محسوب میشد علت آن بود که اولا خاندان هخامنشی باین قبیله تعلق داشت و ثانیا نخستین قبیله‌ای بود که به طرفداری از خاندان هخامنشی برخاست و از فرمان این خاندان پیروی کرد. در سرزمینی که این قبیله میزیست، قصری سلطنتی موجود بود که یکی از پایتخت‌های قدیم محسوب میشود و قبر کوروش در نزدیکی آنست.

(۲)- پرسه)Persee(یکی از نیمه‌خدایان یونان و فرزند ژوپیتر و دانا)Danae(است. وی سر رقیب خود مدوز)Meduse(را از تن جدا کرد و در کشور میسن)Mycene(به سلطنت رسید.

(۳)- درباره خویشاوندی و ارتباط پرسه)Persee(نیمه‌خدا و قهرمان معروف یونان از اهل آرگوس)Argos(با پارس و مردم آن و پادشاهان پارس رجوع شود به کتاب هفتم هردوت، بند ۶۱ و ۱۵۱. در اینجا هردوت بصرف وجود شباهت اسمی بین پرسه و قوم پارس رابطه نزدیکی و خویشاوندی برای این دو قائل شده است.

(۴)- Panthialee

(۵)- Derousie

(۶)- Germanie

(۷)- Daens

(۸)- Mardes

(۹)- Dropiques

(۱۰)- Sagarties

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۱۲

داشت. کوروش به پارس‌ها امر کرد طی یک روز این ناحیه را هموار کنند و بیل زنند. وقتی پارس‌ها این وظیفه را انجام دادند، بآنها امر کرد خود را شستشو دهند و صبح فردا بحضورش رسند. در این فاصله تمام گله‌های بز و گوسفند و گاو پدر خود را در همان محل گردآورد و در آنجا سر برید و شراب و خوردنی‌های لذیذ بر آن افزود تا برای پذیرائی از جمعیت پارس‌ها مهیا شود. فردای آنروز، همینکه پارس‌ها از راه رسیدند، آنها را در چمنی مستقر کرد و ضیافتی مجلل برای آنها ترتیب داد. وقتی ضیافت بپایان رسید از آنها سؤال کرد بین نوع زندگی که در شهر دارند و نوع زندگی که در بیابان اکنون با آن روبرو هستند کدامیک را ترجیح میدهند. پارس‌ها پاسخ دادند که بین این دو نوع زندگی اختلاف زیاد است، زیرا روز گذشته جز رنج و تعب چیزی نداشتند، در حالیکه امروز با انواع لذایذ روبرو هستند. کوروش که منتظر همین جواب بود فرصت را غنیمت شمرد و مکنون خاطر خود را بر آنها فاش کرد و چنین گفت: «ای مردان پارس، چنین است وضعی که شما خواهید داشت. اگر بسخنان من گوش دهید نه تنها این نعمت‌ها را خواهید داشت، بلکه بسیاری دیگر بر آن اضافه خواهد شد و شما بهیچ کار بردگی تن در نخواهید داد. و اگر خواهان آن نیستید جز رنج و تعب بی‌حدوحصر نظیر آنچه که تا دیروز با آن روبرو بودید انتظاری نداشته باشید. پس بسخنان من گوش فرادهید تا مردانی آزاد شوید. من تصور میکنم که خداوندان با واقعه‌ای معجزآسا مرا زنده تا انجام این مهم را بعهده گیرم و تصور نمیکنم که شما نه در جنگ و نه در جای دیگر از مادها ارزش کمتری داشته باشید. در اینصورت هرچه زودتر بر آستیاژ قیام کنید.»

۱۲۷- پارس‌ها که بدین طریق رئیسی برای خود یافتند، از روی میل برای آزادی خود کوشیدند. مدتها بود که فرمانروائی مادها بر آنها گران آمده بود و اکنون خواستار آزادی خود بودند. همینکه آستیاژ از تحریکات کوروش مطلع شد، فرستاده‌ای بنزد او مأمور کرد و باو پیغام داد در محضر او حاضر شود. کوروش به

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۱۳

فرستاده امر کرد که به پادشاه بگوید که او بنزد او خواهد آمد، ولی نه برای اطاعت امر او، بلکه برای مخالفت با او. وقتی آستیاژ از این پاسخ مطلع شد، تمام سپاه ماد را مجهز کرد و چون گوئی خداوندان عقل او را زایل کرده بودند هارپاگ را بفرماندهی این سپاه تعیین کرد، بدون اینکه آنچه را که نسبت باو روا داشته بود بخاطر آورده باشد. مادها بجنگ پرداختند و با پارس‌ها دست‌وپنجه نرم کردند. آنها که در توطئه وارد نبودند حقیقتهً جنگیدند، ولی آنها که در توطئه وارد بودند بجانب پارس‌ها ملحق شدند. جمعی

کثیر از آنها عمدا وظیفه خود را انجام ندادند و از میدان جنگ گریختند و سپاه ماد بطرز خفت‌آوری پراکنده شد.

۱۲۸- همینکه آستیاژ از آنچه رویداده بود مطلع شد سخت بر کوروش خشم گرفت و سخنانی درشت بر زبان جاری کرد و چنین گفت: «نه، نه، با این حال کوروش نباید از این جریان بر خود ببالد.» بعد از بیان این تهدید، امر کرد مغانی را که مفسر خواب او بودند و باو توصیه کرده بودند کوروش را زنده گذارد پوست از تن بکشند و کاه در پوست آنها کنند. سپس آنچه از جوانان و پیران ماد در شهر باقی بود مجهز کرد و با خود بجنگ برد. او با پارس‌ها جنگید و شکست خورد؛ مادهائی که با خود برده بود از دست داد و خود زنده باسارت درآمد «۱».

۱۲۹- وقتی او اسیر شد، هارپاگ نزد او آمد و با اظهار مسرت و شادی و ایراد سخنان نیشدار و خفت‌آور باو اهانت کرد. از جمله سخنان نیشدار او آن بود که از او پرسید آیا این اسارت و بردگی که بعد از پادشاهی دچار آن شده است در مقام مقایسه با ضیافتی که برای او با گوشت فرزندش ترتیب داده بود پاداش و سزای نیکوئی بود.

هارپاگ پاسخ داد که چون او کوروش را با مکتوب خود تشویق کرده است در

---

(۱)- درحقیقت، برخلاف گفته هردوت، کوروش باین سرعت و آسانی بر آستیاژ غالب نشد. بطوریکه سالنامه نبونید حاکی است جنگی که بعلت خیانت سپاهیان ماد به پیروزی کوروش خاتمه یافت مدت سه سال طول کشید. محل این جنگ بطور یقین معلوم نیست. نیکلا از اهل داماس مدعی است که جنگ نهائی در نزدیکی پازارگاد رویداده است.

اگر این نظر صحیح باشد معلوم میشود آستیاژ جنگ را به سرزمین حریف منتقل کرده بوده است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۱۴

حقیقت این وقایع نتیجه اقدام او است. پس آستیاژ خطاب باو سخنانی گفت و به هارپاگ ثابت کرد که او خام‌ترین و بی‌انصاف‌ترین مرد جهان است خام‌ترین مرد جهان از آن جهت که اگر وقایع حاضر در واقع نتیجه اقدامات او بوده است، او میتوانست خود شخصا بپادشاهی برسد، در حالیکه اکنون شخص دیگری بسلطنت رسیده است. بی‌انصاف‌ترین مرد جهان از آن جهت که فقط بخاطر غذائی که از آن یاد شد، مردمان ماد را باسارت و بردگی درآورد، در حالیکه اگر لازم میدانست بجای آنکه خود بسلطنت رسد شخص دیگری باین مقام رسد، حق و انصاف ایجاب میکرد که یک تن از اهالی ماد را بجای این پارسی به سلطنت رساند.

اکنون مادها بی‌گناه و بی‌تقصیر از فرمانروائی و سیادت باسارت و بردگی افتاده‌اند، و حال آنکه پارس‌ها که در گذشته بردگان مادها بوده‌اند امروز فرمانروای آنها شده‌اند.

۱۳۰- بدین ترتیب، آستیاژ پس از سی و پنج سال سلطنت از پادشاهی خلع شد و بعلت رفتار خشن او مادها در زیر یوغ پارس‌ها قرار گرفتند «۱». باستثنای مدتی که اقوام سیت بر مادها مسلط بودند، مادها مدت یکصد و بیست و هشت سال بر سراسر قسمتی از آسیا که در آنسوی رود هالیس واقع است سلطنت کردند «۲». بعدها به گذشته خود حسرت خوردند و علیه داریوش شوریدند «۳». ولی شورش آنها نتیجه نداد و

---

(۱)- شکست آستیاژ از کوروش در سال ۵۵۰ قبل از میلاد اتفاق افتاد.

(۲)- اگر مدت پنجاه و سه سال سلطنت دیوکس و بیست و دو سال سلطنت فرائورت و چهل سال سلطنت سیاگزار و سی و پنج سال سلطنت آستیاژ را جمع کنیم رقمی برابر یکصد و پنجاه سال بدست میآید، در حالیکه هردوت طول مدت سلطنت خاندان ماد را یکصد و بیست و هشت سال دانسته است. برای بدست آوردن این رقم چاره نیست جز آنکه طول مدت سلطنت دو پادشاه اول را جمعا ۵۳ سال بدانیم و فرض کنیم ۲۲ سالی که به فرائورت نسبت داده شده جزء این مدت بوده است. فقط در اینصورت جمع سال‌های سلطنت پادشاهان ماد با حساب هردوت تطبیق میکند و از ۱۲۸ سال تجاوز نمیکند. و اگر قبول کنیم که مادها فقط در زمان سه پادشاه اخیر خود بر امپراتوری وسیع ماد سلطنت کردند این حساب نیز صحیح است زیرا دیوکس فقط بر سرزمین ماد حکومت کرد و میتوان طول مدت سلطنت او را در این حساب وارد کرد.

(۳)- قیام مادها در زمان داریوش که هیچیک از مورخان باستان ذکری از آن نکرده‌اند بطور مشروح در کتیبه معروف بیستون نقل شده است. این شورش در آغاز سلطنت داریوش

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۱۵

چون در جنگ مغلوب شدند بار دیگر گردن باطاعت نهادند. در عصری که صحبت ما بدان مربوط است، یعنی در زمان آستیاژ، پارس‌ها و کوروش که بر ضد مادها قیام کرده بودند از این زمان ببعد فرمانروای آسیا شدند. کوروش آستیاژ را تا پایان عمر نزد خود نگاهداشت و در این مدت آسیبی باو وارد نکرد.

این بود مختصری درباره تولد و تربیت کوروش و چگونگی رسیدن او به پادشاهی.

بعد از این واقعه، بشرحی که قبلا نقل کردم، کرزوس بعلت خطائی که مرتکب شد او را بر خود برانگیخت. کوروش او را مغلوب کرد و وقتی کرزوس نیز مغلوب شد سلطنت کوروش به سراسر آسیا توسعه یافت.

۱۳۱- تا جائیکه من اطلاع دارم پارس‌ها عادات و رسومی دارند که چنین است: پارس‌ها عادت ندارند که برای خدایان مجسمه برپا کنند و یا معبد و قربانگاهی بسازند.

برعکس، آنها کسانی را که چنین کنند به دیوانگی متهم میکنند و علت بنظر من آنست که آنها هرگز مانند یونانیان خصوصیات بشری برای خدایان قائل نبوده‌اند «۱». تاریخ هردوت ج۱ ۲۱۵ مادها و پارس‌ها ..... ص : ۱۸۴

م آنها چنین است که به مرتفع‌ترین نقاط کوهستان صعود میکنند و در آنجا قربانی‌هائی به زوس «۲» خداوندی که نام او را بر کائنات و افلاک اطلاق کرده‌اند اهداء میکنند «۳». آنها برای خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز هدایائی

فرزند هیستاسپ(Hystaspe(مقارن شورش بابل اتفاق افتاد. سردسته شورشیان شخصی بود بنام فرورتیش(Farvartish(که مدعی شد از خاندان سیاگزار است. داریوش برای خاموش کردن او ناگزیر شد دوبار با او بجنگد. بار اول در جنگی که بفرماندهی یکی از امرای سپاه او بنام هیدرانس(Hydranes(صورت گرفت مغلوب شد. در جنگ دوم که داریوش خود به بابل آمد فرورتیش اسیر شد و بطرزی فجیع بقتل رسید. از آن پس شورس بابل نیز با خشونت و سختی تمام سرکوب شد.

(۱)- شاید مقصود اینست که پارس‌ها معتقد نبوده‌اند که خدایان شکل بشری داشته‌اند و احتیاجات و ذوق آنها نظیر احتیاجات و ذوق بشر بوده باشد.

(۲)- در اینجا هردوت «زوس» خدای یونانیان را با اهورامزدا خدای پارس‌های قدیم اشتباه میکند.

(۳)- پارس‌ها آسمان و کائنات رادئوس(Dayaus(مینامیدند که شباهتی زیاد به کلمه «زوس» داشت. شاید بهمین جهت است که هردوت تصور کرده پارس‌ها خداوند خود را همان کائنات و افلاک میدانسته‌اند، در حالیکه در واقع چنین نبوده و پارس‌ها آسمان و افلاک را مخلوق اهورامزدا میدانسته‌اند.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۱۶

قربانی میکنند. اینها تنها خدایانی هستند که پارس‌ها از قدیم برای آنها قربانی میکرده‌اند، ولی بعدها قربانی کردن آفرودیت اورانیا «۱» را از آشوری‌ها و اعراب آموختند. این الهه را آشوری‌ها میلیتا «۲» و اعراب آلیلات «۳» و پارس‌ها میترا «۴» می‌نامند «۵».

۱۳۲- و اما مراسم مذهبی که پارس‌ها در موقع اهداء قربانی باین خدایان رعایت میکنند از این قرار است: پارس‌ها در موقع اهداء قربانی نه قربانگاه بنا میکنند و نه آتش روشن میکنند. اندودن به روغن مقدس و نواختن نی و بستن نوار به قربانی و افشاندن جو مقدس نزد آنها مرسوم نیست. وقتی یکنفر از اهل پارس بیکی از خدایان قربانی اهداء میکند، حیوان را به محلی پاک هدایت میکند و سپس تاجی از گل و بخصوص گل خرزهره بر کلاه خود قرار میدهد و آنگاه نام آن خدا را بر زبان جاری میکند. کسی که قربانی به خداوند اهداء میکند نمیتواند فقط برای شخص خود دعای خیر کند و باید برای سعادت و خوشبختی پادشاه و تمام مردم پارس دعا کند و خود او نیز در جمع پارس‌ها بحساب میآید همینکه قربانی به قطعات کوچک تقسیم و گوشت او پخته شد بستری از علف تازه و بخصوص از شبدر سبز میسازد و تمام قطعات گوشت را روی آن قرار میدهد. پس از آن، یکی از مغان که در آنجا حاضر است سرود مذهبی میخواند، و قاعده برآنست که هیچ قربانی بدون حضور یکی از مغان اهداء نمیشود. سرودی که او میخواند افسانه

---

(۱)-Ourania

(۲)-Myllitta

(۳)-Alilat

(۴)-Mithra

(۵)- پارس‌ها به الهه‌ای بدین نام معتقد نبوده‌اند. هردوت تصور کرده است که «میترا» نام خداوند آفتاب یک اسم زنانه است و بهمین جهت آنرا نام الهه‌ای دانسته که پارس‌ها درحقیقت آناهیتا(Anahita(مینامیده‌اند. در مذهب پارس‌های قدیم آناهیتا غالبا با میترا از لحاظ تشریفات مذهبی مشابهت داشته و احتمال دارد اشتباه هردوت از همین‌جا ناشی شده باشد.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۱۷

نسب خدایان است و بطوریکه میگویند نوع سرود مذهبی آنها چنین است «۱».

بعد از ترنم سرود مذهبی، آنکس که قربانی کرده لحظه‌ای صبر میکند و سپس گوشتها را به خانه میبرد و هرطور مایل است مصرف میکند.

۱۳۳- پارس‌ها عادت دارند که روز تولد خود را جشن بگیرند. در آن روز آنها حق خود میدانند که غذائی مطبوع‌تر از غذای روزهای دیگر صرف کنند. اعیان و اغنیا گاو یا اسب یا شتر و یا خری میکشند و آنرا یک‌پارچه در اجاق‌هائی بزرگ کباب میکنند. اشخاص بی‌چیز و فقیر به حیوانات کوچک‌تر قناعت میکنند. پارسها معمولا غذای مقوی سنگین کمتر میخورند و بیشتر به غذاهای سبک علاقه دارند که همه را یک‌جا بر سر سفره نمیآورند «۲». بهمین جهت پارس‌ها مدعی هستند که اگر یونانیان فقط برای سد جوع غذا میخورند علت آنست که در آخر غذا چیز قابلی بآنها نمیدهند، در صورتیکه اگر در آخر غذا تنقلاتی برای آنان بیاورند

باز هم بخوردن ادامه خواهند داد «۳». پارس‌ها به شراب بسیار علاقه دارند. آنها حق ندارند در حضور دیگری استفراغ و یا ادرار کنند. این بود قواعدی که بین آنها مرسوم است و آنها رعایت میکنند. بعلاوه عادت دیگر آنها چنین است که مسائل بسیار مهم را در حال مستی و بیعقلی مورد بحث قرار میدهند و وقتی در میان مستی و می‌گساری تصمیمی درباره مسئله‌ای اخذ میکنند، فردای آن روز صاحب خانه‌ای که تصمیم در خانه او اخذ شده بار دیگر قبل از صرف غذا بحال

---

(۱)- از طرز بیان هردوت چنین استنباط میشود که اطلاعات زیادی در این‌باره ندارد.

آنچه مغان میسرودند درحقیقت افسانه نسب نبوده است، بلکه نوعی از تاریخچه نسل‌های خدایان بوده است که شامل نام خدایان، خصوصیات شخصی و صفات و ملکات اخلاقی آنها بود.

(۲)- غذای سبک را معمولا پارس‌ها با هریک از غذاهای اصلی مصرف میکردند و هربار که غذای اصلی تکرار میشد، همراه آن غذای فرعی نیز تکرار میشد.

(۳)- از این قسمت از نوشته هردوت معلوم میشود یونانیان آنچه را که ما امروز با اخذ اصطلاح خارجی «دسر» مینامیم در پایان غذا یک‌جا مصرف میکرده‌اند، در حالیکه پارس‌ها مانند بعضی از ایرانیان امروز عادت داشته‌اند آنرا در میان غذا برای تحریک اشتهای خود بتدریج بخورند و باصطلاح «مزه‌مزه» کنند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۱۸

گرسنه موضوع را مطرح و اخذ رأی میکند. اگر در حال گرسنگی نیز آنرا تأیید کنند آن تصمیم تصویب شده محسوب است و در غیر این صورت از آن صرفنظر میکنند. عکس این مسئله نیز صحیح است: آنچه را که در حال گرسنگی درباره آن اخذ تصمیم کرده‌اند بار دیگر در جلسه میگساری و شرابخواری مطرح میکنند.

۱۳۴- وقتی دو نفر پارسی در کوچه باهم روبرو میشوند از روی علائم زیر میتوان تشخیص داد که آنها از حیث مقام برابرند یا باهم اختلاف دارند: آنها بجای آنکه بیکدیگر سلام کنند لب‌های یکدیگر را میبوسند. اگر یکی از آنها از حیث مقام کمی از رفیق خود پائین‌تر باشد، روی گونه‌های یکدیگر را میبوسند، ولی اگر یکی از آنها از خانواده‌ای بسیار پست باشد، در برابر دیگری یک زانوی خود را بر زمین میزند و سجده میکند. از اقوام مختلف، بیش از همه برای آنهائی اهمیت قائلند که با آنها نزدیک‌ترند. در درجه دوم آنهائی قرار دارند که کمی در فاصله دورتر زندگی میکنند و بهمین ترتیب درجه احترام و علاقه خود را نسبت بملل و اقوام دیگر بنسبت فاصله مکانی آنها با خود می‌سنجند و برای کسانی که نسبت بآنها در دورترین نقاط زندگی میکنند از همه کمتر احترام قائل میباشند. آنها تصور میکنند که خود آنها از هر حیث بهترین افراد بشر میباشند و میزان فضیلت و خصایل نیکوی دیگر ملل بنسبت فاصله‌ایست که از آنها دارند و ما در بالا شرح دادیم؛ و بنابراین آنها که در دورترین نقاط زندگی میکنند بدترین اقوام میباشند.

در زمان فرمانروائی مادها، بین اقوام امپراتوری سلسله مراتبی از لحاظ اعمال قدرت موجود بود. مادها که فرمانروائی عمومی را بعهده داشتند، بر نزدیک ترین اقوام مجاور حکومت میکردند. اقوام مجاور آنها بسهم خود بر اقوامی که در مجاورت سرحدات آنها بودند و آن اقوام نیز نسبت باقوام بعدی حکومت و فرمانروائی داشتند. اساس این فرمانروائی نیز همان قاعده‌ای بود که بعدها در زمان پارس‌ها میزان احترام و اهمیت ملل از روی آن سنجیده شد، زیرا اقوام

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۱۹

بنسبت فاصله‌ای که داشتند از قدرت و حکومت بیشتری برخوردار بودند «۱».

۱۳۵- پارس‌ها از تمام ملل دیگر جهان بیشتر استعداد اخذ عادات و رسوم خارجیان را دارند «۲». مثلا چون آنها لباس مادها را زیباتر از لباس ملی خود دیدند باستعمال آن پرداختند. در جنگ نیز زره‌های مصری بتن میکنند. و نیز انواع لذایذ و خوشی‌ها که نزد دیگر ملل مشاهده میکنند خود بدان مشغول میشوند، مثلا روابط جنسی با پسران را از یونانیان آموخته‌اند. هریک از آنها چندین زن شرعی دارند و عده زیادی زن صیغه خریداری میکنند.

۱۳۶- آنچه در نظر آنها برای یک مرد موجب اهمیت و اعتبار است در درجه اول شجاعت و تهور است در جنگ، و در درجه دوم داشتن عده زیادی فرزند است. پادشاه هر سال بآنکس که بتواند عده بیشتری فرزند از خود نشان دهد هدایائی می‌بخشد، زیرا پارس‌ها عقیده دارند که قدرت آنها در کثرت نفوس آنها است. آنها باطفال خود از سن پنج سالگی تا سن بیست سالگی فقط سه چیز میآموزند و آن سه چیز عبارتست از اسب‌سواری، تیراندازی و حقیقت‌گوئی. اطفال تا وقتی که بسن پنج سالگی نرسیده‌اند در مقابل پدران خود ظاهر نمیشوند و نزد زنان بزرگ میشوند.

و علت انتخاب این ترتیب آنست که اگر طفل در سنین جوانی فوت کند، مرگ او موجب تأثر و اندوه پدر نشود.

۱۳۷- من این عادات پارس‌ها را تمجید میکنم، و همچنین عاداتی که اکنون شرح میدهم: پادشاه شخصا برای یک تقصیر کسی را محکوم به مرگ نمیکند و هیچیک

---

(۱)- این عبارت تا اندازه‌ای گنگ و مبهم است (رجوع شود به توضیح خارج از متن).

شاید، مقصود اینست که همانطور که در نظر پارس‌ها اهمیت و اعتبار ملل بنسبتی که از آنها دور بودند کمتر میشد، میزان قدرت

حکومتی که مادها برای ملل مجاور خود قائل بودند تابع دوری و نزدیکی آنها بود. همانطور که پارس‌ها خود را مهم‌ترین موجودات بشر و دیگران را از هر حیث ناقص‌تر از خود میدانسته‌اند، قدرت حکومتی نیز در زمان مادها به قوم ماد تعلق داشت و دیگر ملل و اقوام درحقیقت دست‌نشانده آنها بوده‌اند.

(۲)- نکته‌ای که امروز برای ما ایرانیان در تقلید از تمدن غرب جالب توجه است!

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲۰

از پارس‌ها حق ندارند بعلت ارتکاب یک گناه یکی از افراد خانواده خود را مجازاتی جبران‌ناپذیر کنند. باید ابتدا خوب بیندیشند و چنانچه کارهای بد مقصر از خدماتش از حیث تعداد و شدت بیشتر باشد، آنگاه میتوانند تسلیم خشم و غضب شوند و او را مجازات کنند. پارس‌ها عقیده دارند که هیچکس از آنها تاکنون بقتل مادر یا پدر خود مبادرت نورزیده است و در تمام مواردی که تا بحال صورت ظاهر حکایت از ارتکاب چنین جنایتی داشته، اگر تحقیق شود بطور یقین باین نتیجه میرسیم که جنایت از جانب فرزند فرضی و یا حرامزاده بوده است، زیرا آنها مدعی هستند که امکان ندارد پدر و مادر واقعی بدست فرزندان خود کشته شوند.

۱۳۸- هر عملی که ارتکاب آن منع شده، صحبت کردن از آن نیز ممنوع است.

بعقیده پارس‌ها بدترین و ننگین‌ترین کارها دروغ گفتن و پس از آن قرض گرفتن است و استدلال آنها اینست که کسی که قرض میکند گاه مجبور میشود دروغ بگوید. اگر یکی از همشهریان آنها به جزام یا جزام سفید مبتلا شود حق ندارد به شهرها داخل شود و با دیگر مردم پارس معاشرت کند. زیرا پارس‌ها عقیده دارند که این اشخاص از آن جهت دچار این بیماری شده‌اند که گناهی نسبت به خورشید «۱» مرتکب شده‌اند. خارجیانی که باین امراض مبتلا شوند از کشور خود بیرون میکنند و گاه کبوتران سفید را نیز بتصور اینکه باین مرض مبتلا هستند نابود میکنند «۲». پارس‌ها در مجاری آب ادرار نمیکنند و آب دهان در آن نمی‌اندازند

---

(۱)- اشاره به میترا خداوند آفتاب و روشنائی و یا اهورامزدا خداوند خیر و نیکی.

(۲)- از این مطلب طبیعتا چنین استنباط میشود که پارس‌ها نسبت به کبوتر سفید کراهتی خاص داشته‌اند، در حالیکه متون تاریخی خلاف آنرا ثابت میکند. بطوریکه شارون(Charon(از اهل لامپساک)Lampsaques(نقل میکند گویا بر روی بعضی از کشتی‌های نیروی دریائی مردونیه)Mardonios(سردار معروف پارسی در جنگهای خشایارشا کبوتر سفید قرار داشت و این موضوع ثابت میکند که این حیوان در نظر پارس‌ها شوم نبوده است. ولی اگر گفته شارون را چنین تعبیر کنیم که کبوترهای سفید را یونانیان به کشتی‌های پارسی فرستاده بودند در اینصورت اختلافی بین مفهوم دو متن نیست و مشکل مرتفع میشود، چه باید فرض کرد که کبوتر سفید را یونانیان از آن جهت به کشتی‌های پارسی فرستاده بودند که این حیوان در نظر پارس‌ها شوم بوده است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲۱

و دست و روی خود را نمی‌شویند و حتی اجازه نمیدهند که کسی چنین کند. بر عکس ما، برای مجاری آب احترامی زیاد قائل میباشند.

۱۳۹- یکی دیگر از خصوصیات پارسها که خود آنها متوجه آن نیستند ولی ما بدان توجهی خاص میکنیم اینست که اسامی آنها که مفهوم آن‌گاه خصوصیات جسمانی و گاه عظمت و بزرگی را میرسانند، همه با یک حرف خاتمه مییابد و این حرف را اقوام دری «سان» «۱» و اقوام یونی «س» تلفظ میکنند. اگر خوب دقت کنید ملاحظه خواهید کرد که تمام اسامی پارسی با این حرف خاتمه مییابد و چنین نیست که بعضی از آنها با این حرف تمام شود و بعضی دیگر با حرفی دیگر، بلکه آخر همه آنها همین حرف است «۲».

۱۴۰- آنچه تاکنون درباره پارس‌ها گفتم بآن اعتماد کامل دارم، زیرا اطلاعات دقیقی در این‌باره بدست آورده‌ام، ولی آنچه بعد از این شرح میدهم مسائل محرمانه و مکتوم است که چندان بآن اطمینان ندارم. صحبت من درباره مردگان است.

معروف است که جسد مردگان باید قبل از دفن کردن بوسیله سگی یا پرنده‌ای شکاری قطعه‌قطعه شود تا در مورد مغان من اطمینان دارم که آنها با مردگان خود چنین میکنند، زیرا آنها این عمل را در منظر عام انجام میدهند. در هر حال پارس‌ها جسد مردگان خود را قبل از مدفون کردن در خاک با موم اندوده میکنند. مغان با دیگر مردم و بخصوص با کاهنان مصری بکلی اختلاف دارند. کاهنان مصری کشتن هرنوع حیوان را عملی زشت و ناپاک میدانند و از آن اجتناب میکنند مگر در مواردی که برای خدایان قربانی میکنند، در حالیکه مغان برعکس، انواع موجودات

---

(۱)-San

(۲)- این گفته هردوت چندان قابل اعتماد نیست زیرا فقط در زبان یونانی در آخر اسامی مذکر پارسی حرف «س» قرار دارد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲۲

را باستثنای سگ و انسان با دست خود میکشند «۱» و باین کار علاقه‌ای خاص دارند و باهم رقابت میکنند و بدون هیچگونه امتیاز مورچگان را در ردیف ماران و دیگر حیوانات وحشی زمینی و هوائی بقتل میرسانند «۲».

---

(۱)- در این عبارت کلمه «میکشند» درحقیقت بایـد «میتوانند بکشند» تعبیر شود، چه مقصود هردوت آن نیست که مغان پیوسته به کشتن حیوانات مشغول بوده‌اند، بلکه مقصود آنست که برخلاف کاهنان مصری که کشتن حیوانات برای آنها ممنوع بود و فقط در مواردی خاص هنگام قربانی کردن میتوانستند بعضی از انواع حیوانات را بکشند، مغان برعکس آنها، علاوه بر موارد قربانی، در دیگر موارد نیز میتوانستند هرنوع حیوانی باستثنای سگ را ذبح کنند. علت استثنائی که در مورد سگ قائل شده‌اند آنست که این حیوان معروف به حیوان مقدس اهورامزدا بوده است.

(۲)- در اینجا مقصود هردوت حیوانات مضر و بدکاری است که به اهریمن یعنی خدای شر و دشمن اهورامزدا تعلق دارند. در جمله اخیر، برعکس جمله قبل، مقصود اینست که مغان نه تنها حق داشتند این حیوانات را بکشند، بلکه وظیفه آنها بود که بکشتن آنها مبادرت کنند. هردوت چندان به تشخیص این اختلافات جزئی در متن خود توجه نکرده است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲۳

اقوام یونی، دری، ائولی

۱۴۱- همینکه لیدیها مغلوب پارس‌ها شدند، اهالی یونی «۱» و ائولی «۲» کسانی به سارد نزد کوروش فرستادند و تقاضا کردند با همان شرایطی که کرزوس اطاعت او را قبول کرده است آنها نیز تابع او شوند. کوروش وقتی این پیشنهاد را شنید، این داستان را برای آنان نقل کرد: «مردی که نی مینواخت ماهی‌هائی در دریا مشاهده کرد؛ پس بتصور اینکه ماهی‌ها بنوای نی از آب خارج خواهند شد و بروی زمین خواهند آمد شروع بنواختن کرد. چون امیدش به یأس مبدل شد، توری در دست گرفت و عده زیادی از ماهی‌ها را در آن گرفتار کرد و سپس آنرا از آب بیرون کشید. وقتی جست‌وخیز ماهی‌ها را مشاهده کرد بآنها چنین گفت: «رقصیدن بس است، زیرا وقتی من نی مینواختم حتی مایل نبودید از آب خارج شوید و اکنون که نمی‌نوازم، میرقصید.» علت آنکه کوروش این داستان را برای فرستادگان یونی و ائولی نقل میکرد آن بود که در گذشته وقتی خود نمایندگانی بنزد آنها فرستاده بود و از آنها خواسته بود که از کمک به پادشاه لیدی خودداری کنند، اهالی یونی بسخن او وقعی ننهاده بودند و اکنون که کار لیدی بپایان رسیده آماده اطاعت امر او شده بودند. کوروش این سخن را در حال خشم و غضب بر آنها گفت.

وقتی این خبر در شهرهای یونی منتشر شد و اهالی یونی از پاسخ کوروش مطلع

---

(۱)- یونی)Ionie(ناحیه‌ای از آسیای صغیر باستان بود که بین خلیج ازمیر امروز و خلیج مندلیا)Mendelia(قرار داشت و در سراسر آن مهاجرین یونانی سکونت داشتند.

شهرهای بزرگ این ناحیه عبارت بود از ملط)Milet(، افز)Ephese(، کولوفون)Colophon(، فوسه)Phocee(و کیو)Chio(.

(۲)- ائولی)Eolie(نام یکی از نواحی قدیم آسیای صغیر است که در مجاورت ناحیه یونی)Ionie(قرار داشت. اهالی ائولی را قبیله‌ای تشکیل میداد که بهمین نام معروف است و در آغاز کار در سرزمین یونان سکونت داشت و در اثر هجوم اقوام دری)Dorie(به آسیای صغیر به سرزمینی که بعدها بنام آنها ائولی نامیده شد پناهنده شدند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲۴

شدند، هریک در شهر خود بساختن حصارهای مستحکم پرداختند «۱». و باستثنای اهالی ملط همه در پانیونیون «۲» جمع شدند و علت اینکه اهالی ملط حاضر نشدند آن بود که کوروش فقط با آنها قراردادی با شرایطی مشابه با شرایط لیدی منعقد کرده بود. دیگر مردمان یونی باتفاق آراء تصمیم گرفتند کسانی به اسپارت بفرستند و از اسپارتی‌ها تقاضا کنند برای دفاع از یونی‌ها بکمک آنها بشتابند.

۱۴۲- یونی‌هائی که سخن ما بدانها مربوط است و پانیونیون بآنها تعلق دارد، بین اقوامی که ما میشناسیم تنها قومی هستند که شهرهای خود را در زیر قشنگ ترین آسمان‌ها در مناطقی که بهترین آب‌وهوا را دارد تأسیس کرده‌اند. نه نواحی که در شمال قرار گرفته‌اند، نه نواحی که در جنوب میباشند و نه مناطقی که در جهت خاور زمین قرار دارند و نه مناطق مغرب زمین «۳»، هیچیک با سرزمین یونی همسری و برابری نمیتوانند کرد، زیرا بعضی از آنها از سرما و رطوبت و برخی دیگر از گرما و خشکی ناراحت هستند. اهالی یونی بیک زبان تکلم نمی‌کنند، بلکه چندین زبان و لهجه محلی دارند «۴». در جهت جنوب اولین شهر آنها شهر ملط است و پس از آن شهرهای میونت «۵» و پرین «۶» قرار دارند. این چند شهر در سرزمین

---

(۱)- معلوم میشود در غالب این شهرها بجز آکروپول و بلندی شهر استحکامات دیگری وجود نداشته. درباره شهر فوسه)Phocee(در بند ۱۶۳ توضیح بیشتری داده شده است.

(۲)- پانیونیون)Panionion(مرکز اجتماع شهرهای متحده یونی بود.

(۳)- در جهت مغرب، سرزمین یونی همسایگانی نداشت. اینکه هردوت چهار جهت اصلی را ذکر میکند، علت آنست که چون میخواهد درباره محاسن سرزمین یونی مبالغه کند با این بیان درحقیقت ثابت میکند که در هیچ نقطه‌ای از جهان آب‌وهوائی به

خوبی آب و هوای یونی یافت نمیشود.

(۴)- ظاهرا هردوت این عبارت را با نوعی حقارت و تحقیر بیان میکنند و این چهار زبان محلی را نوعی «انحراف» یا «اشتقاق» از زبانی واحد میداند که در هیچیک از چهار شهری که نام میبرد بصورت خالص و صحیح تکلم نمیشده است. باحتمال زیاد وجه اختلاف اساس این زبان‌ها در لهجه و تلفظ کلمات آنها بوده است نه در اختلاف لغات آنها.

(۵)-Myonte

(۶)- پرین)Priene(یکی از شهرهای معروف یونی باستان است که امروز سامسون نام دارد. شهرت آن بیشتر بآن جهت است که موطن فیلسوف معروف بیاس)Bias(از اهل پرین است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲۵

کاری «۱» واقع شده و هرسه یک زبان محلی مشترک دارند. شهرهای زیر در لیدی قرار دارند: افز «۲»، کولوفون «۳»، لبدوس «۴»، تئوس «۵»، کلازومن «۶»، فوسه «۷». شهرهای اخیر از حیث زبان کاملا با شهرهائی که قبلا از آنها نام بردم تفاوت دارند ولی بین خود دارای زبانی مشترک هستند. از شهرهای یونی سه شهر دیگر باقی میماند که دوتای آن در جزایر ساموس و کیوس «۸» قرار دارد و سومی که اریتره «۹» نام دارد در قاره واقع شده. ساکنان کیوس و اریتره زبان محلی مشترکی دارند، در حالیکه اهالی ساموس خود زبان محلی مخصوص دارند. بنابراین در این سرزمین جمعا به چهار زبان تکلم میشود.

۱۴۳- از اهالی یونی فقط ساکنان ملط بعلت قراردادی که با پارس‌ها داشتند از خطر در امان بودند. ساکنان جزایر نیز دلیلی برای ترسیدن نداشتند، زیرا پارس‌ها خود مردمانی دریانورد نبودند و از طرفی مردم فنیقیه هنوز مطیع پارس‌ها نشده

---

(۱)- کاری)Carie(یکی از نواحی دنیای باستان است که در آسیای صغیر در ساحل دریای اژه قرار داشت. از شهرهای معروف آن ملط و هالیکارناس بود.

(۲)- افز)Ephese(یکی از شهرهای یونی باستان است که معبد باشکوهی در آن قرار داشت و یکی از عجایب هفتگانه عالم بود.

(۳)-Colophon- شهر یونی باستان و موطن فرضی هومر در آسیای صغیر.

(۴)-Lebedos

(۵)-Teos-)شهر باستانی آسیای صغیر در برابر شبه جزیره کلازومن و موطن آناکرئون)Anacreon(

(۶)-Clazomene- شهر یونی باستان در آسیای صغیر و موطن آناکساگور)Anaxagor(

(۷)-Phocee- شهر یونی که در آسیای صغیر بوسیله مهاجرین یونانی تاسیس شده بود و امروز فوچه نام دارد.

(۸)-Chios- یکی از جزایر مجمع الجزایر یونان باستان و موطن فرضی هومر.

(۹)-Erythree

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲۶

بودند. آنچه ساکنان دوازده شهر یونی را که نام بردم از دیگر مردمان یونی جدا میکرد این بود که همه مردم یونان در آن زمان دچار ضعف و فتور بودند ولی مردم یونی از دیگر اقوام یونانی ضعیف‌تر بودند، بحدی که اصلا بآنها توجهی نمیشد و بحساب نمیآمدند. باستثنای شهر آتن، شهر مهم دیگری در سرزمین آنها نبود.

بهمین جهت است که دیگر مردمان یونی و بخصوص اهالی آتن از این نام بدشان میآمد و حاضر نبودند که دیگران آنها را یونی بنامند. و حتی امروز هم بنظر چنین میرسد که از داشتن این اسم خجالت میکشند و شرم دارند. برعکس، دوازده شهری که از آنها نام بردم باین اسم بخود میبالند و فخر میکنند. این دوازده شهر معبدی مخصوص بخود ساخته بودند که پانیونیون نام داشت «۱» و تصمیم گرفته بودند که هیچیک از دیگر مردمان یونی را بداخل آن راه ندهند (ولی هیچیک از اقوام یونانی باستثنای اهالی ازمیر چنین تقاضائی نکرده بودند) «۲».

۱۴۴- همچنین است اقوام دری «۳» که در این سرزمین سکونت دارند و در گذشته پانتاپول «۴» نام داشتند و امروز هکساپول «۵» نامیده میشوند. آنها نیز هیچیک از اقوام دری مجاور خود را به معبد تریوپیک «۶» راه نمیدهند و حتی کسان خود را که خلافی نسبت بقوانین مرتکب شده باشند به این معبد راه نمیدهند. در بازی‌هائی که بافتخار آپولون تریوپیون «۷» ترتیب میدادند سابقا برای جایزه برنده مسابقه سه-

---

(۱)- درباره چگونگی معبد پانیونیون و وضع آن رجوع شود به بند ۱۴۸ همین کتاب.

(۲)- این جمله معترضه درحقیقت نیش تمسخرآمیز و تحقیری است که هردوت نسبت به دوازده شهر یونی روا میدارد.

(۳)- دری)Dorie(یکی از نواحی یونان باستان واقع در جنوب تسالی است. اهالی دری یکی از اقوام اولیه یونان باستانند که شبه جزیره پلوپونز را فتح و دولت اسپارت را تأسیس کردند.

(۴)- پانتاپول)Pantapole(یعنی اتحاد پنج شهر.

(۵)- هکساپول)Hexapole(یعنی اتحاد شش شهر.

(۶)- معبد تریوپیک بر روی برجستگی شبه جزیره کنید(Cnide(واقع در کاری در ساحل دریای اژه قرار داشت و بنام مؤسس افسانه‌ای خود تریوپاس(Triopas(باین نام خوانده میشد.

(۷)-Apollon Triopion

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲۷

پایه‌هائی از برونز انتخاب میکردند. برندگان این جایزه حق نداشتند آنرا از معبد خارج کنند، بلکه مجبور بودند آنرا در همان محل به خداوند هدیه کنند.

یکبار اتفاق افتاد که یکی از اهالی هالیکارناس که نامش آگاسیکلس «۱» بود در مسابقه پیروز شد ولی رعایت این قانون را نکرد، جایزه را با خود برد و در دیوار خانه خود کار گذارد. بعلت این واقعه پنج شهر دیگر که لیندوس «۲»، لالی‌سوس «۳»، کامیروس «۴»، کوس «۵» و کنید «۶» نام داشتند، شهر ششم را که کالیکارناس بود از هیئت اجتماع خود بیرون کردند. این بود مجازاتی که باین شهر تعلق گرفت.

۱۴۵- مردمان یونی اتحادیه‌ای از دوازده شهر تشکیل داده‌اند و حاضر نیستند شهرهای دیگر را بداخل آن راه دهند. بنظر من علت این امر آنست که وقتی در گذشته این مردمان در پلوپونز سکونت داشتند در آنجا نیز دوازده شهر داشته‌اند، همچنانکه امروز مردمان آکه «۷» که آنها را رانده و جای آنها را گرفته‌اند خود دوازده شهر دارند این دوازده شهر عبارتند از پلن «۸» که اولین شهر بر سر راه سیکیون «۹» میباشد، بعد از آن شهرهای اژیئرا «۱۰» و اگه «۱۱» قرار دارند که رود کراتیس «۱۲» که هرگز خشگ نمیشود در آن جاری است. در ایتالیا رودی است که بنام همین رود به کراتیس

---

(۱)-Agasicles

(۲)-Lindos

(۳)-Lalysos

(۴)-Camiros

(۵)-Cos

(۶)- کند(Cnide(شهر قدیم کاری واقع در ساحل آسیای صغیر در کنار دریای اژه.

(۷)-Acchee

(۸)-Pellene

(۹)-Sikyone

(۱۰)-Aigeira

(۱۱)-Aigai

(۱۲)-Crathis

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲۸

معروف است. بعد شهرهای بورا «۱» و هلیکه «۲» قرار دادند که وقتی یونی‌ها بوسیله مردمان آکه مغلوب شدند ناگزیر باین دو شهر پناه بردند. سپس شهرهای اژیون «۳»، ریپس «۴»، پاتره «۵»، فارا «۶» و اولنوس «۷»، قرار دادند که رود بزرگ پیئروس «۸» در حوالی آنها جاری است. بعد از آنها شهرهای دیمه «۹» و تریتیا «۱۰» میباشند. این دو شهر تنها شهرهائی هستند، که در داخل خشگی واقع شده‌اند. این بود اسامی دوازده شهر امروزی مردمان آکه، که در گذشته متعلق به مردمان یونی بوده است.

۱۴۶- باین دلیل است که یونی‌های ساکن آسیا نیز دوازده شهر دارند «۱۱»؛ چه اگر بگوئیم که آنها بیش از دیگر مردمان یونی خصوصیات نژادی خود را حفظ کرده‌اند و یا از نژادی عالی‌تر میباشند سخن بیجا و ابلهانه گفته‌ایم، زیرا بین آنها دسته بزرگی از مردمان آبانت «۱۲» متعلق به اوبه «۱۳» یافت میشوند که هیچ وجه مشترکی حتی از

---

(۱)-Boura

(۲)-Helike

(۳)-Aigion

(۴)-Rhyps

(۵)-Patrai

(۶)-Phara

(۷)-Olenos

(۸)-Peiros

(۹)-Dyme

(۱۰)-Tritaia

(۱۱)- از این عبارت چنین استنباط میشود که اگر یونی‌های ساکن آسیای صغیر حاضر بقبول بیش از دوازده شهر نمی‌شدند علت آن نبود که خود را برتر از دیگر مردمان یونی میدانستند، بلکه علت آن بود که این عدد برای آنها جنبه سنت و عادت پیدا کرده بود. اگر چنین باشد، این موضوع با گفته هردوت در بندهای قبل تطبیق نمیکند.

(۱۲)-Abantes

(۱۳)- اوبه)Eubee(یکی از جزایر مجمع الجزایر یونان واقع در مشرق خاک اصلی یونان.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۲۹

لحاظ اسم با مردم یونی ندارند «۱» و بعلاوه اقوام دیگری از قبیل مینی‌های اورکومن «۲»، مردمان کادمه «۳» و مردمان دریوپ «۴» و فراریان شهر فوسه و مردمان مولوس «۵» و پلازژهای «۶» ساکن آرکادی «۷» و دری‌های ساکن اپیدور «۸» و بسیاری اقوام دیگر با آنها مخلوط شده‌اند. آن دسته از مردمان یونی که از پرتیانه «۹» آتنی‌ها عزیمت کرده‌اند و خود را بهترین و اصیل‌ترین عناصر یونانی میدانسته‌اند، در موقعی که برای مهاجرت حرکت کردند زن بهمراه خود نبرده بودند و پس از کشتن مردم کاری با زنان آنها ازدواج کردند. بعلت همین جنایت و کشتار است که این زنان قانونی برای خود وضع کردند که خود رعایت اجرای آن را بقید سوگند محترم داشتند و سپس آنرا به دختران خود منتقل کردند. بموجب این قانون زنان حق نداشتند

---

(۱)- قید اینکه «هیچ وجه مشترکی با مردمان یونی ندارند ...» نسبت باقوامی که هردوت بعدا نیز نام میبرد صادق است، با این تفاوت که نسبت به مردمان آبانت قید این مطلب مناسبتی خاص دارد زیرا مردمان آبانت از ناحیه اوبه)Eubee(به آسیا مهاجرت کرده بودند و ناحیه اوبه ناحیه‌ای بود که اکثریت ساکنان آن را مردمان یونی تشکیل میدادند.

(۲)- اورکومن)Orchomene(شهری بود در بئوسی)Beotie(واقع در یونان باستان که در عهد عتیق پایتخت اقوام مینی)Mynie(بود.

(۳)- کادمه)Cadmee(یکی از قلعه‌های معروف یونان در ایالت بئوسی)Beotie(بود.

(۴)-Driope

(۵)-Molosse

(۶)- پلازژ)Pelazges(نام قومی است بسیار کهن که در زمان‌های ماقبل تاریخ در سرزمین یونان و آسیای صغیر و جزایر ایتالیا و ایتالیای اصلی سکونت داشت. بلازژها که تمدنی بدوی داشتند هرگز بصورت ملتی واحد متشکل نشدند و بعدها بوسیله یونانیان از یونان رانده شدند و جمعی از آنها باسارت درآمدند. اقوامی که از نژاد پلازژ میباشند عبارتند از اهالی تراس، اهالی فریژی، اهالی لیدی، کاریها، اتروسک‌ها، ایتالیائیهای ساکن جزایر و آلبانیها.

(۷)- آرکادی)Arcadie(یکی از نواحی مرکزی یونان باستان واقع در شبه جزیره پلوپونز که شهرهای معروف آن عبارت بود از تژه)Tegee(و ارکومن)Orchomene(.

امروز شهر اخیر را تری‌پولیس)Tripolis(مینامند.

(۸)- اپیدور)Epidaure(یکی از شهرهای یونان باستان واقع در آرگوس در ساحل دریای اژه است. معبد بزرگ آن زیارتگاه بیمارانی بود که از سراسر یونان بآن محل می‌شتافتند.

(۹)- پریتانه)Prytanee(مرکز شهر آتن بود که مهاجرین یونانی هنگام حرکت بسوی مناطق جدید از آنجا مشعل و آتش با خود برداشتند و همراه بردند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳۰

هرگز با شوهران خود غذا بخورند یا آنها را بنام صدا کنند، زیرا آنها قاتلین پدر و مادر و شوهران و فرزندان آنها بودند و بعد از ارتکاب این جنایات آنان را بزنی انتخاب کرده بودند. این وقایع در شهر ملط اتفاق افتاده بود.

۱۴۷- بعضی از یونی‌های آسیا پادشاه خود را از خانواده‌ای از نژاد لیسی «۱» و از فرزندان گلوکوس «۲» پسر هیپولوکوس «۳» انتخاب کرده بودند و بعضی دیگر از خاندان کوکون «۴» از اهل پیلوس «۵» و از اعقاب کودروس «۶» پسر ملانتوس «۷» برگزیده بودند «۸».

در بعضی نقاط نیز افرادی از هردو خاندان بپادشاهی گرفته بودند. چون این مردمان از دیگر یونی‌ها بیشتر به صفت یونی‌بودن خود علاقمندند، چه بهتر که آنها از یونی‌های خالص باشند، ولی حقیقت آنست که تمام کسانی که در اصل ساکن آتن بوده‌اند و مراسم جشن آپاتوری «۹» را برپا میکنند یونی محسوب میشوند. در عمل تمام مردم یونی، باستثنای ساکنان افز و کولوفون این عید را جشن میگیرند.

ساکنان این دو شهر تنها کسانی از یونی‌ها هستند که نسبت به برگزاری این جشن قصور میکنند و علت این قصور نیز گویا قتل و جنایتی بوده است.

۱۴۸- پانیونیون «۱۰» محلی است مقدس در کوهستان میکال «۱۱» که رو بشمال واقع شده و

(۱)- Lycie

(۲)- Glaucos صیاد معروف اهل بئوسی (Beotie) که بعدها خدای ملاحان شناخته شد.

(۳)- Hippolochos

(۴)- Caucone

(۵)- Pylos

(۶)- Codros

(۷)- Melanthos

(۸)- این مطلب که کودروس (Codros) از اهل پیلوس بوده و یکی از فرزندان او مهاجرین را به ملط هدایت کرده است بار دیگر در کتاب پنجم هردوت (بند ۶۵) تکرار میشود.

(۹)- (Apaturies) - این جشن که در بین بسیاری از خانواده‌های یونان مرسوم بود سه روز طول میکشید. در روز سوم اطفالی که در آن سال متولد شده بودند به رئیس خانواده معرفی میشدند تا پس از آنکه شرعی بودن آنها مسلم شود نام آنان در دفتر خانواده ثبت شود.

(۱۰)- Panionion

(۱۱)- کوه میکال (Mycale) واقع در سرزمین پرین (Priene).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳۱

عموم یونی‌ها آنرا به پوزئیدون هلیکونیوس «۱» اختصاص داده‌اند. کوه میکال یکی از برجستگی‌های قاره است که در جهت مغرب در برابر ساموس «۲» پیش میرود.

یونی‌های شهرهای دوازده‌گانه برای برگزار کردن مراسم جشنی که پانیونیا «۳» نامیده بودند در این محل اجتماع میکردند. تنها اسامی جشن‌های یونی نیست که با این حرف تمام میشود، بلکه اسامی جشن‌های عموم یونانیان مانند اسامی پارسی «۴» عموما با یک حرف معین خاتمه مییابند.

۱۴۹- این بود شهرهای یونی، و اکنون بپردازیم به شرح شهرهای قوم ائولی «۵» که عبارتند از: شهر کیمه «۶» معروف به فریکونیس «۷»، لریزه «۸»، نئون تیکوس «۹»، تمنوس «۱۰»، کیلا «۱۱»، نوسیون «۱۲»، اژیروئسا «۱۳»، پیتانه «۱۴»، اگییه «۱۵»، میرنیا «۱۶»، گرونیا «۱۷». این بود

---

(۱)- (Poseidon Heliconios) - پوزئیدون (Poseidon) یا نپتون (Neptune) خداوند دریا و انهار.

(۲)- ساموس (Samos) یکی از جزایر مجمع الجزایر یونان.

(۳)- Panionia

(۴)- اشاره‌ای که در این عبارت به اسامی پارسی شده اگر انتساب آن به شخص هردوت مسلم باشد قطعا بصورت یادداشت در حاشیه بوده است نه در متن. (رجوع شود به توضیح خارج از متن).

(۵)- قوم ائولی (Eolie) یکی از اقوام یونانی‌نژاد است که مدتها در شبه جزیره پلوپونز رحل اقامت افکنده بودند و بعدها در نتیجه هجوم قوم دری (Dorie) به سرزمین آسیای صغیر پناهیده شد و ناحیه ائولی را بنام خود تأسیس کرد که شهرهای آن در دنیای باستان شهرتی خاص یافت.

(۶)- Kyme

(۷)- Phriconis

(۸)- Lerisai

(۹)- Neon Teichos

(۱۰)- Temnos

(۱۱)- Killa

(۱۲)- Notion

(۱۳)- Aigiroessa

(۱۴)- Pitane

(۱۵)- Aigaiai

(۱۶)- Myrnia

(۱۷)- Gruneia

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳۲

شهرهای قدیم مردمان ائولی که تعداد آنها یازده بود. یونی‌ها یکی از شهرهای آنها را که ازمیر نام دارد از آنها گرفته‌اند، چه در اصل شهرهای ائولی نیز در قاره آسیا بتعداد دوازده بوده است. سرزمینی که اقوام ائولی برای مهاجرت و سکونت برگزیدند از سرزمین یونی‌ها حاصلخیزتر است ولی آب و هوای آن بخوبی آب و هوای سرزمین یونی‌ها نیست. و اما چگونه مردمان ائولی شهر ازمیر را از دست دادند:

۱۵۰- جمعی از ساکنان شهر کولوفون که از حریفان خود در سیاست شکست خورده و مجبور به ترک وطن شده بودند به مردمان ائولی پناه بردند و آنها نیز پناهندگان را پذیرفتند. چون اهالی شهر ازمیر جشنی در خارج از حصار شهر بافتخار دیونیزیوس «۱» برگزار میکردند، تبعیدشدگان شهر کولوفون که انتظار این لحظه را میکشیدند دروازه‌های شهر را بروی آنان بستند و شهر را تصاحب کردند.

عموم مردم ائولی بکمک مردم ازمیر آمدند. بموجب قراردادی که منعقد شد قرار بر این شد که ائولی‌ها از شهر ازمیر صرفنظر کنند بشرط آنکه یونی‌ها اثاث و اموال منقول آنها را بآنها مسترد کنند. همینکه این قرارداد اجرا شد، ساکنان یازده شهر دیگر مردم شهر ازمیر را بین خود قسمت کردند و آنانرا بداخل شهر خود پذیرفتند. این بود شهرهای ائولی که در آسیا واقعست که البته شهرهای ناحیه اید «۲» که از آن مجزاست بحساب نیامده است.

۱۵۱- و اما شهرهائی که در جزایر قرار دارند، پنج شهر از اینها در جزیره لسبوس واقع شده است (شهر آریسبا «۳» که ششمین شهر این جزیره بود با اینکه مردم آن با مردم دیگر شهرهای جزیره نژادی مشترک داشتند باسارت و بردگی ساکنان متیمن «۴» درآمده بودند.) در جزیره تندوس «۵» فقط یک شهر وجود دارد و

---

(۱)- دیونیزوس (Dionysos) یا باکشوس (Bacchus) خداوند شراب در دنیای باستان.

(۲)- ایدا (Ida) نام ناحیه‌ایست کوهستانی واقع در میزی (Mysie) در آسیای صغیر- کوهستان دیگری بهمین نام در جزیره کرت (Crete) وجود دارد.

(۳)- Arisba

(۴)- Methymne

(۵)- Tenedos

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳۳

یک شهر هم در جزایری وجود دارد که به «صدجزیره» «۱» معروفاند. اهالی جزیره لسبوس مانند دیگر یونی‌هائی که در جزایر میزیستند از هیچ خطری از جانب کوروش نمی‌هراسیدند. بقیه شهرها باتفاق آراء تصمیم گرفتند در راهی که یونی‌ها بروی آنها گشوده بودند قدم گذارند.

۱۵۲- همینکه نمایندگان یونی و ائولی به اسپارت رسیدند چون در کار خود شتاب داشتند بدون تأمل نماینده شهر فوسه را که پی‌ترموس «۲» نام داشت انتخاب کردند «۳» تا بنمایندگی از طرف آنها بمذاکره پردازد. این شخص لباسی ارغوانی و مجلل در برکرد «۴» تا آواز جلال او بگوش اهالی اسپارت برسد و جمعیت بیشتری برای شنیدن سخنان او اجتماع کند. وقتی مردم اجتماع کردند، نماینده شهر فوسه خطابه‌ای طولانی برای آنها قرائت کرد «۵» و از آنها خواست که بکمک یونی‌ها بشتابند.

ولی اهالی لاکدمون حاضر بقبول سخنان آنان نشدند و تقاضای کمک آنان را رد کردند. فرستادگان یونی مراجعت کردند، ولی اهالی لاکدمون که تقاضای آنها را رد کرده بودند عده‌ای از مردمان خود را بر یک کشتی که پنجاه پاروزن داشت قرار دادند و بدنبال آنها فرستادند. من تصور میکنم قصد آنها این بود که تحولات

---

(۱)- «صدجزیره» عبارت بود از مجموع جزایری که بین جزیره لسبوس و آسیا قرار داشت. شهری که در این جزایر بود و هروت بدان اشاره میکند درحقیقت بمعنای امروز کلمه بصورت یک اجتماع متمرکز نبود بلکه وجه تسمیه آن به شهر بیشتر از جهت حقوق شهرنشینی بود که ساکنان این جزایر کسب کرده بودند.

(۲)- Pythermos

(۳)- هر شهر یک نماینده فرستاده بود.

(۴)- مردم اسپارت که غالبا روحیه‌ای نظامی و خشن داشتند چندان به تجمل و شکوه علاقه نداشتند. شاید نماینده شهر فوسه تصور کرده بود با در برکردن لباسی مجلل و رنگین جمعی بیشتر از اهالی را برای تماشا گرد خود جمع خواهد کرد ولی غافل بود که چون این رفتار مخالف سنن و رسوم مردم اسپارت بود نتیجه‌ای عکس از آن حاصل میشد.

(۵)- خطابه‌های طولانی نیز مورد نفرت و انزجار مردمان اسپارت بود، چه آنها در بیان مقصود خود معروف باختصار و کوتاهی کلام بودند بحدی که کلمه لاکونیک (Laconique) که در اصل برای توصیف ملیت مردم اسپارت بکار میرفت و معنای آن «اهل لاکونی» بود امروز در بعضی از زبانهای ریشه لاتن بمعنای ایجاز و اختصار در کلام بکار میرود.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳۴

روابط کوروش و یونی‌ها را از نزدیک مراقب باشند. همینکه این مردان به شهر فوسه رسیدند، یکی از بین خود که لاکرینس «۱» نام داشت و مورد احترام بود بنمایندگی به سارد فرستادند تا از جانب اهالی لاکدمون به کوروش اعلام کند که حق ندارد هیچیک از شهرهای یونانی را ویران کند، چه آنها باین عمل بچشم بد مینگرند.

۱۵۳- بطوریکه نقل میکنند، همینکه فرستاده این مطلب را به کوروش ابلاغ کرد، کوروش از یونانیانی که نزد او بودند پرسید این لاکدمونی‌ها چگونه مردمانی هستند و عده آنها چه مقدار است که چنین باو تحکم میکنند «۲». همینکه درباره یونانیان اطلاعاتی کسب کرد، گویا خطاب به فرستادگان اسپارت چنین گفته بود: «تا امروز من هرگز از مردمانی که در محلی معین در مرکز شهر خود جمع میشوند و بقید سوگند یکدیگر را فریب میدهند ترس نداشته‌ام. اگر من سالم بمانم، این اشخاص دیگر درباره مصائب یونی‌ها پرحرفی نخواهند کرد، بلکه درباره مصائب خود گفتگو خواهند کرد.» کوروش این اهانت را خطاب بتمام یونانیان بر زبان جاری کرد زیرا در تمام یونان بازارهائی برای خریدوفروش موجود بود، در حالیکه پارس‌ها عادت به تشکیل بازار ندارند و هیچ محلی مخصوص این کار نمی‌شناسند «۳». سپس کوروش شهر سارد را بیکی از اهل پارس بنام تابالوس «۴» سپرد و یکی از اهل لیدی را بنام پاکتیس «۵» مأمور کرد خزاین کرزوس و دیگر

---

(۱)- Lacrines

(۲)- در نظر پارس‌های قدیم تعداد نفرات یک ملت تا حدی مقیاسی برای سنجش قدرت و نیروی آن محسوب میشد (بند ۱۳۶ همین کتاب).

(۳)- گزنفون در کتاب خود تحت عنوان سیروپدی(Syropedie) این مطلب را تأیید نمیکند. ولی او نیز در این موضوع که پارس‌ها از سروصدا و فریاد فروشندگان نفرت داشتند با هردوت هم‌عقیده است.

(۴)- Tabalos

(۵)- Pactyes

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳۵

اهالی لیدی را حمل کند «۱». خود نیز بدون اینکه در نظر اول توجهی به یونی‌ها کند به اکباتان عزیمت کرد و کرزوس را با خود برد. علت آن بود که بابل و اقوام باکتری «۲» و ساس «۳» و مصری‌ها مشکلاتی برای او ایجاد کرده بودند و کوروش تصمیم داشت یکی از فرماندهان خود را به جنگ با یونی‌ها بفرستد و خود شخصا برای جنگ با دشمنانی که نام بردم عزیمت کند.

۱۵۴- وقتی کوروش از سارد خارج شد، پاکتیس مردم لیدی را بمخالفت با او و تابالوس برانگیخت. وی متوجه ساحل شد و چون تمام خزائنی که از سارد خارج شده بود در اختیار او بود مزدورانی اجیر کرد و ساکنان سواحل را در جنگ با پارس‌ها با خود همداستان کرد. پس به سارد حمله برد و تابالوس را در ارگ شهر محاصره کرد.

۱۵۵- همینکه کوروش در طی راه از این وقایع باخبر شد، خطاب به کرزوس چنین گفت: «کرزوس، سرانجام حادثه‌ای که در سارد برای من روی داده است چه خواهد بود؟ چنین بنظر میرسد که لیدی‌ها دست از ایجاد مشکلات برای من و خود برنخواهند داشت. در اندیشه‌ام که آیا بهتر نیست آنها را به بردگی و اسارت درآورم. من کار کسی را کرده‌ام که بعد از قتل پدر، فرزندان او را عفو میکند.

بدین ترتیب، ترا که برای لیدی‌ها از یک پدر عزیزتر بودی با خود میبرم، در حالیکه شهر را بخود آنها واگذار کرده‌ام و با این حال درشگفتم که چگونه بر ضد من طغیان کرده‌اند!» کوروش آنچه میاندیشید بر زبان میراند. کرزوس که بیم داشت مبادا پادشاه شهر سارد را از بیخ‌وبن ویران کند چنین پاسخ داد: «ای

---

(۱)- ظاهرا این غنیمت جنگی بزرگ را بیکی از اماکن شاهی واقع در شوش یا اکباتان منتقل میکرده‌اند. نکته جالب در این مورد اینست که کوروش نظارت حمل این خزاین را بیکی از اهالی لیدی سپرده بود.

(۲)- باکتری(Bactrie) یا باختری نام اقوامی بود که در سرزمین باکتریان واقع در ترکستان امروز که مدتی محل اقامت آریائی‌های قدیم محسوب میشد سکونت داشتند.

(۳)- Saces

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳۶

پادشاه، آنچه میگوئی درست است، با این حال تسلیم خشم‌وغضب مشو و یک شهر باستانی را ویران مکن، چه این شهر نسبت بآنچه در گذشته روی داده و آنچه امروز روی میدهد گناهی بگردن ندارد. آنچه در گذشته روی داده مسبب آن من بوده‌ام و مسئولیت آنرا من بعهده میگیرم. ولی آنچه امروز روی میدهد مقصر آن پاکتیس است که تو خود شهر سارد را باو سپرده‌ای. او است که باید مورد مجازات تو واقع شود. مردم لیدی را عفو کن و برای اینکه آنها بار دیگر طغیان نکنند و خطری از جانب آنها متوجه تو نباشد آنچه بتو میگویم بآنها تحمیل کن: آنها را از داشتن سلاح جنگی منع کن و بآنان امر کن در زیر لباس روئین خود قبائی بر تن کنند و کفش‌های پاشنه بلند برپا کنند. بآنها امر کن که بفرزندان خود نواختن چنگ و موسیقی و تجارت و کسب

بیاموزند «۱». ای پادشاه، بزودی مشاهده خواهی کرد که مردان خوی زنان یافته‌اند بقسمی که دیگر بیمی از طغیان و شورش آنها نخواهی داشت.»

۱۵۶- کرزوس از آن جهت به کوروش چنین توصیه میکرد که معتقد بود این مجازات‌ها برای مردم لیدی از اسارت و فروخته‌شدن در کوچه و بازار قابل تحمل تر است (چه او اطمینان داشت که چنانچه دلیل معقولی به کوروش ارائه نمیداد نمیتوانست او را از اجرای تصمیم خود منصرف کند). و نیز کرزوس بیم داشت که مبادا لیدی‌ها حتی اگر در حال حاضر از خطر سالم جهند، در آینده بار دیگر بر ضد پارس‌ها بشورند و موجبات نابودی خود را فراهم کنند. کوروش این پیشنهاد را از روی میل پذیرفت، خشم خود را تسکین داد و اظهار کرد که با عقیده کرزوس موافق است. پس یکی از مادها را که مازارس «۲» نام داشت طلبید و باو امر کرد اقداماتی که کرزوس توصیه میکرد باطلاع مردم لیدی برساند و نیز فرمان داد تمام افراد دیگری که با لیدی‌ها در حمله به سارد شرکت کرده

---

(۱)- بطوریکه مطالب بند ۹۴ همین کتاب حاکی است، اهالی لیدی در گذشته باین امور علاقه‌ای خاص داشته‌اند.

(۲)-Mazares

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳۷

بودند اسیر کند و شخص پاکتیس را بهر قیمتی ممکن است زنده در محضر او حاضر کند.

۱۵۷- کوروش این اوامر را در ضمن راه صادر کرد و سپس براه خود بسوی سرزمین پارس ادامه داد. وقتی پاکتیس از نزدیک شدن سپاهی که برای مقابله با او میآمد اطلاع یافت دچار بیم و هراس شد و به کیمه «۱» گریخت. مازارس از اهل ماد قسمتی از سپاه کوروش را که همراه داشت بسوی سارد راند و چون پاکتیس و همراهان او را در آنجا نیافت شروع باجرای اوامر کوروش در مورد لیدیها کرد. در اثر اجرای این اوامر طرز زندگی لیدی‌ها بکلی تغییر کرد. سپس مازارس فرستادگانی به کیمه اعزام کرد و امر کرد پاکتیس را باو تسلیم کنند. اهالی کیمه تصمیم گرفتند برای مشورت نسبت باین امر به خداوند برانشید «۲» مراجعه کنند و نظر او را بخواهند، زیرا در برانشید معبدی با هاتف از زمان‌های قدیم موجود بود که عموم مردم ائولی و یونی را عادات چنین بود که بآن معبد برای مشورت مراجعه کنند. این محل در شمال شهر ملط بالاتر از بندر پانورموس «۳» قرار دارد.

۱۵۸- پس اهالی کیمه کسانی به برانشید فرستادند و سؤال کردند چه رفتاری باید نسبت به پاکتیس در پیش گیرند تا خداوندان را خوش آید. پاسخ هاتف باین سؤال این بود که پاکتیس را به پارس‌ها باید تسلیم کنند. وقتی این جواب را به کیمه رساندند و مردم کیمه از مفاد آن مطلع شدند همه برای تسلیم پاکتیس آماده شدند. ولی در همان موقع که اکثر مردم شهر خود را برای این کار آماده میکرد یکی از اهالی که شخصیتی برجسته داشت و آریستودیکوس «۴» فرزند هراکلیئدس «۵» نامیده میشد همشهریان خود را از این اقدام بازداشت و نسبت

---

(۱)-Kyme

(۲)-Branchides- یکی از شهرهای یونی باستان واقع در نزدیکی ملط که محل یکی از هاتف‌های معروف باستان بود.

(۳)-Panormos

(۴)-Aristodicos

(۵)-Heracleides

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳۸

بصحت گفتار فرستادگان تردید کرد و به اهالی کیمه توصیه کرد بهمان قسم که تاکنون رفتار کرده‌اند رفتار کنند تا فرستادگان دیگری که خود نیز از آنها بود برای بار دوم برای مشورت با خدایان درباره پاکتیس عزیمت کنند.

۱۵۹- وقتی این فرستادگان به برانشید رسیدند، آریستودیکوس که از بین آنها برای مشورت با خداوند انتخاب شده بود از هاتف چنین پرسید: «ای پادشاه، پاکتیس از اهل لیدی زاری‌کنان بما پناه آورده. او از مرگ سخت و دشواری که پارس‌ها برای او در نظر دارند میگریزد. اکنون پارس‌ها او را مطالبه میکنند و به اهالی کیمه امر کرده‌اند او را تسلیم کنند. ولی ما با اینکه از قدرت پارس‌ها بیمناکیم، تاکنون جرأت نکرده‌ایم پناهنده خود را بآنها تسلیم کنیم و منتظر هستیم که تو با صراحت تمام آنچه باید بکنیم بر ما فاش سازی.» این بود سؤالی که او بر هاتف مطرح کرد. خداوند بار دیگر همان پیشگوئی را تکرار کرد و توصیه کرد پاکتیس را به پارس‌ها تسلیم کنند. در این موقع آریستودیکوس عمدا چنین کرد:

گرداگرد معبد به گردش پرداخت و گنجشک‌ها و دیگر انواع پرندگانی را که در معبد لانه کرده بودند از آشیانه‌های خود راند. و بطوریکه نقل میکنند، در موقعی که او باین کار مشغول بود، صدائی از اعماق معبد خارج شد و خطاب به آریستودیکوس چنین گفت: «ایکه ناپاک‌ترین مردمان، چگونه جرأت کردی چنین رفتار کنی؟ تو پناهندگان معبد ما را میرانی!» آریستودیکوس دردم با خونسردی پاسخ داد: «ای پادشاه، تو که با پناهندگان خود چنین مساعدت میکنی، چگونه به اهالی کیمه امر میدهی که پناهنده خود را تسلیم کنند؟» خداوند نبونه خود پاسخ داد: «آری، من چنین امر میکنم، تا بجبران ناپاکی‌های خود زودتر نابود شوید، چه در

اینصورت دیگر از هاتف سؤال نخواهید کرد که آیا میتوان پناهنده‌ای را تسلیم کرد.» «۱»

---

(۱)- درینصورت معلوم میشود که اگر خدای معبد برانشید از لحاظ مشورت و قدرت غیبگوئی ضعیف بوده از پاسخ او استنباط میشود که لا اقل از حاضرجوابی و سخن‌سنجی بی‌بهره نبوده است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۳۹

۱۶۰- وقتی این سخنان برای مردم کیمه نقل شد و آنها از پاسخ هاتف مطلع شدند، چون نمیخواستند نه با تسلیم او خود را نابود کنند و نه با نگهداشتن او متحمل محاصره و حمله پارس‌ها شوند، او را به خارج از کشور خود به میتیلن «۱» فرستادند.

چون مازارس به اهالی میتیلن پیغام فرستاد و امر کرد پاکتیس را تسلیم کنند، آنها حاضر شدند پناهنده را در مقابل مبلغی پول تسلیم کنند. من نمیتوانم بطور یقین مقدار این پول را تعیین کنم، زیرا معامله هرگز سرنگرفت. چه وقتی اهالی کیمه مطلع شدند که اهالی میتیلن برای تسلیم پاکتیس مشغول مذاکره هستند «۲» یک کشتی به لسبوس فرستادند و پاکتیس را به جزیره کیوس منتقل کردند.

در آنجا ساکنان جزیره او را بزور از معبد آتنا پولیوکوس «۳» بیرون کشیدند و به پارس‌ها تسلیم کردند و در مقابل، پارس‌ها نیز آتارنوس «۴» را بآنها واگذار کردند.

سرزمین آتارنوس در میزی «۵» مقابل جزیره لسبوس قرار دارد «۶». بدین ترتیب پارس‌ها پاکتیس را تحویل گرفتند و او را سخت تحت نظر قرار دادند تا به کوروش تسلیم کنند. مدتها بعد از این واقعه، هیچیک از ساکنان کیوس در موقعی که قربانی به خداوندی اهداء میکردند دانه‌های جوی را که محصول سرزمین آتارنوس بود طبق رسوم مذهبی بر سر قربانی نمی‌افشاندند و با گندمی که از این سرزمین میرسید شیرینی مقدس نمی‌پختند و استعمال تمام محصولات این ناحیه را برای امور

---

(۱)- میتیلن (Mytilene) نام قدیم جزیره لسبوس (Lesbos) از مجمع الجزایر یونان واقع در جنوب این سرزمین.

(۲)- یعنی برای فروش او مشغول مذاکره با پارس‌ها شده بودند.

(۳)- آتنا (Athena Poliouchos) یا آتنه (Athene) الهه یونان باستان و مظهر فکر و اندیشه و حامی شهر آتن که در رم باستان مینرو (Minerve) نامیده میشد.

(۴)- Atarneus یکی از نواحی میزی واقع در شمال غربی آسیای صغیر.

(۵)- میزی (Mysie) ناحیه‌ای بود در شمال غربی آسیای صغیر که مهم‌ترین شهرهای آن شهر معروف تروا (Troie) و شهر لامپساک (Lamsaque) بود که شارون (Charon) محقق معروف باستان در آنجا متولد شده بود.

(۶)- این منطقه بسیار حاصلخیز بود و یکی از مراکز تولید گندم محسوب میشد (کتاب ششم- بند ۲۶).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۴۰

مذهبی حرام میدانستند.

۱۶۱- پس از آنکه ساکنان کیوس پاکتیس را تسلیم کردند، مازارس به جنگ با کسانی رفت که بهمدستی او تابالوس را محاصره کرده بودند. ساکنان پرین «۱» را باسارت درآورد و با سربازان خود در سراسر دشت مآندر «۲» به دست‌اندازی و غارت پرداخت و همین عمل را در مانیزی «۳» تکرار کرد و کمی بعد بمرضی درگذشت.

۱۶۲- بعد از مرگ مازارس، هارپاگ از اعماق آسیا بفرماندهی جانشین او شد. او نیز از نژاد ماد بود و هم او بود که آستیاژ پادشاه ماد مائده‌ای کراهت‌آور برای او ترتیب داده بود و او بود که کوروش را در رسیدن به سلطنت کمک کرده بود. همینکه هارپاگ از طرف کوروش بسمت فرمانده تعیین شد و به سرزمین یونی رسید، شروع کرد به تسخیر شهرهای این ناحیه با انباشته کردن خاک و حفر خندق، بدین ترتیب که ابتداء ساکنان شهرها را ناگزیر میکرد بداخل حصارها پناه برند و سپس خاک زیادی در برابر حصار انباشته میکرد و در پناه آن به حمله میپرداخت.

۱۶۳- نخستین شهر یونی که مورد حمله قرار گرفت شهر فوسه بود. ساکنان این شهر نخستین یونانیانی هستند که بدریانوردی در دریاهای دور پرداخته‌اند. هم آنها هستند که خلیج آدریاتیک و سرزمین تیرنی «۴» و ایبری «۵» و تارتسوس «۶» را کشف

---

(۱)- Priene

(۲)- مآندر (Meandre) که در اصطلاح امروز ترکها مندرس نامیده میشود نام ناحیه‌ای از آسیای صغیر بود که بوسیله رودی که بهمین نام خوانده میشد آبیاری میشد.

(۳)- مانیزی (Magnesie) یا مانیسا (Manisa) نام یکی از شهرهای آسیای صغیر در عهد باستان است. جنگ مانیزی که در سال ۱۹۰ قبل از میلاد بین سیپیون آسیائی و آنیتوکوس سوم اتفاق افتاد در همین محل بود.

(۴)- Tyrrhenie

(۵)- ایبری (Iberie) نام یکی از نواحی قدیم آسیا واقع در جنوب قفقاز است. اسپانیای قدیم را نیز بهمین نام میخوانده‌اند.

(۶)- سرزمین تارتسوس (Tartessos) در نزدیکی جبل الطارق که مردمان قدیم «ستون‌های هراکلس» نام نهاده بودند در منطقه

کادیکس قرار داشت (کتاب چهارم- بند ۱۵۲).

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۴۱

کرده‌اند. آنها با کشتی‌های مدور بحرپیمائی نمیکردند، بلکه با کشتی‌های بزرگ و طویل باین کار می‌پرداختند «۱». وقتی آنها به تارتسوس رسیدند با پادشاه این سرزمین که آرگانتونیوس «۲» نام داشت طرح دوستی ریختند. این پادشاه مدت هشتاد سال در تارتسوس سلطنت کرد و جمعا مدت صد و بیست سال زندگی کرد. اهالی فوسه بدرجه‌ای محبت این پادشاه را جلب کردند که ابتدا از آنها دعوت کرد سرزمین یونی را ترک گویند و در کشور او هرجا که مایل باشند مستقر شوند؛ و بعد چون آنها در اخذ تصمیم مردد بودند و از طرفی اخبار مربوط به پیشرفت پادشاه ماد «۳» میرسید، بآنها پول داد تا شهر خود را با حصاری مستحکم کنند. او پول زیادی به اهالی فوسه داد، زیرا طول محیط حصار این شهر بچند ستاد میرسد و تمام آن از از قطعاتی بزرگ از سنگ بنا شده که بدقت بر روی هم قرار داده‌اند.

۱۶۴- بدین ترتیب بود که اهالی فوسه موفق شدند حصار شهر خود را بنا کنند. هارپاگ سپاه خود را جلو راند و شهر را محاصره کرد ولی به اهالی اعلام کرد که اگر یکی از برج‌های حصار را ویران کنند و یکی از خانه‌های شهر را (بعنوان اطاعت به شاهنشاه) «۴» تخصیص دهند او دست از محاصره خواهد کشید. اهالی فوسه که حاضر

---

(۱)- «کشتی‌های مدور» کشتی‌هائی بود که در عهد باستان برای حمل‌ونقل عادی و تجارت بکار میرفت، وزن آنها زیاد ولی سرعت سیر آنها کم بود. برای دریاهای دوردست و لشگرکشی‌های نظامی معمولا از کشتی‌های سریع السیر و سبک که به «کشتی‌های طویل» معروف بود استفاده میکردند.

(۲)- Arganthonios

(۳)- اصطلاح «پادشاه ماد» در این مقام درست بکار برده نشده، چه کوروش پادشاه ماد نبود و در این زمان سروکار ساکنان یونی با پارس‌ها بود نه با مادها. نکته دیگر آنکه اهالی فوسه از موقعی از پیشرفت پارس‌ها دچار وحشت شده بودند که شهر سارد سقوط کرده بود. و چون بین سقوط سارد و سقوط شهر آنها مدت کوتاهی فاصله شد، معلوم نیست چگونه در این مدت کوتاه آرگانتونیوس از راه دور از این ماجرا مطلع شده و چگونه مردم فوسه فرصت یافتند که در این مدت کوتاه با کمک مالی او حصاری گرد شهر خود بنا کنند.

(۴)- یادداشت خارج از متن که برای روشن شدن عبارت از طرف مترجم اضافه شده.

ویران کردن یک برج تأثیری در استحکام حصار نداشت و کاملا آشکار است که مقصود هارپاگ کاملا تشریفاتی بوده و خواسته است با این عمل اطاعت و انقیاد اهالی فوسه را محرز نشان دهد.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۴۲

بقبول اسارت و بردگی نبودند پاسخ دادند که باید مدت یک روز باهم مشورت کنند و پس از آن پاسخ گویند و از هارپاگ تقاضا کردند در مدتی که آنها به مشورت مشغولند سپاه خود را از گرد حصار شهر دور کند. هارپاگ بآنها پاسخ داد که از نقشه آنها بخوبی مطلع است و با این حال بآنها اجازه میدهد که باهم به مشورت بپردازند در مدتی که هارپاگ سپاه خود را از حصار دور کرده بود اهالی فوسه کشتی‌های طویل خود را بادبان زدند، زنان و فرزندان و اثاثیه خود را در آنها نهادند و مجسمه‌های خدایان معابد و دیگر هدایا را باستثنای اشیاء برونزی و مرمری و نقاشی‌ها با خود به کشتی بردند. همینکه همه چیز را در کشتی‌ها نهادند خود نیز بر آنها سوار شدند و بسوی کیوس بادبان برافراشتند و شهر فوسه خالی و بی‌سکنه بدست پارس‌ها افتاد.

۱۶۵- اهالی فوسه کوشیدند جزایری که اوآنوس «۱» نام دارد و به ساکنان کیوس متعلق بود از اینها خریداری کنند ولی اهالی کیوس حاضر بفروش آن نشدند، زیرا بیم داشتند مبادا این جزایر بصورت مرکز تجارتی درآید و تمرکز آن جزایر کار تجارت جزیره آنها را از بین ببرد. پس اهالی فوسه بسوی کیرنوس «۲» شتافتند. بیست سال قبل آنها بتوصیه هاتف یکی از معابد، یکی از شهرهای این جزیره را که آلالیا «۳» نام داشت تملک کرده بودند. در موقعی که این وقایع روی میداد آرگانتونیوس مرده بود «۴». در موقع حرکت، ابتدا به شهر فوسه نزدیک شدند و محافظین پارسی را که از طرف هارپاگ در آنجا مراقبت میکردند و پادگان شهر را تشکیل میدادند

---

(۱)- جزایر اوآنوس)Oinousse(بین جزیره کیوس و قاره آسیا قرار داشت.

(۲)- کیرنوس)Kyrnos(همان کرس امروز است.

(۳)- شهر آلالیا)Alalia(که بعدها آلریا)Aleria(نامیده شد در ساحل شرقی جزیره کرس امروز قرار داشت.

(۴)- آرگانتونیوس)Arganthonios(پادشاه تارتسوس بود که اهالی فوسه را قبل از حمله پارس‌ها به سرزمین خود دعوت کرده بود ... (بند ۱۶۲ همین کتاب). اگر در این زمان که اهالی فوسه در جستجوی سرزمینی برای سکونت خود در دریاها سرگردان بودند آرگانتونیوس زنده بود بطور یقین اهالی فوسه دعوت او را از روی میل می‌پذیرفتند.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۴۳

قتل عام کردنـد. سپس نفرین و لعنت ابدی به کسانی کردند که از عزیمت صرفنظر کنند و باین هم اکتفا نکردند و قطعه بزرگی از آهن سرخ بدریا افکندند و سوگند یاد کردند که مادام که این قطعه آهن به سطح آب نیامده است به شهر فوسه مراجعت نکنند «۱». ولی هنگام حرکت بسوی کیرنوس، بیش از نیمی از اهالی فوسه دچار تأثر و اندوهی شدید شدند و بفکر شهر و سرزمینی افتادند که سالها در آن زنـدگی کرده بودنـد و بآن خو گرفته بودنـد. پس برخلاف سوگنـدی که یاد کرده بودنـد بار دیگر بسوی شـهر فوسه مراجعت کردند. آنها که به سوگند خود وفادار ماندند از جزایر اوآنوس شراع کشیدند و باعماق دریا وارد شدند.

۱۶۶- وقتی به کیرنوس رسیدند، مدت پنج سال با کسانی که قبل از آنها باین محل آمده بودند بطور مشترک زیستند و معابدی بنا کردنـد. چون آنهـا به نواحی مجاور دستبرد میزدنـد و مردم این نواحی را غـارت میکردنـد، مردم تیرنه «۲» و اهـالی کارتـاژ «۳» با یکدیگر متحد شدند و هردو دسته با شصت ناو با آنها بجنگ پرداختند.

اهـالی فوسه نیز بنوبه خود کشتی‌هـای خود را که تعـداد آن شـصت بود مسلـح کردنـد و باستقبال دشـمن تـا دریـائی که به دریـای ساردونی «۴» معروف است شـتافتند. در جنگ دریائی که بین دو طرف رویداد اهالی فوسه پیروزی از نوع پیروزی کادمه «۵» بدست آوردنـد. از شـصت ناو آنها چهل‌تای آن غرق شد و بیست ناو دیگر که باقی بود بعلت صدماتی که به زره آنها وارد شده بود دیگر قابل استفاده نبود. پس اهالی فوسه به

(۱)- مقصود از این عمل این بود که هرگز باین شهر مراجعت نخواهند کرد زیرا بروی آب آمدن قطعه آهن غیر ممکن بنظر میرسد.

(۲)- مصقود اقوام اتروسک)Etrusques(است.

(۳)- اهالی کارتاژ در آن زمان تأسیسات تجارتی متعددی در کرس و ساردنی داشتند.

(۴)-)Sardunie(- مقصود دریای ساردنی امروز است.

(۵)-)Cadmee(- یعنی پیروزی اهالی فوسه طوری بود که وضع آنها با وضع مغلوبین چنـدان تفاوت نـداشت (اشاره به جنگ دو برادر از خاندان کادموس)Cadmos(بنام اتئوکل)Eteocle(و پولی‌نیس)Polynice(که هردو در ضمن جنگ کشته شدند و معلوم نشد کدامیک فتح کرده‌اند).

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۴۴

آلالیا مراجعت کردنـد و زنان و فرزنـدان خود را در کشتی نهادنـد و آنچه از اموال خود میتوانسـتند با خود ببرنـد برداشـتند و جزیره کیرنوس را ترک گفتند و بسوی رژیون «۱» بادبان برافراشتند.

۱۶۷- و اما آن دسته از اهالی فوسه که در کشتی‌های غرق شده بودند، کارتاژی‌ها و اهالی تیرنه «۲» [آنها را بین خود تقسیم کردند. اهالی آژیلا «۳»] عده بیشتری بابت سـهم خود بچنگ آوردند. اینها اسیران خود را بخارج شـهر بردند و در آنجا سنگسار کردند. از آن زمان ببعد هرکس از اهل آژیلا از محلی که اهالی فوسه را سنگسار کرده و اجساد آنها را در آنجا دفن کرده بودند میگذشـتند، چه حیوانات باربر بزرگ و چه انسان، همه معلول و دست‌وپا شکسـته میشدنـد و اعضاء و انـدام آنها تاب میخورد. چون اهالی آژیلا قصـد کردنـد گناهی که مرتکب شـده بودند جبران کنند کسانی به معبد دلف فرسـتادند. هاتف معبد بآنها امر کرد کاری را که هم امروز نیز به آن عادت دارنـد انجام دهنـد. مقصود اینست که هدایائی مجلل به قربانی‌شدگان اهداء میکنند و پس از آن بافتخار آنها مسابقه‌های ورزشی و اسب‌سواری ترتیب میدهند. چنین بود سرنوشت این دسته از مردم فوسه. آن دسته از آنها که به رژیون پناهنده شده بودند از آنجا نیز حرکت کردند و یکی از شهرهای سرزمین انوتری «۴» را که امروز هیله «۵» نام دارد تصرف کردند. آنها

(۱)-)Rhegion(ناحیه‌ای که امروز رگجیو)Reggio(نامیده میشود و در ایالت کالابر)Calabre(ایتالیای امروز قرار دارد.

(۲)- در اینجـا متـن تاریـخ هردوت نـاقص اسـت و بنظر میرسـد کـه جمله‌ای از آن افتـاده عبـارتی که بین دو ابرو نقـل شـده در متن هردوت موجود نیست و متن آنرا دانشـمندی بنـام شـتین)Stein(از آنچه قبـل و بعـد از عبارت اصلی گفته شـده اسـتخراج کرده و اسـتناد آن به هردوت صـحیح نیست (رجوع شود به یادداشت بند ۱۶۷ از کتاب اول هردوت، ترجمه لوگرانـد)Legrand(، چاپ پاریس- ۱۹۴۶).

(۳)- آژیلا)Agylla(همان شهری است که بعدها کائر)Caere(نامیده شد و یکی از پایتخت‌های قوم اتروسک بود.

(۴)- انوتری)Oenotrie(قسمت جنوبی ایتالیا شامل نواحی بروتیوم)Bruttium(و لوکانی)Lucanie(امروز.

(۵)- هیله)Hyele(شهری که امروز ولیا)Velia(نامیده میشود و در ناحیه لوکانی واقع در ایتالیا قرار دارد.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۴۵

وقتی در این شـهر مستقر شدنـد که یکی از اهالی پوزئیـدون «۱» بآنهـا اطلاع داد که مقصـود هـاتف از کرنـوس این بوده است که معبـدی بافتخار قهرمانی که بهمین نام خوانـده میشود بنا کننـد و قصـد او این بوده است که آنها مهاجرنشینی در آن جزیره تأسیس کنند «۲». چنین بود سرنوشت شهر فوسه واقع در یونی.

۱۶۸- اهالی تئوس «۳» نیز رفتاری نظیر اهالی فوسه در پیش گرفتنـد. وقتی هارپاگ در پناه تل‌های خاک و خاک‌برداری حصار این شهر را تسخیر کرد، تمام اهالی شـهر در کشتی‌های خود نشستند و از راه دریا بسوی تراس عزیمت کردند و در آنجا شهر آبدر «۴»

را تصرف کردنـد. قبل از آنها نیز تیمزیوس «۵» از اهـل کلازومن «۶» آنرا تصرف کرده بـود ولی نتوانسته بـود از آن متنفع شود و اهالی تراس او را از آنجا رانده بودند.

اکنون اهالی تئوس که در آبدر سکونت دارند او را مانند یکی از نیمه‌خدایان پرستش میکنند.

۱۶۹- اهـالی فوسه و تئوس تنهـا کسـانی از اهـالی یونی بودنـد که بجـای تحمـل اسارت و بردگی از وطن خود مهـاجرت کردنـد. باستثنای اهالی ملط، بقیه مردم یونیماننـد آنها که مهاجرت کردند با هارپاگ بجنگ پرداختند و چون بخاطر وطن می‌جنگیدند از خود ابراز شجاعت و شهامت کردند. ولی چون مغلوب شدند و شهرهای آنها تسخیر شد، هریک در شهر خود ماندند و از اوامری که بآنها داده میشـد اطاعت کردنـد. و اما اهالی ملط، همانطور که قبلا ذکر کردم چون بقیـد سوگنـد با شخص کوروش قراردادی منعقد کرده بودند از آرامش بهره‌مند بودند. بدین

---

(۱)- شهر پوزئیدون(Poseidonia) امروز پاستوم(Paestum) نامیده میشود و در ناحیه لوکانی واقع در ایتالیا قرار دارد.

(۲)- کیرنوس نام جزیره کرس امروز بود. یکی از نیمه‌خدایان باستان (فرزند هراکلس) نیز بهمین نام خوانده میشد.

(۳)-Teos

(۴)- آبدر(Abdere) از بنادر ناحیه تراس در ساحل دریای اژه و در کنار مصب رود نستوس(Nestus) .

(۵)-Timesios

(۶)- کلازومن(Clazomene) یکی از شهرهای باستان آسیای صغیر در ناحیه یونی بود که امروز وورلا(Vourla) نام دارد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۴۶

ترتیب بود که سرزمین یونی برای بـار دوم به اسارت و اطاعت درآمـد. وقتی هارپاگ یونی‌های ساکن سواحل آسیا را مطیع کرد، یونی‌های ساکن جزایر که از پیش- آمد این وقایع بیمناک شده بودند شخصا اطاعت کوروش را گردن نهادند.

۱۷۰- اهـالی یونی، با وجود مصائبی که متحمل شـده بودنـد در پانیونیوم «۱» اجتمـاع کردنـد و در این اجتماع، بطوریکه نقل میکنند بیاس «۲» از اهل پرین «۳» توصیه‌ای سودبخش بآنها کرد که اگر از آن پیروی کرده بودند ممکن بود از سعادتمندترین مردمان یونان شونـد. او بآنها توصیه کرد که نیروی دریائی مشترکی تأسیس کننـد و با آن به ساردنی روند و در آنجا شـهر واحدی بنام پانیونیوم تأسیس کننـد. چه بـدین ترتیب یونی‌ها از اسارت نجات میبابنـد و در بزرگترین جزیره از جزایر موجود زندگانی سـعادتمندی آغاز میکننـد و بر مردم دیگر حکومت خواهنـد کرد «۴». در حـالیکه اگر در سـرزمین یونی باقی بماننـد امیـدی نیست که در آینـده آزاد شونـد. این بود توصیه بیاس از اهل پرین بعد از مصیبت بزرگی که بر اهالی یونی وارد شد. قبل از پیش- آمد این بلیه، تالس ملطی «۵» نیز که از نژاد فینیقی بود «۶» نظریه‌ای بهمین خوبی اظهار

---

(۱)- پانیونیوم(Panionium) یا پانیونیون(Panionion) نام مجلس متحده شـهرهای دوازده‌گانه یونی در عصـر باستان است که در بلندی کوه میکال(Mycale) در برابر جزیره ساموس(Samos) بنا شده بود.

(۲)- بیاس(Bias) یکی از هفت‌تن عقلاء و دانشـمندان افسانه‌ای یونان باسـتان است که در حـدود سال ۵۷۰ قبل از میلاد در شـهر پرین(Priene) متولـد و بعـدها یکی از بزرگترین مقمین و وکلای یونان شـد. معروف است که او باهالی یونی توصیه کرد که از سرزمین خود بگریزند و حاضر بقبول یوغ اسارت پارس‌ها نشوند.

(۳)- پرین(Priene) یکی از دوازده شـهر متحد یونی واقع در ساحل آسـیای صغیر در نزدیکی کوه میکال و در شمال غربی مصب رود مآندر.

(۴)- مقصود مؤلف از «مردم دیگر» مردمان وحشی ساردنی و نواحی مجاور آنست.

(۵)- تالس(Thales) از اهل ملط معروف به تالس ملطی یکی از فلاسفه معروف یونان در قرن شش قبل از میلاد است که مؤسس مکتب معروف یونی شناخته شده. وی یکی از بزرگترین منجمین و ریاضی‌دانان عهد باستان محسوب بود و ابتکار کشف بسیاری از مسائل نجومی و ریاضی را باو نسبت میدهند.

(۶)- پلوتارک در کتابی که تحت عنوان «خبث طینت هردوت» نوشته (بند ۲۵) چنین

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۴۷

کرده بود. او به مردم یونی توصیه میکرد که برای خود یک شورای مشترک تأسیس کنند و چون شهر تئوس در مرکز سرزمین یونی قرار دارد مقر این شورا نیز همین شـهر باشـد. و این امر لطمه‌ای به طرز اداره دیگر شـهرها نمیزنـد و شـهرهای دیگر ماننـد شـهرهائی مستقل اداره میشدند. این بود نظریه‌هائی که بیاس و تالس برای مردم یونی بیان کردند.

۱۷۱- هارپاگ بعد از مطیع کردن مردمان یونی بجنگ با اهالی کاری «۱» و کنی «۲» و لیسی «۳» پرداخت و در این جنگ جمعی از اهـالی یونی و ائولی را بـا خود برد. از اقوامی که نـام بردم، کاری‌ها از جزایر به قاره آسیا آمده‌انـد. در عهـد باسـتان که آنها رعیت مینوس «۴» بودند و للژ «۵» نام داشتند در جزایر زندگی میکردند و از قدیم‌ترین ایام تا حدی که اطلاعات شفاهی من اجازه قضاوت میدهد هیچ نوع مالیاتی نمی‌پرداختند.

وانمود کرده که هردوت این توضیح اضافی را درباره نژاد تالس از روی سوءنیت اضافه کرده و مقصود او آن بوده است که یکی از عقلا و پیران یونان را به قومی دیگر نسبت دهد.

آنچه مسلم است تالس متعلق به خانواده‌ای بود که مانند دیگر خانواده‌هائی که از بئوسی(Beotie(به ملط مهاجرت کرده بودند اصل و منشاء آنها از کادمه بوده.

(۱)- کاری(Carie(یکی از نواحی قدیم آسیای صغیر واقع در قسمت جنوب غربی این کشور. از شمال محدود بود به کشور لیدی، از مشرق به فریژی و لیسی(Lycie(و از جنوب و مغرب به دریای اژه. زبان اقوام کاری نوعی یونانی دست‌وپا شکسته بود و این اقوام که در قدیم للژ(Lelege(نامیده میشدند به پادشاهان خود علاقه‌ای فراوان داشتند و حتی در زمان ساترلپ‌های پارسی آنها را حفظ کردند.

(۲)-Caunie

(۳)- لیسی(Lycie(نام یکی از ایالات قدیم آسیای صغیر است که در قسمت جنوب غربی این کشور در ساحل دریای مدیترانه و دریای اژه و در مجاورت ناحیه کاری(Carie(قرار داشت. رود گزانتوس(Xanthus(آنرا آبیاری میکند و سلسله جبال تروس از آن میگذرد.

درباره اقوام لیسی رجوع شود به بند ۱۷۳ همین کتاب.

(۴)- مینوس(Minos(پادشاه افسانه‌ای اقوام کاری و فرزند ژوپیتر و اروپه(Europee(که در ۱۳۰۰ قبل از میلاد بر اقوام کاری بسلطنت رسید. معروف است که وی در دادگاه عدل الهی بصورت قاضی جلوس خواهد کرد.

(۵)-Lelege

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۴۸

ولی هربار که مینوس تقاضای کمک میکرد آنها عده‌ای برای کار کردن در کشتی- های او روانه میکردند. و چون مینوس بر اراضی وسیعی حکومت میکرد و در جنگها غالبا موفق بود، مردم کاری نیز در این زمان بین دیگر اقوام بیش از همه شهرت داشتند. سه اختراع به مردم کاری نسبت داده‌اند که یونانیان نیز از آنها تقلید کرده‌اند: کاری‌ها نخستین کسانی هستند که گذاردن جقه پر را بر روی کلاه آهنین بدیگران آموختند و بر روی سپرها علائم و مشخصات خود را حک کردند و از داخل به سپرهای خود تسمه‌هائی نصب کردند «۱». در گذشته کسانی که عادت باستعمال سپر داشتند آنرا بدون تسمه بکار میبردند و به نواری از چرم که از روی گردن و کتف چپ آنها میگذشت میآویختند «۲». مدتها بعد، یونی‌ها و دری‌ها مردمان کاری را از جزایر راندند و آنها ناگزیر به قاره آسیا قدم گذاردند. اهالی کرت تاریخ قوم کاری را بترتیبی که گفته شد نقل میکنند، ولی کاری‌ها در این گفته با آنها موافق نمی‌باشند و شخصا عقیده دارند که یکی از اقوام بومی قاره آسیا میباشند و پیوسته بهمین نام که امروز خوانده میشوند نامیده میشده‌اند. دلیل آنها وجود یک معبد باستانی زوس کاریوس «۳» در میلاسا «۴» است. در این معبد اهالی میزی «۵» و لیدی بعنوان وابستگان قوم کاری حق دخول دارند. و کاری‌ها معتقدند که لیدوس «۶»

(۱)- این تسمه‌ها بمنزله دسته سپر بود و سربازان معمولا دست خود را در آن قرار میدادند و بکمک آن سپر را به بازوی خود میآویختند.

(۲)- باین ترتیب سپر بر روی بازوی راست قرار میگرفت و این قیافه عین تصویری است که از خدایان و قهرمانان هومر برای ما باقی مانده است.

(۳)-Zeus Carieus

(۴)- میلاسا(Mylassa(یکی از شهرهای ناحیه کاری باستان است در ۱۶ کیلومتری ساحل دریای مدیترانه که امروز ملاسو(Melasso(نام دارد.

(۵)- میزی(Mysie(یکی از نواحی آسیای صغیر باستان است واقع در مشرق بغازها که کوه معروف المپ(Olympe(در آن واقع شده بود. از شهرهای معروف آن لامپساک(Lampsaque(و تروآ(Troie(و پرگام(Pergame(است که در جنگهای معروف تروآ نقش مهمی بعهده داشتند.

(۶)-Lydos

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۴۹

و میزوس «۱» برادران کار «۲» بوده‌اند و بهمین جهت است که این دو قوم به معبد راه دارند، در حالیکه دیگر اقوام که از نژادی دیگر هستند، با اینکه زبان آنها همان زبان قوم کاری است به معبد راه ندارند.

۱۷۲- اقوام کنی «۳» بنظر من بومی هستند ولی خود آنها عقیده دارند که در اصل ساکن کرت «۴» بوده‌اند. از حیث زبان آنها تحت تأثیر اقوام کاری میباشند و شاید هم اقوام کاری از این حیث تحت نفوذ آنها بوده‌اند (این نکته‌ایست که من نمیتوانم با اطمینان کامل درباره آن اظهار نظر کنم). ولی آنها عادات و رسومی کاملا مغایر با عادات و رسوم اقوام دیگر و بخصوص اقوام کاری

دارنـد. مردان و زنـان و کودکـانی که بـاهم دوست و هم‌سن هستند برای میگسـاری گرد هم جمع میشونـد و این عمل در نظر آنها عملی خوب و شریف است. زمـانی آنها معابـدی برای خـدایان خارجی برپا کردنـد، ولی مـدتی بعـد تغییر عقیـده دادنـد و تصـمیم گرفتند فقط خدایان پدران خود را پرسـتش کنند. پس تمام افراد ذکور کنی که بسن بلوغ رسیده بودند سلاح خود را برداشتند و در حالیکه برای رانـدن خـدایان خـارجی هوا را با تیر نشانه میزدنـد دسته جمعی تا سـرحدات کالینـدا «۵» پیش رفتنـد. چنین بـود طرز زندگی آنها.

۱۷۳- و امـا اقوام لیسـی در عهـد باسـتان در کرت سـکونت داشـتند. چه در زمان‌هـای بسیار کهن سراسـر این جزیره در دست اقوام وحشی بود. پسران اروپه «۶» که سارپدون «۷»

---

(۱)- Mysos

(۲)- Car

(۳)- Caunie

(۴)- Crete

(۵)- کالیندا)Calynda(یکی از شهرهای کاری که حدود آن به لیسی منتهی میشد.

(۶)- اروپه)Europe(دختر آژنور)Agenor(که بشکل گاومیش در آمده بود و ژوپیتر وی را ربود و به سرزمینی منتقل کرد که نیام او بعدها اروپا نامیده شد. اروپه مادر مینوس معروف بود (یادداشت بند ۱۷۱ همین کتاب).

(۷)- سارپدون)Sarpedon(پسر ژوپیتر و اوروپه که بر سر سلطنت لیدی با برادر خود مینوس بجنگ پرداخت و مغلوب شد.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۵۰

و مینوس «۱» نام داشـتند در کرت بر سـر سـلطنت باهم جنگیدنـد. مینوس که در این جنگ فاتـح شـد سارپدون و طرفدارانش را از جزیره بیرون کرد. همینکه آنها از کشور خود رانده شدند به آسیا رفتند و در نقطه‌ای بنام میلیاد «۲» سکونت کردند.

سرزمینی که امروز لیسـی‌ها در آن سـکونت دارند، در قدیم میلیاد نام داشت و ساکنان میلیاد در آن زمان سولیم «۳» نامیده میشدند. مادام که سارپـدون بر آنها حکومت میکرد همان نامی را که با خود آورده بودنـد بر خود نهادنـد و این همان اسـمی است که امروز هم لیسـی‌ها را اقوام مجاور بهمین نام ترمیل «۴» میخوانند. ولی بعد از آنکه لیکوس «۵» فرزند پاندیون «۶» نیز بوسیله برادرش اژوس «۷» رانده شد و از آتن به ترمیل نزد سارپدون آمد، این قوم کم‌کم بنام لیکوس به لیسی معروف شد. بعضـی از عادات و رسوم آنها شبیه عادات و رسوم اهالی کرت است و بعضی دیگر شبیه عادات و رسوم اهالی کاری. یکی از عادات آنها که مخصوص خود آنها است و از این حیث با هیچیک از دیگر اقوام مشابهت نـدارد اینست که آنها خود را بنام مادر خود میخوانند نه بنام پدر. اگر یکی از آنها نسب یکی از همسایگان خود را بپرسد، همسایه شجره‌نسب مادری خود را شـرح میدهد و اجداد اناث مادری را میشـمارد. اگر یکی از زنـان با غلامی ازدواج کنـد، اطفال آنها از نژادی خوب محسوب میشونـد، ولی اگر یکی از مردمان، حتی اگر سردسـته آنها باشد زنی خارجی یا غیر شرعی برای خود انتخاب کند، اطفال آنها از حقوق مدنی محروم خواهند بود.

۱۷۴- هارپاگ کاری‌ها را بدون اینکه مقاومتی شایان توجه از خود نشان دهند

---

(۱)- درباره مینوس)Minos(رجوع شود به یادداشت بند ۱۷۱ همین کتاب

(۲)- میلیاد)Myliade(یکی از نواحی باستان آسیای صغیر واقع بین ناحیه لیسی و پامفیلی)Pamphilie(و فریژی.

(۳)- Solimes

(۴)- Termiles

(۵)- Lichos

(۶)- پاندیون)Pandion(پادشاه باسـتانی آتن که در قرن سیزده قبل از میلاد بوسیله بعضی از اقوام خودی از آتن رانده شد و پس از مدتی سرگردانی بار دیگر بسلطنت آتن رسید.

(۷)- Aigeus

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۵۱

باسارت و بردگی درآورد. غیر از کاری‌ها دیگر اقوام یونانی که در این ناحیه سکونت داشتند شجاعتی از خود نشان ندادند. یکی از این اقوام ساکنان کنید «۱» هستند که از مهاجرین لاکدمون میباشند. سرزمینی که آنها در آنجا سکونت دارند بدنبال کرسونز «۲» از بی‌باسوس «۳» در دریا پیش رفته (و همانست که تریوپیون «۴» مینامند).

سراسـر این ناحیه باستثنای قسمت کوچکی از آن از آب محصور است؛ از شمال به خلیج سرامبک «۵» و از جنوب بدریای کیمه «۶» واقع در رودس «۷» محدود است. هنگامی که هارپاگ به تسـخیر سرزمین یونی مشغول بود، اهالی کنید در این محوطه کوچک که طول آن در حدود پنج سـتاد «۸» است بحفر مجرائی پرداختنـد تـا کشور خود را بصورت جزیره‌ای درآورنـد. درحقیقت تمام خاک آنها در زیر این مجرا قرار میگرفت. زیرا تنگه‌ای که در محل آن بحفر مجرا مشـغول شدند در نقطه‌ای قرار داشت که خاک کنید در

آن نقطه به قاره متصل میشد. اهالی کنید جمعی کثیر بانجام این مهم گماشتند ولی چون در ضمن کار حوادثی برای کارگران روی میداد و خورده-

---

(۱)- کنید(Cnide) یکی از شهرهای ناحیه کاری واقع در آسیای صغیر قدیم در منتهی الیه شبه جزیره و دماغه تریوپیوم(Triopium) که شهرت آن بیشتر بعلت آن بود که کتزیاس(Ctesias) مورخ معروف یونان باستان در آن شهر تولد یافته بود و بعلاوه معبد معروفی از الهه ونوس در آن وجود داشت.

(۲)- کرسونز(Chersonese) شبه جزیره‌ای بود که امروز کالیوپولی(Galliopoli) نام دارد و در کنار بغازها قرار داشت.

(۳)- بی‌باسوس(Bybassos) یکی از شهرهای کاری بود که بعلت موقعیت جغرافیائی خود بصورت شبه جزیره بود. سرزمین کنید در طرف مغرب این شبه جزیره قرار داشت.

(۴)- دربند ۱۱۴ ذکری از تریوپیون(Triopion) شده است. درحقیقت تریوپیون قسمت برجسته این سرزمین بوده است نه تمام آن.

(۵)- خلیج سرامیک(Ceramique) که امروز ستانکو(Stanco) نامیده میشود در ساحل کاری و در کنار دریای اژه قرار داشت.

(۶)- کیمه(Cyme) یا کوم(Cume) نام خلیجی بود در ساحل آسیای صغیر که امروز ساندارلی(Sandarli) نام دارد.

(۷)-Rhodes

(۸)- ستاد(Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر با ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

سنگهائی که جهش میکرد تمام اندام آنها و بخصوص چشمان آنان را مجروح میکرد و این حوادث از حدود عادی بیشتر اتفاق میافتاد و بنظر میآمد که خداوندان در این کار مداخله دارند کسانی به دلف فرستادند تا درباره این موانع با هاتف مشورت کنند. بطوریکه اهالی کنید خود نقل میکنند هاتف معبد با شعری سه‌بندی «۱» بآنها چنین پاسخ داده بود:

«تنگه را مستحکم نکنید و در آنجا بحفاری نپردازید،»

«اگر خداوند زوس مایل بود،»

«خود کشور شما را بصورت جزیره‌ای میساخت.»

بعد از این جواب هاتف، اهالی کنید از ادامه حفر مجرا خودداری کردند و وقتی هارپاگ با سپاهیان خود رسید بدون جنگ تسلیم شدند.

۱۷۵- بالاتر از هالیکارناس، در اعماق خشکی اقوام پدازی «۲» سکونت داشتند. هربار که برای اینها یا همسایگانشان حادثه‌ای ناگوار در پیش باشد بر چهره زنی که کاهنه معبد آتنا است ریشی طویل میروید و این واقعه تاکنون سه بار برای آنها اتفاق افتاده است. از ساکنان سرزمین کاری اینها تنها کسانی بودند که مدتی در برابر هارپاگ مقاومت ورزیدند و با مستحکم کردن کوهی که لیده «۳» نام داشت مشکلاتی برای او ایجاد کردند، ولی سرانجام از آنجا رانده شدند.

۱۷۶- وقتی هارپاگ سپاه خود را در دشت گزانتوس «۴» پیش راند، اهالی لیسی برای جنگ و مقابله با او شتافتند و در جنگی که روی داد مشتی از این مردمان در برابر جمعی کثیر شجاعتی شایسته تحسین از خود نشان دادند. ولی چون مغلوب شدند بداخل شهر پناه بردند و زنان و فرزندان و اموال و خدمتگذاران خود را در

---

(۱)- پاسخ هاتف بصورت شعری سه‌بندی تا حدی غیر عادی است، چه معمولا هاتف معابد باستان همیشه پاسخ خود را بصورت شعری شش‌بندی بیان میکردند. شاید علت اینکه هردوت مطلب را از قول اهالی کنید نقل میکند همینست که نسبت بصحت این گفتار تردید دارد.

(۲)-Pedasie

(۳)-Lide

(۴)- گزانتوس(Xanthos) هم نام رودی بود و هم نام بزرگترین شهر سرزمین لیسی.

قلعه شهر گرد آوردند و آتش بر آن نهادند و سراپای آنرا سوزاندند. بعد از انجام این عمل، سوگندی موحش یاد کردند و سپس به حمله پرداختند و همه در حال جنگ کشته شدند. اهالی کنونی گزانتوس که همه مدعی هستند از نژاد لیسی میباشند، باستثنای هشتاد خانواده بقیه از مهاجرین هستند. این هشتاد خانواده در موقعی که این حادثه اتفاق میافتاد در شهر نبودند و بهمین جهت زنده ماندند.

این بود چگونگی تسخیر گزانتوس بدست هارپاگ. او ناحیه کونوس «۱» را نیز در شرایطی مشابه تسخیر کرد، زیرا کنی‌ها از بسیاری لحاظ از لیسی‌ها تقلید کردند.

۱۷۷- هنگامی که هارپاگ به غارت نواحی آسیای صغیر مشغول بود، کوروش نیز به تسخیر آسیای اصلی سرگرم بود. وی تمام اقوام را مطیع خود کرد و حتی یکی از آنها را معاف نداشت. ما از ذکر اسامی عده زیادی از این اقوام خودداری میکنیم و فقط از آنهائی نام میبریم که بیش از دیگران برای او مشکلات ایجاد کردند و از این حیث بیشتر شایسته میباشند که از آنها سخن گوئیم.

---

(۱)- کونوس(Caunos) یا کونوس(Caunus) یکی از نواحی آسیای صغیر باستان است که در برابر جزیره رودس قرار داشت.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۵۴

بابل

۱۷۸- وقتی کوروش سراسر قاره «۱» را باطاعت خود درآورد، به جنگ با آشوری‌ها پرداخت. در آشور «۲»، بدون تردید عده زیادی شهرهای مهم وجود دارد، ولی از همه معروفتر و از همه مستحکم‌تر شهر بابل است که از زمان ویران شدن نینوا مقر حکومت پادشاهی است «۳». اینک مختصری درباره چگونگی این شهر: این شهر که در دشتی وسیع واقع شده چهارگوش است و هر ضلع آن یکصد و بیست ستاد طول دارد و از این قرار محیط شهر جمعا چهارصد و هشتاد ستاد طول دارد «۴». شهر بابل که چنین عظمت و وسعت داشت، از حیث زیبائی و تناسب بنا با هیچیک از شهرهائی که ما می‌شناسیم قابل قیاس نبود. گرداگرد آن خندقی عمیق و پهن مملو از آب قرار دارد. پس از آن، دیواری است که

---

(۱)- در این عبارت مقصود هردوت از «قاره» همان آسیای صغیر است.

(۲)- در نظر هرودت آشور شامل بابل نیز بود، چه بطوریکه میدانیم فتح این قسمت از آسیای قدیم بوسیله کوروش بعنوان فتح بابل معروف است نه فتح آشور.

بعلاوه آشور در این زمان درحقیقت وجود خارجی نداشت.

(۳)- از این طرز بیان هردوت چنین استنباط میشود که پس ویران شدن نینوا همان پادشاهانی که در آن زمان سلطنت میکردند مقر حکومت خود را به بابل منتقل کردند، در حالیکه چنین نیست و پس از سقوط نینوا که در سال ۶۱۲ قبل از میلاد اتفاق افتاد آخرین پادشاه آشور به هران(Harran) پناهنده شد. بابل خیلی قبل از این زمان خود را از قید اطاعت آشور رها کرده بود. نبوپالاسار(Nabopalassar) که خود را در این شهر پادشاه خواند متحد سیاگزار بود.

(۴)- ستاد(Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر. لازم بتوضیح است که این اندازه‌ها تا حدی اغراق‌آمیز بنظر میرسد. (رجوع شود به یاد- داشت خارج از متن درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۵۵

پنجاه آرنج «۱» شاهی عرض و دویست آرنج شاهی ارتفاع دارد «۲». آرنج شاهی باندازه سه انگشت از آرنج معمولی بلندتر است.

۱۷۹- بر آنچه گفته شد باید اضافه کنم خاکی که از این خندق بدست آمده بوده بچه مصرف رسید و دیوار چگونه ساخته شد. بتدریج که حفر خندق ادامه داشت خاکی که از آن بدست میآمد به خشت مبدل میکردند و وقتی عده نسبتا زیادی خشت آماده شد آنها را در کوره پختند و سپس با مخلوطی از آهک و قیر گرم بین هرسی ردیف آجر قشری از نی قرار دادند و بهمین ترتیب ابتدا جدار خندق و سپس حصار شهر را بنا کردند «۳». در بالای این حصار و در لبه‌های آن بناهائی که شامل یک مخفظه بود ساختند، بقسمی که هریک از آنها در مقابل دیگری قرار میگرفت. فاصله‌ای که بین این بناها آزاد میماند بقدری بود که یک گردونه چهار اسبی بآسانی میتوانست از روی آن عبور کند. در حصار شهر جمعا یکصد دروازه موجود است که تمام آن حتی سر در آن از برونز ساخته شده.

شهر دیگری نیز هست که ایس «۴» نامیده میشود و بفاصله هشت روز راه از بابل قرار دارد. و در آنجا رودخانه‌ایست که آنهم ایس نامیده میشود و چندان اهمیت ندارد و آبش بشط فرات وارد میشود. در سرچشمه این رود آب با دانه‌های زیادی

---

(۱)- آرنج واحد طول در یونان باستان و برابر ۴۴۴ میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۲)- حصاری که هردوت توصیف آنرا میکند همان حصار معروف بخت النصر است که از دو دیوار موازی تشکیل میشد. دیوار اول دو قشر داشت و بین دو دیوار اصلی سطحه‌ای از خاک قرار داشت. ضخامت کلی این حصار به سی متر میرسید.

(۳)- تمام حصار شهر بابل از آجر پخته نبود و فقط پوشش خارجی آنرا که از خارج دیده میشد با آجر ساخته بودند و داخل آن از خشت خام بود. در بقایای دیوارهای شهر بابل هنوز جای نی‌هائی در قیر باقی است. بطور کلی قشری که از نی بین آجرها قرار میدادند از آنچه هردوت نقل میکند فاصله‌ای نزدیک‌تر داشته و ظاهرا فاصله هر قشر آن بین ۵ تا ۱۳ ردیف آجر بوده است.

(۴)- ایس(Is) یکی از شهرهای بابل قدیم است واقع در ساحل رود فرات که در ازمنه قدیم منبع استخراج قیر بوده است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۵۶

از قیر از زمین خارج میشود. قیر لازم برای ساختن حصار شهر بابل را از همین محل بدست آورده‌اند.

۱۸۰- چنین بود وضع حصار شهر بابل. رودی که فرات نام دارد و از کشور ارمنستان سرچشمه میگیرد این حصار را از میان دو نیم کرده است. فرات رودی است بزرگ و عمیق که با جریانی سریع به دریای اریتره «۱» میریزد. جناحین دیوار حصار از هر طرف تا رود پیش میرود «۲» و با آن زاویه‌ای تشکیل میدهد «۳» و از این نقطه ببعد در طول هریک از دو ساحل رود دیواری بدون قیر از آجر پخته قرار دارد. شهر از خانه‌های سه‌طبقه و چهارطبقه ساخته شده. کوچه‌های افقی «۴» که به رود منتهی میشوند راست و مستقیم‌اند. در برابر هریک از کوچه‌ها، در قسمتی که بدیوار حاشیه رود منتهی میشد دریچه‌های مخفی بتعداد کوچه‌ها موجود بود. این دریچه‌ها نیز از برونز بود و از طریق آنها از داخل شهر به کنار رود میرفتند.

۱۸۱- حصاری که من توصیف آنرا کردم درحقیقت زره شهر محسوب میشود. در داخل آن حصاری دیگر موجود است که از حصار اول ضعیف‌تر نیست ولی از

---

(۱)- دریای اریتره(Erythree(نامی است که مردم باستان به اقیانوس هند و دریاهای منشعب از آن داده‌اند و بنابراین شامل خلیج فارس امروز نیز میشود.

(۲)- بطوریکه گفته هردوت حاکی است، حصار بخت النصر که تنها حصاریست از بابل که تاکنون ما از وجود آن مطلع هستیم در شرق و غرب فرات ادامه مییافت.

در حالیکه امروز فقط آثاری از آن در قسمت شرقی رود باقی است.

(۳)- رجوع شود به تفسیر خارج از متن.

(۴)- مقصود از کوچه‌های افقی کوچه‌هائی است که در امتداد هم بجانب رود فرات میرفتند.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۵۷

آن باریک‌تر است «۱». و در هریک از دو قسمت شهر ناحیه متمرکز مستحکمی وجود داشت که در یکی از آنها مقر شاهی با حصاری بلند و مستحکم ساخته شده بود و در دیگری بارگاه زوس بلوس «۲» که درهای آن از برونز بود بنا شده بود. این بارگاه که در زمان حیات من هنوز وجود داشت بشکل چهارضلعی است که هر ضلع آن دو ستاد «۳» طول دارد. در معبد برجی یک‌پارچه ساخته شده که طول و عرض آن یک ستاد است «۴». بر روی این برج، برج دیگریست و بر روی برج دوم نیز برج دیگری قرار دارد و بهمین ترتیب هشت برج بر رویهم موجود است. پلکان نرده‌داری که در خارج آن ساخته شده بشکل مارپیچ گرد تمام برج‌ها بالا میرود. تقریبا در وسط آن، محوطه‌ایست که صندلی‌هائی برای استراحت در آن نهاده‌اند تا کسانی که بالا میروند بر روی آن بنشینند و رفع خستگی کنند. در آخرین برج، معبد بزرگی قرار دارد و در داخل آن معبد بستری بزرگ با لحاف‌های زیبا نهاده‌اند و در کنار آن میزی از طلا قرار دارد. در این محل هیچ مجسمه‌ای از خدایان یافت نمیشود و بطوریکه کلدانیان مدعی هستند و آنها از کاهنان این معبد میباشند هیچ موجود بشری حق ندارد شب را در آن معبد بسر برد باستثنای تنها زنی که خداوند از بین تمام زنان کشور انتخاب میکند.

---

(۱)- این حصار دوم که حصار واقعی شهر بابل بود تشکیل یک چهارضلعی منظمی میداد که دو ضلع آن ۲۵۵۰ متر و دو ضلع دیگر آن ۱۵۰۰ متر طول داشت و رود فرات از ضلع جبهه شمال غربی و ضلع جبهه جنوب شرقی آن میگذشت. این حصار نیز از دو دیوار موازی با سطحه‌ای در میان آن تشکیل میشد و ضخامت آن جمعا به ۱۷ متر و نیم میرسید.

(۲)-Zeus Belos- این معبد همان معبد بعل مردوک)Bel Mardouk(است که به ازاژیل)Esagil(معروف است و از بزرگترین معابد بابل قدیم محسوب میشد.

(۳)- ستاد)Stade(واحد اندازه در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر (رجوع شود به توضیح مقدماتی درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۴)- این همان برج معروف بابل است که نام دیگر آن اتمنانکی)Etemenaoki(است.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۵۸

۱۸۲- بطوریکه همین کلدانیان نقل میکنند و من بگفته آنان باور ندارم خداوند شخصا در معبد حاضر میشود و در آن بستر استراحت میکند «۱». بطوریکه مصریها نقل میکنند عین این وضع در شهر تب «۲» واقع در مصر مشاهده میشود زیرا در آنجا نیز زنی در معبد خداوند شهر تب میخوابد و هیچیک از این دو زن «۳» بطوریکه میگویند رابطه‌ای با مردان ندارند. نظیر این وضع در پاتارا «۴» واقع در لیسی نسبت به کاهنه این معبد در موقع انجام وظیفه هاتف مشاهده میشود. زیرا در این محل هاتفی دائمی وجود ندارد و وقتی کاهنه معبد بکار هاتف مشغول میشود هر شب او را در داخل معبد با خداوند زندانی میکنند «۵».

۱۸۳- در آرامگاه بابل در قسمت پائین معبد دیگری وجود دارد «۶». در این معبد مجسمه بزرگی از زرناب موجود است که خداوند زوس را نشان میدهد «۷». نزدیک این مجسمه میز بزرگی از طلا جای داشت. پایه مجسمه و تخت خداوند نیز از طلا

---

(۱)- این معبد اسم مخصوصی داشت که معنای آن «اطاق خواب» بود. در اسناد ریز اشیاء که از بابل قدیم باقی مانده از بستر بعنوان

شئی مقدسی نقل شده است.

(۲)- تب(Thebes(نام یکی از پایتخت‌های مصر باستان که مرکز معبد معروف آمون(Ammon(بود.

(۳)- یعنی نه زنی که در معبد بابل در انتظار ورود خداوند میخوابید و نه زنی که در معبد تب چنین میکرد.

(۴)- پاتارا(Patara(یکی از شهرهای ناحیه لیسی قدیم واقع در آسیای صغیر است که در جنوب مصب رود گزانتوس قرار داشت و محل یکی از هاتف‌های معروف بود.

(۵)- بعقیده یونانیان باستان آپولون قسمتی از سال را در پاتارا و قسمت دیگر آنرا در دلف بسر میبرده است.

(۶)- یکی از اسناد خط میخی اطلاعات ذیقیمتی درباره این معبد بما داده است.

چنانچه این معبد واقعا غیر از معبد مردوک بوده باشد، بموجب این سند متضمن چندین عبادتگاه بوده است که در آنها دیگر خدایان بابلی نیز پرستش میشده‌اند.

(۷)- این مجسمه باید مجسمه معروف مردوک باشد معروف‌ترین تصویری که از این خدا باقی است او را بحال ایستاده نشان میدهد، ولی همانطور که همه خدایان بابلی نشسته هستند احتمال میرود این مجسمه نیز نشسته بوده باشد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۵۹

بود و بطوریکه کلدانیان میگویند مجموع آن هشتصد تالان «۱» طلا وزن داشت.

غیر از این معبد، قربانگاهی از طلا وجود دارد و علاوه بر آن قربانگاه بزرگ دیگری هست که حیوانات بزرگ و بالغ را در آنجا قربانی میکنند. در قربانگاهی که از طلا است، فقط حیوانات شیرخوار را میتوان قربانی کرد. هرسال در موقعی که برای تجلیل این خدا جشن میگیرند، کلدانیان هزار تالان عود بر روی قربانگاه بزرگ میسوزانند. در زمان کوروش در معبدی که از آن صحبت میکنم هنوز مجسمه‌ای بارتفاع دوازده آرنج «۲» از طلای ناب موجود بود «۳». من شخصا آنرا ندیده‌ام و همانطور که گفتم کلدانیان چنین میگویند. داریوش پسر هیستاسپ که باین مجسمه چشم طمع دوخته بود جرأت نکرد آنرا تصاحب کند، ولی فرزند او خشایارشا آنرا تصاحب کرد و کاهنی که او را از دست زدن بدان مانع میشد بقتل رسانید. این بود تزیینات این آرامگاه. در داخل آن هدایای زیاد دیگری موجود است که اشخاص عادی اهدا کرده‌اند.

۱۸۴- شهر بابل بدون تردید پادشاهان زیادی بخود دیده است که معابد و حصارهای آنرا تزیین کرده‌اند و من در تاریخ آشور از آن صحبت خواهم کرد. بین این پادشاهان دو زن جلب توجه میکنند. زنی که نخستین بار در بابل سلطنت کرد و پنج نسل قبل از زن دوم بود سمیرامیس نام داشت «۴». او سدهائی از خاک و گل

---

(۱)- تالان(Talent(واحد وزن در یونان باستان و برابر ۳۹ و ۳۶ کیلوگرم امروز ما است (رجوع شود به توضیح مقدماتی درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

(۲)- آرنج واحد طول در یونان باستان و برابر ۴۴۴ میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

(۳)- درباره این مجسمه رجوع شود به توضیح خارج از متن.

(۴)-(Semrramis(- این شخص همان ساموراmات(Samou -ramat(شاهزاده بابلی و مادر پادشاه آشور آدادنیراری سوم(Adad -Nirari III(است (۷۶۲- ۸۱۰ قبل از میلاد) که در زمان فرزندش نقش مهمی در اداره امروز امور کشور بازی کرد. در فاصله زمانی بین حکمرانی او و حکمرانی زن دیگری که نی‌توکریس(Nitocris(نام داشت یعنی تا زمان بخت النصر (۶۰۵- ۵۶۲ ق. م) اگر همانطور که هردوت حساب کرده است برای هر قرن سه نسل فرض کنیم جمعا پنج نسل بیشتر مشاهده نمیشود.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶۰

در دشت احداث کرده بود که شایسته دیدن است و قبل از اینکه او این سدها را بسازد غالبا سراسر دشت در زیر آبهای رود مستور میشد.

۱۸۵- ملکه‌ای که بعد از او آمد نیتوکریس «۱» نام داشت. این ملکه که از ملکه قبلی باهوش‌تر و زیرک‌تر بود آثار تاریخی که من اکنون بشرح آنها خواهم پرداخت از خود باقی گذارد و چون ملاحظه کرد که مادها بعلت قدرتی که بدست آورده‌اند نمیتوانند آرام بمانند و چندین شهر و بخصوص نینوا را تسخیر کرده‌اند، برای مقابله با آنها احتیاطات لازم را رعایت کرد «۲». اولین کار او این بود که رود فرات را که از میان شهر بابل میگذرد و در گذشته بخط مستقیم جاری بود او با مجراهائی که در قسمت علیای آن حفر کرد آنرا بقدری پیچ‌درپیچ کرد که جریان آن سه بار از یکی از دهات آشور میگذرد.

این دهکده که رود فرات سه بار از آن میگذرد آردریکا «۳» نام دارد. و اکنون هم کسانی که از دریای ما «۴» بسوی بابل میروند، هنگام عبور از فرات سه روز متوالی هر روز یکبار از این دهکده میگذرند. این کار را همین ملکه انجام داد و در طول هریک از دو ساحل رود سدی برپا کرد که از حیث ضخامت و ارتفاع شایسته تحسین است. در قسمت علیای شهر در فاصله‌ای بسیار دور در کنار رودخانه و بفاصله کمی از آن دریاچه‌ای مصنوعی حفر کرد. عمق دریاچه را بقدری عمیق حفر کردند که سطح آن بآب رسید. از حیث وسعت، حدود محیط آن به چهارصد و بیست ستاد میرسید. خاکی را که از این حفاری بدست آمده بود در طول دو ساحل رودخانه ریختند. وقتی حفاری بپایان رسید، ملکه امر داد با سنگ‌هائی که در محل آورده بودند گرداگرد دریاچه را مستحکم

(۱)-Nitocris- درباره این ملکه خیالی رجوع شود به توضیح خارج از متن.

(۲)- مادها بعد از تسخیر نینوا، عیلام را نیز مطیع کردند و سپس متوجه لیدی شدند.

در این زمان اتحاد آنها با بابلی‌ها بروابط خصومت‌آمیزی مبدل شده بود.

(۳)-Ardericca

(۴)- مقصود مؤلف دریای مدیترانه است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶۱

کردنـد. این دو کـار، یعنی پیچ‌درپیـچ کردن رودخـانه و خـاک‌برداری منطقه‌ای باطلاـق خیز، از آن جهت صـورت گرفت که ملکه قصد داشت جریان واحد فرات را به چندین جریان کوچکتر تقسیم کند تا جریان آب آرام شود و کسی نتواند از راه فرات با کشتی به بابـل وارد شود مگر پس از گذشتن از پیـچ‌وخم زیـاد و دور زدن این دریاچه بزرگ. او این کار را در قسـمتی از خاک خود که گـذرگاه و کوتـاه‌ترین راه عبور از سـرزمین مادهـا «۱» بود انجـام داد تـا مادهـا نتواننـد بـا رفت‌وآمـد زیـاد در این ناحیه از حال او و کشورش مطلع شوند. «۲»

۱۸۶- قصد نیتوکریس از احداث این تأسیسات ایجاد یک خط دفاعی بود «۳»، ولی بطوریکه بعدا خواهیم دید فایده‌های دیگری نیز از آن بردند. شـهر بابل از دو قسمت تشکیل میشد و رود فرات از میان آن میگذشت. در زمان پادشاهان قبل وقتی میخواستند از یک قسـمت شـهر به قسـمت دیگر رونـد مجبور بودنـد با کشتی عبور کننـد و من تصور میکنم که این کار خیلی پرزحمت بود. این ملکه چـاره این کـار را هم کرد و در همـان موقع که به حفر دریـاچه مشـغول بود از همین کـار برای ایجـاد بنای دیگری که اکنون شـرح میدهم استفاده کرد. ابتدا امر داد قطعات بزرگ سنگ استخراج کنند وقتی این سنگها آماده شد و محل

(۱)- «سـرزمین مادها» در آن زمان شامل آشور نیز بود. این کشور را سیاگزار پس از نینوا تسخیر و به کشور خود ضمیمه کرده بود. ظاهرا قصـد نیتوکریس از اجرای این کارهای عظیم آن بوده است که راه مادها را از همین طرف سـد کنـد، زیرا آشور نزدیک‌ترین قسمت کشور ماد به بابل بود.

(۲)- قصـد ملکه بطوریکه در قسـمت اول این بنـد ذکر شده بخصوص این بود که مانع شود مادها بعنوان دشـمن به بابل وارد شوند. در اینصورت پیچ‌درپیچ و طولانی کردن جریان فرات نباید تأثیری در متوقف کردن دشـمن داشته باشد، زیرا برای عناصر خبرچین و جاسوس چندان دشوار نبود که چند روزی اضافه در مسیر فرات به گردش ادامه دهند.

(۳)- نکته جالب در اینجا اینست که برای متوقف کردن مادها بهیچوجه صحبت از ساختن دیوار و حصار نیست.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶۲

دریاچه هم حفر شـد تمام جریان رود فرات را متوجه گودال بزرگی که حفر شـده بود کرد. در مدتی که این دریاچه پر میشد، بستر قبلی رودخـانه خشـک شـده بـود. پس ملکه امر داد دو طرف ساحـل رودخـانه را در قسـمتی که در شـهر واقع شـده بود و همچنین پله‌هائی که از دریچه‌های آهنی به آب منتهی میشد مانند حصار شهر از آجر پخته فرش کنند. از طرف دیگر در وسط قسمتی از رود که از شهر میگذشت با سنگ‌هائی که امر داده بود استخراج کنند پلی احداث کرد.

این سنگ‌ها را با آهن و سرب وصل میکردند. هنگام روز قطعات چوب مربع شکلی بر روی پل قرار میدادند تا اهالی بابل بتوانند از روی آن عبور کننـد، ولی هنگـام شب این تیرها را جمع میکردنـد تا اشـخاص در تاریکی ولگردی نکننـد و بخانه یکـدیگر بـدزدی نروند «۱». وقتی محوطه خاک‌برداری‌شـده بـدریاچه‌ای مملو از آب مبـدل شـد و کار ساختن پل نیز بپایان رسـید، جریان فرات را از دریاچه مصـنوعی به بستر اولیه‌اش منحرف کردنـد. حاصل این کار دریاچه مصـنوعی بزرگی بود که احـداث آن بسـیار مناسب بود، باضافه پلی که برای استفاده مردم شهر بر روی رود ساخته شد.

۱۸۷- همین ملکه حیله و تـدبیری بکـار برد که اکنون شـرح میـدهم. در بالاـی یکی از دروازه‌های شـهر که از همه بیشتر رفت‌وآمد داشت برای خود مقبـره‌ای مرتفع بنـا کرد که پایه‌هـای آن بر روی دروازه بود «۲». آنگـاه امر کرد بر روی آن قبر این کتیبه را حک کننـد: «اگر یکی از پادشاهانی که بعـد از من بر بابل سـلطنت خواهـد کرد به پول محتاج شود، بایـد قبر مرا بگشایـد و هراندازه پول مایل است بردارد؛

(۱)- ظاهرا در نقطه‌ای از پل که گویا در قسـمت غربی شـهر قرار داشت، قسمتی از پل را متحرک و قابل نقل‌وانتقال ساخته بودند و در همین قسمت بود که هنگام شب تیرهای آنرا جمع میکردند.

(۲)- پایه‌های مقبره روی دو جرز دو طرف دروازه بنا شده بود بقسمی که بنظر میآمد مقبره بین زمین و آسمان معلق است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶۳

ولی باید از باز کردن قبر در موقعی که به پول محتاج نیست یا برای علتی دیگر بپرهیزد، زیرا این کار بنفع و صـلاح او نخواهد بود.» این قبر تا زمانی که سلطنت به داریوش رسید باز نشد؛ ولی داریوش ناراحت بود که چرا باید دروازه‌ای که قبر بر آن قرار دارد مورد

استفاده قرار نگیرد و خزائنی که در آنجا انباشته است و کتیبه قبر، شخص را به ربودن آن تشویق میکند تصاحب نشود (داریوش هرگز از این دروازه عبور نمیکرد و علت آن بود که در موقع عبور جنازه در بالای سر او قرار میگرفت). پس داریوش امر کرد قبر را بشکافند. از خزاین و جواهرات خبری نبود و فقط جنازه و کتیبه‌ای یافت شد که بر روی آن این مطلب خوانده میشد:

«اگر تو تشنه پول نبودی و حرص‌وطمع شرم‌آوری نداشتی آرامگاه مردگان را نمی‌شکافتی.» این بود بطوریکه نقل کرده‌اند سرگذشت ملکه نیتوکریس.

۱۸۸- کوروش با فرزند این ملکه وارد جنگ شد. این پادشاه بنام پدر خود لابینت «۱» خوانده میشد و بر اهالی آشور سلطنت میکرد «۲». وقتی شاهنشاه بجنگ میرود خوار- وبار و آذوقه و حیوانات زیادی از کشور خود همراه میبرد و بخصوص مقداری از آب

---

(۱)-Labynete- آخرین پادشاه بابل که بدست کوروش از سلطنت خلع شد نبونید)Nabonide(نام داشت که پارس‌ها نبونیتا)Nabounita(مینامیدند. پدر و مادر این پادشاه برخلاف گفته هردوت هیچیک در بابل بسلطنت نرسیده بودند و گویا هردوت بخت النصر معروف را با ملکه نیتوکریس اشتباه کرده است. در اینصورت نیز نبونید جانشین بلافصل بخت النصر نبوده است و هیچیک از اسلاف نزدیک او نیز چنین اسمی نداشته‌اند. در نظر هردوت لابینت اول که پدر لابینت اخیر بوده ظاهرا در موقعی سلطنت میکرده است که بین ماد و لیدی نزاع آغاز شده بود (بند ۷۳ همین کتاب).

(۲)- قطعا مقصود مؤلف از «اهالی آشور» اهالی بابل است. جنگی که هردوت به شرح آن مشغول است و همچنین تسخیر بابل در سال ۵۳۸ یا ۵۳۹ قبل از میلاد اتفاق افتاده.

ولی کوروش از مدتی قبل، یعنی از سال ۵۴۷ و ۵۴۶ قبل از میلاد موجبات تشویش و اضطراب نبونید را فراهم کرده بود. او درحقیقت دنباله کارهای آستیاژ را ادامه میداد، چه آستیاژ چندین سال قبل از این جنگ ناحیه هران)Harran(و بین النهرین غربی را اشغال و بابل را از سوریه جدا کرده بود و شاید اگر از سلطنت خلع نشده بود این فتوحات را همچنان ادامه میداد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶۴

رود خوسپس «۱» که در نزدیکی شوش جاری است با خود همراه دارد، زیرا او فقط آب این رود را میآشامد و هیچ آب دیگری را دوست ندارد. آب این رود را میجوشانند و در ظرف‌هائی از نقره میریزند و بر روی عده کثیری گردونه‌های چهار چرخه قرار میدهند که بوسیله قاطر در تمام نقل و انتقالات پادشاه بدنبال او حمل میشود.

۱۸۹- کوروش ضمن عبور بسوی بابل بسواحل رود ژیندس رسید «۲» (این رود از کوه‌های ماتین «۳» سرچشمه میگیرد و از کشور داردان «۴» میگذرد و در رود دیگری که دجله نام دارد میریزد و رود اخیر هم که از نزدیکی شهر اوپیس «۵» میگذرد در دریای اریتره بدریا میریزد). و این رودی است که فقط با کشتی میتوان از آن گذشت. پس وقتی کوروش خود را برای عبور از این رود آماده میکرد یکی از اسبان سفید او که از دسته اسبان مقدس بود «۶» بهیجان آمد و برودخانه وارد شد و کوشید از آب بگذرد، ولی امواج آب او را درهم پیچید و با خود برد. کوروش از این اهانت رود

---

(۱)- خوسپس)Choaspes(نام یکی از رودهای ماد باستان است که درحقیقت همان کارون امروز است که یکی از شعب آن بنام قره‌سو از کنار شوش میگذشت و معروف است که پادشاهان پارس فقط از آب این رود برای مصرف آشامیدن خود استفاده میکرده‌اند.

(۲)- ژیندس)Gyndes(رود دیاله امروز است.

(۳)- کشور ماتین)Matienes(بین ارمنستان و خوزستان (کتاب پنجم هردوت- بند ۵۲) در منطقه‌ای که قسمت اعظم آن به آشور تعلق داشت واقع شده بود.

(۴)- امروز بر ما معلوم نیست که ناحیه داردان)Dardanes(در عهد باستان با کدام ناحیه امروز تطبیق میکرده است.

(۵)-Opis

(۶)- در سپاه پارس در حین جنگ هشت اسب سفید گردونه‌ای خالی که متعلق به خداوند زوس یا خداوند خورشید بود با خود حمل میکردند (کتاب هفتم- بند ۴۰ و ۵۵- کتاب هشتم- بند ۱۱۵) ده اسب مقدس دیگر که رنگ آنها بر ما مجهول است با دست کشیده میشدند (کتاب هفتم- بند ۴۰). ظاهرا واقعه‌ای که مؤلف نقل میکند برای یکی از اسبان دسته اول که برای عبور از رودخانه از گردونه آزاد کرده بودند روی داده است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶۵

ژیندس سخت خشمناک شد ورود را تهدید کرد و وعده داد که آنرا بقدری ضعیف و ناتوان کند که در آینده حتی زنان بتوانند بآسانی بدون آنکه زانوانشان بآب رسد از آن عبور کنند. بعد از بیان این تهدید، کوروش از ادامه حرکت بسوی بابل منصرف شد و سپاه خود را بدو قسمت تقسیم کرد. آنگاه این دو قسمت بصف قرار گرفتند و با ریسمان‌های کشیده در هرسوی ساحل رود نقشه یکصد و هشتاد خندق طرح کردند که هریک در جهتی قرار داشت «۱». همینکه سربازان بر جای خود قرار گرفتند کوروش فرمان داد به حفر زمین مشغول شوند. بعلت کثرت تعداد نفرات، این کار انجام گرفت ولی سراسر فصل تابستان برای انجام این طرح تلف

شد.

۱۹۰- پس از آنکه کوروش از رود ژیندس انتقام گرفت و بستر آنرا به سیصد و شصت مجرا تقسیم کرد، چون بهار سال بعد آغاز شد به حرکت بسوی بابل ادامه داد. ساکنان بابل مسلح از شهر خارج شدند و باستقبال او شتافتند و وقتی کوروش به نزدیکی شهر رسید با او بمصاف پرداختند و چون در جنگ مغلوب شدند بداخل شهر پناه بردند.

ولی چون از قبل میدانستند که کوروش آرام نخواهد نشست و مشاهده میکردند که او مشغول جنگ با تمام اقوام و ملل میباشد، قبلا از راه احتیاط آذوقه لازم برای چندین سال متمادی در داخل شهر ذخیره کرده بودند. در چنین شرایط، محاصره شهر زیاد برای آنها ناگوار نبود، در حالیکه کوروش چون مدتی زیاد گذشت و کاری از پیش نبرد کم‌کم در زحمت شد «۲».

---

(۱)- در هرسوی رود دیاله یکصد و هشتاد خندق یعنی جمعا سیصد و شصت مجرا حفر شد که تعداد آن بطرز شگفت‌آوری با تعداد روزهای سال برابر بود.

(۲)- بطوریکه یکی از اسناد خط میخی (سالنامه نبویند) حاکی است، بابل تاب این محاصره را نیاورد و چند روز پس از حدوث جنگی که مؤلف بآن اشاره میکند و محتمل است که در محل اوپیس(Opis) رویداده باشد، یکی از فرمانده‌هان کوروش که گوبریاس(Gobrias) نام داشت بدون جنگ و خونریزی شهر سیپار(Sippar) و بابل را تسخیر کرد. این شخص که خود یکی از اهالی بابل بود و بابلی‌ها او را گوبارو(Goubarrou) مینامیدند در خدمت کوروش به شهر وارد شد. بالتازار(Balthazar) یا بلشاراوتزور(Belsharoutzour) (فرزند نبونید کوشید در یکی از محله‌های شهر مقاومتی از خود نشان دهد، ولی کوشش او بجائی نرسید و بزودی منکوب شد. کمی بعد، کوروش با شکوه و جلال تمام به شهر وارد شد و از طرف جمعی از اهالی شهر که با نبونید دشمن بودند و علیه او شوریده بودند استقبال شد. آخرین پادشاه بابل به سیپار پناهنده شد و چون قادر بادامه جنگ با کوروش نبود کمی بعد تسلیم دشمن شد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶۶

۱۹۱- سرانجام، خواه شخص دیگری او را راهنمائی کرده باشد و مشکل او را رفع کرده باشد و خواه خود شخصا آنچه باید بکند تشخیص داده باشد، بهرحال کوروش توانست بترتیب زیر در کار خود توفیق یابد: ابتدا قسمت عمده سپاه خود را در طرفی که رود به شهر داخل میشود مستقر کرد و سپس عده‌ای دیگر را در جهت دیگر رود در محلی که آب آن از شهر خارج میشود قرار داد و باین سربازان امر کرد همینکه مشاهده کردند که بستر رود قابل عبور است از همان راه بشهر داخل شوند. پس از اینکه این اوامر صادر شد و تعلیمات لازم به سربازان داده شد، کوروش خود با عده‌ای از سربازانی که چندان ارزش نظامی نداشتند از شهر دور شد. وقتی به دریاچه رسید، کاری را که ملکه بابل برای ساختن دریاچه و ملایم کردن جریان رود کرده بود تکرار کرد، بدین معنی که بکمک مجرائی جریان رود را متوجه دریاچه، که در آن زمان بصورت برکه درآمده بود کرد. و بدین ترتیب آب رود پائین نشست و بستر سابق رودخانه قابل عبور شد. همینکه این نتیجه حاصل شد، پارس‌هائی که قبلا برای این مقصود آماده شده بودند در طول بستر رود فرات پیش رفتند. چون آب رود کم شده بود و فقط ران‌های آنان تا میان در آب بود از همین راه به بابل وارد شدند. اگر اهالی بابل قبلا آنچه بدستور او انجام میگرفت میدانستند و یا متوجه نقشه او میشدند، شاید پارس‌ها را بداخل شهر راه میدادند «۱» و سپس آنها را به بدترین وضع نابود میکردند، بدین ترتیب که دریچه‌های آهنی که شهر را به رود متصل میکرد می‌بستند و خود بر روی دیوار هائی که در طول دو طرف بستر رود قرار داشت میرفتند «۲» و دشمن را در دامی که در آن آمده بود گرفتار میکردند «۳». ولی چنین نشد، زیرا پارس‌ها در موقعی که آنها انتظار

---

(۱)- از آنچه هردوت در جمله بعد بیان میکند معلوم میشود که استعمال کلمه «بداخل شهر» صحیح نبوده و بهتر آن بود که گفته میشد «پارس‌ها را بداخل قسمتی از رود که در داخل شهر میگذشت راه میدادند.» (رجوع شود به دنباله مطلب).

(۲)- مقصود دریچه‌های آهنی و دیوار بدون قیری است که در بند ۱۸۰ هردوت بطور تفصیل از آن صحبت کرده است.

(۳)- در اینصورت هم سرنوشت پارس‌ها آن اندازه که هردوت تصور کرده بد نمیشد، زیرا میتوانستند با دادن کمی تلفات با جنگ و گریز از همان راهی که آمده بودند عقب‌نشینی کنند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶۷

نداشتند آنها را غافلگیر کردند. بطوریکه اهالی محل نقل میکنند، بعلت وسعت زیاد شهر، در موقعی که محله‌های اطراف شهر در دست دشمن بود «۱»، هنوز آن قسمت از اهالی بابل که در محله‌های مرکز شهر سکونت داشتند نمیدانستند که چه بر سر شهر آنها آمده است. چون اتفاقا در آن روز در شهر جشن برپا بود، مردم بابل رقص- کنان بعیش‌ونوش مشغول بودند و این وضع تا ساعتی که بطور اطمینان‌بخش از ماجرای شهر مطلع شدند ادامه داشت. بدین ترتیب بود که شهر بابل برای نخستین بار تسخیر شد.

۱۹۲- اکنون من میخواهم شرح مفصلی درباره ثروت مردم بابل نقل کنم که یکی از دلائل آن از این قرار است: شاهنشاه سراسر کشوری را که بر آن سلطنت میکند به چندین ناحیه تقسیم کرده است تا این نواحی علاوه بر باجی که میدهند آذوقه لازم برای شخص او و سپاهیانش آماده کنند. در چهار ماه از دوازده ماه سال، بابل باید تهیه این آذوقه را متعهد شود و آذوقه هشت ماه دیگر

را بقیه آسیا تأمین میکند. از این قرار، آشور از حیث ثروت برابر یک سوم تمام آسیا است. حکومت این ناحیه که پارس‌ها ساتراپ- نشین مینامند از حکومت دیگر نواحی مهم‌تر است، زیرا تریتانتشمس «۲» پسر آرتاباز «۳» که حکومت این نواحی را از جانب پادشاه در دست داشت هر روز یک آرتابه مملو از پول عایدی داشت (آرتابه «۴» که واحد اندازه پارس‌ها است برابر یک مدیمن آتنی باضافه

(۱)- هردوت مدعی است که ابتدا «محله‌های اطراف شهر» تسخیر شد و سپس محله‌های مرکزی. این ادعا با آنچه هردوت در چند عبارت قبل درباره ورود پارس‌ها از راه رود بداخل شهر بیان میکند مباینت دارد. چه اگر فرض کنیم پارس‌ها از مجرای رود به شهر داخل شده باشند، ابتدا باید محله‌های مرکزی تسخیر شده باشد و سپس محله‌های اطراف شهر فرض دیگری که بخاطر میآید اینست که پارس‌ها، پس از آنکه از طرف بستر رود وارد شده‌اند، ابتدا به حصار شهر دست یافته‌اند و سپس از راه حصار به تسخیر محله‌های اطراف شهر دست زده‌اند و در مرحله آخر محله‌های مرکزی را تسخیر کرده‌اند. ولی این فرض هم با مطالبی که هردوت درباره دریچه‌های برونزی میگوید مباینت دارد، چه هردوت مدعی است که پارس‌ها از این دریاچه‌ها که بستر رود تعبیه شده بود بداخل شهر راه یافته‌اند.

(۲)-Tritantaichmes

(۳)-Artabaz

(۴)-Artabe

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶۸

سه شنیس است) «۱» این ساتراپ در اصطبل خصوصی خود غیر از اسب‌های جنگی تعداد هشتصد اسب برای جفت‌گیری با مادیان داشت و تعداد این مادیان‌ها شانزده هزار بود بطوریکه به هریک از اسب‌ها بیست مادیان میرسید. در آنجا سگ‌های هندی نیز تربیت میکردند «۲» و تعداد آنها بحدی بود که چهارده بزرگ از دهات دشت در مقابل معافیت از دیگر مالیات‌ها تأمین خوراک آنها را بعهده گرفته بودند. این بود مختصری درباره امتیازات ساتراپ بابل.

۱۹۳- در کشور آشور باران کم میبارد و همین باران کم ریشه گندم را تقویت میکند، ولی برای اینکه مزرعه آباد شود و محصول برسد از آب شط استفاده میکنند. در اینجا وضع مانند مصر نیست، چه در مصر رود خودبخود بالا میآید و به مزارع کشتو زرع شده وارد میشود، در حالیکه در آشور آبیاری با دست یا بکمک دستگاههائی که آب را بالا میکشد انجام میگیرد. بابل نیز مانند مصر سراسر از مجاری آب پوشیده شده که بزرگترین مجرای آن قابل کشتیرانی است. این مجرا رو به جهتی که خورشید در زمستان طلوع میکند قرار دارد «۳» و فرات را به رود دیگری که دجله نام دارد و شهر نینوا بر ساحل آن ساخته شده بود متصل میکند. بین کشورهائی که ما میشناسیم، این کشور از همه بیشتر برای کشت غلات استعداد دارد ...، زیرا درختان دیگر از قبیل انجیر، موز و زیتون حتی برای آزمایش در آنجا کشت نمیشود. این سر- زمین برای کشت غلات بقدری مستعد است که معمولاً هر تخم دویست تخم محصول میدهد و در نقاطی که زمین حاصلخیزتر است به سیصد تخم هم میرسد. در این کشور

(۱)- «مدیمن» (Medimne) واحد اندازه در شهر آتن و برابر ۵۲ لیتر بود. «شنیس» (Chenice) یک چهل و هشتم مدیمن بود و بنابراین ظرفیت یک آرتابه پارسی در حدود ۵۵ لیتر بوده است. (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

(۲)- این سگ‌ها بگفته کتزیاس بقدری قوی و نیرومند بودند که با شیر دست‌وپنجه نرم میکردند.

(۳)- در زمستان خورشید از جانب جنوب شرقی طلوع میکند و «مجرای شاهی» که هردوت از آن صحبت میکند و در زمان بخت النصر برای متصل کردن دو رود فرات و دجله حفر شده بود در جهت جنوب شرقی قرار داشت.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۶۹

برگهای گیاه گندم و جو بآسانی بضخامت پنج انگشت میرسد. بوته ارزن و کنجد به بزرگی درخت کوچک میرسند و من با اینکه اندازه آنها را میدانم از ذکر آن خودداری میکنم، زیرا بخوبی اطلاع دارم که آنهائی که به بابل مسافرت نکرده‌اند حتی آنچه من درباره کشت غلات گفته‌ام با تردید زیاد تلقی کرده‌اند. اهالی بابل عادت ندارند روغن زیتون مصرف کنند، ولی از کنجد مایعی چرب استخراج میکنند.

آنها در سراسر دشت باغات خرما دارند که غالب درختان آن بارور است. اهالی بابل از محصول خرما غذاهای اصلی و شراب و عسل بدست میآورند. این درختان را همانطور که ما درختان انجیر را نگهداری میکنیم نگهداری میکنند و بخصوص میوه آن دسته از درختان خرما را که یونانیان نر مینامند بدرختانی که محصول خرما میدهند بهم می‌بندند تا نوعی مگس که در درخت خرمای نرست بتواند به خرماها منتقل شود و آنها را بارور کند و خرماها نریزند «۱»، زیرا در میوه درختان خرمای نر مانند درختان انجیر وحشی مگسی مخصوص یافت میشود «۲».

۱۹۴- اکنون میخواهم از چیزی صحبت کنم که بنظر من از بین تمام آنچه درباره بابل گفتم بعد از خود شهر از بزرگترین عجایب

میباشد. قایق‌های مردم این سرزمین که برای رسیدن به بابل همراه با جریان آب با آن بسوی این شهر میروند بشکل دایره و تمام آن از چرم است. این قایق‌ها را در قسمت علیای آشور در کشور ارمنستان میسازند.

استخوان‌بندی آنرا از شاخه‌های بید میسازند و از خارج بر روی آن قشری از پوست

---

(۱)- یعنی قبل از رسیدن بر زمین نریزند.

(۲)- این مطلب صحیح نیست، چه در درختان خرما چنین مگسی وجود ندارد. هردوت در اینجا دو عمل کاملا مختلف را باهم اشتباه میکند. عمل اول که ارسطو بتفصیل آنرا شرح داده مربوط است به بارور کردن درخت انجیر که راه آن نزدیک کردن میوه‌های انجیر وحشی است به انجیر معمولی تا دانه‌های نر به ماده انتقال یابد و آنرا بارور کند. عمل دوم که هردوت با عمل اول اشتباه میکند مربوط است به بارور کردن درختان خرما که طرز عمل آن با طرز عمل در مورد درختان انجیر فرق دارد. در مورد خرما برخلاف انجیر میوه‌های دو درخت را بهم نزدیک نمی‌کنند، بلکه گل درختان نر و ماده را بهم نزدیک میکنند تا گردهای بارور یکی بر دیگری قرار گیرد و گیاه بارور شود.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۷۰

حیوانات میکشند. قسمت عقب قایق که معمولا پهن است و قسمت جلوی آن‌که عادهٔ باریک میشود در این قایق‌ها دیده نمیشود و شکل آنها مانند یک سپر گرد و مدور است. از داخل آنرا با کاه میپوشانند و سپس کالاهای خود را در آن قرار میدهند و با جریان آب حرکت میکنند. آنچه با این قایق‌ها حمل میکنند بیشتر کوزه‌های محتوی شراب فینیقیه است «۱». دو مرد که در قایق ایستاده‌اند آنرا با دو پاروئی که به قایق متصل نیست میرانند، بدین ترتیب که وقتی یکی پاروی خود را بطرف قایق میکشد دیگری که در طرف مقابل ایستاده پاروی خود را از قایق دور میکند. از این نوع قایق‌ها بحجم بسیار بزرگ و گاه کمی کوچکتر میسازند و بزرگترین آنها گنجایش پنج‌هزار تالان دارد «۲». بر روی هر قایق یک خر زنده موجود است، ولی در قایق‌های بزرگ عده بیشتری از آن دیده میشود. وقتی قایق‌رانان به شهر بابل میرسند و کالاهای خود را بمردم عرضه میکنند با صدای بلند استخوان‌بندی قایق و تمام کاه آنرا میفروشند و سپس پوست آنرا بر دوش الاغ میاندازند و به ارمنستان مراجعت میکنند. چون جریان رود

---

(۱)- در اینجا مقصود هردوت «شراب خرما» است. ولی این سؤال مطرح میشود که بچه دلیل این شراب را به بابل وارد میکرده‌اند، در حالیکه در بابل درخت خرما بعده زیاد موجود بود و خود اهالی با میوه آن مشروبی تهیه میکرده‌اند (بند ۱۹۳ همین کتاب).

ولی درخت انگور همانطور که هردوت خود بدان اشاره کرده است اگر کاملا نایاب نبود لا اقل مقدار آن در بابل بسیار کم بود و قاعدهٔ بایستی شراب مو را از خارج و بخصوص از کشورهای همسایه وارد کنند. اتفاقا کشور فینیقیه که در مجاورت بابل بود یکی از کشورهای موخیز بود و هردوت شخصا معتقد است که شراب بمقدار زیاد از این کشور بخارج صادر میشد (کتاب سوم- بند ۶).

حمل شراب تا پیچ رود از راه زمین انجام میگرفت و در این محل کوزه‌های شراب را در قایق قرار میدادند. در تمام ازمنه تاریخی این محل یکی از نقاط مهم حمل‌ونقل محسوب میشد. قایق‌بانانی که از نقاط دوردست با جریان فرات پائین میآمدند میتوانستند کالاهای خود را در این محل معاوضه یا تکمیل کنند. اینکه کشتی‌های آنها در ارمنستان ساخته میشد دلیل آن نمیتواند باشد که تمام کالاهای محتوی آنها نیز از ارمنستان بوده است.

(۲)- اگر تالان را به کم‌ترین وزن آن بحساب امروز درآوریم، باز این مقدار بار برای قایق‌هائی که از نی ساخته شده باشد زیاد بنظر میرسد.

(درباره تالان واحد وزن در یونان باستان و برابر ۳۹ و ۳۶ کیلوگرم امروز رجوع شود به توضیح مقدماتی درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۷۱

بسیار شدید است، امکان ندارد آنها بتوانند با قایق در مسیر آن مراجعت کنند و بهمین جهت است که کشتی‌های خود را از پوست میسازند نه از چوب. وقتی بدین ترتیب با خرهای خود به ارمنستان مراجعت میکنند، بار دیگر بترتیب سابق قایق های دیگری میسازند. این بود مختصری درباره قایق‌های بابلی‌ها.

۱۹۵- لباس اهالی بابل عبارتست از قبائی از کتان که تا روی پاهای آنها میرسد.

بر روی این قبا لباس دیگری از پشم دربرمیکنند و شال سفید سبکی بر دوش میاندازند. کفش‌های آنها که مخصوص محل است شبیه پوتین‌های مردم بئوسی «۱» است. موهای آنها بلند است و گرد آن عمامه‌ای می‌پیچند. آنها تمام بدن خود را معطر میکنند و هریک مهر و چوبدستی همراه دارند که با دست ساخته شده و در بالای هر چوبدست تصویر یک سیب یا گل سرخ یا شقایق یا عقاب یا چیز دیگر مشاهده میشود. رسم آنها اینست که هرگز چوبدستی بدون علامت مخصوص در دست نمی‌گیرند. چنین بود طرز لباس پوشیدن مردم بابل.

۱۹۶- و اما اکنون مختصری درباره قوانین و عادات و رسوم آنها صحبت کنیم. بنظر من معقول‌ترین این قوانین که شرح میدهم همانست که گفته میشود نزد اقوام ونت «۲» ساکن ایلیری «۳» نیز معمول است. در هریک از دهات هر سال یک بار این تشریفات

برگزار میشد: ابتدا تمام دخترانی را که در آن سال به سن ازدواج رسیده بودند گرد میآوردند و سپس آنها را باهم در یک محل قرار میدادند و گرد آنها جماعتی از مردان قرار میگرفتند. یک نفر فروشنده دختران را یک‌یک بلند میکرد و آنها را بمعرض فروش میگذارد. ابتدا از زیباترین آنها شروع میکرد

---

(۱)- بئوسی(Beotie) یکی از نواحی یونان باستان واقع در قسمت مرکزی این سرزمین که شهر معروف آن تب(Thebes) بوده است.

(۲)- ونت(Venetes) . جمعی از این اقوام در اعماق دریای آدریاتیک در مشرق آدیژ(Adige) سکونت داشتند و جمعی دیگر از آنها ساکن آسیای صغیر بودند.

(۳)- ایلیری(Illyrie) نام ناحیه‌ایست در شمال غربی یونان باستان که بدو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم میشد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۷۲

و وقتی این یکی بقیمتی گزاف بفروش میرفت آنکس که از لحاظ زیبائی نفر دوم بود بمعرض فروش گذارده میشد. این دختران را برای ازدواج کردن با آنها میفروختند. ثروتمندان بابل که بسن ازدواج میرسیدند برقابت و هم‌چشمی یکدیگر زیباترین دختران را خریداری میکردند. مردم طبقه سوم که بسن ازدواج میرسیدند، چون بزیبائی خارجی زن توجهی نداشتند، دختران زشت را در مقابل مختصر وجه نقد قبول میکردند. زیرا رسم چنین بود که وقتی فروشنده زیباترین دختران را میفروخت، زشت‌ترین آنها را که حتی گاه ممکن بود دختری عاجز و علیل باشد بلند میکرد و آنها را نیز بمعرض حراج میگذارد، باین ترتیب که هرکس حاضر میشد با اخذ کمترین مبلغ با آن دختر ازدواج کند دختر را باو میدادند و این حراج آنقدر ادامه مییافت تا یکنفر حاضر شود به کمترین وجه آن دختر را قبول کند. پولی که برای ازدواج آنها به مردان داده میشد از راه فروش دختران زیبا بدست میآمد و بدین ترتیب درحقیقت زنان زیبا وسیله ازدواج زنان زشت و علیل میشدند. کسی حق نداشت دختر خود را بهرکس که مایل بود بازدواج دهد و نیز کسی نمیتوانست دختری را که میخرد بدون ضمانت به خانه برد. خریدار مجبور بود وجهی بابت ضمانت ازدواج دختر ارائه دهد و بعد از معرفی این ضمانت میتوانست دختر را به خانه برد، ولی اگر زن و مرد باهم سازش نداشتند بموجب قانون خریدار میتوانست پول خود را مطالبه کند. هرکس که میل داشت میتوانست در خرید شرکت کند، حتی کسانی که از دهات دیگر میآمدند. از این قرار، مردم بابل در گذشته این رسم پسندیده را داشتند «۱». ولی این رسم امروز دیگر برقرار نیست و بتازگی مردم بابل (برای آنکه با دخترانشان

---

(۱)- برخلاف آنچه هردوت میگوید، فروش دختران جوان برای ازدواج در بابل هرگز مرسوم نبوده و هرگز مردم بابل از ازدواج دختران خود با هرکس که مایل بوده‌اند مانع نشده‌اند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۷۳

بدرفتاری نشود و آنها را به شهرهای خارج نبرند «۱») راه دیگری ابتکار کرده‌اند که چنین است: از موقعی که تسخیر بابل مردم این شهر را بدبخت و بی‌پول کرده مردم طبقه سوم که تهی‌دست میباشند فرزندان اناث خود را به فحشاء وادار میکنند «۲».

۱۹۷- یکی دیگر از عادات مردم بابل که از حیث تدبیر و عقل در درجه دوم قرار دارد چنین است: چون آنها طبیب ندارند، بیماران خود را از خانه بیرون میبرند و در میدان عمومی شهر قرار میدهند «۳». عابرینی که از آنجا میگذرند اگر خود قبلا بآن مرض مبتلا شده باشند و یا شخص دیگری را مبتلا بآن دیده باشند به بیمار نزدیک میشوند و آنچه را که خود برای نجات از آن بیماری انجام داده‌اند و یا مشاهده کرده‌اند که دیگری چنین کرده باو باز میگویند و او را راهنمائی میکنند. کسی حق ندارد از کنار بیمار رد شود و لب بسخن نگشاید و باید از حال آنها جویا شود.

۱۹۸- مردم بابل مردگان خود را با عسل دفن میکنند و مراسم عزاداری آنها تقریبا نظیر مراسم عزاداری مصریها است. هربار که یک شوهر بابلی با زن خود مقاربت

---

(۱)- این جمله باحتمال زیاد عبارتی است که بعد از هردوت به متن اضافه شده است.

در هر حال نویسنده اصلی آن هرکه باشد، مقصود او ظاهرا این بوده که چون تعداد توانگران شهر بابل کم شد، با ترتیب قدیم احتمال میرفت که دختران زیبا نصیب ثروتمندان و توانگران خارجی شوند و آنها را به خارج بابل منتقل کنند و با آنها مانند برده و کنیز رفتار کنند.

(۲)- بدین ترتیب دختران زیبای خانواده‌های فقیر ثروتی را که در گذشته از راه فروش خود به جیب پدر و مادر میریختند، در این زمان از راه دیگر بآنان میرساندند، با این تفاوت که در گذشته خانه پدری را ترک میکردند و با ترتیب جدید میتوانستند در خانه پدری بمانند.

(۳)- این ادعای هردوت بطور یقین صحیح نیست، چه اولا در بابل مانند یونان میدان عمومی در شهر وجود نداشت که بیماران را آنجا قرار دهند و بعلاوه در این شهر پزشک وجود داشت. بفرض اینکه ادعای هردوت از این حیث صحت داشته باشد، معلوم نیست

بچه دلیل هردوت این عادت ناپسندیده را چنین تمجید کرده است. داستان فروش دختران تا اندازه‌ای قابل تحمل بود، ولی سرنوشت بیماران تیره‌بختی که در میدان عمومی شهر گرفتار پرحرفی و طعن عابرین باشند چندان بمذاق انسان خوش‌آیند نیست و کسی نمیتواند این عادت را از حیث عقل و تدبیر تمجید کند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۷۴

میکند، ادویه معطر بآتش میافکند و خود کنار آن می‌نشیند و زن او نیز بنوبه خود چنین میکند. همینکه صبح طالع شد هردو خود را شستشو میدهند و مادام که استحمام نکرده‌اند به هیچیک از ظروف خود دست نمیزنند. این عادت بین اعراب نیز مرسوم است.

۱۹۹- ننگین‌ترین عادت مردم بابل چنین است: هریک از زنان محل باید یکبار در عمر خود بیکی از معابد آفرودیت بروند و در آنجا خود را تسلیم یک خارجی کنند «۱».

بسیاری از زنان بعلت نخوت و غروری که از تمول سرشار خود دارند نشستن با زنان دیگر را برای خود خفت‌آور میدانند و بهمین جهت با کالسکه و گردونه- های پوشیده به نزدیکی معبد میآیند و در حالیکه جمعی کثیر از خدمتگذاران پشت گردونه آنها ایستاده‌اند منتظر میشوند «۲». بسیاری از آنها چنین میکنند: تاجی از ریسمان بر سر میگذارند «۳» و در محوطه مقدس معبد آفرودیت می‌نشینند. در اینجا همیشه عده کثیری جمعیت دیده میشود که بعضی میروند و بعضی از راه میرسند.

بین انبوه جمعیت زنان، با ریسمان گذرگاههائی در تمام جهات احداث شده که خارجیان در آن برای انتخاب دختر مورد پسند خود به گردش مشغول میشوند.

زنی که در این محل قرار میگیرد حق ندارد قبل از آنکه یک خارجی پولی بروی زانوی او افکند و با او در داخل معبد مقدس مقاربت کند به خانه خود برگردد.

آنکس که پول میافکند باید فقط این چند کلمه را بر زبان راند: «من بنام الهه میلیتا «۴» ترا دعوت میکنم.» میلیتا نامی است که آشوری‌ها به آفرودیت «۵» داده‌اند.

---

(۱)- زنانی که بدین ترتیب خود را در معرض تماشای مردم قرار میدادند درحقیقت در آن لحظه از کنیزکان معبد محسوب میشدند. در بسیاری از مذاهب شرق باستان هر زنی موظف بود بکارت خود را فدای خداوند عشق و باروری نماید.

(۲)- بسیاری از این کنیزکان معبد مقدس متعلق به خانواده‌های متشخص بوده‌اند.

(۳)- تاج ریسمان علامت اظهار بندگی بدرگاه خداوند بود.

(۴)- Militta

(۵)- آفرودیت (Aphrodite) یا ونوس (Venus) الهه زیبائی در یونان باستان.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۷۵

پولی که داده میشد بهر مقدار که بخواهند ممکن است ناچیز باشد و خطر آن نیست که زن از قبول آن امتناع کند، چه آن پول مقدس است و زن حق ندارد آنرا رد کند. زن باید بدنبال نخستین کسی که بسوی او پول میافکند حرکت کند و حق ندارد دعوت کسی را رد کند. وقتی عمل مقاربت انجام گرفت، چون وظیفه زن نسبت به الهه انجام گرفت، زن میتواند به خانه خود مراجعت کند و از آن پس ممکن است شما تمام دارائی خود را باو بدهید و دیگر حاضر بقبول تقاضای شما نشود. زنانی که چهره‌ای زیبا و اندامی رعنا دارند زود از معبد مراجعت میکنند، ولی آنها که زشت‌اند، مدتی مدید در آنجا میمانند و نمیتوانند وظیفه خود را نسبت به الهه انجام دهند. بعضی از آنها سه یا چهار سال در آنجا انتظار میکشند «۱».

در بعضی نقاط جزیره قبرس نیز عادتی شبیه این عادت معمول است «۲».

۲۰۰- این بود عادت و رسوم اهالی بابل. بین آنها سه قبیله‌اند که جز ماهی چیز دیگری نمیخورند. ماهی را بعد از آنکه صید کردند در آفتاب خشک میکنند و سپس چنین از آن غذا تهیه میکنند: آنرا در هاونی میاندازند و با دسته‌ای سنگین آنرا میکوبند و سپس از پارچه‌ای میگذرانند و هرطور که مایلند بصورت آبگوشت مصرف میکنند یا مانند نان میپزند.

---

(۱)- گاه اتفاق میافتاد که کار این کنیزکان بازدواج میکشید. بدیهی است هر اندازه آنها زیباتر بودند احتمال این توفیق بیشتر بود و همینکه ازدواج میکردند از معبد خارج میشدند.

(۲)- در پافوس (Paphos) و آماتونت (Amathonte) واقع در قبرس.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۷۶

اقوام ماساژت

۲۰۱- وقتی کوروش ملت بابل را مطیع کرد در فکر شد که قوم ماساژت «۱» را نیز مطیع خود کند. بطوریکه نقل میکنند این قوم قومی است بزرگ و بی‌باک که در جهت طلوع فجر و آفتاب صبح، در آنسوی رود آراکس «۲» در مقابل قوم دیگری که ایسدون «۳» نام دارد زندگی میکنند. بعضی‌ها معتقدند که این قوم از نژاد سیت بوده است.

۲۰۲- رود آراکس «۴» را گاهی بزرگتر و گاهی کوچکتر از رود ایستروس «۵» دانسته‌اند.

---

(۱)-Massageetes

(۲)- آراکس(Araxe(ظاهرا همان رود ارس امروز است که از ایروان و شیروان میگذرد و پس از طی ۶۷۰ کیلومتر مسافت بدریای خزر میریزد.

(۳)- ایسدون‌ها(Issedon(در مشرق اورال سکونت داشتند و یکی از تیره‌های قوم سیت بودند.

(۴)- تشخیص اینکه آراکس بطور صحیح در اصطلاح هردوت بچه رودی اطلاق میشده است کاریست دشوار، زیرا این مورخ از این رود در قسمت‌های مختلف بانحاء مختلف یاد کرده و چندین رود را باین نام اسم برده و خصوصیاتی مختلف از آن نقل کرده بقسمی که سه نظریه میتوان در این‌باره ابراز کرد: ۱) اول اینکه رود آراکس خط سرحدی کشور داریوش و ماساژت‌ها بوده است (بند ۲۰۵ ببعد همین کتاب) در اینصورت بایـد مقصود مورخ از این رود همان رود اکسوس(Oxus(یا آمور دریا بوده باشد. ولی این رود هرگز به دریای خزر نمی‌ریخته و هیچیک از خصوصیاتی که هردوت از آراکس نقل میکند با آن تطبیق نمیکند. ۲) آراکس رود دیگری است که بحکایت ادعای مؤلف در اواخر همین بند سرچشمه آن در سرزمین ماتین(Matienes(میباشد. درینصورت این رود همان رودی است که امروز ارس نامیده میشود و در اینصورت نیز فرضیه هردوت درست در نمیآید زیرا اقوام ماساژت بایـد قاعدهٔ در جهت شرقی دریای خزر ساکن بوده باشند. ۳) آراکس رودی است که سرحد کشور ماساژت‌ها از جانب مغرب میباشد (بند ۲۰۱ همین کتاب و بند ۱۱ کتاب چهارم).

بحکایت گفته هردوت آب این رود در نقطه‌ای از دریای خزر که دارای سگ آبی است بدریا میریزد، و این نقطه باید یکی از نقاط شمالی این دریا باشد. جریان آن با موانع بزرگی از قبیل جزایر روبرو میباشد. این توصیف هردوت با قسمت علیای رود ولگا تطبیق میکند.

در هر صورت هردوت این سه رود را باهم اشتباه کرده و معلوم نیست مقصود او از آراکس کدامیک از این سه رود است.

(۵)- رود ایستروس(Istros(همان دانوب امروز است.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۷۷

بطوریکه نقل میکنند در طول مسیر آن جزایر زیادی است که از حیث وسعت و بزرگی با جزیره لسبوس برابر میباشند. در این جزایر مردمانی زندگی میکنند که برای تغذیه خود هنگام تابستان ریشه انواع گیاهان را از خاك بیرون میکشند و در فصلی که میوه‌ها میرسند آنها را برای غذای زمستان خود ذخیره میکنند.

بطوریکه نقل میکنند اینان درختان دیگری کشف کرده‌اند که میوه آنها خاصیت زیر را دارد: اهالی جزایر هر دسته در محلی جمع میشوند و آتش روشن میکنند و آنگاه خود گرد آن می‌نشینند و میوه این گیاه را در آن می‌افکنند. هنگامی که آن میوه می‌سوزد، آنان بوی آنرا استشمام می‌کنند و همانطور که یونانیان از شراب مست میشوند آنان نیز از بوی آن سرمست میشوند. هرچه بیشتر از آن میوه در آتش می‌افکنند مستی آنها بیشتر میشود، بدرجه‌ای که از جا برمیخیزند و به رقصیدن و آواز خواندن مشغول می‌شوند. چنین است بطوریکه نقل می‌کنند نوع زندگی این اشخاص. رود آراکس از کشور ماتین «۱» سرچشمه میگیرد و این همان کشوری است که رود ژیندس «۲» نیز از آن سرچشمه می‌گیرد، و رود ژیندس همان رودیست که کوروش بستر آنرا به سیصد و شصت مجرا تقسیم کرد و ما قبلا از آن صحبت کردیم. این رود چهل شاخه دارد و تمام شاخه‌های آن باستثنای یکی از آنها به سرزمینی باتلاقی منتهی می‌شود. بطوریکه نقل می‌کنند در این سرزمین باتلاقی مردمانی زندگی می‌کنند که خوراك آنها ماهی خام است و لباس عادی آنها پوست سگ آبی است. آن یك شاخه‌ای که استثناء کردیم مستقیما بدریای خزر میرود و آب آن باین دریا می‌ریزد.

۲۰۳- دریای خزر خود بتنهائی دریائی مستقل است و ارتباطی با دریای دیگر ندارد.

---

(۱)- اقوام ماتین(Matienes(در همسایگی اقوام ساسپیر(Saspires(در قسمتی از آسیای صغیر قدیم سکونت داشتند (کتاب سوم- بند ۹۴). رود ارس در ارمنستان از محل سکونت این اقوام سرچشمه میگرفت. هردوت این قوم را با ماتین‌هائی که در بند ۱۸۹ این کتاب و بند ۴۹ و ۵۲ کتاب پنجم نام برده اشتباه کرده است.

(۲)- رود ژیندس(Gindes(همان دیاله امروز است که به کارون میریزد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۷۸

مقصود من از دریای دیگر سراسر دریائی است که یونانیان در آن به دریانوردی مشغولند «۱» و دریائی که در آنسوی ستونهای هراکلس «۲» قرار دارد و همچنین دریای اریتره «۳»، و این سه دریا هرسه تشکیل یك دریا را میدهند و بهم ارتباط دارند. ولی دریای خزر دریائی است مستقل و جدا از دیگر دریاها «۴». اگر با پارو آنرا طی کنند طول آن پانزده روز دریانوردی لازم خواهد داشت و عرض آن در باریك‌ترین نقطه هشت روز بحرپیمائی لازم دارد «۵». در جهت غربی این دریا سرزمین قفقاز قرار دارد که وسیع‌ترین کوه‌ها و بلندترین آن در این نقطه قرار دارد. در قفقاز اقوام مختلف و متعددی زندگی میکنند که خوراك غالب آنها را منحصرا میوه‌های وحشی تشکیل میدهد. بطوریکه میگویند در این سرزمین گیاهی یافت میشود که اگر اهالی محل برگ آنرا خرد

کنند و با آب مخلوط کنند میتوانند بر روی لباس- های خود با آن تصاویری رسم کنند. این تصاویر با شستشو از بین نمیروند و بتدریج که پارچه مستعمل و کهنه میشود آنها نیز از بین میروند و از این حیث مثل اینست که آنها را در اصل با پارچه بافته‌اند. و باز بطوریکه نقل میکنند، مردم این نواحی مانند حیوانات در مقابل چشم دیگران باهم مقاربت میکنند.

۲۰۴- ازین قرار، این دریا که به دریای خزر معروف است در طرف مغرب به قفقاز

---

(۱)- مقصود دریای مدیترانه، آدریاتیک و دریای سیاه است.

(۲)- دریائی که در آن سوی ستونهای هراکلس قرار دارد گویا همان اقیانوس اطلس است زیرا مردم باستان جبل الطارق امروز را «ستون‌های هراکلس» مینامیده‌اند.

(۳)- مقصود از دریای اریتره اقیانوس هند است (رجوع شود به تفسیر خارج از متن و یادداشت بند ۱۸۰ همین کتاب). ارتباط این اقیانوس را با اقیانوس اطلس نخستین بار فینیقی‌ها در موقعی که بدور آفریقا گردش میکردند کشف کردند (کتاب چهارم هردوت- بند ۴۲).

(۴)- اینکه هردوت باین واقعیت جغرافیائی در زمان خود علم داشته نکته‌ایست جالب زیرا مدتها بعد از او غالب نویسندگان عقیده داشته‌اند که دریای خزر با دریای آزوف یا اوقیانوسی که بعقیده آنها از جانب شمال کره زمین را احاطه کرده بود متصل بوده است.

(۵)- طول مسافتی که در آن زمان میتوانستند با پارو بحرپیمائی کنند از طول مسافتی که با شراع و بادبان سفر میکردند ثبات بیشتری داشت و بهمین جهت هردوت در اینجا و در جای دیگر (کتاب دوم- بند دوم) آنرا بعنوان واحد اندازه بکار برده است.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۷۹

محدود میشود. در جهت طلوع فجر و آفتاب «۱» دشتی بدنبال آن قرار دارد که تا چشم کار میکند ادامه دارد. ماساژت‌ها که کوروش هوس جنگ با آنها را در سر پرورانید در قسمت بزرگی از این دشت وسیع زندگی میکردند. عواملی که کوروش را باین جنگ تشویق و تحریص میکرد متعدد و در عین حال قانع‌کننده بود، چه اولا کوروش از حیث نژاد و اصالت خود را فوق بشر عادی تصور میکرد و ثانیا در تمام جنگهای خود با موفقیت و پیروزی روبرو شده بود و هرجا که او اراده کرده بود به جنگ بپردازد قومی که مورد حمله قرار میگرفت چاره‌ای جز اطاعت نداشت.

۲۰۵- در آن زمان زنی که تومیریس «۲» نام داشت بعد از فوت شوهرش بر قوم ماساژت سلطنت میکرد «۳». کوروش اظهار تمایل کرد که او را بزنی برای خود بگیرد و کسی باین قصد بنزد او فرستاد تا از جانب او تقاضای ازدواج کند: ولی تومیریس دانست که آنچه کوروش میطلبد کشور ماساژت‌ها است، نه شخص او. پس او کوروش را از آمدن بسوی خود منع کرد. در این موقع کوروش چون مشاهده کرد که با خدعه کاری از پیش نمیرود، بسوی آراکس حرکت کرد و آشکارا با ماساژت‌ها بجنگ پرداخت. برای عبور سپاهیان خود چند پل بر روی رودخانه افکند و بر روی کشتی‌هائی که از رود میگذشتند برج‌هائی بنا کرد «۴».

۲۰۶- در موقعی که او باین کار مشغول بود، تومیریس کسی بنزد او فرستاد و چنین پیغام داد: «ای پادشاه مادها، از ادامه کاری که بدان مشغول هستی خودداری کن.

زیرا تو نمیتوانی اطمینان داشته باشی که سرانجام آن بحال تو مساعد باشد. از این

---

(۱)- یونانیان باستان جهات را با جهت وزش باد و طلوع آفتاب تعیین میکرده‌اند.

(برای توضیح بیشتر رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان.)

(۲)-Tomyris

(۳)- ظاهرا زنان اقوام چادرنشین آسیای مرکزی بیش از زنان اقوام شهرنشین قدرت و کفایت داشته‌اند و در قوم و قبیله خود نیز احترام بیشتری نسبت بآنها رعایت میشده است. تاریخ هردوت ج۱ ۲۷۹ اقوام ماساژت ..... ص : ۲۷۶

(۴)- درحقیقت کوروش پلی از کشتی احداث کرد. برج‌هائی که در کشتی‌ها بنا میشد برای دفاع و حراست پل بوده است.

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۸۰

کار دست بکش، بر اتباع خود سلطنت کن و بگذار ما نیز بر اتباع خود سلطنت کنیم.

تردیدی نیست که تو حاضر بقبول اندرزهای من نیستی و هرچیز دیگر بیش از دعوت بصلح بر تو خوش‌آیند است. در اینصورت، چنانچه واقعا آرزو داری با ماساژت‌ها دست‌وپنجه نرم کنی، زحمت افکندن پل بر روی رود بر خود هموار مکن. ما حاضریم بفاصله سه روز راه از این رود بداخل کشور خود عقب‌نشینی کنیم تا تو بتوانی قدم بر خاک ما گذاری «۱». و اگر ترجیح میدهی با ما در خاک خودت روبرو شوی آنچه پیشنهاد کردم تو خود انجام ده.» وقتی کوروش از این پیام مطلع شد سران پارس را گردآورد و وقتی آنها گردآمدند مطلب را با آنان در میان نهاد و درباره تصمیمی که باید اخذ کند با آنها بمشورت پرداخت. عموم پارس‌ها باتفاق آراء عقیده داشتند که کوروش باید با تومیریس و همراهانش در داخل سرزمین خود روبرو شود.

۲۰۷- ولی کرزوس از اهل لیدی که در آنجا حاضر بود این عقیده را تخطئه کرد و نظری در جهت عکس آن اظهار داشت و چنین

گفت «۲»: «ای پادشاه، همانطور که یکبار

---

(۱)- پیشنهاد ملکه ماساژت‌ها تا اندازه‌ای عجیب بنظر میرسد، چه در هر حال کوروش برای عبور از رود ناگزیر بساختن پل بود، با این تفاوت که چنانچه تعرضی از جانب ماساژت‌ها نمیشد فقط ساختن استحکامات در جوار پل غیر ضروری بنظر میرسید.

(۲)- بطوریکه متن هردوت حاکی است کرزوس عقیده خود را صریحا اظهار نمیکند و قبل از بیان عقیده خود مدتی درباره عدم ثبات سرنوشت بشر صحبت میکند. بعضی عقیده دارند که این ملاحظات فلسفی در این مقام بیمورد بوده است و فقط در صورتی ممکن بود بآن استناد کرد که کرزوس قصد انصراف کامل کوروش را از جنگ با ماساژت‌ها میداشت.

و چون او کوروش را از جنگ باز نمیدارد و حتی راهی برای توفیق او در جنگ ارائه میدهد جای آن نبود که چنین فلسفه‌گوئی کند. با در نظر گرفتن آنچه کرزوس لحظه‌ای بعد درباره زندگانی ساده ماساژت‌ها و جهل و نادانی آنها و «لذایذ پارس» بیان میکند، خواننده منتظر است که کرزوس همان نقشی را که سولون و ساندانیس در گذشته نزد او بازی کرده‌اند اکنون خود او در مقابل کوروش باز کند (بند ۳۲ و ۳۳ و ۷۱ همین کتاب)، یعنی نقش یک مشاور دلسوز و صلحجو را بعهده گیرد، نه نقش کسی که اندرزهای نظامی دهد. احتمال میرود که هردوت این نقش را برای کرزوس، پادشاه مخلوعی که بر اثر تحمل مصائب و بلایای زیاد عاقل و با

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۸۱

گفته‌ام «۱»، چون خداوند زوس مرا بتو بخشیده، هربار که خاندان ترا با خطر روبرو بینم با تمام قوا برای برطرف کردن آن خطر میکوشم. اگر مصائبی که من متحمل شده‌ام برای من مطبوع نبوده‌اند لا اقل درسی در روزگار بمن آموخته‌اند. اگر تصور میکنی که تو خود جاودانی و بر سپاهی فرماندهی داری که آن نیز جاودان است، ضروری نمیدانم که اندیشه خود را بر تو فاش کنم. اما اگر قبول داری که تو نیز بشری بیش نمی‌باشی و بر افراد بشر حکومت میکنی، این نکته را پیوسته در نظر داشته باش که امور مربوط به بشر بر روی فلکی قرار دارد که دائما میچرخد و هرگز دسته‌ای معین را خوشبخت و سعادتمند باقی نمیگذارد. در اینصورت، درباره مطلبی که مورد بحث است، من شخصا عقیده‌ای مخالف عقیده اشخاص حاضر دارم.

اگر ما حاضر شویم با دشمن در خاک خود روبرو شویم خطراتی که تو با آن روبرو خواهی شد ازینقرار است: چنانچه با شکست روبرو شوی سراسر امپراتوری خود را از دست خواهی داد، زیرا مسلم است که ماساژت‌ها در صورت فتح عقب‌نشینی نخواهند کرد و بسوی ایالات امپراتوری تو روان خواهند شد. چنانچه تو فاتح شوی، فتح تو بدرجه فتحی نخواهد بود که در خاک دشمن اتفاق افتد و تو بتوانی دشمن را در حین فرار تعاقب کنی. در صورت اخیر، اگر استدلال اول خود را معکوس کنم،

تدبیر شده بود در نظر گرفته، لیکن بعدا متن او تحریف شده و بصورت فعلی درآمده است.

با این حال، مقدمه‌ای که کرزوس بر گفتار خود ترتیب داده آن اندازه که قرائت سریع ظاهر خطابه او به انسان تلقین میکند زیاد بیجا و بیمورد نبوده است، زیرا در انتقادی که وی از عقیده اکثریت حاضر سران پارس میکند چندین فرضیه را در نظر میگیرد که یکی از آنها آنست که ممکن است پارس‌ها در خاک خود از دشمن شکست خورند. در برابر پادشاهی مانند کوروش که در تمام جنگ‌ها فاتح بوده است، عنوان کردن چنین فرض خالی از خطر نبود و شاید بهمین جهت است که کرزوس مقدمه‌ای درباره عدم ثبات امور مربوط به بشر و موقتی بودن سعادت و خوشبختی بیان میکند تا بتواند بقیه مطلب را که احتمالا- بمذاق کوروش خوش‌آیند نیست بیان کند.

(۱)- بند ۸۹ همین کتاب. آنچه در حال حاضر بین کوروش و کرزوس میگذارد بعدا در یکی دیگر از صحنه‌های حیات کرزوس تذکار آن تجدید میشود (کتاب سوم- بند ۳۶).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۸۲

چنین نتیجه گرفته میشود که اگر تو بر سپاهی که با تو روبرو است فاتح شوی، تو نیز میتوانی مستقیما به قلب امپراتوری تومیریس حمله بری «۱». اگر از این ملاحظات هم صرفنظر کنیم، خجلت‌آور و غیر قابل قبول است که کوروش پسر کامبیز در برابر یک زن عقب‌نشینی کند و میدان را برای او خالی گذارد. عقیده من اینست که در این ساعت باید از رود گذشت و بهر مقدار که ماساژت‌ها عقب‌نشینی میکنند در خاک آنها پیش رفت و سپس برای مغلوب کردن آنها بطریق زیر اقدام کرد: بطوری که من شنیده‌ام ماساژت‌ها لذایذ پارس را نچشیده‌اند و از نعمت‌های بزرگ بی خبرند. پس برای آنها بدون ملاحظه و صرفه‌جوئی عده زیادی چهارپایان بکشیم و گوشت آنها را آماده کنیم و ضیافتی باشکوه در اردوی خود ترتیب دهیم و جام‌های شراب فراوان و تنقلات زیاد بر آن بیفزائیم. بعد از این عمل، بدترین دسته‌های سپاه را در عقب قرار دهیم و بقیه را بسوی رود عقب بکشیم. اگر من اشتباه نکنم، همینکه ماساژت‌ها این همه لذایذ را فراوان در مقابل خود دیدند بر سر آن خواهند ریخت و در آن موقع ما میتوانیم به کارهای بزرگی دست زنیم.»

۲۰۸- چنین بود عقاید مختلفی که اظهار شد. کوروش عقیده اول را رد کرد و عقیده کرزوس را پذیرفت. پس به تومیریس پیغام داد که عقب‌نشینی کند تا او از رود بگذرد و با او بجنگ پردازد. ملکه همانطور که قبلا وعده داده بود عقب‌نشینی کرد. کوروش

کرزوس را به فرزند خود کامبیز که در سلطنت جانشین خود کرده بود «۲»

---

(۱)- تنها فرضی که کرزوس بهیچوجه متوجه آن نبود و اتفاقا صورت وقوع یافت احتمال شکست کوروش بود در خاک دشمن. بدیهی است مفهوم ضمنی گفته او آنست که چون از پیام تومیریس معلوم میشود که او قصد کشورگشائی ندارد، در صورت شکست کوروش، تومیریس او را تعاقب نخواهد کرد و کوروش خواهد توانست با جنگ و گریز بآنسوی آراکس مراجعت کند.

(۲)- یکی از عادات پارس‌ها این بود که چنانچه پادشاه بجنگی عزیمت میکرد که احتمال میرفت شکست بخورد و مراجعت نکند، جانشین احتمالی خود را قبل از حرکت تعیین میکرد (کتاب هفتم- بند دوم).

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۸۳

سپرد و با اصرار تمام باو توصیه کرد که چنانچه جنگ با ماساژت‌ها «۱» به نتیجه برسد او را محترم دارد و با او خوشرفتاری کند. بعد از بیان این سفارشات کوروش هردوی آنها را به پارس روانه کرد و خود با سپاه پارس از رود گذشت.

۲۰۹- شب هنگام که کوروش از رود گذشت و در خاک ماساژت‌ها بخواب رفت پسر ارشد هیستاسپ «۲» را در خواب دید که دو بال بر شانه دارد، یکی از آنها بر آسیا سایه افکنده و دیگری بر اروپا. هیستاسپ پسر آرسامس «۳» بود و به خاندان هخامنشی تعلق داشت. پسر ارشد او داریوش نام داشت که در آن زمان سن او در حدود بیست سال بود، و چون هنوز به سن سربازی نرسیده بود او را در پارس گذارده بودند «۴».

وقتی کوروش از خواب چشم گشود، در اندیشه این رؤیا شد، و چون موضوع را مهم تصور کرد هیستاسپ را بحضور طلبید و با او خلوت کرد و سپس باو چنین گفت:

«هیستاسپ، پسرت قصد دارد بر من و سلطنت من شورش کند. من از این موضوع بطور دقیق اطلاع دارم و اکنون برای تو شرح میدهم چگونه از آن باخبرم.

خداوندان مراقب من هستند و هرچه مرا تهدید کند از قبل مرا از آن مطلع میکنند.

شب گذشته در موقعی که من در خواب بودم ارشد پسران ترا بخواب دیدم که دو بال بر شانه داشت، یکی از آنها بر اروپا سایه افکنده بود و دیگری بر آسیا. بطوریکه این خواب حکایت میکند، امکان ندارد که او توطئه‌ای بمخالفت با من ترتیب ندهد «۵».

---

(۱)- در متن هردوت «عبور از آراکس» گفته شده و واضح است مقصود از آن جنگ با ماساژت‌ها است نه عبور از این رود.

(۲)- هیستاسپ)Hystaspe(پدر داریوش کبیر که بعدها یکی از بزرگترین پادشاهان فاتح خاندان هخامنشی شد.

(۳)-Arsasmes

(۴)- بطوریکه گزنفون مدعی است (سیروپدی- کتاب اول- بند دوم و بند ۱۳) پارس‌ها از سن بیست و پنج سالگی در خدمت نظام وارد میشدند.

(۵)- همانطور که نسب کوروش از طریق کبوجیه و کوروش اول به تئیس‌پس)Teispes(میرسید، نسب داریوش نیز از طریق آریارامنس)Ariaramnes(و آراسامس)Arsames(به تئیس‌پس میرسید. تا هنگام استقرار امپراتوری واحد کوروش، سلطنت قسمتی از سرزمین پارس به خانواده داریوش تعلق داشته (رجوع شود به توضیح خارج از متن). بنابراین بعید بنظر نمیرسید که داریوش برای انتقام پدران خود بمخالفت با کوروش برخیزد و توطئه‌ای علیه او ترتیب دهد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۸۴

پس هرچه زودتر به پارس مراجعت کن و ترتیب کار را طوری بده که وقتی من پس از مطیع کردن این کشور به پارس مراجعت میکنم، پسرت را در محضر من حاضر کنی تا از او مطالبی بپرسم.»

۲۱۰- کوروش چنین سخن گفت، زیرا تصور میکرد که داریوش مشغول ترتیب دادن توطئه‌ای بر ضد او است. ولی آنچه درحقیقت خداوند قبلا باو فاش میکرد این بود که او در کشوری که بدان قدم نهاده بود «۱» خواهد مرد و سلطنت به داریوش منتقل خواهد شد. پس هیستاسپ چنین پاسخ داد: «ای پادشاه، هیچ مردی پارسی زنده نباشد که بخواهد بر تو شورش کند، و اگر چنین مردی باشد، خدا کند که هر چه زودتر نابود شود. زیرا تو پارس‌ها را از قید اسارت نجات دادی و مردمانی آزاد کردی. تو کاری کردی که پارس‌ها، بجای اطاعت از دیگری، خود بر همه فرمانروائی میکنند. اگر در خواب دیده‌ای که فرزند من قصد شیطانی نسبت بتو دارد، من او را بتو تسلیم میکنم. تا هرطور که صلاح میدانی با او رفتار کنی.» از این حرف هیستاسپ از آراکس گذشت و به پارس مراجعت کرد تا پسر خود داریوش را در اختیار کوروش قرار دهد.

۲۱۱- کوروش بفاصله یک روز راه از رود آراکس پیش رفت و آنچه کرزوس سفارش کرده بود انجام داد. آنگاه با افراد خوب سپاه پارس بسوی آراکس مراجعت کرد و عده‌ای از سپاهیان خود را که سربازان خوبی نبودند در عقب بجا گذارد. ماساژت‌ها با یک سوم قوای خود رسیدند و سربازانی را که کوروش در عقب سپاه باقی گذارده بود با وجود مقاومتی که از خود نشان دادند قتل عام کردند. همینکه چشم ماساژت‌ها بعد از شکست دشمن به مجلس ضیافت افتاد خود را بر خوان نعمت افکندند و به عیش‌ونوش پرداختند و وقتی شکم آنها از شراب «۲» و غذا اشباع شد بخواب رفتند.

(۱)- برخلاف گفته هردوت، از خوابی که کوروش دیده بود بهیچوجه چنین مطلبی استنباط نمیشد، چه مطلبی که دال بر مردن کوروش در سرزمین دشمن باشد در آن مشاهده نمیشود.

(۲)- چون ماساژت‌ها عادت به نوشیدن شیر داشتند (بند ۲۱۶ همین کتاب) شراب طبعا طوری عقل آنانرا زایل کرده بود که شکست آنها از پارس‌ها زیاد غیر منتظره بنظر نمی‌آید.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۸۵

در این موقع پارس‌ها از راه رسیدند و جمعی کثیر از آنان را بقتل رساندند و عده بیشتری از آنان را اسیر کردند. فرزند ملکه تومیریس نیز که سپارگاپیز «۱» نام داشت و فرماندهی سپاه ماساژت را بعهده داشت از جمله اسیران بود.

۲۱۲- وقتی تومیریس از آنچه بر سپاه و فرزند او گذشته بود مطلع شد کس بنزد کوروش فرستاد و چنین پیغام داد: «ای کوروش که تشنه خون هستی، از آنچه رویداده هرگز مغرور مشو، زیرا بکمک میوه درخت مو که وقتی شما از آن تا گلو میخورید مانند دیوانه‌ها میشوید، بدرجه‌ای که همچنان‌که بتدریج در شکم شما فرو میرود سخنان زشت بر زبان شما صاعد میکند «۲»، ... زیرا بکمک چنین سمی به حیله و نیرنگ بر فرزند من غالب شدی، نه با زورآزمائی در میدان جنگ. اکنون من بتو نصیحتی میکنم و تو سخن مرا گوش دار: فرزند مرا بمن باز ده و با وجود خسارتی که به یک سوم سپاه ماساژت وارد کرده‌ای این سرزمین را بدون مجازات ترک کن. اگر چنین نکنی من به خورشید، خداوند ماساژت‌ها سوگند یاد میکنم که هر اندازه خونخوار باشی «۳»، ترا از خون سیراب خواهم کرد.»

۲۱۳- وقتی کوروش از این پیام مطلع شد کمترین توجهی بدان نکرد. و اما سپارگاپیز فرزند ملکه تومیریس، وقتی از مستی بحال آمد و از سرنوشت شوم خود باخبر شد از کوروش استدعا کرد زنجیرهای او را بگشاید. کوروش چنین کرد، ولی همینکه او از بند نجات یافت و دستانش آزاد شد خود را بقتل رسانید.

۲۱۴- سپارگاپیز بترتیبی که گفته شد بقتل رسید. تومیریس بعد از آنکه کوروش تقاضای او را رد کرد تمام سپاه خود را گردآورد و بجنگ با کوروش عزیمت کرد.

بنظر من این جنگ از تمام جنگ‌هائی که بین وحشیان درگرفته شدیدتر و سخت‌تر

(۱)- Spargapise

(۲)- ترجمه تحت الفظی این عبارت اینست: «... همچنانکه بتدریج در شکم شما فرو میرود، سخنان زشت بر سطح خود متصاعد میکند ...»

(۳)- ترجمه صحیح اصطلاحی که هردوت بکار برده «سیراب‌نشدنی» است، ولی چون نمیتوان گفت «هر اندازه سیراب‌ناشدنی باشی، من ترا سیراب خواهم کرد»، بنظر چنین میرسد که اصطلاح «خونخوار» مناسب‌تر باشد.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۸۶

بوده است. شرح این جنگ آنطور که بمن گفته‌اند چنین است: برای من نقل کرده‌اند که ابتدا دو حریف از هم فاصله گرفتند و با کمان‌های خود بسوی هم تیر انداختند. وقتی تیرهای آنها بپایان رسید با نیزه و خنجر بجان هم افتادند و جنگ مغلوبه شد. بطوریکه نقل میکنند، در مدتی طولانی باهم ستیز کردند و هیچیک از دو حریف حاضر نبود از میدان بگریزد. سرانجام ماساژت‌ها پیروز شدند؛ قسمت بزرگی از سپاه پارس در محل نابود شد و کوروش نیز شخصا بقتل رسید. او جمعا بیست و نه سال سلطنت کرده بود «۱». تومیریس امر کرد مشکی از خون انسانی پر کنند و سپس جنازه کوروش را از بین کشته‌شدگان سپاه پارس بیابند.

وقتی جسد کوروش پیدا شد ملکه سر او را در مشک خون فروکرد و در حالیکه با جسد چنین بدرفتاری میکرد خطاب بآن چنین گفت: «ای پادشاه، با اینکه من زنده‌ام و سلاح بدست بر تو پیروز شده‌ام، چون با خدعه و نیرنگ بر فرزند من دست یافتی و درحقیقت مرا نابود کردی «۲»، من نیز بنوبه خود همانطور که تهدید کرده بودم ترا از خون سیراب میکنم.» درباره چگونگی مرگ کوروش افسانه‌های زیادی نقل کرده‌اند ولی من آنرا که بیش از دیگران معتبر دانسته‌ام نقل کردم «۳».

(۱)- مرگ کوروش در سال ۵۵۰ قبل از میلاد اتفاق افتاد بنابراین اگر بگفته هردوت کوروش جمعا بیست و نه سال سلطنت کرده باشد باید قبل از شکست آستیاژ که در سال ۵۵۰ قبل از میلاد اتفاق افتاده است به سلطنت رسیده باشد. بعضی از مورخین دیگر پا را از این هم فراتر نهاده‌اند و مدعی هستند که او سی الی سی و یک سال سلطنت کرده. حقیقت تاریخی در این مورد با افسانه‌ای که هردوت کمی بالاتر درباره کوروش نقل کرده و او را فرزند یکی از مردم عادی پارس معرفی میکند مباینت دارد زیرا کوروش نیز مانند اجداد خود مدتی قبل از اینکه بر مادها پیروز شود در ایالت آنزان سلطنت کرده بود.

(۲)- مقصود اینست که ملکه تومیریس بعلت از دست دادن فرزند خود آنقدر به زندگی بی‌علاقه بود که نه سلامت شخص خود نه پیروزی در جنگ برای او ارزشی نداشت و او در حقیقت با از دست دادن فرزند خود جسم بی‌روحی بیش نبود.

(۳)- باحتمال زیاد ممکن است کوروش که پادشاهی جنگجو بود واقعا در یکی از لشگر- کشی‌های خود بقتل رسیده باشد و بعید

نیست که این اتفـاق در یکی از نواحی مشرق دریای خزر در سرحدات شمال شرقی امپراتوری هخامنشی روی داده باشد. غالب نویسندگان عهد باستان مرگ کوروش را چنین نقل کرده‌اند، باستثنای گزنفون که در کتاب خود

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۸۷

۲۱۵- ماساژت‌ها مانند سکاها لباس در برمیکنند و زندگی آنها نیز به زندگی سکاها شباهت دارد «۱». آنها هم با اسب و هم پیاده میتوانند بجنگند (زیرا با این هردو طریق جنگ آشنا هستند)، کمان و نیزه بکار میبرند و معمولا با تبری که ساگار «۲» نام دارد مسلح میباشند. آنها برای ساختن اسلحه‌های خود فقط طلا و برونز بکار میبرند. برای نوک نیزه‌ها و تیرهای خود و همچنین لبه تبر همیشه برونز بکار میبرند، ولی کلاه فلزی و کمربند و زره «۳» خود را از طلا زینت میدهند. همین کار را با اسبان خود نیز میکنند، بدین ترتیب که سینه آنها را از زرهی از برونز میپوشانند و در تزیینات افسار و قلاده دهان و صفحه‌ای که مقابل چشم آنها است طلا بکار میبرند و هرگز آهن و نقره مصرف نمی‌کنند. از این دو فلز در کشور آنها اصلا یافت نمیشود،

سیروپدی(Syropedie) روایت دیگری نقل میکند. در هر حال بین آن دسته از مورخین نیز که از مرگ کوروش روایتی نظیر روایت هردوت نقل کرده‌اند اختلاف جزئی در روایت مشهود است و شاید بهمین اختلافات جزئی است که هردوت در این عبارت اشاره میکند.

نکته مسلم آنکه آنچه هردوت درباره جزئیات این واقعه نقل میکند بیشتر جنبه افسانه و داستان دارد. از روایت او چنین نتیجه گرفته میشود که جسد کوروش بدست دشمنان او افتاد، در حالیکه امروز مقبره این پادشاه در قلب سرزمین پارس در دشت مرغاب قرار دارد و غیر قابل تصور است که با آن همه دشمنی و کینه‌ای که ملکه تومیریس نسبت باو داشته پارسیان توانسته باشند جنازه او را بازگیرند و در پارس دفن کنند. گزنفون معتقد است که کوروش بین افراد خانواده خود در پارس بمرگ طبیعی درگذشته است.

(۱)- هردوت در قسمت اول کتاب چهارم خود نمونه‌ای از نوع زندگانی اقوام سیت را تشریح کرده است. ولی در این قسمت درباره عادات و رسوم آنها جز اطلاعات مختصر و پراکنده نمیتوان یافت، در حالیکه هردوت درباره عادات و رسوم بابلی‌ها شرحی مفصل نقل کرده. بنابراین، اشاره‌ای که او به شباهت عادات و رسوم ماساژت و اقوام سیت میکند درحقیقت زائد و بیمورد است، زیرا وقتی از اصل صحبتی نشده باشد از فرع هم نمیتوان کرد. احتمال دارد هردوت این قسمت را از یکی از مورخین متقدم خود اخذ کرده باشد و آن مورخ قبل از شرح احوال ماساژت‌ها شرح مبسوطی درباره سکاها و عادات و رسوم آنها گفته باشد که هردوت عینا نقل کرده.

(۲)- ساگار(Sagare) نوعی تبر دوسر بود.

(۳)- زره ماساژت‌ها نوعی کمربند پهن بود که تمام قسمت علیای بدن را تا زیر بغل میپوشاند.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۸۸

در حالیکه طلا و برونز «۱» بمقدار زیاد موجود است.

۲۱۶- عادات و رسوم این قوم چنین است که شرح میدهم: هریک از آنها با زنی ازدواج میکند، ولی همه از زنان یکدیگر بطور مشترک بهره‌مند میشوند. این رسم را که یونانیان به سکاها نسبت میدهند درحقیقت رسم سکاها نیست، بلکه رسم ماساژت‌ها است. وقتی یکی از مردان ماساژت بزنی میل میکند، کمان خود را به جلوی گردونه آن زن میآویزد «۲» و سپس بدون اینکه از چیزی بیم داشته باشد با او مقاربت میکند «۳». در میان این اقوام حدودی برای سن از قبل تعین نشده، ولی وقتی یکی از آنها خیلی پیر میشود، خویشان او همه گرد هم جمع میشوند و سر او را از تن جدا میکنند و با او چند حیوان دیگر نیز ذبح میکنند و سپس گوشت آنها را می‌پزند و با آن ضیافتی ترتیب میدهند. این ترتیب مردن در نظر آنها بزرگترین سعادت است. اگر کسی از مرض بمیرد، او را نمیخورند و در خاک دفن میکنند و اینکه او بسن ذبح شدن نرسیده دلیلی بر بدبختی او میدانند. ماساژت‌ها هرگز بذر نمی‌افشانند و با حیوانات و ماهی که بمقدار زیاد در رود آراکس یافت میشود زندگی میکنند و بخصوص عادت به نوشیدن شیر دارند. در مورد مذهب، فقط خورشید را میپرستند و بخاطر آن اسب قربانی میکنند و علت اینکه اسب قربانی میکنند اینست که میخواهند سریع السیرترین موجود از موجودات فناپذیر را به سریع السیرترین خداوند از بین خداوندان تقدیم کنند.

پایان جلد اول

---

(۱)- مقصود از برونز در این عبارت فلزاتی است که در ترکیب آن بکار میبردند مانند مس.

(۲)- ماساژت‌ها مانند سکاها برای خود خانه نمی‌ساختند و معمولا در گردونه‌های خود زندگی میکردند.

(۳)- این نوع زندگی با زنان را نمیتوان «اشتراک زنان» نامید. در بعضی از قبایل عرب بطوریکه سترابون نقل میکند اشتراک محدود زنان مرسوم بوده است، بدین ترتیب که مردان یک خانواده حق داشتند با زنان هم نزدیک شوند. ولی بین قبایل ماساژت حتی این اشتراک محدود هم مشاهده نمیشد و آنچه بین این قوم مرسوم بود درحقیقت اشتراک زنان نبود، بلکه نوعی تعدد زوجات بود که بطور نامحدود وجود داشته و هرکس میتوانسته با هر زنی که میل کند نزدیک شود.

تاریخ هردوت، ج ۱، ص: ۲۸۹

فهرست اسامی اشخاص و اماکن

تاریخ هردوت، ج۱، ص: ۲۹۲